نصر من الله
و فتح قریب
کنز فارسی
۱۲۶۹
هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوضح مناهج الشريعة والاسلام واورد مناهل التكليف على جميع الانام وجعل العلماء قائدة الى الجنة والفقهاء سادة بين اهل السنة والجماعة ومصاحبتهم زيادة بالمنة و الصلوة والسلام على رسوله الذي بلغ قدره الدين مناط الثريا باحاديثه واخباره وعلى آله واصحابه الذين افاضوا على البرايا ينابيع الفضل ومطاره وبسطوا العدل في اكناف الارض واقطاره وبعد يقول العبد الضعيف النحيف الحقير المفتقر الراجي الى رحمة الله الخالق تراب اقدام اهل العلم والاجتهاد فضل الله بن محمد بن جمال الازدي المعروف بالكرماني قد اشار من اشاره حكم واطاعته غنم الى ان اكتب ترجمة لكنز الدقائق وان كنت مستغرقا بالعوائق على وجه يكون حاوية بالتصحيح الاختلاف المرقوم في المختصر المنظومة مصرحا في متن الكنز كما ان اغلب مسائله واكثر احكامه واقعة على اختيار المشايخ فشرعت فيه مستعينا بالله جل جلاله وسألته ان يوفقني على الاتمام ولم يصلني كنه المرام ويحفظني من خطأ وزلل وقول وعمل وهو بالاجابة جدير وانا في ذلك معترف

والحمد لله علی دین الاسلام گفتن پیش از استنجا و بعد بیرون شدن شود و وضو

کند و آب در دهن و بینی کند با آب جدید و برای هر یکی سه کف با بهاء مختلف و نزدیک امام شافعی

بیکان کف آب مضمضه و استنشاق کند سه بار هر بار بیکان کف و خلال کردن ریش و انگشتان

دست و پای سه بار شستن هر عضو را و نیت رفع حدث و مسح تمام سر و مسح دو گوش با آب جدید و ترتیب

در وضو چنانچه منصوص است و توالی یعنی پی در پی شستن و بقول امام شافعی رحمة الله نیت و ترتیب در

وضو فرض است و نیز بقول او مسح گوش با آب جدید سنت است و بقول امام مالک رحمة الله پی در پی شستن

در وضو فرض است و مستحب در وضو ابتدا کردن از هر عضوی از راست و مسح رقبه کردن با آب نو

باب فی نواقض الوضو

بیرون آمدن پلیدی از تن شکستن وضو است و قی پری دهن اگر چه آب تلخ یا خون بسته یا شد و یا طعام و یا آب ناقض وضو است و بقول امام شافعی

رحمة الله بیرون آمدن پلیدی از غیر سبیلین ناقض نیست و بقول امام مالک رحمة الله غیر معتاد ناقض

مسئله قی بلغم اگر چه پری دهن بود ناقض نیست و بقول امام ابو یوسف رحمة الله اگر بلغم

از شکم بود و پری دهن ناقض بود و اگر از سر بود نی مسئله قی خون که آب دهن در و غالب

و بقوت آب دهن بیرون آید ناقض نیست و اگر برابر است ناقض بود احتیاطاً مسئله قی اندک

اندک چون جمع کنند پری دهن شود اتحاد سبب فی معتبر است و بقول امام ابو یوسف رحمة الله

اتحاد مجلس معتبر است و بقول امام محمد رحمة الله نیز اتحاد سبب فی معتبر است مسئله

خواب ناقض است در حالیکه بر پهلوی یا بر پشت خفته بود مسئله خواب در حالت نماز ناقض

و بقول امام شافعی رحمة الله ناقض است مگر در قعود که هر دو سرین ازوی ناقض است و بروایتی نا

و بقول امام مالک رحمة الله خواب دراز در قعود ناقض است مسئله بیهوشی و دیوانگی و مستی

ناقض است مسئله خنده قهقهه بالغ در نماز ناقض است مگر نزدیک امام شافعی رحمة الله مسئله

مباشرت فاحشه بی بیرون آمدن تری ناقض است و نزد امام محمد رحمة الله ناقض نیست مگر بتری [illegible]

مسئله بیرون آمدن کرم از جراحت ناقض نیست و از دبر ناقض است مسئله مس ذکر و مس زن

بشهوة و غیر آن ناقض نیست و بقول امام شافعی رحمة الله مس ذکر بباطن کف دست و مس زن

ناقض است و بقول امام مالک رحمة الله [illegible]
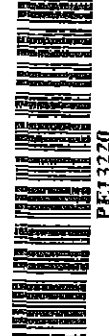
فصل در احکام غسل

فرض در غسل فریضه است آب در دهن و بینی کردن و تمام
اندام شستن و نزد امام شافعی رحمة الله آب در دهن و بینی کردن سنت است مسئله مالیدن
اندام در غسل فرض نیست و بقول امام مالک رحمة الله فرض است مسئله رسانیدن آب درون پوست
ختنه ناکرده فرض نیست مسئله سنت در غسل مفروضه شستن دو دست پیش از استنجا و شستن فرج
و زائل کردن نجاست از تن خود بعده وضو کردن چنانکه برای نماز است باز آب بر تمام تن ریختن
مسئله باز کردن گیسوی بافته برزن فرض نیست اگر بن موی تر شود مسئله در خروج آب منی بادفق
و شهوة غسل فرض شود اما شهوة در حال انفصال منی از محل خود شرط است و در حال خروج شهوة
شرط نیست و نزد امام ابو یوسف رحمة الله علیه در حال خروج شهوة نیز شرط است و بقول امام شافعی
رحمة الله در هر دو حال شرط نیست مسئله بغایب شدن حشفه در دبر یا قبل فاعل و مفعول غسل فرض است
مسئله اگر بازنی نابالغه وطی کرد غسل بر مرد فرض شود مسئله پاک شدن از حیض و نفاس
بقول بعض غسل فریضه شود مسئله بخروج مذی و ودی و احتلامی که در و تری نیست غسل فرض نیست مسئله
غسل جمعه و عیدین و عرفه و برای احرام سنت است و بقول امام مالک رحمة الله غسل روز جمعه واجب است
و بروایتی مستحب است مسئله غسل میت و کافری که اسلام آورده واجب است و کافری که اسلام آورد
جنب بود واجب نیست و نزد امام شافعی رحمة الله واجب است

فصل در احکام آبها

وضو جایز است به آب باران و چشمه و دریا اگرچه درین آبهای چیزی پاک آمیخته شود و یک وصف
وی متغیر گردد یا بسبب دیر ماندن کهنه شود اما وضو جایز نیست به آبی که متغیر شود بسبب کثرت اوراق
و یا آبی که در وی چیزی پخته باشند و به آبی که از درخت یا میوه بیرون آرند و به آبی که در وی چیزی آمیخته شود
آب بگردد بسبب آنکه اجزای مختلط بر آب غالب آید و به آبی استاده که کم از صد گز باشد و در وی
پلیدی افتاده بود اما در آب استاده که صد گز بود حکم آب روان دارد و بقول امام شافعی رحمة الله
اگر آب استاده مقدار دو قله بود و در وی نجاست افتد وضو روا بود و بقول امام مالک رحمة الله آب
استاده با افتادن نجاست پلید نشود تا اثر نجاست ظاهر نشود مسئله به آب روان غسل و وضو
روا بود اگرچه نجاست در وی افتد اگر اثر نجاست ظاهر نبود یعنی مزه و رنگ و بوی نجاست پیدا نشود و حد
آب روان آنست که کاه را ببرد مسئله مردن چیزی که خون روان ندارد آب را پلید نکند چون مگس و پشه

از نبود و کژدم و ماهی و غوک و مانند آن و بقول امام شافعی رحمة الله علیه پلید کند جز ماهی

مسئله آب مستعمل بنیت قربت و یا رفع حدث چون قرار گیرد بجائی پاک باشد پاک است

و پاک کننده نی و بقول امام شافعی رحمة الله علیه و امام مالک رحمة الله علیه پاک کننده است

بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله علیهما نجس است اما بقول ابو حنیفه نجاست مغلظه است و بقول ابو یوسف

رحمة الله علیه نجاست مخففه است و بقول زفر رحمة الله علیه اگر برای قربت باشد یعنی وضو بر

بالا وضو این آب مستعمل پاک و پاک کننده است مسئله جنبی در چاه فرود آمد برای طلب

دلو و اندام وی از نجاست حقیقی پاک است بقول امام ابو حنیفه رحمة الله علیه

مرد و آب هر دو پلید اند و بقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه مرد جنب بود و آب

پاک و بقول امام محمد رحمة الله علیه هر دو پاک مسئله هر پوستی نا پیراسته

چون بدباغت کرده پاک شود مگر پوست آدمی و خوک و بقول امام شافعی رحمة الله

پوست آدمی برای تعظیم و پوست خوک برای آنکه نجس العین است

علیه پوست سگ بدباغت پاک نشود مسئله موی آدمی و میته و استخوان و

ایشان پاک است و بقول امام شافعی رحمة الله علیه موی میته پاک نیست و استخوان

وی پلید مسئله آب چاه پلید شود بافتادن نجاست در وی مگر بافتادن پشک و

سرگین گوسفند پس افکنده کبوتر و گنجشک و بقول امام شافعی رحمة الله علیه پس افکنده

همه پرندگان آب چاه را پلید کند مسئله افتادن بول آنچه گوشت وی حلال است

در چاه پلید کند و بقول امام محمد رحمة الله علیه بول آنچه گوشت او حلال است پاک است

مسئله هر چه شود پلید شود و بقول امام محمد رحمة الله علیه پلید بود تا اگر خون که بر سر جراحت

است پیش از خروج بجامه بر گرفت و در چاه افکند پلید نکند و بقول محمد بکند مسئله شیر

بول آنچه گوشت وی حلال است در جمیع احوال جایز نی و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه برای تداوی

جایز بود و بقول امام محمد رحمة الله علیه در جمیع احوال جایز است مسئله مردن موش

در چاه و مانند آن بنیت او بکشند و مردن کبوتر و مانند آن چهل دلو میانه بکشند

مسئله

وبمردن گربه ومانند آن شصت دلو بکشند مسئله اما سیدن در بیرون حیوان خورد
وبزرگ درچاه تمام آب چاه بکشند مسئله چاهی که چشمه دار بود وکشیدن آب تمام
ممکن نبود دویست دلو بکشند مسئله اگر در چاهی حیوانی پوسیده ویا ریزیده یافته شود وقت
افتادن آن معلوم نبی سه شبانروز نماز باز کرده اند واگر پوسیده وریزیده نباشد یک
شبان روز نماز باز کرده اند وجامه که بدان آب تر شده است بشویند وبقول امام ابو یوسف ومحمد
رحمة الله علیهما در هر دو صورة هیچ نمازی باز نکرده اند مسئله عرق هر چیز حکم پس خورده دارد مسئله
پس خورده آدمی واسپ وانچه گوشت او حلال است پاک است وپس خورده سگ وخوک
ودد کان چهار پایه چون یوز وشیر ومانند آن پلید بود وبقول امام مالک رحمة الله علیه پس خورده سگ وخوک
پاک وپاک کننده است مسئله پس خورده گربه وماکیان کوچه گرد وپرندکان که گوشت ایشان حرام است
وخزندکان چون موش ومانند آن مکروه است وبقول ابی یوسف رحمة الله علیه پس خورده گربه مکروه نی
وبقول شافعی پس خورده ددکان چهار پای بیابان پاک است مسئله پس خورده خر واستر مشکوک
است اگر آب دیگر ندارد وضو سازد وتیمم کند وتقدیم هر یک جائز بود وبقول امام زفر تقدیم
تیمم بر وضو جائز نی وبر عکس این جائز است وبقول شافعی پس خورده خر واستر پاک وپاک
کننده است مسئله اگر بجز نبیذ خرما آب دیگر ندارد وضو سازد بدان وتیمم واجب نی وبقول
ابی یوسف امام شافعی تیمم کند ووضو نسازد وبقول محمد وضو سازد وتیمم کند

باب در تیمم مسئله اگر آب دور بود مقدار یک میل واین سیوم حصه فرسنگ است
وفرسنگ نه هزار گز است تا دوازده هزار وبقول امام زفر رحمة الله علیه اگر آب چنان
دور است که پیش از انکه وقت بیرون آید باب رسد تیمم جائز بنود مسئله تیمم جائز بود بخوف
زیادت مرض وبقول امام شافعی رحمة الله علیه اگر خوف تلف نفس بود ویا عضو جائز بود
والا نه مسئله بعذر سرما اگر خوف هلاک یا خوف مرض بود تیمم جائز است
در حال جنابت وحدث در شهر وبیرون شهر وبقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما در شهر جنب

و محدث را تیمم جایز نی مسئله از ترس درد چون شیر و غیر آن و از ترس دشمن و از تشنگی

تیمم جایز بود مسئله اگر بر سر چاه رسید و چیزی ندارد که بدان آب کشد اگر تیمم کند

جایز بود مسئله ماهیت تیمم دو بار دست زدن است بر زمین یکبار برروی مسح

کند و بار دوم بر دو دست تا آرنج مسح کند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه تا بند

دست مسح کند و بقول امام مالک رحمة الله علیه تا نصف ذراع مسئله

استیعاب در تیمم شرط است تا اگر انگشتری در حال تیمم نکشد و یا نجنباند تیمم جایز

نبود و بر دو اینی استیعاب شرط نیست مسئله اگر مردی دست بر زمین زد برای

تیمم و پیش از استعمال حدث رسید اختلاف علما است درین صورة نزدیک

بعضی ضربی جدید باید و صحیح همین است مسئله جنب و حایض و محدث در تیمم

برابر اند مسئله تیمم جایز است بدانچه پاک است از جنس زمین اگرچه بر او گرد نبود

و بقول امام شافعی رحمة الله علیه و آخر قول ابی یوسف رحمة الله علیه تیمم جایز نبود

مگر بخاک و بقول امام محمد رحمة الله علیه تیمم بگچ و سنگ جایز است اگر بر او غبار

بود مسئله تیمم بگرد جایز است بی عجز از خاک و بقول امام ابی یوسف رحمة الله علیه

بعجز جایز بود مسئله اگر زمین که بر او نجاست رسیده باشد چون خشک شود

پاک گردد نماز بر او جایز بود و تیمم روا نبود مسئله نیت در تیمم شرط است و بقول امام

زفر رحمة الله علیه شرط نی مسئله تیمم کافر بنیت اسلام جایز نی فاما وضو از

برای اسلام جایز است و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه تیمم کافر برای اسلام

جایز بود مسئله ارتداد ناقض تیمم نی و بقول امام زفر ارتداد ناقض تیمم است

مسئله هرچه ناقض وضو است ناقض تیمم است مسئله اگر قادر است بر آبی که

فاضل است از حاجت تیمم جایز نی مسئله اگر در حال عدم آب تیمم کرد و بعده بر آب

قادر شد تیمم باطل شود اگرچه در نماز بود یا بیرون نماز و بقول امام شافعی رحمة الله علیه

وجود آب در حال نماز مبطل تیم نی مسئله مستحب است تاخیر نماز اگر امید وجود آب دارد تا
در وقت مکروه نیفتد و همچنین کسیکه امید وار جماعت بود و اگر نه در وقت مستحب تیمم کند
و بقول امام مالک رحمة الله علیه تا نیم وقت توقف کند مسئله پیش از دخول وقت
تیمم کند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه جائز نی مسئله اداء دو فرض و انچه خواهد از
فرائض و نوافل بیک تیمم جائز است و بقول امام شافعی رحمة الله علیه جائز نی مسئله
بعذر خوف فوت نماز جنازه جز امام و ولی جنازه و نماز عیدین با وجود آب تیمم جائز بود
و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما بناء نماز عید به تیمم جائز نی اگر بوضو شارع باشد
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه تیمم بعذر خوف فوت نماز جنازه و عیدین جائز نی مسئله
برای فوت نماز جمعه و وقتی تیمم جائز نی مسئله اگر آب در متاع خود فراموش کرد
و بتیمم نماز ادا کرد بعده یاد شد آمد اعادت نکند و بقول امام ابی یوسف رحمة الله علیه
اعاده کند مسئله اگر گمان آب دارد مقدار یک تیر پرتاب طلبید واجب است و
مقدار تیر پرتاب سه صد گز باشد تا چهار صد گز و اگر گمان ندارد طلب واجب نی و
بقول امام شافعی رحمة الله علیه بی طلب تیمم جائز نی در هر دو حال مسئله اگر نزد رفیق
آب است طلب کند و اگر ندهد مگر بثمن مثل و ثمن مثل دارد تیمم جائز نبود و اگر ثمن مثل ندارد تیمم جائز
بود مسئله اگر بیشتر اندام جنب مجروح است تیمم کند و اندام نشوید و اگر بیشتری از
اندام صحیح است بشوید و تیمم نکند فاما بر جراحت مسح کند و اگر ممکن نبود بر جامه جراحت
مسح کند و در میان غسل و تیمم جمع نکند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه اندام
صحیح بشوید و بران مجروح تیمم کند

باب در بیان مسح کردن بر موزه

مسئله مسح بر موزه مرد و زن را جائز است اگر جنب نباشند اگر پوشیده باشند
آن هر دو را بر طهارت کامل وقت حدث مسئله مدة مسح در حق مقیم یک شبانروز
است و در حق مسافر سه شبانروز و بقول امام مالک رحمة الله علیه روا باشد که مقیم

بر موزه مسح کند مسئله طهارة کامله بوقت حدث شرط است نه بوقت لبس
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه وقت لبس شرط است تا اگر اول دو پائی شست
و موزه پوشید بعده وضو تمام کرد و حدث شد مسح جائز بود و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه جائز نی مسئله ابتدائی مدة مسح از وقت حدث است نه از وقت
لبس و بر پشت پائی موزه به سه انگشت یکبار مسح کند ابتدا از سر انگشتان پائی
کند تا ساق و بقول امام شافعی رحمة الله علیهما بر پشت پائی و کف پائی موزه مسح
تا ساق مسئله دریدگی بسیار در یک موزه مانع مسح است و آن مقدار سه انگشت
است از خوردترین انگشتان پائی و دریدگی اندک در موزه مانع نی و بقول امام زفر
و امام شافعی رحمة الله علیهما مانع است و بقول امام مالک رحمة الله علیه دریدگی موزه
اگرچه بسیار است مانع مسح نی مسئله اگر دریدگی موزه متفرق بود چون جمع کنند
مقدار سه انگشت شود اگر در یک موزه بود مسح جائز نی و اگر در دو موزه بود مسح جائز
مسئله اگر نجاست غلیظه پراکنده در دو موزه رسید چون جمع کنند زیاده
از درم شرعی باشد مانع جواز نماز بود و همچنین بر هنگی پراکنده در عورت چون جمع
کند مقدار ربع عضو شود مانع جواز صلوة بود مسئله هرچه شکننده وضو است
شکننده مسح است و کشیدن پائی از موزه و گذشتن مدة نیز شکننده مسح است
اگر خوف تلف پائی از کشیدن موزه بسبب سرما نبود و چون مدة مسح تمام شد و موزه
کشید اگر وضو دارد هر دو پائی بشوید و نماز بگذارد و وضو اعاده نکند و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه اعاده کند مسئله بیرون آمدن از موزه بیشتر از قدم از محل خود ناقض
مسح است و بروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه اگر پاشنه پائی از محل خود زایل
شود مسح موزه باطل شود و این قول ابو یوسف است رحمة الله علیه و بقول امام محمد رحمة الله
علیه اگر از قدم مقدار سه انگشت در محل مانده است مسح باطل نشود مسئله اگر

مقیم مسح کرد وپیش از تمام شدن یک شبانروز مسافر شد سه شبانروز مسح تمام کند
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه یک شبانروز مسح تمام کند و بعده موزه بکشد و پا
بشوید مسئله اگر مسافر یک شبانروز موزه را مسح کشید و بعد مقیم شد موزه بکشد
و پای بشوید و اگر یک شبانروز تمام نشده ست یک شبانروز مسح تمام کند بعده موزه
بکشد مسئله مسح بر جوربین که با جلد و یا نعل ست جایز ست باتفاق واما جوربین
که سخت باشد ولی جلد ونعل ست بران نیز مسح جایز ست بقول صاحبین وبقول
اول از امام ابی حنیفه رحمة الله علیه جایز نی مسئله مسح بر سر موزه جایز ست و
بقول امام شافعی رحمة الله علیه جایز نی مسئله بر دستار و کلاه و روی پوش
و بر پوست که بازو و بر دست می پیچد مسح جایز نی مسئله مسح بر جبیره و بر جامه
که بر جراحت بسته اند جایز بود و حکم شستن دارد پس درین مسح مدة نبود و اگر
عضو مجروح ست و بر او جبیره بسته ست مسح کند و اعضا دیگر بشوید بخلاف
آنکه یکپای موزه دارد و بران مسح کند ویکپای بشوید جایز نی و اگر جبیره بی وضو بسته است
مسح بران جایز ست بخلاف آنکه موزه بی وضو پوشیده ست مسح بران جایز نی
مسئله اگر جبیره بر جراحت بسته ست و مقداری زیر جبیره اندام صحیح ست
و بتمام جبیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته ست مسح می کند جایز بود مسئله اگر جبیره
از جراحت افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نی محل جبیره بشوید و اگر نیکو نشده
ست جبیره بندد و مسح باطل نشود مسئله در مسح موزه و مسح سر نیت شرط نی

باب در بیان مسائل حیض

مسئله حیض عبارتست بیرون آمدن
خون از رحم زنی بالغه و سالمه از علت استحاضه و صغر مسئله اقل مدة حیض
سه شبانروز ست و بقول امام ابو یوسف رحمة الله دو شبانروز و بیشتر از روز
سیوم و بقول امام شافعی رحمة الله علیه یکشبانروز ست و بقول امام مالک

رحمة الله علیه اندک و بسیار خون حیض است مسئله اکثر مدت حیض ده شبانروز
است و بقول شافعی رحمة الله علیه پانزده شبانروز است و هرچه کم از سه شبانروز
است و زیاده از ده شبانروز خون ببیند نزدیک علماء ما استحاضه بود مسئله
در جمیع الوان خون حیض بود جز سپیدی خالص و بقول ابی یوسف رحمة الله
علیه تیرگی که بعد از سرخی و زردی بود حیض است و پیش از خون حیض نی مسئله
در حال حیض و نفاس نماز و روزه و دخول مسجد و طواف کعبه و خواندن قران
و مس مصحف بی غلاف و وطی و مس اندامی که زیر ازار است جایز نی اما قضاء روزه
فرض است و قضاء نماز نی و بقول محمد رحمة الله علیه از شرمگاه احتراز کند و جز آن
جایز است که مس کند و بقول مالک رحمة الله علیه حائض را قرائة قران جایز است مسئله
جنابت مانع نماز و قرائة قران و مس مصحف و دخول مسجد و طواف کعبه است مسئله
حدث مانع نماز و مس مصحف است و سجده تلاوت مسئله اگر خون حیض بده روز
منقطع شد پیش از غسل وطی جایز بود و اگر کم از ده روز خون منقطع شد و
جایز نبود مگر که غسل کند یا ادنی وقت نماز بگذرد که قدرت بر غسل و تحریمه بود مسئله
طهری که میان دو خون است در مدة حیض و نفاس حکم حیض و نفاس دارد و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر طهری در مدة نفاس پانزده شبانروزه فاصل بود
اول نفاس دوم حیض بود مسئله اقل مدة طهر پانزده شبانروز است و اکثر او حد
ندارد مگر نصب عادة بوقت استمرار تا اگر طهری ممتد دید بعده خون مستمر شد
و روزهای حیض و طهر فراموش کرد بعد از دخول مطلقه شد بقول ابی عصمت
رحمة الله علیه هیچ وقت عدة او تمام نشود که بر قول او اکثر طهر مقدر نیست و بقول
امام محمد بن ابراهیم میدانی رحمة الله علیهما چون از گاه طلاق نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت بگذرد
تواند که شوهر دیگر بکند و بقول او اکثر طهر این زن مقدر است بشش ماه کم از یک ساعت

و بقول عبدالله زعفرانی اکثر طهر این زن مقدر است به بیست هفت روز و بقول
محمد اقل طهر شانزده روز است اکر زاید است بر هر دو خون و بقول مالک رحمة الله علیه
اقل طهر هرچه موجود شود از اندک و بسیار مسئله حکم خون استحاضه چون حکم خون بینی
است از نماز و روزه و وطی منع نکند مسئله اکر عادت در حیض کم از ده روز و در
نفاس کم از چهل روز است اکر از مدت حیض و نفاس خون زیاده شد آن زیاده
از عادت استحاضه بود و بقول مالک رحمة الله علیه سه روز از زیاده بحیض
الحاق کند و باقی طهر بود مسئله اکر آغاز بلوغ با استحاضه استمرار شد در هر ماه
ده روز حیض بود و باقی استحاضه و نفاس این زن چهل روز بود و بروایتی از شافعی
رحمة الله علیه از یک شبانروز و بروایتی قیاس بر زنان عشیره او کنند مسئله زن
مستحاضه و کسی را که سلس بول بود یا اطلاق دایم و یا ریح و یا رعاف دایم و یا
جراحت سائل دارد برای وقت هر فرضی وضو سازد و بدان وضو فرض و نفل
بکذارد و بقول شافعی رحمة الله علیه نماز فایته بدین وضو جائز نی و بقول مالک رحمة الله
علیه برای هر فرضی و نفلی وضو کند مسئله وضو صاحب عذر بخروج وقت باطل
شود نه بدخول وقت و بقول زفر رحمة الله علیه بدخول وقت باطل شود نه بخروج
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب
عذر کسی است که هیچ وقتی از اوقات نماز خالی از عذر نباشد والله اعلم بالصواب

باب در مسائل نفاس

مسئله نفاس عبارت است از خون که
بعد از ولادت پدید آید مسئله خون حامل حکم استحاضه دارد و بقول شافعی رحمة الله
علیه حکم حیض دارد مسئله بچه که از شکم افتد اکر بعضی از خلقت ظاهر است اکرچه
یک انکشت است حکم ولد دارد و خون که بعد ازین سقط بیرون آید حکم نفاس دارد
و اکر همان وقت پاک شود حکم پاکی دارد مسئله اقل نفاس حدی ندارد و اکثر او

چهل شبانروز ست و بقول شافعی رحمة الله علیه شصت شبانروز و بقول مالک هفتاد شبانروز و خونی که زیاده از چهل روز ست استحاضه بود مسئله دو بچه که از یک شکم متولد شوند نفاس از اول ولد بود و بقول امام محمد رحمة الله علیهما از ولد دوم بود

باب الانجاس

مسئله جایز ست شستن جامه پلید و تن باب و بهر چه زائل کنند نجاست چون سرکه و گلاب و آبی که شپلیده باشد از برگ و میوه و درخت خرما و طهارت بی و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهم شستن جامه پلید و تن بجز آب جایز نی مسئله شستن جامه و تن بروغن و شیر جایز نبود مسئله موزه پلید از نجاست تندار خشک و تر بمالیدن پاک شود و بقول محمد رحمة الله علیه موزه پلید بمالیدن پاک نشود اگرچه نجاست تن دار تر یا خشک بود و بقول ابی حنیفه از نجاست خشک بمالیدن و از نجاست تر بشستن پاک شود و این خلاف در نجاست تندار ست فاما نجاستی که تندار نبود موزه پاک نشود مگر بشستن مسئله موزه و جامه از آب منی خشک بمالیدن پاک شود و آب منی تر بمالیدن پاک نشود مگر بشستن و بقول شافعی رحمة الله علیه آب منی پاک ست مسئله تیغ و کارد و آئینه پلید و مانند آن بمالیدن پاک شود مسئله اگر زمین پلید و خشک شده و اثر نجاست نماند نماز بر او جایز بود و تیمم نی و بقول شافعی و زفر رحمة الله علیهما نماز نیز جایز نبود مسئله خون و ریم و خمر و نیز افکنده ماکیان و بول انچه گوشت او حرام ست و سرکین اسپ و گاو و گاومیش نجاست مغلظه اند مقدار یک درم عفو ست و زیاده از درم مانع جواز صلوة ست و درم مقدار پهنای کف دست بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما اندک و بسیار از نجاست مانع جواز صلوة ست و بقول زفر رحمة الله سرکین انچه گوشت او حلال ست نجاست مخففه ست و سرکین انچه گوشت او حرام ست مغلظه ست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جمله سرگین

از نجاست مخففه است مسئله بول انچه کوشت او حلال است و بول اسپ و پس
افکنده پرندکانی که کوشت ایشان حرام است نجاست مخففه است و خون ماهی
و لعاب استر و خر و بول که پراکنده رسد مانند سر سوزن عفو است و بقول
ابی یوسف رحمة الله علیه لعاب استر و خر نجاست مخففه است چون کم از ربع پلید
شود مانع نبود و ربع مانع جواز نماز است و بقول محمد رحمة الله علیه بول انچه کوشت
او حلال است و بول اسپ پاک است و پس افکنده طیور انچه کوشت او حرام است
نجاست مغلظه است مسئله آن نجاستی که دیده شود برفتن عین آن نجاست
جا پاک شود و انچه اثر او ماند عفو است و نجاستی که دیده نشود بسه بار شستن
و سه پلیدن پاک شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بیکبار شستن پاک شود مسئله
انچه سه پلیدن او ممکن نیست سه بار بشوید و هر بار خشک کند پاک شود و بقول
محمد رحمة الله علیه هرگز پاک نشود و خشکی اینست که از قطره چکیدن بایستد
مسئله استنجا سنت است بسنگ یا بکلوخ و با آب شستن افضل است و عدد
سنگ سنت نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه سه عدد سنگ سنت است
مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کند و جز مخرج زیاده از درم شستن واجب
شود و اگر با مخرج زیاده از درم نبود استنجا بسنگ بسنده بود و بقول محمد رحمة الله
علیه درینصورة نیز شستن واجب است مسئله استنجا نکنند بدست راست و
باستخوان و سرگین و سفاله و نمک و طعام والله اعلم باب در مسائل
اوقات نماز مسئله وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است تا طلوع
آفتاب و وقت نماز ظهر از کشتن آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان
جز سایه اصلی که بوقت زوال بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما آخر
وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچندان شود جز سایه اصلی و اول وقت

وقت نماز فجر

وقت نماز ظہر

علیہ آن است حنفی بہ از امام اعظم رحمۃ اللہ روایت

مسئلہ طریق شناختن سایہ زوال آنست کہ زمین را برابر کنند چنانکہ ہیچ جانب آن بلند و پست نباشد تا اگر
آب ریزند بہر جانب یکسان جاری شود بعد ازان بران زمین دایرہ کشند و آنرا دایرہ ہندیہ گویند زیراکہ علماء ہند
آنرا وضع نمودہ اند و در وسط حقیقی آن دایرہ چوبی بقدر ربع قطر دایرہ کہ بسیار سیدہ و باریک نباشد
استادہ کنند چنانچہ سر آن باشد نقطہ از محیط دایرہ متساوی باشد و آن چوب را مقیاس
گویند و شک نیست کہ اول روز سایہ مقیاس بیرون دایرہ داخل گردد در موضع ہر چند آفتاب بالاتر بشود
و سایہ مقیاس کمتر گردد و در دایرہ داخل شود پس در موضع دخول علامتی باید گذاشت
و چون در نصف نہار بکمی رسیدہ بعد از زوال زیادہ تر شود و از دائرہ بیرون آید بر موضع
خروج نیز علامتی باید و از وسط قوس دایرہ کہ در میان ہر دو علامت ست خطی راست با مرکز
دائرہ باید کشید ہمین خط نصف نہار باشد ہر گاہ سایہ مقیاس برین خط رسد نصف نہار
معلوم شود و سایہ این وقت سایہ نصف نہار باشد و ہمین سایہ را سایہ اصلی گویند
و این سایہ در ہر ماہ متفاوت باشد چون سایہ مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظہر آید
و درین دو روایت چنانکہ مذکور شد ۱۲ نقل شرح وقایہ فارسی ۱۲ واللہ اعلم بالصواب

مشرق

جنوب

شمال

مغرب

ثم التفت الي پس ازان روي آورد جبرئيل بجانب من فقال پس گفت هذا وقت الانبياء من قبلك اين وقت نماز پيغامبران است که پيش از تو بوده

عصر بخروج وقت ظهر بر اختلاف مذکور و آخر وقت عصر تا فرو رفتن آفتاب و اول
وقت مغرب از فرو شدن آفتاب و آخر وقت تا فرو شدن شفق و این
سپیدی که بعد از سرخی بود و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم
سرخی ست و علیه الفتوی و نیز بقول شافعی رحمة الله علیه وقت مغرب مقدار آن
ست که وضو سازد و بانگ نماز بگوید و پنج رکعت نماز بگذارد مسئله اول وقت عشا
و وتر از غایب شدن شفق تا طلوع صبح صادق و تقدیم وتر بر عشا جایز نی از بهر ترتیب
و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اول وقت وتر بعد از عشا است مسئله
هر که وقت عشا و وتر در نیابد این دو نماز برو فرض نی مسئله مستحب است تاخیر
نماز فجر و عصر در زمستان و تابستان و تاخیر عشا تا ثلث شب و تاخیر وتر کسی را که
اعتماد دارد به بیداری تا آخر شب و مستحب است تاخیر ظهر در تابستان و تعجیل او
در زمستان و مستحب است تعجیل مغرب در زمستان و تابستان و بقول شافعی
رحمة الله علیه در جمیع صلوة تعجیل مستحب است و تاخیر نماز شام مکروه است مگر بعذر
سفر و طعام مسئله در روز ابر مستحب است تعجیل عصر و عشا و تاخیر فجر و ظهر و مغرب
مسئله ممنوع است از نماز نفل و سجده تلاوت و نماز جنازه وقت طلوع آفتاب
و نیم روز و نزدیک غروب مگر عصر وقتی در وقت غروب و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه قضاء فوائت و سجده تلاوة و نماز جنازه درین اوقات جایز است
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه نماز نفل وقت زوال روز جمعه جایز است مسئله
ممنوع است از نماز نفل بعد از فجر و عصر مگر قضاء فوائت و سجده تلاوت و نماز جنازه
مسئله ممنوع است نماز نفل بعد از طلوع فجر بجز دو رکعت سنت نماز فجر و بقول
شافعی رحمة الله علیه بعد از نماز فجر و عصر نفلی که سبب دارد چون دو رکعت طواف
و تحیت مسجد و وضو جایز بود مسئله ممنوع است از نماز نفل پیش از مغرب

ووقت خطبه وبقول شافعي رحمة الله عليه سنت جمعه وتحيت مسجد دروقت
خطبه بگذارد مسئله ممنوع ست از جمع کردن دو نماز دراداء بیکوقت بسبب عذر
وبقول شافعي رحمة الله عليه جمع میان ظهر وعصر دریکوقت ومیان مغرب و عشا
بعذر سفر ومطر جایز ست ونزدیک ما جمع کردن میان ظهر وعصر بعرفه ومیان
مغرب وعشاء بمزدلفه جایز ست والله اعلم باب در مسائل اذان
مسئله بانگنماز برای فرائض سنت موکده ست بی ترجیع ولحن وبقول شافعي
رحمة الله عليه در بانگنماز ترجیع کند وصورة ترجیع اینست که اول بار شهادتین
آهسته گوید ودوم بار بلند مسئله در اذان فجر بعد از فلاح دوبار اَلصَّلٰوةُ خَيْرٌ
مِنَ النَّوْمِ گوید مسئله اقامت مثل اذان ست مگر که زیادة کند در اقامت
بعد از فلاح قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ دوبار گوید وبقول شافعي رحمة الله عليه
در اقامت هر کلمه یکبار گوید مسئله در اذان ترسّل کند یعنی بشتاب نگوید
ودر اقامت شتاب کند ودر اذان واقامت استقبال قبله کند ودر حال
اذان واقامت سخن نگوید ودر کلمه حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ وَحَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ
روی بجانب راست وچپ کند ودر صومعه بوقت حي علی الصلوة والفلاح
بگردد ودر هردو گوش انگشت کند مسئله تثویب میان اذان واقامت
باکی ندارد وبقول ابي یوسف رحمة الله عليه تثویب برای قاضي وامیر کردن
باک نیست وبقول محمد رحمة الله عليه مکروه ست مسئله میان اذان
واقامت جلسه کند مگر در مغرب وبقول ابي یوسف ومحمد رحمة الله عليهما
در مغرب جلسه خفیف کند وبقول شافعي رحمة الله عليه مقدار دو رکعت
بنشیند مسئله برای نماز فائتة اذان واقامت گوید اگر فوائت بسیار دارد
برای نماز اول اذان واقامت کند ودر باقي مخیر بود در اذان واقامت هر دو

گوید یا بسنده کند باقامت وبقول مالک رحمة الله علیه بیک اقامت بسنده کند
درجمیع فوائت مسئله پیش از دخول وقت اذان نگوید و اگر گفت اعاده کند
وبقول شافعي رحمة الله علیهما اذان فجر در نصف آخر شب جائزست مسئله
اذان واقامت جنب واقامت محدث واذان زن وفاسق وقاعد ومست وکودک
مکروه ست وبانگ‌نماز محدث مکروه نیست مسئله اذان واقامت بسنده وحرائم
وبیابانی مکروه نی مسئله اگر مسافر ترک اذان واقامت گیرد مکروه بود مسئله اگر
در شهر خود نماز میگذارد واذان واقامت ترک میکند مکروه نبود مسئله مستحب
مسافر وکسیکه درخانه خود نماز میگذارد اذان واقامت کند مگر زنان را والله اعلم

باب شروط الصلوة

مسئله پاکی تن از حدث وجنابت ونجاست
وپاکی جامه از نجاست وجای نماز وپوشیدن ستر عورة از شرائط نماز ست مسئله
عورة مرد از زیر ناف تا زیر زانو ست وبقول شافعي رحمة الله علیه ناف مرد از
عورتست وزانو نی مسئله عورت زن حره تمام تن ست مگر روی ودو کف ودو
قدم وبروایتی قدم زن نیز عورتست وروایت صحیح اینست که قدم عورت نیست مسئله
برهنگی ربع ساق زن وربع شکم وپشت وربع ران مانع جواز نماز ست وبرهنگی
ربع عورة غلیظ یعنی قبل ودبر وخصیتین مانع جواز نماز ست وبقول ابویوسف
رحمة الله علیه اگر مکشوف کمتر از نصف است مانع نی واگر مکشوف نصف است
در وی دو روایة ست وبقول شافعي رحمة الله علیه برهنگی اگرچه اندک است مانع
ست وعورت کنیزک مثل عورة مرد ست مگر پشت وشکم نیز عورة ست مسئله
اگر باوجود جامه که ربع او پاک ست برهنه نماز گذارد روا نبود واگر کم از ربع پاک ست
مخیر ست برهنه نماز گذارد ویا با جامه واگر جامه ندارد نشسته نماز گذارد وبرای رکوع و
سجود اشارة کند وبقول شافعي وزفر رحمة الله علیهما استاده نماز گذارد با رکوع

وسجود واگر جامه تمام پلید است وکمتر از ربع پاک است مخیر است با جامه نماز گذارد ویا برهنه وبقول محمد وزفر رحمة الله علیهما ویک قول از شافعی رحمة الله علیه روا نبود که برهنه نماز گذارد مسئله در حالت برهنگی نشسته باشارة نماز گذاردن افضل است از استاده با رکوع وسجود مسئله نیت از شروط نماز است ومیان نیت نماز وتحریمه بعمل دیگر مفاصله نکند وشرط در نیت اینست که در دل بداند که کدام نماز میگذارد مسئله بسنده است مطلق نیت برای نماز نفل وسنت وتراویح وبرای فرایض شرط است تعین نیت فرض چنانچه در ظهر نیت فرض کند بتعیین ظهر نیت فرض ومتابعت امام کند ودر نماز جنازه نیت نماز برای خدایتعالی کند ونیت دعا برای میت کند مسئله استقبال قبله شرط نماز است ودر مکه توجه بعین کعبه کند که فرض است ودر غیر مکه توجه بجهت کعبه فرض است ودر حالت خوف بهر جهتی که ممکن بود توجه کند ودر حالت اشتباه قبله تحری کند بهر جهتی که دل او بیاساید نماز بگذارد مسئله اگر بتحری نماز گذارد وبعده معلوم شد که مستقبل نبود اعادة نکند واگر میان نماز دانست بگردد بجانب قبله وبقول شافعی رحمة الله علیه اگر مستدبر بود اعادة کند مسئله اگر در شب تاریک قومی بجماعت نماز بگذارد وهر یکی بجهتی تحری کند وحال امام معلوم نی نماز همه جایز بود مگر که پیش از امام استد

باب صفة الصلوة

مسئله فرایض نماز تحریمه وقیام وقرائة ورکوع وسجود وقعده اخیره مقدار تشهد فرض است وخروج از نماز بفعل مصلی وبقول ابی یوسف ومحمد رحمة الله علیهما خروج از نماز بفعل مصلی فرض نی وبقول مالک رحمة الله علیه قعده اخیره فرض نی مسئله واجبات در نماز خواندن فاتحه وضم سورة وتعیین کردن قرائة در دو رکعت اول ومراعات

وقت فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی روایات آمده چهارم زیاده کردن در وقت تسبیح یعنی در فرض یعنی از عدد ماثوره خواندن پنجم تسبیح رکوع بلند گفتن ششم نقصان
کردن تسبیح از سه مرتبه هفتم ترک تسبیحات در رکوع هشتم ترک کردن قومه نهم ترک کردن طمانینت در رکوع و در قومه دهم سر بلند کردن اول پست و سرین یازدهم فرو کردن سر از دوازدهم
کف سر دو دست در میان دو زانو تطبیق کردن یعنی جمع نمودن چنانچه در بعضی آثار آمده سیزدهم آوردن تسمیع یا تحمید در وقت رفتن بسوی سجده چهاردهم منتظر بودن امام
مر کسی را که او را تعلیم او می‌شنود پانزدهم شمردن تسبیحات با انگشتان شانزدهم جنبانیدن بازو و [illegible] مردان را هفدهم برداشتن انگشتان پا از زمین در رفتن هژدهم
پیش کردن مقتدی بر امام در رفتن بسوی رکوع نوزدهم پیش کردن در سر برداشتن کذا فی العیون در فتح القدیر ابن الهمام و در بحر الرائق شیخ ابن نجیم دست کج کردن در
رکوع چنانکه عوام می‌کنند مکروه گفته‌اند در احادیث آمده است که مثل [illegible] کمان دارد و در کفایة المومنین از مکروهات رکوع تکبیر نگفتن و دستها بالاتر از زانو داشتن
و انگشتان فراخ نکردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم نادیدن و برای رفتن سوی سجده جامه از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است مسنون در سجده ده چیز است
اول تکبیر فرود آمدن بجهت آن دوم بلند گفتن امام تکبیر را سیوم بر هفت اعضا سجده کردن ذکره فی العیون چهارم تسبیح سه مرتبه گفتن پنجم تسبیحات آهسته گفتن
ششم تکبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن امام این تکبیر را هشتم در میان دو سجده جلسه نمودن نهم طمانینت در آن کردن دهم انتقال کردن بسوی سجده دوم
بتکبیر مستحب در آن ده است اول نهادن چیزی که قریب زمین است بر زمین یعنی سر دو زانو پیش از دستها بر زمین نهد بعد از آن دستها بعد از آن بینی
بعد از آن پیشانی دوم برخاستن بر عکس آن سیوم پیوستن انگشتان وقت سجده چهارم در میان هر دو دست سجده کردن پنجم انگشتان دستها بسوی قبله کردن
ششم تسبیحات منفرد را زیاده از سه گفتن هفتم دور داشتن بازو از شکم و شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین مرد را و پیوستن این [illegible]
هشتم نهادن پیشانی و بینی هر دو بر زمین ذکره فی العیون و ان بالا معلوم شد که واجب است و هو الصحیح نهم نظر کردن در حال سجده بسوی بینی در [illegible] دهم نهادن انگشتان
هر دو پای بر زمین کذا فی العیون و در بعضی روایات نهادن پیشانی و بینی از سنت موکده گفته‌اند و نظر بسوی بینی مستحب فرموده‌اند و هر دو قدم نهادن در بعضی روایات فرض
گفته است چنانکه گذشت پس مراد از انگشتان جمیع ساق باشد که بنهادن مستحب بالاتفاق حاشیه این حکم در مردان ظاهر نیست چه هر گاه انگشتان بر زمین داشته یا
منتصب کرد ساق از زمین دور خواهد بود و ظاهرا همین مطلوب است اما در زنان البته صورة سبد و اینجا هم در مستحب هفتم بیان رفت ۱۲ مکروهات در وی بیست
اول برداشتن انگشتان یکپای از زمین دوم زیاده کردن بر تسبیحات از اعداد ماثوره یعنی در فرض سیوم بلند گفتن تسبیحات چهارم تمام کردن تکبیر در سجده پنجم دمیدن بر زمین
[illegible] حاشیه اگر آواز مسموع خواهد شد و نماز از ظاهر گردد از آواز می‌شکند پس نماز شکسته خواهد شد ۱۲ ششم نهادن دو دست پیش از زانو بعذر هفتم برداشتن دو
زانو پیش از دست وقت برخاستن بعذر هشتم کم کردن سنگریزه پیش از [illegible] برای سجده نهم [illegible] انگشتان دست وقت سجده دهم سجده کردن بر هنه دستها بعذر
یازدهم گستردن دامن یا آستین یا جامه برای خاک یا برای گرمی و سردی دوازدهم چسپانیدن شکم از ران و ران با ساق و ساق با زمین مرد را و دور داشتن آنها زنان را
سیزدهم پیوستن بازو در غیر انبوهی مرد را چهاردهم گسترانیدن هر دو ساعد بر زمین مرد را پانزدهم برداشتن دست از زمین وقت سجده بعذر شانزدهم برداشتن
زانو از زمین بعذر هفدهم گردانیدن انگشتان پای از جانب قبله هژدهم سجده کردن بر صورتیکه بی تامل در نظر آید بی سر نوزدهم ترک کردن بی در میان دو سجده
جلسه را بستم نشستن بر یکپای در جلسه بست و یکم نشستن مانند سگ در آن بست و دوم مربع نشستن در آن بست و سوم نشستن بر پاشنه هر دو پای در آن این همه
بی عذری بست و چهارم ترک کردن طمانینت در جلسه بست و پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت کردن در سجده بی عذری بست و ششم پیش کردن مقتدی بر امام در سجده رفتن
اگر امام را در سجده دریابد و اگر نه نماز فاسد شود حاشیه یعنی صورتش اینکه مقتدی پیش از امام در سجده رفت پس اگر چندان دیر کرد که چون امام بسجود آمد یافت شریک شد
درین صورت نماز جائز است بکراهیت و اگر مقتدی سر برداشت بعده امام بسجود در رفت نماز مقتدی فاسد شود ۱۲ بست و هفتم برداشتن مقتدی سر پیش از امام
باید دانست که سجده دوم مانند سجده اولی است مگر آنکه جلسه نباید کرد بعد از آن وقت برخاستن برکعت دوم و چهارم کذا فی العیون حاشیه در عالمگیری است از سجده
دوم بر سر پاها برخیزد و نه نشیند و دست ها بر زمین نهاده نخیزد و اعتماد بر زانو کند لیکن ترک اعتماد بر دست بر زمین مستحب است پیر اگر عذری نداشته باشد و اگر نشیند
و اعتماد کند هم باک ندارد و در کفایة المومنین برابری در تسبیحات رکوع و سجود گفته است مستحب است مکروهات سجده پنج است اول تکبیر نگفتن دوم چشم پوشیدن سیوم [illegible]
ندیدن چهارم دستها مقابل زانو نهادن پنجم در فرض امام را تسبیح زیاده از سه بار گفتن وقتیکه بر قوم گران آید شمرده است لیکن در بحر الرائق پوشیدن چشم بجهت حصول خشوع
جائز داشته اند مطلقا مسنون در قعده شش چیز است اول انتقال کردن از سجده بقعده تکبیر گویان دوم بلند گفتن امام این تکبیر را سیوم
گسترانیدن پای چپ از بهر نشستن بر آن و استاده کردن پای راست مرد را و زنان را بر سرین چپ نشستن و هر دو پای بجانب راست کشیدن چهارم درود بر آن سرور صلی
الله علیه و آله و سلم در قعده اخیره فرستادن بعد از تشهد پنجم دعا کردن خود را و جمیع مومنان را بدعاء مشابه قرآن یا حدیث بعد از درود ششم آهسته خواندن تشهد و درود و دعا
در آن و مستحبات در قعده هشت است اول نهادن هر دو کف دست بر ران ها دوم گسترانیدن انگشتان تا برسد بر سر زانو سیوم روی آوردن انگشتان دستها و
پاها بجانب قبله چندانکه تواند چهارم کشاده داشتن انگشتان بر عادت پنجم نگریستن بجانب کنار ششم پوشیدن هر دو پای بدامن نزدیک بعضی هفتم منتظر بودن مسبوق تا
تا فارغ شدن امام کذا فی العیون و باید دانست که انتظار مسبوق تا فارغ شدن امام در فتح القدیر و بحر الرائق واجب گفته‌اند تا آنکه نماز مسبوق برخاستن بغیر ضرورة چنانکه گذ
مکروه تحریمی است و ظاهر همان است زیرا که متابعت امام تا خروج بفعل مصلی واجب گفته‌اند پس اعتماد بر فتح القدیر و بحر الرائق باید کرد نه بر مثل عیون و تیسیر الاحکام والله
و توجه کردن انگشتان هر دو پای در قعده خالی از اشکال نیست و لهذا چندانکه تواند بگفتند اگرچه در برجندی گفته که متبادر از عبارت مختصر وقایه اینست که متوجه اصابع هر دو
پای کند و توجه اصابع هر دو پای کند و توجه اصابع چپ بکلفت حاصل می‌شود و در خلاصه و خزانة المفتین اصابع یمنی [illegible] انتهی مکروهات
قعده ده است اول نشستن بر پاشنه‌ها دوم چو سگ نشستن یعنی بر سرین سیوم مربع نشستن اما این هر سه بی عذری چهارم تسمیه گفتن پیش از تشهد یا درود و یا دعا
پنجم گفتن هر دو زانو بیست ششم زیاده کردن بر الفاظ تشهد مروی هفتم مسح کردن خاک از پیشانی قبل از سلام هشتم مسح خوی از پیشانی پیش از سلام بعذری
نهم باز خواندن تشهد یا درود یا ادعیه دهم استادن مسبوق برای قضاء ما سبق پیش از سلام امام بعذری کذا فی العیون در کفایة المومنین از مکروهات قعده نشستن
بر هر دو پای بعد از گسترانیدن و هر دو پای بیک جانب کشیدن و سوی کنار نادیدن و ادعیه بسیار خواندن که بر مقتدیان گران آید و درود ناگفتن و وقت سلام گفتن نادیدن دو کتف
کردن از محاذات انگشتان را در وقتیکه سر زانو می‌نهد و سر را بقامت نگون کردن نیز شمرده است و از مکروهات تشهد در عیون و کیدانی اشاره کردن با انگشت شهادة گفته
است و فی منیة المفتی یکره الاشارة بالمسبحة در خلاصه و مضمرات گفته المختار انه لا یشیر و فی الولوالجیة و التجنیس و علیه الفتوی مسنون در سلام دو چیز است
سلام اول راست و سلام دوم چپ [illegible] مقتدی سلام خود در [illegible] امام چنانکه در تحریمه مستحب در وی پنج چیز است اول گردانیدن روی بجانب راست و چپ چندانکه
سفیدی رخساره در هر دو طرف دیده شود دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سیوم نیت کردن امام بسلام مقتدیان را و فرشتگان حفظه را و نیت کردن مقتدی امام را در
هر جانبی که باشد و اگر پیش امام باشد در هر دو جانب نیت کند و نیت کردن منفرد حفظه را چهارم بلند گفتن امام سلام اول را پنجم آهسته گفتن سلام دوم مکروهات
در وی نیز هفت است اول کفایت کردن بر یک سلام دوم پیچیدن گفتن امام هر دو سلام سوم بلند گفتن سلام دوم از اول چهارم زیاده کردن بر لفظ السلام علیکم و رحمة الله پنجم برآوردن از نماز

ترتیب در فعل مکرر در هر رکعتی چون دو سجده تا اگر سجده دوم ترک کرد
در رکعت دوم باستاد بعده سجده آورد نماز فاسد نشود عامدا کان او ساهیا
وبقول شافعی رحمة الله علیه قراة فاتحه فرض ست وبقول مالک رحمة الله
علیه ضم سورة بفاتحه فرض ست وبقول زفر رحمة الله علیه ترتیب افعال نماز
فرض ست تا اگر لاحق نماز با امام میگذارد وانچه ازو فوت شده ست بعد از
فراغ امام میگذارد جائز بود وبقول زفر جائز نی مسئله تعدیل ارکان واجبست
وآن طمانینت ست یعنی آرام کردن میان رکوع وسجود وتمام کردن قیام میان
رکوع وسجود وتمام کردن قعود میان دو سجده وبقول ابی یوسف وامام شافعی
رحمة الله علیهما فرض ست مسئله قعده اولی وتشهد در هر دو قعده وخروج
از نماز بلفظ سلام ودعا قنوت در وتر وتکبیرات عیدین وبلند خواندن امام
در فجر ومغرب وعشا وآهسته خواندن در ظهر وعصر ودر نوافل روز واجبست
وبقول شافعی رحمة الله علیه تشهد در قعده دوم وبیرون آمدن از نماز بلفظ سلام
فرض ست وخواندن دعا قنوت در وتر در رمضان وغیر رمضان واجبست
وبقول شافعی رحمة الله علیه ممنوع ست خواندن دعا قنوة در وتر مگر نصف آخر ماه
رمضان مسئله برداشتن دو دست برای تکبیر تحریمه وکشاده داشتن
در نماز انگشتان دست وبلند گفتن تکبیر امام را وآهسته گفتن ثنا وتعوذ
وتسمیه ولفظ آمین سنت ست امام باشد خواه منفرد خواه مقتدی وبقول
شافعی رحمة الله علیه تسمیه وآمین بجهر گوید در نمازی که قراة بجهرست وبقول
مالک رحمة الله علیه تسمیه وآمین وتعوذ وثنا امام نگوید بلکه چون تکبیر گفت
مشغول بقراة شود مسئله دست راست بر دست چپ زیر ناف نهادن
سنت ست در حال قیام وبقول شافعی رحمة الله علیه دست بر سینه نهد

و بقول مالک رحمة الله علیه ارسال کند مسئله تکبیر رکوع و در حالهٔ بر گرفتن
سر از رکوع و سه بار تسبیح گفتن در رکوع و سجود سنت است و بقول مالک
رحمة الله علیه تسبیح در رکوع اصلا نیست و در سجده فرض است مسئله گرفتن
زانو بدو دست و کشاده کردن انگشتان دست در رکوع و استادن بعد از رکوع
فرض است مسئله سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ گفتن امام را و رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ مقتدیان را
نزدیک بر کردن سر از رکوع سنت است مسئله نهادن دو دست و دو زانو
بر زمین در هر دو سجده و افتراش پای چپ و استاده کردن پای راست در هر دو
قعده و قومه بعد از رکوع و جلسه میان دو سجده سنت است و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیهما قومه و جلسه فرض است و بقول شافعی رحمة الله علیه در قعده
اخیره تورک و سرین نشیند و بقول مالک رحمة الله علیه در هر دو قعده بر سرین
نشیند مسئله درود بر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قعده اخیره و دعاء ماثوره
یعنی اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِاُسْتَاذِیْ وَلِشَیْخِیْ وَارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِیْ
صَغِیْرًا اَوْ کَبِیْرًا وَاغْفِرِ اللّٰهُمَّ لِجَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ یَا غَافِرَ الذُّنُوْبِ وَالْخَطِیَّاتِ
بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ خواندن سنت است و بقول شافعی رحمة الله علیه درود
در قعده اخیره فرض است مسئله در حالهٔ قیام نظر بسجده گاه کردن و فرو خوردن فاژه
و بیرون کشیدن دست از آستین در تکبیر تحریمه و دفع کردن سرفه قدر امکان
و ایستادن قوم در حالت اقامت چون مؤذن بحی علی الفلاح رسد و شروع
امام در نماز چون مؤذن قد قامت الصلوة گوید اداب نماز است و بقول ابی یوسف
و مالک رحمة الله علیهما بعد از فراغ مؤذن از اقامت امام شروع کند و بقول زفر
رحمة الله علیه چون مؤذن دوم بار قد قامت الصلوة گوید امام شروع کند

باب در افتتاح مسئله چون مصلي در نماز در آید تکبیر گوید و
دستها برابر گوش دارد اگرچه بکلمه سبحان الله یا لا اله الا الله
شروع می کند یا تکبیر بفارسي میگوید جایز بود و همچنین اگر بفارسي
در نماز قراءة میخواند و عاجز است از عربي جایز بود و اگر در حالة ذبح تسمیه
بفارسي میگوید نیز جایز بود و بقول مالک رحمة الله علیه دستها تا سر بردارد
و بقول شافعي رحمة الله در حالت تکبیر دستها تا کتف بردارد و نیز بقول او شروع
جایز نیست مگر الله اکبر و یا بکلمه الله الاکبر و یا الله الکبیر و بقول مالک رحمة الله
علیه شروع جایز نبود مگر بکلمه الله اکبر مسئله اگر بجای تکبیر اللهم اغفر لي
گوید جایز نبود مسئله چون از تکبیر فارغ شود دست راست بر دست چپ
زیر ناف بنهد در حال ثنا و تعوذ گوید برای قراءة آهسته یعني تعوذ تبع
قراءة است و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه تبع ثنا است پس مسبوق
ثنا و تعوذ گوید و مقتدي نگوید و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه مسبوق نگوید
و مقتدي بگوید مسئله تعوذ بعد از تکبیرات عید گوید و بقول ابي یوسف
رحمة الله علیه پیش از تکبیرات عید گوید مسئله اگر برای سجده سلام
گفت و کسي بدو اقتدا کرد اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدو اقتدا جایز
بود و الا نه مسئله تسمیه در هر رکعتي آهسته گوید و بقول ابي حنیفه
رحمة الله علیه تسمیه در تمام صلوة یکبار گوید در رکعت اول بعد از تعوذ
و بقول محمد رحمة الله علیه در نمازي که قراءة جهر است تسمیه نگوید و در نماز
که قراءة آهسته است تسمیه در فاتحه و سورة گوید مسئله تسمیه آیتي است
از آیات قران مجید منزل است برای جدا کردن میان سورتها نه از فاتحه
است و نه از هر سورتي و بقول شافعي رحمة الله علیه تسمیه آیتي است از فاتحه

واز اول هر سورتي مسئله بعد از تسميه فاتحه و سورة خواند و یا سه آیت
کوتاه از هر سورتي که خواهد و یا یک آیت دراز چنانکه آیة الکرسي و مانند آن و امام
و مقتدي آمین آهسته گویند و چون از قراءة فارغ شود تکبیر گوید بي مد الف الله
اکبر و در رکوع رود و دو دست بر زانو نهد و انگشتان دست کشاده دارد و
پشت نیک نگسترد چنانچه سر با سرین برابر کند و سه بار تسبیح گوید
و سر از رکوع بردارد و امام بسنده کند به سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ و رَبَّنَا
لَكَ الْحَمْدُ نیز گوید و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهم امام رَبَّنَا
لَكَ الْحَمْدُ نیز گوید و بقول شافعي رحمة الله علیه امام و مقتدي سَمِعَ
اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ و رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ گوید چون سجده کند تکبیر گوید و هر دو زانو را
بر زمین نهد بعده دست نهد بعده روی میان دو کف دست خویش و چون
برخیزد بعکس آن برخیزد و بقول مالك رحمة الله علیه اگر خواهد دست نهد
بعده زانو یا اول زانو نهد بعده دو دست مسئله سجده به پیشانی و بیني
کند و اگر بیکي از اینهان سجده کند مکروه بود و بقول ابي یوسف و محمد رحمة
الله علیه اگر سجده به بیني کند بي پیشاني جائز نبود مسئله سجده بر پیچ دستار
جائز نیست با کراهیت و بقول شافعي رحمة الله علیه جائز نی مسئله در
سجده هر دو بازو از پهلو کشاده دارد و شکم از ران دور دارد و انگشتان پای
مقابل قبله کند و سه بار سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلٰى گوید و زن ران
خود را فرود دارد و شکم با ران متصل کند مسئله چون سر بردارد تکبیر گوید
و با قرار بنشیند و تکبیر گوید کرت دوم در سجده رود سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْأَعْلٰى گوید سه بار و بایستد تکبیر گویان و در حالت ایستادن دست بر زمین
ننهد و ننشیند و بقول شافعي رحمة الله علیه جلسه خفیفه درین حالت مستحب

مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول گذارد مگر ثنا و تعوذ نگوید مسئله دست برندارد مگر در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوت و تکبیرات عیدین و استلام حجر اسود و صفا و مروه و عرفات و رمی جمار و بقول شافعی رحمة الله علیه در تکبیر رکوع و در حالت برداشتن سر از رکوع دست برآوردن سنت است

مسئله چون سر از سجده دوم از رکعت دوم بردارد پای چپ بگسترانند و بران نشیند و پای راست بایستاند و انگشتان پای مقابل قبله دارد و دست بران نهد و انگشتان دست کشاده دارد و زن بر سرین نشیند و دو پای سوی راست دارد و تشهد ابن مسعود خواند چنانچه اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰاتُ وَالطَّيِّبَاتُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ و بقول شافعی رحمة الله علیه تشهد ابن عباس رضی الله عنه خواند چنانکه اَلتَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوٰتُ الطَّيِّبَاتُ لِلّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ سَلَامٌ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ مسئله در دو رکعت آخر در نماز فرض فاتحه بسنده کند و بقول مالک رحمة الله علیه در سه رکعت قراءة فرض است

مسئله قعده دوم مثل قعده اولی است و در قعده دوم بعد از تشهد درود بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم گوید و بعده دعاء ماثوره خواند و دعاء که مشابه کلام آدمیان است نگوید بعده سلام گوید و مقتدی سلام گوید مقارنت با سلام امام چنانچه در تکبیر تحریمه مقتدی با امام مقارنت کند

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله

باسلام نیز کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما مقتدي تکبیر تحریمه
وسلام بعد از سلام امام گوید مسئله دو سلام گوید جانب راست و
جانب چپ و مقتدي در سلام راست نیّت ملائکه و قوم و امام کند اگر امام
جانب راست باشد و اگر امام جانب چپ باشد در سلامي که بجانب چپ
گوید نیت قوم و ملائکه و امام کند و اگر مقتدی برابر امام برابر باشد در هر دو سلام
نیّت امام و قوم و ملائکه کند و امام در هر دو سلام نیّت قوم و ملائکه کند مسئله
در فجر و مغرب و عشا در هر دو رکعت اول قراءة بلند خواند اگرچه قضا میکند
و در جمعه و عیدین نیز بلند خواند مسئله در نماز ظهر و عصر و نوافل روز آهسته
خواند و منفرد مخیّر است در فجر و مغرب و عشا و در نوافل شب در آهسته
و بلند خواندن مسئله اگر فاتحه را در دو رکعت اولی بفراموشي ترک آورد
در دو رکعت آخر قضا نکند و اگر سوره در دو رکعت آخر با فاتحه سوره بلند
خواند و بروایتي از ابو حنیفه رحمة الله علیه سوره آهسته قضا کند و بروایتي
سوره بلند خواند و فاتحه لي و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه سوره نیز در دو
رکعت آخر قضا نکند چنانچه فاتحه مسئله فریضه در قراءة یکي آیت خورد است
و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما سه آیة قصیر و یا یک آیة طویل فریضه است
و بقول شافعي رحمة الله قراءة فاتحه در هر رکعتي فرض است مسئله سنت
قراءة در سفر فاتحه و هر سورتي که خواهد سنت قراءة در حضر طوال مفصل
و طوال مفصل از سوره حجرات تا سوره بروج و اوساط مفصل از بروج تا لم یکن و
قصار مفصل از لم یکن تا آخر قرآن طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط
مفصل در عصر و عشا و قصار مفصل در مغرب مسئله قراءة در یک رکعت اولی
در نماز فجر بیشتر خواند و در صلوة دیگر برابر خواند در هر دو رکعت و بقول محمد رحمة الله

علیه در جمیع صلوة قراءة در رکعت اول بیشتر خواند از رکعت دوم مسئله معین نیست از قران سورتی و یا آیتی از برای نمازی و تعین سورة برای نماز مکروه باشد اگر اعتقاد کند که جز این روا نباشد و بقول شافعی رحمة الله فاتحه در هر رکعتی فرض است مسئله مقتدی قران نخواند بلکه استماع کند و ساکت بود اگرچه امام آیة ترغیب و یا آیة ترهیب خواند و همچنین در حال خطبه شنودن ساکت بود اگرچه خطیب صلوة گوید و بقول مالک رحمة الله علیه مقتدی فاتحه در ظهر و عصر بخواند و بقول شافعی رحمة الله علیه مقتدی فاتحه خواند در جمیع صلوة مسئله کسیکه از خطیب دور است حکم قریب دارد یعنی ساکت بود و بروایتی از ابو حنیفه رحمة الله علیه اگر دور است چنانکه خطبه نمی شنود او را قران خواندن و تسبیح جایز است

باب الامامت

مسئله جماعت سنت موکده است مسئله اولی بامامت داناتر است بمسائل نماز و اگر همه در علم برابر اند قاری اولی بود و اگر در قراءة برابر اند پرهیزکار اولی تر بود و اگر در تقوی همه برابر اند آنکس که بسن بزرگتر است پس او اولی بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه خواناتر اولی است از داناتر مسئله مکروه است امامت بنده و بیابانی و فاسق و اهل بدعت و نابینا و ولد زنا و بقول مالک رحمة الله علیه امامت فاسق جایز نی مسئله تطویل قراءة و جماعت زنان مکروه و اگر زنان میان خود جماعت کنند زنیکه امام بود میان صف بایستد و پیش نرود چنانچه قومی برهنه میان خود نماز بجماعت میگذارند امام میان صف بایستد و پیش نرود مسئله اگر دو کس نماز بجماعت میگذارند مقتدی بجانب راست بایستد برابر و بروایتی از محمد رحمة الله علیه مقتد

انکشتان پای نزدیک پاشنه پای امام دارد مسئله اگر سه مرد نماز بجماعت میگذارند امام پیش رود ودو مقتدی پس امام ایستد وبروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه امام میانه ایستد مسئله مردان وزنان وکودکان نماز چون کنند بیک جماعت اول صف مردان وبعده صف کودکان وبعده صف مخنثان وبعده صف زنان وبعده صف دختران کنند مسئله اگر زنی برابر مرد در نماز ایستد واقتدا با امام کرد نماز مرد فاسد شود اگر شرط محاذات موجود بود دو شرط محاذات اینست که زن محاذیه محل شهوة بود ونماز مطلق بود یعنی در نماز جنازه بمحاذات زن نماز مرد فاسد نشود دو شرط دیگر اینست که مکان متحد بود تا اگر مرد بر دوکان بایستد وزن بر زمین ویا بر عکس این ودوکان مقدار قامت مرد بود ویا میان مرد وزن آستونی باشد نماز مرد فاسد نشود وشرط دیگر اینست که زن محاذیه عاقله بالغه بود تا اگر مجنونه برابر مرد بایستاد نماز مرد فاسد نشود وشرط دیگر اینست که امام نیت امامت زنان کرده باشد وشرط دیگر اینست که نماز میان مرد وزن مشترک باشد در تحریمه وادا تا اگر زن ومرد مسبوق باشند بمحاذات زن درین صورة نماز مرد فاسد نشود وبقول شافعی رحمة الله علیه بمحاذات زنان نماز مردان فاسد نشود ونماز زن بهمه حال جایز بود مسئله مکروه است حاضر شدن زنان بجماعت مردان درین زمانه مسئله اقتدا مرد بزن یا بکودک واقتدا صحیح بمعذور وقاری بامی واقتدا جامه پوشیده به برهنه واقتدا کسیکه نماز برکوع وسجود میگذارد به بیماری که باشارة میگذارد واقتدا مفترض به متنفل واقتدا مفترض که با امامی که فرض دیگر میگذارد جایز نیست وبقول شافعی رحمة الله علیه در جمیع مسایل اقتدا جایز است الا بمو

زفر رحمة الله عليه امامت معذور مر غير معذور را جايز نيست مسئله جايز است

اقتدا متوضي بمتيمم و اقتدا كسيكه موزه ندارد و پاي مي شويد بكسيكه مسح موزه

مي كند و اقتدا ايستاده بانشسته و اقتدا ايستاده باكوزه پشت و اقتدا كسيكه

باشارة ميگذارد بمثل خود و اقتدا متنفل بمفترض روا است و بقول محمد

رحمة الله عليه اقتدا متوضي بمتيمم و غاسل بماسح و قايم بقاعد جايز نيست مسئله

اگر ظاهر شد كه امام بيوضو امامت كرده است امام و قوم نماز اعادت كنند

مسئله اگر امي و قاري اقتدا كردند با امي نماز همه فاسد شود و بقول

ابي يوسف و محمد رحمة الله عليهما نماز امام و كسانيكه مثل امام اند جايز است

اگر امام قاري در دو ركعت آخر محدث شد و امي را خليفه گرفت نماز همه فاسد

شود و بقول ابو يوسف و زفر رحمة الله عليهما جايز بود باب الحدث

في الصلوة مسئله اگر در نماز بيقصد محدث شد وضو سازد و همبران

بنا كند و بقول شافعي استيناف كند مسئله اگر امام بيقصد محدث

شد خليفه گيرد مسئله اگر امام از قراءة بسته شد خليفه گيرد و بقول

ابي يوسف و محمد رحمة الله عليهما استخلاف جايز نيست مسئله اگر نماز

گذارنده از مسجد بيرون آيد بگمان حدث و حدث نبود نماز از سر گيرد

مسئله اگر بعد از تشهد بيقصد حدث رسيد وضو كند و سلام گويد مسئله

بعد از تشهد بقصد حدث كرد و يا سخن بقصد گفت نماز جايز بود مسئله اگر

متيمم بعد از تشهد قادر شد بر استعمال آب و يا در بين حالت مدت مسح موزه تمام

شد و يا موزه بعمل اندك كشيد و يا امي قراءة آموخت و يا برهنه جامه يافت و

يا كسيكه باشارة گذارد قادر شد بركوع و سجود و يا نماز فائته ياد آمد و يا امام محدث

و امي را خليفه گرفت و يا در نماز فجر آفتاب بر آمد و يا در نماز جمعه وقت عصر در آمد

و یا جبیرہ افتاد بعد از نیکو شدن جراحت و یا عذر معذور زائل شد درین دو از صورۃ نماز باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمۃ الله علیهما باطل نشود مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت جائز بود و چون مسبوق نماز امام تمام کرد پیش فرستد مدرک را تا سلام دهد و اگر مسبوق بعد از تشهد قهقهه بخندید و یا سخن گفت و یا عملی دیگر که منافی نماز است کرد نماز او فاسد شود و نماز قوم جائز بود و بقول ابو یوسف رحمۃ الله علیه نماز قوم نیز فاسد بود مسئله اگر در رکوع و یا در سجود حدث رسید وضو بسازد و بنا کند و رکوع و سجود اعادت کند مسئله اگر در رکوع و یا در سجود یاد کرد که درین نماز سجده ترک آورده است سجده آرد اعادت رکوع و سجود افضل است و بقول شافعی و زفر رحمۃ الله علیهما واجب است مسئله اگر امام حدث رسید و پس او یک مقتدی است مقتدی خلیفه شود بی نیت امام

باب ما یفسد الصلوۃ و ما یکره فیها

مسئله سخن گفتن و دعاء که مشابه کلام الناس است مفسد نماز است و بقول شافعی رحمۃ الله علیه سخن گفتن در نماز بفراموشی مفسد نیست و نیز بقول او دعائی که مشابه کلام الناس است مفسد نماز نیست مسئله نالیدن و اوه و آه کردن و گریه باواز بلند از درد یا از مصیبت مفسد نماز است و بقول ابو یوسف رحمۃ الله علیه آه مفسد نماز نیست اگرچه از درد یا مصیبت بود و اوه مفسد نماز است در هر دو حال مسئله نالیدن و اوه کردن و گریه به آواز بلند که از ذکر بهشت و دوزخ است مفسد نبود مسئله سرفه که دران مضطر نبود بی تحسین صوۃ بود آن مفسد نماز است اگر حروف ظاهر شود مسئله جواب عطسه بیرحمک الله مفسد نماز است مسئله اگر در دوم رکعت از نماز ظهر تکبیر افتتاح گفت به نیت عصر یا نفل نماز ظهر باطل شود و اگر به نیت ظهر تکبیر افتتاح

لعنت همان ظهر بود و رکعتی که گذارده ست هم از ظهر محسوب بود مسئله
اگر در نماز از مصحف دیده میخواند نماز او فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمة الله علیهما فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن در نماز مفسد نماز
است مسئله اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگرچه گذرنده
گنه‌کار می شود مسئله مکروه ست بازی کردن در نماز بجامه و باندام
و گردانیدن سنگریزه مگر برای سجده یکبار و بانگ برآوردن از انگشتان
که بعربی فرقعه گویند و دست نهادن بر تهیگاه و دیدن بجانب راست و چپ
و بسرین نشستن چون سگ و در سجده باز گستردن و رد سلام
بدست و مربع نشستن در قعده بی عذری و بستن موی میانه سر
برگرفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه سر یا بر کتف انداختن و
اطراف او فرو گذاشتن و فازه آوردن و چشم پوشیده کردن و قیام
امام بمحراب و یا بر دوکان علاحده و قوم بر زمین و یا امام تنها بر زمین و قو
م بر دوکان و پیشانی از خاک پاک کردن پیش از فارغ شدن و اگر
پیش نماز گذارنده صورة بود و یا نجاست و یا آتش نماز مکروه
مسئله مکروه ست پوشیدن جامه که در و صورة ذی روح بود و نیز
مکروه ست نماز گذاردن اگر بر سر نماز گذارنده در سقف و یا پیش او
یا برابر او صورة بود مسئله اگر صورة خورد باشد که در نظر نیاید و یا سر
بریده بود و یا صورة چیزی که جان ندارد پیش نماز گذارنده و یا برابر او
بود مکروه نبود مسئله مکروه ست شمردن بانگشتان آیتها و تسبیحها
در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما مکروه نبود مسئله کشتن
کژدم در نماز روا بود و گذاردن نماز پیش کسی که حکایت میکند

ویا پیش گذارنده نماز مصحف ویا تیغ معلق باشد ویا شمع وچراغ پیش بود ویا بر بساط مصور نماز گذارد وسجده بر صورة نکند مکروه نبود فصل مکروه ست روی بقبله آوردن درحالة بول وغائط وپشت بقبله کردن درانحالت وبستن دروازه مسجد ووطی کردن وبول وغائط کردن زبر مسجد مکروه ست مسئله بول وغائط ووطی کردن فوق خانه که زیراو مسجد ست مکروه نبود مسئله نقش کردن در مسجد بآهک وآب زر مکروه نبود

باب فی الوتر والنوافل مسئله وتر واجب ست وبروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه فرض ست وبقول ابو یوسف ومحمد سنت موکده ست مسئله وتر سه رکعت ست بیک سلام وبقول شافعی رحمة الله علیه یکرکعت ست وبروایتی سه رکعت بدو سلام مسئله در هر رکعتی از وتر فاتحه وسورة خواند ودر سیوم رکعت پیش از رکوع بعد از تکبیر دعا قنوة خواند در جمیع اوقات وبقول شافعی رحمة الله علیه قنوت بعد از رکوع خواند در نصف آخر رمضان ودر وتر قنوت نخواند مسئله بجز وتر قنوت نخواند وبقول شافعی رحمة الله علیه در رکعت دوم از فجر بعد از رکوع قنوت خواند مسئله مقتدی در وتر قنوت خواند ودر فجر نخواند وبقول ابی یوسف مقتدی در فجر نیز قنوة بخواند مسئله سنت موکده پیش از فجر وبعد از ظهر ومغرب وعشاء دو رکعت ست وپیش از ظهر وجمعه وبعد از جمعه چهار رکعت بیک سلام وبقول ابو یوسف رحمة الله علیه بعد از جمعه شش رکعت وبقول شافعی رحمة الله علیه پیش از جمعه چهار رکعت ست بدو سلام مسئله پیش از عصر وعشا چهار رکعت مستحب ست وبعد از عشا نیز چهار رکعت مستحب ست وبعد از مغرب شش رکعت مستحب ست مسئله نوافل

فضائل نماز اشراق عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من صلى الفجر في جماعة كسيكه بگذارد نماز بامداد را بجماعت
ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس پس بنشيند در جائيكه ياد مي‌كند خدا را تا آنكه برآيد آفتاب ثم صلى ركعتين پس بگذارد
دو ركعت اقل اين است و تا دوازده ركعت نيز آمده است و از اول وقت وي بحكم ظاهر اين حديث طلوع آفتاب است و بعضي نوشته‌اند و جمهور تا
بلند شدن آفتاب مقدار يك نيزه و در روايات نيز آمده است و مشهور در مردم اينست كه اين نماز را اشراق گويند و در بعضي روايات
نيز اين اسم موسوم شده است و اكثر در احاديث اين صلوة را ضحى نام شده است و ظاهر آنست كه اين هر دو نماز يكيست اول وقت وي
نزد ارتفاع شمس است و آخر وي قبيل زوال و در باب صلوة ضحى كلام متعلق باين مقام بيايد ان شاء الله تعالى و بالجمله هر كه دو ركعت درين وقت
بگذارد كانت له كاجر حجة وعمرة باشد مر او را ثواب مثل حج باداي فرض در جماعت و اجر عمره بگذاردن دو ركعت نفل چه آنكه
حج فرض است و عمره نفل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت انس رضي الله عنه گفت پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
براي تاكيد و مبالغه در زيادة اجر برين عمل تامة تامة صفت عمره است يا هر كدام و اين اگرچه بحقيقت مثل آن نباشد زيرا كه حج القدر
تعب است وليكن مشابه او است و چندان ثواب است كه گويا عين او است و اين از باب الحاق ناقص بكامل دارند رواه الترمذي
كذا في شرح مشكوة شريف لمولانا عبد الحق محدث دهلوي رحمة الله عليه ۱۲ رسول فرمود صلى الله عليه وآله وسلم هر كه نماز بامداد بگذارد
و بنشيند بر جاي نماز تا آفتاب بلند برآيد و ذكر خدا تعالى بسيار گويد بعد از آن دو ركعت نماز بگذارد چنان باشد كه حج و عمره بجا آورده
باشد و رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود هر كه نماز بامداد بگذارد و بر جاي نماز بنشيند تا آفتاب بلند برآيد پس بگذارد دو ركعت
قراءة آن بعد از فاتحه چهار بار اخلاص بخواند خدا تعالى گناهان هفتاد ساله او را بيامرزد و هفتاد ساله طاعة در ديوان
او بنويسند امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه روايت از رسول صلى الله عليه وآله وسلم كرده اند هر كه بگذارد دو ركعت نماز چاشت بيامرزد گناه
بيست ساله او را و هر كه بگذارد چهار ركعت نماز چاشت بيامرزد گناه چهل ساله او را و هر كه بگذارد چهار ركعت نماز چاشت بيامرزد گناه
چهل ساله او را مگر كبيره و هر كه بگذارد شش ركعت بگذارد گناهان شصت ساله وي را مگر كبيره و هر كه بگذارد هشت ركعت بيامرزد گناه هشتاد
ساله او مگر كبيره و هر كه بگذارد هشت ركعت بيامرزد گناه صد ساله وي را مگر كبيره و هر كه بگذارد دوازده ركعت بيامرزد او را خدا تعالى
گناهان صد و بيست ساله صغيره و كبيره و از براي او كوشك در بهشت بنا كنند چنانچه از بزرگي و فراخي آن كوشك دو طرف آن را نتوان
ديد و انس بن مالك رضي الله عنه روايت از رسول صلى الله عليه وآله وسلم كرده هر كه نماز بامداد بگذارد و بنشيند تا آنكه آفتاب بلند آيد
دو ركعت نماز بگذارد حق تعالى از شر شيطان و از شر نفس او را نگه دارد و اگر اين نماز گذارنده بميرد روز بميرد خدا تعالى او را در جنت
در آرد كذا في نافع المسلمين وفي الحديث من صلى الصبح في مسجد جماعة ثم جلس في مصلاه حتى تطلع الشمس ثم صلى
ركعتين او اربعا حرم الله جلده على النار كله كما في الكنز و در ترغيب گفته چون آفتاب بلند شود دو ركعت نماز بگذارد در هر يكي اخلاص
پنجبار ثواب عبادت هفتاد ساله تمام او بنويسند و گناهان هفتاد ساله بيامرزند و ثواب آزادي چهار بنده [illegible] نه هزار دينار
يابد رسول فرمود صلى الله عليه وآله وسلم هر كه بگذارد نماز اشراق را حق تعالى او را از گرماء قيامت نگه دارد و بهر ركعتي ثواب [illegible] هزار
ساله در نامه اعمال او ثبت كرده اند و بهر آيتي در بهشت شهري بيابد و بهر حرفي حوري و گور او روشن گردد از نور و از دنيا بيرون نيايد تا جاي
خود در بهشت نه بيند و ثواب حج و عمره در نامه اعمال او بنويسند و در خبر است كه نماز اشراق گذارنده را فضل از آن باشد كه تمام دنيا
صدقه كرده باشد روزي با رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابليس لعين ديد پرسيد كه اندوه ترا سبب چيست گفت از دست آن كسانيكه
نماز بامداد بگذارند و بنشينند تا آفتاب برآيد پس نماز اشراق بگذارند زيرا كه يا رسول الله امروز زمين بر ملكوت بودم نزديك عرش
بنشسته ديدم كه هر كه نماز بامداد بگذارد و بر آن جاي ذكر گيرد و مشغول باشد تا كه آفتاب برآيد و نماز اشراق بگذارد حق تعالى
او را هفتاد هزار آدمي را شفاعت او آمرزد و از آتش دوزخ خلاص يابد چون آفتاب مقدار نيزه برآيد بگذارد و اقل نماز اشراق
دو ركعت و اكثر آن ده ركعت به پنج سلام و بخواند در هر ركعتي سورة اخلاص پنجبار كذا في خزينة الفقه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
من صلى صلوة الفجر بالجماعة وجلس في مكانه ويذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس اكرمه الله تعالى بعشر كرامات الاول توبة قبل الموت
والثاني سلامة في البدن والثالث بركة في الرزق والرابع محبة في قلوب الناس والخامس يرفع عنه ضيق المعيشة والسادس
يرفع عنه عذاب القبر والسابع يعطي كتابه بيمينه ويحاسب به حسابا يسيرا والتاسع يخرج من الدنيا بكلمة الشهادة والعاشر
يدخل الجنة بغير حساب فرمود رسول صلى الله عليه وآله وسلم هر كه بگذارد دو ركعت نفل چاشت بنويسد حق تعالى او را در دفتر بخشيده شدگان و اگر بگذارد
چهار ركعت بنويسد حق تعالى او را در دفتر قانتين و اگر بگذارد شش ركعت بنويسد نام او در دفتر عابدين و اگر بگذارد هشت ركعت بنويسد نام او در دفاتر
و اگر بگذارد ده ركعت نوشته شود نام او در آن كسانيكه لا خوف عليهم ولا هم يحزنون انتهى ۱۲ نقل كنز العباد كلها من تذكرة السالكين ملفوظ حضرت
قطب الاقطاب غوث الزمان شيخ المشايخ والاصفياء حضرت قطب محمد اسمعيل قادري شطاري رحمة الله عليه رحمة واسعة تامة كاملة

فضائل نماز ضحى يعني چاشت عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من حافظ
على شفعة الضحى كسيكه محافظت كند بر دو ركعت ضحى غفرت له ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر آمرزيده مي‌شود مر او را گناهان او اگر
باشد مثل كف دريا رواه احمد والترمذي وابن ماجة وعن عائشة رضي الله عنها انها كانت تصلي الضحى ثماني ركعات ثم
روايت است از عائشة رضي الله عنها كه بگذارد نماز ضحى را هشت ركعت بعد از آن مي‌گفت لو نشر لي ابواي ما تركتها اگر زنده كرده شوند
براي من پدر و مادر من ترك نمي‌كنم اين نماز را بعلت اشتغال بجمال عادتست بقصد مبالغه يعني اين لذت بالاتر از لذت ايشانست رواه مالك

معلوم میشود که مداومت و مواظبت در صبح کذاردن ست و الا اصل کذاردن صحیح و ثابت ولی شبه کذا فی شرح مشکوۃ تصنیف مولینا
عبد الحق محدث دهلوي رحمة الله عليه في الخلاصة في كتاب الايمان و وقت الضحى من تبيض الشمس الى ان تزول في النصاب و
الضحوة بعد طلوع الشمس من الساعة التي تحل فيها الصلوة الى نصف النهار في قوة القلوب كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يصلي الضحى ست ركعات في وقتين اذا اشرقت الشمس و ارتفعت قام و صلى ركعتين وهذا هو الاشراق وهو الذي ذكر الله
عز وجل في قوله يسبحن بالعشي والاشراق وهو الورد الثاني من النهار و اذا انبسطت الشمس وكانت في ربع السماء
من المشرق صلى اربعا وهذا هو الضحى الاعلى الذي قسم الله به في قوله تعالى والضحى وهو ورد الثالث من النهار و
في الهداية وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يواظب على الاربع في الضحى في المحيط في فصل الحادي عشر في التطوع اما سبحة
الضحى فقد ورد في الترغيب فيها احاديث من الركعتين الى ثنتي عشر ركعة في صلوة المسعودي نماز ضحی بر رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فریضه بوده ست و بر ما سنت است اگر کذاری ثواب یابی و اگر بجای نیاری گناهگار نشوی اما از فضیلت و ثواب و درجات
محروم مانی ۱۲ در عدد رکعات وی علما را اختلاف ست از دو رکعت تا دوازده رکعت آمده ست ظاہر روایت چہار رکعت ست خواندن
درویی اکر خواند فرضیت را روا بود اما مستحب آنست که در رکعت اول والشمس و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی و در رکعت
چهارم الم نشرح فی تنبیہات نفی رحمة الله علیه و فی درر البحور یصلی الضحی ثمانی رکعات و ادناها رکعتان و وقتها من حین ارتفاع
الشمس الی الزوال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان في الجنة بابا يقال له الضحى فاذا كان يوم القيمة نادى مناد اين الذين
كانوا يديمون على صلوة الضحى هذا بابكم فادخلوا برحمة الله كذا في كنز العباد وفي الحديث من صلى الضحى اثنا عشر ركعة
يقراء فاتحة الكتاب مرة و قل هو الله احد ثلث مرة ينزل من السماء سبعون الف ملك بايديهم قراطيس بيض
واقلام من نور يكتبون له الحسنات الى يوم القيمة واذا كان يوم القيمة تاتي الملائكة الى قبره و معهم الحلل فيقولون يا
صاحب القبر قم فانك من الامنين وفي الحديث من صلى الضحى اثنا عشر ركعة فيقراء في كل ركعة بفاتحة الكتاب مرة
و قل هو الله احد والمعوذتين ثلثا في كل اربع ان سأل الله اعطاه وان دعاه اجاب وان استغفر غفر الله له و
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز چاشت صد بار گفتی اللهم اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب
الرحيم كذا في فتاوى برهنه وعن معاذ بن انس الجهني روایت ست از معاذ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
من قعد في مصلاه حين ينصرف من صلوة الصبح کسیکه بنشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جائی که نماز کرده ست
چون بر کرده و فارغ شود از نماز بامداد حتى يسبح ركعتي الضحى تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی را لا يقول الا خيرا نگوید مگر سخن
نیک و آن چیزیکه در ان ثواب آخرة ست از ذکر و تلاوة و مانند آن و اگر سخن گوید که در ان نفع مسلمانی ست نیز حکم آن دارد غفر
خطاياه آمرزیده شوند گناهان او وان كانت مثل زبد البحر اگرچه باشند گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابو داود
اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق ست و در احادیث دیگر احتمال اشراق در چاشت هر دو دارد مانند انکه ظاهر حدیث در ان ست
که این ثواب مترتب بر نشستن در جائی نماز ست و اگر برخیزد در خلوة رود و مشغول گردد این ثواب بر ان مترتب نگردد و در
حدیث دیگر نیز آمده ست که هر که بعد از نماز در جائی خود نشسته ماند و ذکر کند دعا می کنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در
وصایای مشائخ رحمة الله علیهم اجمعین مذکور ست که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یا دیار او یا به در خلوة خود برود و مشغول گردد
و بعضی می گویند که ثواب ذکر و مشغول بحال خود ست هر جا که بنشیند اما جزائی صبر و حمل نفس بران دیگر ست و گفته اند که
استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید پس پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه گفته که عملی که جزائی آن هم در دنیا فی الحال بیعد در نورانیت در باطن یافته می شود این عملی ست کاتب حروف گوید
عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میکرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در
النفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن میکرده اند و اینمعنی نیز در یافت محسوس و مشهور ست کذا فی الشرح المشکوۃ لمولینا
عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه عبد الله بن جواد رضي الله عنه روایت می کند که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که
نماز چاشت بگذارد گوئی آن نماز دوام لازم گیرد دو یوسنه بگذارد دانم از یرا که هر که نماز چاشت بگذارد بعد از ان ترک کند نماز چاشت
از دوستی او بناله و در طلب او گریه کند و در طلب او بود چنانکه ماده شتر برائی بچه خود بناله و دنبال کند پس از ان گفت
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم که منافق نماز چاشت نگذارد و قل یا ایها الکافرون نخواند و مادر مومنان عائشه صدیقه رضي الله عنها
گفت که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز چاشت این دعا بخواند صد بار اللهم اغفر لي وارحمني واهدني و
ارزقني وتب علي انك انت التواب الرحيم كذا في ترغيب الصلوت از قواعد الاسلام رسول فرمود صلی الله علیه و
آله وسلم که سه چیز باسه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه دوم تونگری با زنا سیوم درویشی با نماز ضحی و مستحب آنست که در اول
رکعت والشمس و در دوم واللیل و در سیوم والضحی و در چارم الم نشرح بخواند و در هشت رکعت دیگر بعد از فاتحه آیة الکرسی یک
کرة و اخلاص سه کرة بخواند و اگر حافظ ست در هر رکعت چیزی از قران بخواند بعد فراغ ده کرة صلوة و ده کرة استغفار و صد کرة
این دعا بخواند اللهم اغفر لي وارحمني در خبر ست از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شیطان را پرسیدم که کدام عمل ست که نزدیک تو
دشمن ست گفت نماز ضحی و روزه ایام بیض رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که گذارد نماز ضحی دوازده رکعت بنا کند خدا تعالی برائی او
قصری از زر در بهشت و رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم بنشسته شود مر او را برابر هر رکعت ضحی هزار نیکی کذا فی مفتاح الجنان کلهم نقل از ملفوظ قطب

قطب الاقطاب غوث الزمان و واقف اسرار ملکوت ماہر دقائق لاہوت و یادگار سلف و قدوہ خلف حضرت شیخ
محمد سمعیل حنفی قادری شطاری رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة

فضائل نماز تہجد

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ينزل ربنا تبارک و تعالى كل ليلة الى السماء الدنيا فرمود رسول
صلی الله علیه وآله وسلم می آید پروردگار تعالی یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص او هر شب بآسمان که فرود تر و پایان تر است و نزول صفتی است از
صفات الهی مثل ید و استوا بر عرش و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن اسناد تجلی میکنند وی تعالی بآن
صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الآخر هنگامی که باقی ماند سیوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید
وی سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسئلنی فاعطیه کیست که درخواست
کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه بخواهد و می طلبد بدانکه دعا خواندن است چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه
گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است در برابر آن اعطاء مطلق است چنانچه که در وصف اسم اعظم واقع
شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده می شود و چون سوال کرده شود داده می شود و گاهی دعا و سوال بجای دیگر نیز
واقع می شوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را متفق علیه و فی روایة مسلم
و در روایتی مسلم را این زیاده آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را یقول من یقرض
غیر عدوم ولا ظلوم میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مالی ندارد تا از ادای قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود
غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد مانع از ادا کند قرض یعنی دو چیز است یا فقیر یا ظالم و وی تعالی از آن هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر
حق تعالی آنهارا از زبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر یعنی در آید وقت صبح ۱۲ کذا فی شرح مشکاة تصنیف عبد الحق محدث دهلوی

عن ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرد ابن عباس کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام من اللیل یتهجد بود آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چون بر میخاست یعنی از شب که نماز تهجد کند یقول میگفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم لک الحمد انت نور السموات
والارض ومن فیهن خداوندا تراست حمد توئی روشن کننده و موجود کرانندهٔ آسمان و زمین و لک الحمد انت قیم السموات
والارض ومن فیهن توئی بر پا دارنده آسمانها و زمین و بر پا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند و لک الحمد انت ملک
السموات والارض ومن فیهن توئی بادشاه زمین و آسمان و هر که در آسمان و زمین است و لک الحمد و انت الحق
و مر تراست ستایش تمام کمالات و توئی موجود و ثابت و وعدک الحق و وعده تو بر حق است و لقائک حق و دیدار تو حق است
و قولک الحق و کلام تو صادق والجنة حق والنار حق والنبیون حق و محمد حق والساعة حق بهشت و دوزخ حق است پیغامبران
حق اند و محمد حق است و قیامت حق است اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد مینمایم فرمانبری میکنم و بک آمنت و بتو ایمان می آرم
و علیک توکلت و بر تو همه کارها باز گذارم والیک انبت بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنم و بک خاصمت و بمدد تو پیکار میکنم
با اعداء دین والیک حاکمت بسوی تو بر میدارم امر خود را فاغفرلی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا گناهان که پیش فرستاده ام و پس
خواهم کرد وما اسررت وما اعلنت و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو دانا تری
بدان از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده و پس اندازنده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو ولا اله غیرک
نیست الٰه جز تو متفق علیه شرح مشکوة ۱۲ نماز تهجد دوازده رکعت است در رکعت اول دوازده بار قل هو الله احد بخواند و بعد از آن در هر رکعت
یکان یکان بار قل هو الله احد کم کند فرمود پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد تهجد من اورا در بهشت در آرم استاره بیابد و [illegible] کند و هرگز
فقر نگردد و در گور ریزش نکند و فردای قیامت هزار کس را شفاعت کند چون از گور برخیزد روئی او از آفتاب روشن تر باشد کذا فی زاد
الشیوخ و خلاصة الفقه و صاحب جواهر خمسه اقل تهجد چهار رکعت فرموده تهجد چیست هو القیام بعد النوم تا اگر تمام شب بیدار باشد
ثواب تمام شب یابد ثواب تهجد نیابد تا اگر کسی سوگند خورد که نماز تهجد کنم و همه شب بیدار باشد از عهده تهجد بیرون نیاید در خبر است نماز تهجد را از
دست مگذار که اگر در فضل بسیار نبودی بر پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فریضه نگشتی و بهترین اوقات میانه شب است که مهتر داود علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام مناجات کرد گفت الهی در شب کدام وقت را دوست داری تا ترا بدان وقت عبادت کنم فرمان شد نیم شب که هر که
دران وقت دو رکعت نماز کند دوست تر دارم از عبادت هژده هزار عالم حضرت رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا صدیق اکبر میخواهی که خدا تعالی ترا
گور فریاد رسد پس بر تو باد که میان شب بندگی کن و فرمود پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای تهجد کنندگان ثواب بزرگ است نزد حق تعالی در صحیح
مالک گفته است هر که بیدار شود در شب و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله بنویسد خدا تعالی در نامه اعمال او بیست و چهار هزار نیکی و دور کند هزار دیوان
وای هزار بدی در خبر است که فردای قیامت قائمان شب را بر اقتها سوار کنند که رنگ ایشان مانند یاقوت سرخ باشد اهل عرصات مناجات کنند
و گویند ملکا بادشاها ایشان کیانند فرمان شود که در دنیا چون شما خفته می بودید ایشان بیدار می بودند قیام شب ایشان بود [illegible] هم اصحابی ام احبائی
هم احبائی ایشان دوستان من و فرمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم قیام شب در دنیا از خفتگان چون زنده است در میان مردگان اقل تهجد چهار رکعت است
و اکثر آن دوازده رکعت است الکسیر اتو حق تعالی بخشد برای نماز تهجد برخیزد باید که بعد تحیت وضو دو رکعت شکر قیام کند و در رکعت اول الحمد و
آیة الکرسی تا خالدون و در دوم آمن الرسول تا آخر سورة بخواند بعده دوازده رکعت بشش سلام و در هر دوگانه قرآءة از اول بیشتر خواند و [illegible]

روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و در نوافل شب زیاده
از هشت رکعت مکروه است مسئله در روز و شب نفل چهار رکانه
افضل است و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما در شب دو کانه
و بقول شافعی رح در روز دوکانه افضل است ۱۲ جل شانه
افضل است مسئله درازی قیام بهتر است از کثرت سجود مسئله
در دو رکعت نماز فرض در جمیع رکعت نفل و وتر قراءة فرض است
و بقول مالک در سه رکعت قراءة فرض است ۱۲
و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر رکعتی قراءة فرض است مسئله نفل
بشروع لازم آید اگرچه بوقت طلوع آفتاب و یا بوقت غروب شروع کند
تا اگر بعد از شروع افساد کند قضا واجب شود و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه قضا واجب نیاید و بقول امام زفر در نفل که بوقت
غروب شود یا بزوال و یا بطلوع شروع کند و افساد کند قضا واجب نیاید
مسئله اگر نیت چهار رکانی در نفل شروع کرد بعد از قعود اول یا قبل از
قعود اول افساد کرد دو رکعت قضا واجب آید و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه اگر بعد از قعود اول افساد کرد دو رکعت لازم آید و اگر
قبل از قعود افساد کرد چهار رکعت آید مسئله اگر چهار رکانی گذارد
و بعد از قعده اولی افساد کرد دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت
نفل گذارد و در هر چهار رکعت قراءة نخواند و یا در دو رکعت اول خواند
و در دو رکعت آخرین نخواند و یا در دو رکعت اولین نخواند و در دو رکعت
آخرین بخواند و یا در دو رکعت اول و یکرکعت آخرین و یا در یکرکعت اول و در دو
رکعت آخر بخواند یا در سه رکعت اول نخواند و در رکعت چهارم خواند دو
رکعت قضا کند و بقول امام ابو یوسف در مسئله اولی و اخری چهار رکعت
قضا کند مسئله اگر چهار رکانی گذارد و در یکرکعت اول خواند و در سه رکعت

دیکر نخواند یا در رکعت اول و در دیکر رکعت آخر نخواند و درمیان دو رکعت
نخواند چهار کانی قضا کند و بقول محمد رحمة الله علیه دو رکعت قضا کند
مسئله بعد از نماز ظهر مثل آن نماز نکذارد یعنی اکر چهار رکعت نماز نفل
کذارد در هر چهار رکعت قراءة خواند و در فرض دو رکعت اول فاتحه با
سورة خواند و در آخر دو رکعت بفاتحه بسنده کند مسئله کذاردن نفل
نشسته با قدرة بر قیام جایز نیست در ابتدائی و بنائی یعنی اکر نشسته
در نفل شروع کند استاده تمام کند و اکر شروع بقیام کند نشسته
تمام کند در هر دو وجه جایز نیست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما
اکر شروع بقیام کرده نشسته تمام میکند جایز نبود مکر بعذر مسئله اکر در
حال سواری بیرون شهر نماز نفل میکذارد و برکوع و سجود اشارة می کند جایز
بود بهر جهتی که دابه رود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه در شهر نیز جایز بود
بغیر کراهیت و بقول امام محمد رحمة الله علیه در شهر جایز بود بکراهیت مسئله
اکر مردی در حالت سواری شروع کرد در نفل و درمیان نماز فرود آمد همبران بنا
تمام کند و اکر برعکس بود از سر کیرد و بقول امام زفر رحمة الله علیه در هر دو
صورة بنا جایز بود و بقول امام مالک و امام ابو یوسف رحمة الله علیهما در هر دو
فعل استیناف کند یعنی از سر کیرد و توجه بقبله واجب نیست در نفل راکب را
نه در حال شروع و نه در حال بنا مسئله در ماه رمضان بعد از عشا
بیست رکعت بده سلام پیشتر از وتر با جماعت بیک ختم سنت است
و بعد از چهار کانی مقدار چهار رکعت بنشیند و بقول مالک رحمة الله علیه
سی و شش رکعت سنت است مسئله در ماه رمضان وتر بجماعت کند و بغیر
ماه رمضان وتر بجماعت روا نبود باب در ادراك فریضه

جدول ترک قراءة در رکعات نوافل چهار رکعتانه غیر مؤکد
ق علامت قراءة و خ علامت خالی بودن رکعت از قراءت

	رکعت اول	رکعت دوم	رکعت سیوم	رکعت چهارم	بیان لزوم قضائی رکعات
۱	خ	خ	خ	خ	اولین نزد طرفین هر چهار نزد ابی یوسف رحمة الله علیه
۲	خ	خ	خ	ق	اولین نزد طرفین هر چهار نزد ابی یوسف رحمة الله علیه
۳	خ	خ	ق	خ	اولین نزد طرفین هر چهار نزد ابی یوسف رحمة الله علیه
۴	خ	خ	ق	ق	اولین بالاجماع
۵	خ	ق	ق	ق	اولین بالاجماع
۶	ق	خ	ق	ق	اولین بالاجماع
۷	ق	ق	خ	خ	آخرین بالاجماع
۸	ق	ق	خ	ق	آخرین بالاجماع
۹	ق	ق	ق	خ	آخرین بالاجماع
این صورتهای نه گانه قضائی دو رکعت باید کذا فی الدر المختار وعلیه الفتوی					
۱۰	خ	ق	خ	ق	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
۱۱	ق	خ	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
۱۲	خ	ق	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
۱۳	ق	خ	خ	ق	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
۱۴	خ	ق	خ	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
۱۵	ق	خ	خ	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
درین صورتهای ششگانه قضائی چهار رکعت باید کذا فی الدر المختار وعلیه الفتوی					

و ششم و هشتم هر یک دو احتمال دارد کما لا یخفی و این صور پانزده گانه را صاحب در مختار و غیر ان [illegible] ذکر کرده [illegible]

آداب مستراح رفتن چون بمستراح رود سر و پا برهنه نرود و نه بکلاه مگر آنکه بر وی چیزی باشد و
یا خود چیزی که بر او نوشته باشد چیزی و نه چیزی محترم و نزدیک دخول تعوذ کند و در صحرا قبل از حضور آن موضع یا قبل از
بعده پای چپ درون نهد و پای راست بر زمین زند و جامه بچیند و ازار بند بدست چپ کشاید و خود را بقدر حاجت برهنه کند و پهلوی
چپ سوی قبله کند و پای راست بایستاند و نه در سر پای چپ کند و دست چپ بر روی خود نهد چون نشیند چنانکه گویند که امام محمد رحمة الله علیه
در ادای سلطنت در مستراح بود که معاندان بیه در تلوی او افکندند لیکن چون مراعی این سنت بود هیچ ضرری بوی نرسید بعده
تأمل کرد که برعایت یک سنت چندین فائده حاصل شد بعده طلب علم بر سلطنت اختیار کرد و شد آنچه شد و نظر و محافظ
نکند که سبب بوی دهان و نسیان است و سخن نگوید و عمل نکند مگر ضروری و تفکر در امر آخرة و علم نکند بلکه تفکر در امر دنیا کند و نظر
بآسمان و ذکر خود نکند بلکه بزمین نگرد و بر فرج و خارج نه بیند مگر بقدر ضرورة و قبله را پیش نکند و نه پس براجح و استقبال نیرین
نکند و بر نخیزد تا فارغ نشود و بسیار نه نشیند که موریث باسور است بعد از فراغ آنرا بپوشد و زود بیرون آید و گاه خروج پای راست
پیش دارد و بعد از و گوید الحمد لله الذی اخرج ما یؤذینی وامسک فی ما ینفعنی غفرانک ربنا والیک المصیر
و نه نشیند در راه و در صحن جوی و زیر درخت باردار و سایه دار و در مواضع و مقابر و بول نکند در زمین سخت و برابر باد و بر بالا
و تابستان در سایه و زمستان در آفتاب و از راه پاچه ازار و ایستاده مگر بعذر و در سوراخ گویند که بلی چنین کرد جن از آنجا
بیرون آمد و او را هلاک کرد بروحی آمد و یا وی سخن کرد که ما بعبادت مشغول بودیم چون بول کرد برآمدیم او را تاب دیدار
ما نبود هلاک شد و در آب ایستاده و نه در روان بر مختار و این فعل جهال است و در مغتسل و فی الحدیث عامة الوسوس
منه و در راه که این نشان فرزندی نکاح است و بر خاکستر و برهنه و بزاق بر بول نیفکند و از برای بول کشاده نشیند
در زمین نرم و نشیب باید تا آنجا بول اندازد و کلوخ قبل از ولوج آماده کند و چون بردارد سه بار بر زمین زند و گوید خاموش
و بعد از فراغ استنجا کند و این سنت موکده است نزدیک ما و فرض نزدیک شافعی و رواست بسنگ و کلوخ و خاک
و ریگ و چوب و پنبه و جامه کهنه پست راست و گیاه و استخوان و سرگین خشک و نمک سنگ و انگشت و پوست
مدبوغ و خشت پخته و سفال و چوب تیز و سنگ تیز و کاغذ و اگرچه سفید باشد و چیزی که او را قیمت باشد چون گندم و جو
و ابریشم و در جامع گفته که استنجا نکند بغیر مدر و حجر و خاک که موریث فقر است و نه بیمین و اگر تواند سنگ بیمین گیرد و ذکر
بجنباند و از شتر بدین ساقط است و نه بسنگی که غیر آن استنجا کرده مگر چون او را گوشه ها باشد و در استنجا عدد سنگ
نیست مقصود پاکی است اگر بیکی شود کفایت کند و اگر به سه نشود افزاید لیکن فاضلتر وتر است و در وی کیفیت خاصه نیست و بقولی
در حق مرد در تابستان ادبار اول و ثالث و اقبال دوم و در زمستان برعکس و در حق زنان چنین دائماً و در ترغیب گفته که کلوخ
بیمین گیرد و بر یسار نهد بعده بچپ بر سفره نهد تا بمانه کشد و بیشتر نهد پس کلوخ را بر خاک مالد و یکبار دیگر نهد تا بیانه کشد
و همچنین تا تری بلند و بعد از فراغ او را پاک کند تا اگر تری گیرد در دل او کراهیه نبود و ذکر را بشمال گیرد و بر سنگ یا دیوار
و یا کلوخ بمالد بعده استنجا کند و این واجب است در کنز گفته که در کیفیت او اختلاف است و صحیح اینست که طبایع مختلف اند
چون زور دل افتد که پاک شده پاک کرد بعده استنجا کند بآب و این ادب است و بقولی درین زمانه سنت است از خواجه حسن بصری
رحمة الله علیه روایت است که مردان را مستحب است و زنان را سنت است که ایشان را الالیش بیشتر است اما فتوی برین است که مرد را نیز و
زنان را سنت است ۱۲ کذا فی فتاوی برهنه و ترغیب الصلوة و کنز العباد هنگام دخول در مستراح تعوذ
گوید و آن چنین است اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث
المخبث من الشیطان الرجیم و درم و دینار که بر وی چیزی نوشته باشد همراه خود نبرد ۱۲ کنز العباد و همچنان
علم نکنند انگشتری ۱۲ و در مستراح کلام نکنند ۱۲ کنز العباد ۱۲

مسئله اگر یکرکعت از فرض ظهر ادا کرد و اقامت کردند رکعت دوم تمام کند و با امام اقتدا کند و اگر سه رکعت ادا کرد و بعده اقامت کردند چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل اقتدا کند مسئله اگر یکرکعت از نماز فجر و یا از مغرب گذارد بعده اقامت کردند قطع کند و با امام اقتدا کند مسئله مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز پیش از گذاردن نماز و اگر نماز گذارده است بیرون آمدن مکروه نبود و اگر اقامت کردند در ظهر و در عشا بیرون آمدن مکروه است اگرچه نماز ادا کرده است مسئله اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوة جماعت است سنت نگذارد و در فرض با امام اقتدا کند و اگر سنت فجر فوة شد قضا نکند مگر با فرض فوة شود و بقول محمد رحمة الله علیه سنت فجر اگرچه بی فرض فوة شود قضا کند بعد از طلوع آفتاب مسئله اگر سنت ظهر فوة شد و وقت باقی است پیش از دو رکعت سنت قضا کند و بقول محمد رحمة الله علیه بعد از دو رکعت سنت قضا کند مسئله اگر دریکه از ظهر بجماعت رسید و سوگند خورده است که اگر دریابم من بجماعت ظهر پس بنده من آزاد پس یکرکعت دریافت حانث شود یعنی بنده آزاد شود زیرا که ادراک آخر جز ادراک اول است و اگر سوگند خورد که اگر ظهر بجماعت گذاردن زن وی مطلقه شود درین مسئله طلاق واقع نشود و لوا جماعت دریابد بجماعت مسئله اگر ایمن است از فوة وقت جایز است پیش از فرض نفل گذارد و اگر وقت تنگ بود تطوع ترک آرد و بفرض شارع شود مسئله اگر مقتدی در رکوع اقتدا کرد تحریمه گفت و بایستاد تا امام سر از رکوع برآورد آن رکعت محسوب نبود و بقول

زفر رحمة الله علیه محسوب بود مسئله اگر مقتدي پیش از امام رکوع
کرد و امام مقتدیرا در رکوع دریافت جایز بود باکراهیت وبقول زفر
جایز نبود باب قضاء الفوائت مسئله
ترتیب فرض ست میان نماز وقتي و فائته وبقول شافعي رحمة الله
علیه ترتیب مستحب ست مسئله ترتیب ساقط شود بضیق وقت
وبنسیان وکثرة فوائت وآن شش نمازست وبقول زفر رحمة الله
علیه تا یکماه ترتیب فرض ست وبقول مالک رحمة الله علیه بنسیان
وبضیق وقت ساقط نشود مسئله اگر نمازها فوائت بیشتر از شش
وقت بود بگذاردن کم از شش رسید ترتیب ساقط شده باز بیاید
مسئله اگر باتذکر فائته نماز وقتي گذارد نماز وقتي فاسد شود فساد
موقوف تا اگر نماز فجر فوت شد و باتذکر او شش نماز گذارد بعده نماز دیگر
گذارد فساد از همه نمازها فوائته برافتد وهیچ نمازي باز نگردانند وبقول ابویوسف
ومحمد رحمة الله علیهما پنجنماز باز گردانند ونیز بقول ایشان باتذکر وتر نماز وقتي
فاسد نشود باب در سجدة السهو مسئله هرچه در نماز سنت
ترک وتاخیر سجده سهو واجب نشود اگر بفراموشي بود اما اگر بعمدا کند
بزه کار شود وبترک واجبي از واجبات نماز بسهو دو سجده واجب آید
بعد از سلام باتشهد وسلام وبقول شافعي رحمة الله علیه پیش از
سلام آرد وبقول مالک رحمة الله علیه بسهو نقصان پیش آرد وبسهو
زیادت بعد از سلام آرد مسئله اگر سهو مکرر شد همان دو سجده
واجب شود مسئله بسهو امام بر مقتدي سجده واجب شود وبسهو
مقتدي سجده نشود نه بر امام ونه بر مقتدي مسئله اگر از قعده اول سهو

اگر بقعود نزدیکتر است باز گردد و قعده آرد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد
و سجده سهو آرد و اگر قعده اخیره سهو کرد و بایستاد بر رکعت پنجم مادام
که از رکعت پنجم بسجده نرفته است باز گردد و قعده آرد و سجده سهو کند
و اگر سجده پنجم رکعت کرد فرض باطل شود و بر گرفتن سر از سجده نماز
نفل شود و شش رکعت تمام کند و بقول ابو یوسف بمجرد نهادن
سر در سجده فرض باطل شود و بقول محمد اصل نماز فاسد شود و نیز
نفل نماند شش رکعت تمام نکند اگر قعده اخیره آورد و بر رکعت پنجم
بایستاد پیش از سجده بقعود باز گردد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم
بسجده مقید کرد ششم رکعت ضم کند فرض جائز بود و دو رکعت نفل
بود و سجده سهو آرد مسئله اگر در دوگانه نفل سهو کرد و سجده سهو
آورد دوگانه دیگر بران بنا نکند و اگر بنا کرد سجده سهو اعادت کند مسئله
اگر برای سجده سهو سلام گفت و کسی بدو اقتدا کرد بعد از سلام اگر امام
سجده آورد اقتدا جائز بود والا نی و بقول محمد رحمة الله علیه در هر دو حالت
اقتدا درست بود اگرچه سجده نیارد مسئله اگر سلام به نیت قطع
صلوة گفت و بر وی سجده سهو ست جائز است که سجده سهو کند
مسئله اگر در نماز شک افتاد که سه گذارده است و یا چهار اگر شک
اول بار بود نماز از سر گیرد و اگر بارها شک افتاده است تحری کند و بران
بنا کند و اگر بتحری روشن نشد شک باقی است بنا بر اقل کند مسئله
اگر در نماز ظهر سلام گفت بگمان آنکه تمام کرده است بعده دانست که
دو رکعت گذارده است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم کند و سجده
سهو آرد والله اعلم بالصواب باب صلوة المریض مسئله

اگر مریض ایستادن نتواند یا بقیام خوف زیادتی مرض است نشسته با رکوع وسجود گذارد و اگر از رکوع وسجود عاجز است باشارة گذارد و برای سجده فرود تر اشارة کند و چیزی بنه دارند و اگر چیزی بر دارند نزدیک روی بیمار نهند برای سجده و اگر فرود کرد جایز بود و الانی مسئله اگر بیماری قعده نیز نتواند نشست بر پشت خواند و یا بر پهلوی افتد و اشارة کند برای رکوع وسجود و اگر اشارة نیز نتواند تاخیر نماز کند و بچشم و دل و ابرو اشارة نکند و بقول زفر اشارة بابرو کند و اگر نتواند بچشم اشارة کند و اگر نتواند بدل اشارة کند مسئله اگر رکوع وسجود نتواند و بر قیام قدرة دارد جایز بود نشسته گذارد باشارة و بقول شافعی رحمة الله علیه نشسته باشارة جایز نبود مسئله اگر در میان نماز مرض حادث شد چنانچه تواند تمام کند و اگر نشسته برکوع وسجود میگذارد و میان نماز قادر شد بر قیام باقی نماز ایستاده گذارد و بقول محمد رحمة الله علیه از سر گیرد مسئله اگر نماز باشارة میگذارد و میان نماز قادر شد برکوع وسجود از سر گیرد و بقول زفر رحمة الله علیه همان بنا کند اگر در نماز تطوع ماند باشد جایز بود که بر چیزی تکیه کند مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز فرض میگذارد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جایز نبود مگر بعذر مسئله اگر در بیهوشی و دیوانگی وقت پنج نماز گذشت بعد از هشیار شدن قضا واجب اید و در زیادة بر پنج نماز قضا واجب نی و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر یک وقت کامل در اغما گذشت قضا واجب نی

باب سجود التلاوة

مسئله در قران مجید چهارده سجده است اول در سورة الاعراف دوم در سورة رعد سیوم در سورة نحل چهارم در سورة بنی اسرائیل پنجم در سورة

مریم ششم در سورهٔ حج در اول سورة و هفتم در سورهٔ فرقان هشتم
در سورهٔ نمل نهم در سورهٔ الم سجده دهم در سورهٔ ص یازدهم در سورهٔ
حم سجده دوازدهم در سورهٔ والنجم سیزدهم در انشقت چهاردهم
در اقرا و بقول شافعی رحمة الله علیه در سورهٔ حج دو سجده است و در سورهٔ
ص سجده نیست و بقول مالک رحمة الله علیه در قران مجید یازده سجده
و در سورهٔ النجم و انشقت و اقرا سجده نیست مسئله سجدهٔ تلاوت
واجبست بر خواننده و شنونده اگرچه قصد شنیدن نداشته و بقول شافعی
رحمة الله علیه سجده تلاوت سنت موکد است مسئله تلاوت امام
آیة سجده بر مقتدی واجب شود و خواندن مقتدی آیة سجده بر امام و بر مقتدی
سجده واجب نشود و بقول محمد مقتدی بر خواننده و سامع بعد از فراغ
نماز سجده واجب است مسئله اگر در نماز آیة سجده شنید از غیر امام
خود بعد از فراغ نماز سجده آرد و اگر در نماز آورد سجده بیرون نماز اعادة کند
و نماز اعادة نکند و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه نماز نیز اعادة کند
مسئله اگر آیة سجده از امام شنید بعده اقتدا کرد پیش از آنکه امام
سجده کند با امام سجده آرد و اگر بعد از سجده آوردن امام اقتدا کرد اگر همان
رکعت دریافت سجده نکند و اگر همان رکعت نیافته باشد سجده کند
بعد از فراغ نماز و اگر اقتدا نکرد سجده واجب شود و بقول مالک واجب
نشود مسئله اگر در نماز آیة سجده خواند و سجده نکرد بیرون نماز قضا نکند
و اگر بیرون نماز آیة سجده خواند و سجده کرد و در نماز همان آیة خواند دیگر واجب
آید و اگر بیرون سجده نکرد و در نماز همان آیة خواند سجده کرد از هر دو سجده
محسوب بود مسئله اگر در یک مجلس یک آیة سجده مکرر خواند یک سجده

کافی بود اگر یک آیهٔ سجده در دو مجلس مکرر خواند سجده مکرر واجب آید **مسئله** شرائط نماز شرائط سجده تلاوت است چون سجده آرد تکبیر گوید و دست برندارد و سجده کند و سر از سجده تکبیر گویان بردارد بعد از سجده تلاوت تشهد و سلام نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه تکبیر و سلام واجبست **مسئله** مکروه است سورة خواندن و آیهٔ سجده ترک آوردن و اگر آیهٔ خواند و سورة ترک آرد مکروه نبود والله اعلم بالصواب

باب صلوة المسافر

مسئله هر که بگذرد از خانهای شهر بقصد رفتن سه شبانروز بسیر وسط در تری و خشکی و در کوه مسافر شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه مدة سفر دو شبانروز راه است و بیشتر از سیوم روز و بقول مالک رحمة الله علیه چهل و هشت میل مدة سفر است و بقول شافعی رحمة الله علیه مدة سفر دو شبانروز راه است و آن شانزده فرسنگ و بروایتی از وی یک شبانروز راه است **مسئله** در سفر فرائض چهار گانه دوگانه گذارد و بقول شافعی رحمة الله علیه چهار گذارد **مسئله** اگر مسافر چهار رکعت گذارد و قعدهٔ اولی نشسته جایز بود و اگر قعدهٔ اولی نیارد جایز نبود **مسئله** اگر مسافر در شهر خود در آید بی نیت اقامت مقیم شود و یا در شهری و یا در دهی دیگر در آمد پانزده شبانروز نیت کند مقیمانه گذارد و اگر کم از پانزده شبانروز نیت کند و یا در شهری و یا در دهی در آمد نیت آنکه امروز یا فردا بیرون خواهم آمد و سالها همبرین بماند مقیم نگردد و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر نیت اقامت چهار شبانروز کرد مقیم گردد **مسئله** اگر در مکه شریف و منا نیت اقامت پانزده شبانروز کرد مقیم نگردد و همچنین اگر در دار حرب لشکر نیت اقا

کند مقیم نشود. ویا اهل اسلام باغی را در دار اسلام محاصره کردند در
غیر مصر ویا در بحر ویا در دار حرب شهری را محاصره کردند و نیت اقامت
پانزده روز کردند مقیم نشوند و بقول زفر رحمة الله علیه اگر لشکر با قوة و
شوکت است نیت اقامت ایشان درست باشد مسئله کسانیکه
در خیمها باشند و در صحرائی کیاه نزول کنند به نیت اقامت پانزده
شبانروز مقیم نشوند و اگر آب و کاه پانزده شبانروز کافی باشد نیت
اقامت ایشان جائز بود مسئله اقتداء مسافر بمقیم در وقت جائز
بود و نماز چهارکانی کذارد و بعد از خروج وقت جائز نه مسئله اقتدا
مقیم بمسافر در وقتی و فائته جائز بود چون هر دو فرض متفق باشند
مسئله اگر وطن اصلی انتقال کرد با اهل و عیال و در شهر دیکر وطن
ساخت و بعد از وطن دوم مسافر شد و در وطن اول در آمد و نیت
اقامت ندارد دوکانه کذارد اما وطن اصلی بسفر باطل نشود مسئله
وطن اقامت بمثل خود و بسفر باطل شود و وطن اقامت بدخول در وطن
اصلی نیز باطل شود اما وطن اصلی باطل نشود مکر بمثل خود مسئله
اگر در سفر نمازی فوت شد و در حضر قضا میکند دوکانه قضا کند و اگر نماز
در حضر فوت شد و در سفر قضا میکند چهارکانه قضا کند مسئله معتبر
در سفر و اقامت آخر وقت است و آن مقدار تحریمه است تا اگر از وقت
مقداری ماندست که دو رکعت تواند کذارد مسافر شد دوکانه قضا
کند و بقول زفر رحمة الله علیه چهارکانه قضا کند زیرا که بر قول او آخر وقت
مقداری معتبر است که ادا نماز ممکن بود مسئله عاصی و مطیع برابراند
در احکام سفر و بقول شافعی رحمة الله علیه عاصی در رخصت سفر

حکم مطیع ندارد مسئلہ نیت اقامت و سفر از اصل معتبرست نہ از تبع
یعنی نیت امام و شوہر و مولی معتبرست و نیت لشکری و بندہ و زن معتبر نی

باب الجمعہ

مسئلہ شرط اداء جمعہ مصرست و یا نماز گاہ او
و مصر موضع ہست کہ دروا امیر و قاضی بود کہ تنفیذ احکام شرع و اقامت
حدود کنند و بقول شافعی مصر شرط نیست مسئلہ منا حکم مصر دارد در
جمعہ و بقول محمد رحمۃ اللہ علیہ جمعہ در منا جائز نی مسئلہ جمعہ در عرفات
جائز نبود مسئلہ اداء جمعہ در چند مواضع در یک شہر جائز بود و بقول
امام اعظم رحمۃ اللہ اداء جمعہ جز بیک موضع جائز بود و بروایتی آنکہ جوی بزرگ
درمیان دو موضع شرطست برای جواز جمعہ و بقول شافعی رحمۃ اللہ
علیہ جز بیک موضع جائز نی مسئلہ از شروط جمعہ سلطان ہست و یا نائب او
و بقول شافعی سلطان شرط نی و از شروط جمعہ وقت ظہرست
و بخروج وقت ظہر جمعہ باطل شود و ظہر از سر گیرد و بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ
ظہر تمام کند و بقول مالک رحمۃ اللہ علیہ جمعہ تمام کند مسئلہ خطبہ پیش
از نماز جمعہ از شروط جمعہ ست و سنت ست کہ دو خطبہ با جلسہ
و با وضو استادہ اقامت کند و بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ جلسہ فرض است
مسئلہ اگر در خطبہ بالحمد للہ و یا بہ سبحان اللہ و یا بہ لا الہ الا اللہ بسندہ
کند جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما جائز نی مگر آنکہ مقدار ذکری
خواند کہ در عرف خطبہ گویند و آن مقدار تشہد ست مسئلہ از شروط
جمعہ جماعت ست و اقل او سہ مقتدی ست و بقول ابی یوسف دو
مقتدی و بقول امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ چہل مقتدی بشرط آنکہ از مردمان
آزاد و مقیم باشند مسئلہ اگر پیش از آنکہ امام سجدہ کند مقتدیان

رفتند جمعه باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر بعد از تکبیر رفتند امام جمعه تمام کند و بقول زفر اگر پیش از قعده رفتند ظهر از سر گیرد مسئله شرط اداء جمعه اذن عام است تا اگر بادشاه در یا جامع بست و جمعه با صحاب خود گذارد و یا جماعتی در مسجد در آمدند و در یا مسجد بسته اند و جمعه گذارند درین دو صورت جائز نبود مسئله شرط وجوب جمعه اقامت و ذکورة و صحت و حرّیت و سلامتی دو چشم و دو پای و دو دست یعنی جمعه بر مقیم و مرد و تندرست و ازاد و بینا و کسیکه دست و پای و چشم او بسلامت باشد واجب است و بر زن و مسافر و بنده و بیمار و نابینا و جائی مانده جمعه واجب نیست و اگر ادا کردند از فرض وقت محسوب بود و بقول زفر از فرض وقت جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر نابینا قائدی دارد جمعه بروی واجب شود مسئله امامت مسافر و مریض و بنده در جمعه جائز بود و باقتداء ایشان جمعه منعقد گردد یعنی اقامت جمعه بایشان جائز بود اگرچه بجز ایشان دیگر موجود بود و بقول زفر امامت ایشان جائز نی مسئله اگر غیر معذور پیش از جمعه ظهر گذارد مکروه بود و بقول زفر رحمة الله علیه جائز نی مسئله اگر بعد از اداء ظهر برای جمعه سعی کرد ظهر باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما باطل نشود مگر بدرک نماز جمعه و بقول زفر رحمة الله علیه ظهر باطل نشود اگرچه جمعه دریابد مسئله اگر معذور و یا محبوس در شهر روز جمعه ظهر بجماعت گذارد مکروه بود مسئله اگر در تشهد و یا در سجده سهو از نماز جمعه افتد اگر د جمعه تمام کند و بقول محمد رحمة الله علیه ظهر تمام کند مسئله چون امام برای خطبه بیرون آید نماز نگذارند و سخن نگویند و بقول ابی یوسف و محمد پیش از شروع

امام در خطبه سخن جایز بود و بقول
شافعي رحمة الله علیه سنت و تحیت مسجد بگذارند مسئله واجبست
سعي و ترک بیع براي جمعه شنیدن اذان اول و چون خطیب بنشیند
بر منبر بانگ نماز گویند پیش او و بعد از تمام خطبه قامت گویند والله اعلم

باب العیدین مسئله نماز عید واجبست و بقول شافعي
رحمة الله علیه سنت است بر کسیکه جمعه برو واجبست و شرایط جمعه شرایط
عیدین است جز خطبه مسئله سنت است در روز عید فطر طعام خوردن
پیش از بیرون آمدن بجانب نمازگاه و غسل و مسواک و خوشبوئي کردن
خود را و بهترین جامه پوشیدن و دادن صدقه فطر لله بجانب نمازگاه
رفتن بي آنکه تکبیر بلند گوید و بقول ابو یوسف و محمد بلند گویند مسئله
نماز نفل پیش از عید مکروه است در خانه و یا در جبانه و بقول شافعي
رحمة الله علیه مکروه نیست مسئله چون آفتاب بلند برآید وقت نماز عید
در آید تا زوال مسئله نماز عید دو رکعت است در رکعت اول بعد از
ثنا پیش از قراءة سه تکبیر گوید و در رکعت دوم ابتدا بقراءة
کند و بعده سه تکبیر گوید بقول ابن مسعود و بقول شافعي رحمة الله علیهما
در رکعت اول بعد از ثنا پنج تکبیر گوید و بروایتي دیگر از وي در رکعت اول
تکبیر زاید هفت است و در رکعت دوم پنج مسئله بعد از نماز عید
دو خطبه کند با جلسه میان دو خطبه عید فطر احکام صدقه فطر بیان کند
مسئله اگر نماز عید بي امام فوت شد قضا نکند یعني اگر امام نماز عید
گذارد و شخصي را فوت شد قضا نکنند اما اگر از امام نیز فوت شود روز دوم

بجماعت کذارند و بقول شافعی رحمة الله علیه قضا کنند چنانچه امام می کند
و سلطان و جماعت نزد وی شرط نیست مسئله نماز عید فطر
بسبب عذر تاخیر کنند تا روز دوم مسئله احکام نماز عید فطر احکام
نماز عید اضحی است مگر آنکه در عید اضحی تاخیر اکل کنند تا آنکه نماز بگذارند
و تکبیر در میان راه نماز عید اضحی بلند گویند و در خطبه احکام اضحی
و تکبیرات تشریق بیان کنند مسئله نماز عید اضحی بعذر تاخیر کنند
تا سیوم روز مسئله تعریف هیچ نیست نه فرض و نه واجب و
آن تشبه است باهل عرفات روز عرفه مسئله تکبیرات تشریق
سنت است و بروایتی واجب است و آن بعد از فجر عرفه تا عصر روز عید
بعد از هر نمازی یکبار بگوید و نزد ابی یوسف و محمد تکبیرات تشریق واجب
است بر هر کسیکه فرض بگذارد و آن بیست و سه است از فجر عرفه تا آخر
ایام تشریق معمول قول صاحبین است مسئله تکبیرات بر کسی است
که مقیم باشد در شهر بعد از نماز فرض بجماعت مستحب و آن جماعت
مردان است و بقول ابی یوسف و محمد تکبیرات تشریق واجب است
بر هر که فرض بگذارد و بقول شافعی رحمة الله علیه تکبیرات تشریق
از ظهر ابتدا کند و سه بار الله اکبر بگوید چنانکه تکبیر نماز میگوید و چهارم
روز بعد از نماز فجر ختم کند مسئله اگر مسافر بمقیم و زن بمرد اقتدا کردند
تکبیرات تشریق بر ایشان واجب شود

باب الکسوف

مسئله چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت نماز امامت کند مثل نماز نفل
و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر رکعتی دو رکوع آرد مسئله در نماز
کسوف قراءة بلند نخواند و خطبه نکند و بقول ابی یوسف و بیک روایت محمد

رحمة الله علیهما بلند خواند و بقول شافعی بعد از نماز دو خطبه کند مسئله
چون نماز گذارد دعا کند تا آفتاب روشن شود و اگر امام جمعه حاضر نشد
تنها گذارد مسئله بخسوف ماه و تاریکی و باد و خوف و صاعقه و زلزله
جماعت نکنند باب استسقا مسئله اگر امساک باران شد
تنها نماز گذارند و دعا کنند و استغفار کنند و بقول ابی یوسف و محمد
رحمة الله علیهما بجماعت گذارند مسئله در استسقا قلب ردا نکنند و
بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما بعد از خطبه کند و ردا بگردانند و
صفت ردا گردانیدن اینست که اگر ردا مربع است طرف بالا فرود کند
اگر مدور است طرف راست جانب چپ کند و بقول مالک رحمة الله
علیه قوم نیز ردا بگردانند و ذمی در استسقا بیرون نیاید و بقول مالک رحمة
الله علیه اگر ذمی حاضر شود منع نکنند و سه روز بیرون آیند برائی استسقا

باب صلوة الخوف مسئله چون بسبب دشمن یا درنده خوف
سخت شود دو طائفه شوند یکطائفه مقابل دشمن بایستند طائفه دوم با امام
نماز بگذارند و اگر مقیم اند دوگانه گذارند و اگر مسافر اند یکرکعت گذارند بعد
از اداء یکرکعت یا دو رکعت این طائفه مقابل دشمن شوند و طائفه دوم
با امام در باقی نماز اقتدا کنند و بعد از تمام نماز امام سلام گوید و این
طائفه سلام نگویند و مقابل دشمن شوند و طائفه اولی باقی نماز بی قراءة
تمام کنند و مقابل دشمن شوند و طائفه دوم یکرکعت و سلام گوید و بقول
شافعی رحمة الله علیه بعد از انکه امام با طائفه اولی گذارد توقف کند
تا طائفه اولی باقی نماز تمام کنند و بعد از سلام مقابله دشمن شوند و طائفه
دوم بیایند و با امام اقتدا کنند و بعد از سلام تشهد امام هم در قعده

پس قبض کند ملک الموت روح او را و او سیراب بماند و داخل کرده شود در قبر و سیراب بماند تا برانگیخته شود از قبر و سیراب

توقف کنند تا این طایفه بعد از تشهد برخیزند و باقی نماز بگذارند
و امام بایستد تا سلام گوید و قول مالک رحمة الله علیه مثل قول شافعی
رحمة الله علیه است مگر آنکه چون امام با طایفه دوم نماز تمام کرد توقف
نکند بلکه سلام گوید و طایفه دوم بعد از سلام امام باقی نماز بگذارد
مسئله اگر خوف بیشتر شود و فرود آمدن از دابه ممکن نبود سواره با
نماز تنها بگذارند بهر جهت که توانند توجه کنند و بقول محمد رحمة الله علیه
سواره جماعت بگذارند مسئله بگمان خوف طایفه با امام شروع نماز
کردند طایفه دوم مقابل دشمن شدند بگمان آنکه دشمن مقابل اند بعد
اتمام نماز معلوم شد که دشمن مقابل نبود نماز فاسد شود زیرا که نماز خوف
بدین طریق بی حضور دشمن جایز نباشد مسئله اگر در میان نماز مقاتله
کردند نماز فاسد شود و بقول شافعی رحمة الله علیه فاسد نشود

باب الجنائز مسئله چون مریض بموت نزدیک شود
روی سوی قبله کنند و بر پهلوی راست غلطانند و تلقین شهادت
کنند و بعد از موت زنخدان ببندند و چشم بخوابانند و برای غسل
تخت خوشبو کرده یکبار و یا سه بار طاق خوابانند و عورة او بپوشند
و جامه او بکشند و وضو دهند بی مضمضه و استنشاق و آب جوشانیده
با برگ کنار و یا اشنان بر اندام وی بریزند و اگر آب گرم موجود نبود
آب تازه بریزند و سر و ریش میت با گل خیر و بشویند و بر پهلوی چپ
بنهند و بشویند تا آب زیر میت برسد بعده بر پهلوی راست کنند
و همچنان بشویند و بعده بنشانند و شکم وی بمالند نرمی اگر چیزی
از وی جدا شود بشویند و غسل اعادت نکنند و بجامه قطرات آب از اندام

بجبیند و خوشبوئی بر سر و ریش وی بکنند و کافور بر اعضاء سجده
نمالند مسئله سر و ریش میت را شانه نکنند و ناخن و موی
وی را نسازند و بقول شافعی رحمة الله علیه غسل میت با جامه دهند
و مضمضه و استنشاق کنند و سر و ریش وی را شانه کنند و ناخن
فرود آرند مسئله کفن مسنون مرد را ازار و لفافه و پیراهن است
و بقول شافعی رحمة الله علیه پیراهن از کفن نیست مسئله کفن
کفایت ازار و لفافه است و این هر دو از سر تا قدم است و پیراهن
از گردن تا قدم است مسئله در پوشانیدن کفن ابتدا از پهلوی
چپ کنند و بعده جانب راست پوشانند و کفن ببندند تا باد
پراکنده نشود اگر ترس پراکندگی کفن باشد مسئله کفن مسنون
زنان پیراهن و ازار و دامنی و سینه بند و لفافه است و کفن کفایت
زنان ازار و لفافه و دامنی است مسئله اول پیراهن پوشانند
و موی وی بطریق دو گیسوی بر سینه وی بر پیراهن نهند بعده
دامنی پوشانند و بعده ازار و بعده لفافه و کفن را خوشبوئی کنند
یکبار یا سه بار یا پنجبار پیش از پوشانیدن و کفن ضرورة هرچه
موجود شود باب فی الاولیاء مسئله اولی تر با امامت در
نماز جنازه سلطان است بعده قاضی اگر حاضر شوند و بعده امام
محلت و بعده ولی میت و بقول شافعی رحمة الله علیه ولی مقدم است
بر والی مسئله نماز جنازه فرض کفایه است و شرط او اسلام
میت است و طهارت او مسئله ولی تواند که در امامت دیگری را
اذن کند مسئله اگر غیر ولی و سلطان امامت کند ولی تواند که

اعاده کنند و سلطان نی و اگر ولی گذارد روا نباشد که دیگری اعاده کند
مسئله اگر پیش از نماز جنازه میت مدفون شود بر گور او نماز جنازه
کنند مادام که ریزیده نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما تا سه
روز بر گور نماز گذارند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر ست بعد از تکبیر اول
ثنا گوید و بعد از تکبیر دوم صلوة گوید و بعد از تکبیر سوم میت را دعا کند
و بعد از تکبیر چهارم سلام گوید بجانب راست و چپ و بقول شافعی
رحمة الله علیه بعد از تکبیر اول ثنا و فاتحه خواند و بعد از تکبیر چهارم یک سلام
گوید مسئله اگر امام پنجم تکبیر گفت قوم در پنجم متابعت نکنند
مسئله در نماز جنازه کودک استغفار نکنند و این دعا گوید اللهم
اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا
ومشفعا مسئله اگر شخصی بعد از تکبیر اول و یا بعد از تکبیر دوم
برسد منتظر باشد تا امام تکبیر گوید و بقول ابو یوسف و شافعی رحمة الله
علیهما در حال تکبیر گوید مسئله اگر کسی حاضر بود در اول تکبیر تا امام
تکبیر گفت اولی انتظار تکبیر گوید باتفاق مسئله امام در نماز جنازه
مرد و زن برابر سینه ایستد و نماز جنازه در حالت سواری نگذارد مسئله
نماز جنازه در مسجد مکروه ست و بقول شافعی مکروه نی مسئله
اگر بچه بعد ولادت گریست یا جنبید نام کنند و غسل دهند و کفن
و بروی نماز گذارند و اگر نگریست نماز نگذارند و در خرقه پیچید و دفن کنند
مسئله اگر کودک با مادر و پدر از دار حرب اسیر شد و بمرد نماز نگذارند
و اگر کودکی اسلام آورد و یا مادر و پدر او اسلام آوردند و یا کودک تنها
اسیر شده بود و بمرد درین مسایل نماز گذارند مسئله اگر کافری بمرد

ولی او مسلمان است روا باشد که ولی او شوید و کفن دهد و چنان شوید که
جانب شویند و رعایت سنت نکنند و در جامه نه پیچد ولی رعایت
سنت کفن و دفن بکند مسئله چهار کس جنازه برگیرند اول پایه را
پیشین برگیرند بعده پایه راست پسین بعده پایه چپ پیشینه و بعده
پایه چپ پسینه و بقول شافعی رحمة الله علیه دو کس جنازه پایها پیشینه
بدست برگیرند و جنازه بر گردن کنند و پایه پسین جنازه بر سینه کنند
و پایهاء پسینه بدست گیرند مسئله در بردن جنازه شتاب کنند
لیکن دویدن مسئله قوم پس جنازه روند و بقول شافعی رحمة الله علیه
پیش جنازه روند مسئله چون بگور رسند پیش از وضع
جنازه ننشینند مسئله گور با لحد حفر کنند و میت را از جانب قبله در آرند
و بقول شافعی رحمة الله علیه شق کنند و جنازه را در آخر گور کنند چنانچه
سر میت برابر موضع قدم بود و میت را هم از این جانب بکشند و در
گور در آرند مسئله فرود آرنده میت بسم الله و علی ملت رسول الله
گوید مسئله روی میت در گور جانب قبله کنند و بند کفن بکشایند و
خشت خام بر لحد کنند و نهادن خشت خام مستحب است و نهادن
خشت پخته و چوب بر لحد مکروه است مسئله گور عورت در حالت دفن
بجامه بپوشند و گور مرد نپوشند مسئله بعد از پوشیدن لحد خاک
فرو کنند و گور مسنم کنند و از زمین مقدار یک بدست بلند و پایه مسنم
و مربع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه مربع کنند مسئله گور گچ نکنند
و بعد از دفن میت را از گور بیرون نیارند مگر که زمین مغصوب بود
مسئله مرده را در جامه گور کردن نشاید این سنت خاصه پیغامبران است

ذکر زیارت قبور صلحا و اتقیا

دفن در جوار قبور صلحا و مستحبست در صحیح آمده که اشعری تمنای ...

برکت و نورانیت و صفاست و زیارت مقامات متبرکه و دعا در آنجا متوارثست امام شافعی رحمة الله علیه فرموده که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجربست برای اجابت دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن در استقبال و جلوس و نیاز همان حکمست که در حالت حیات بود کذا قال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکوره ببعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و ترخیصی نیز میتوان یافت والله اعلم و بالجمله اصل زیارة قبور از اعمال خیر و اوضاع دینست چنانچه گفت که و عادت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که گذشتگان را زیارة میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید تا ایشانرا دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدد آمده و اینچنین زیارة که برای اینمعنی بود بی آنکه بدعتی دیگر و هیچ دران راه یابد مستحبست بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای نهی کرده بود از زیارة قبور و در آخر رخصت کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارة قبور اکنون بکنید زیارة قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرة را و این مردان راست اما زنان را بعضی گویند که باقی است بر نهی سابق و ایشانرا بیرون آمدن بزیارة مقابر جایز نیست الا بزیارة حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانیکه بزیارة قبور برآیند و بعضی برآنند که این منع و لعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارة مادر خود آمد و بگریست و دیگرانرا نیز بگریه در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداد و طلب زیارة کردم و ماذون شدم و فرمود که زیارة کنید قبور را که مذکر موتست و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده کرد ابوین و مادر و پدر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم را پس ایمان آوردند بوی پس از ان بمیرانید و بعضی این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته اند که قصد زیارة و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا آدم علیه الصلوة و السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرکه زیارة والدین خود کند یا یکی از ان را هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببیند بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا انشاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا و لکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقبوری که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون غدا موجلون و انا انشاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین و انا انشاء الله بکم لاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سورة اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک الذی نیز اخبار و آثار آمده است ۱۲ انقل سفر السعادة

و عبدالله بن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا مات احدکم فلا تحبسوه و اسرعوا به الی قبره و لیقرأ عند راسه فاتحة البقرة و عند رجلیه بخاتمة البقرة یعنی بخوانند نزد سر او سورة بقره تا مفلحون و طرف دو پای او خاتمه سوره بقره یعنی امن الرسول گفت شاید که تخصیص فاتحه بقره برای شامل بودن بر مدح کتاب الله و آن هدی للمتقین که صفت کرده شده اند با صفات حمیده از ایمان آوردن با غیب و برپا کردن نماز و دادن زکوة و خاتمه او آوردن ایمان با خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و ظاهر کردن عاجزی و طلب بخشش و رحمت و مدد از خدا تعالی گفت نووی در اذکار گفت محمد و احمد مروزی شنیدم احمد بن حنبل را که میگفت اگر داخل شوید شما مقابر را پس بخوانید فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و کردانید ثواب آنها برای اهل قبور پس برسد ثواب بسوی ایشان و از شعبیست بود انصار وقتیکه بمیرد از ایشان اختلاف کردند بسوی قبر او و بخواندند قرآن را و روایت کرد سمرقندی در فضایل قل هو الله مرفوعا اگر کسی بگذرد بر مقابر و بخواند قل هو الله احد ده بار پس ثواب به هدیه برای مرده شود برابر موتی عدد کامل گفت حماد مکی رفتم من بسوی مقابر مکه پس نهادم سر خود را بر قبری پس دیدم اهل مقابر را حلقه حلقه زده نشسته اند گفتم قیامت قایم شده است گفتند نه مگر مردی از برادران ما خواند قل هو الله احد و داد ثواب او را بما پس ما تقسیم می کنیم از ابتدای سال و اخبار و آثار در وصول ثواب بسیار و ظاهر و باهراند در اینجا ترک کرده شد تا جلوه نیابد

پس محبوب میت ان اگرچه ضعیف اند لیکن دلالت کنند که برای ایشان اصل ست و باین طور که مسلمانان همیشه در هر عصر و هر شهر
احتماع می ... و میخوانند قرآن را برای موتی بی انکار فکان ذلک اجماعا ذکر کرد حافظ شمس الدین ابن عبد الواحد مقدسی حنبلی
در اجزا که تصنیف کرده است در مسائل گفت جلال الدین سیوطی اما قراءة قرآن بر قبر پس جزم کردند اصحاب ما بمشروعیت او گفت
نووی در شرح مهذب مستحب ست برای زایر قبور بخواندن قرآن آنقدر که آسان باشد و زیاده کرده در موضع دیگر اگر ختم کنند قرآن را نزد قبر
افضل ست و تقسیم کرده ست نووی زیارة قبر را اقسام متعدده یا برای تذکر موت و آخرة باشد پس کفایت کند دیدن قبر مسلمان باشد یا کافر
یا برای دعا کردن پس سنت ست برای قبر مسلمان یا برای تبرک پس مسنون ست برای اهل خیر زیرا که در برازخ ایشان تصرفات است و برکات
بیشمار و مدد های بی انتها و یا برای ادای حق باشد مانند دوست یا از بار روایت کرد ابی نعیم کسیکه زیارة کند قبر والدین را یا یکی ازان
ایشان روز جمعه و در روایت بیهقی بخشیده شود و نوشته شود برای او برات یا برای رحمت و خبر صحیح ست ما من احد یمر بقبر اخیه
المؤمن یسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام ۱۲ نقل مرقات ملا علی قاری رحمة الله علیه و مولانا جلال الدین سیوطی ۱۲ و اخرج البیهقی
عن الواقدی که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که زیارة میکردند قبور شهداء احد را در هر سال وقتیکه میرسید شعب را بلند
میکردند آواز و میگفتند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس بود ابو بکر که می آمد هر سال پس عمر بن الخطاب پس عثمان و بود
فاطمه بنت رسول الله می آمد و دعا میکرد و بود سعد بن وقاص سلام میکرد بر ایشان پس متوجه میشد بر یاران خود و میگفت آیا جواب سلام
نمیکنید کسانیکه بر شما سلام کردند ۱۲ کذا فی شرح الصدور لمولنا جلال الدین سیوطی ابو جعفر محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام
روایت کرد که فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها بزیارت قبر حمزه می آمد و اصلاح و مرمت آن میکرد و قبر او را بسنگی علامت کرده حاکم
از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه می آرد که فاطمه زهرا هر جمعه بقبر حمزه میرفت و نماز میگذارد و گریه میکرد و دیگر روایت آمده که
بعد از دو سه روز بقبور شهداء احد میرفت و نماز میکرد و دعا میخواند و گریه میکرد رضی الله تعالی عنها ۱۲ کذا فی جذب القلوب
الی دیار المحبوب و بود فاطمه خزاعیه که میگفت دیدم من و حال آنکه آفتاب غروب شده بود نزد قبور شهدا و بود با من خواهر من
پس گفتم من برای او بیا تا سلام کنیم بر قبر حمزه پس گفت نعم پس ایستادیم بر قبر او و گفتیم السلام علیکم یا عم رسول الله پس شنیدیم
کلام او که رد کرد بر ما و علیکم السلام و رحمة الله گفت نبود کسی از آدمیان نزد ما و روایت کرد ابن ابی الدنیا و ابو نعیم و بیهقی از عطا ابن
یسار گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای عمر یا عمر چگونه باشد حال تو وقتیکه بمیری و دفن کرده شوی پس انداخته شود
بر تو خاک و باز پس آیند از تو مردمان آیند جوانان قبر منکر و نکیر آوازهای ایشان مانند رعد کننده و چشمهای ایشان ربایندهٔ چیزها
کننده و چنانچه ... پس چگونه باشد حال تو در ان وقت یا عمر گفت یا رسول الله با من عقل باشد فرمود آری گفت درین حالت
کفایت کنم ایشان را ۱۲ کذا فی شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور لمولنا جلال الدین سیوطی

سنت ست

وقت سلام بر میت که باشد روی او بجانب روی میت و بماند همچنان در دعا بنشیند و برین هست عمل عامه مسلمین گفت مظهر کیا بدانکه زیارة
میت مانند زیارة او در حال حیوة و توجه کند بجانب روی او پس اگر بود در حال حیوة وقتیکه زیارة میکرد او را او می نشست
ازو دور برای بودن او بزرگی قدر پس همچنان ست در زیارة او و ایستد دور ازو و اگر بود که می نشست نزدیک او در حالت
حیوة پس همچنان بنشیند نزدیک او وقتیکه زیارة بکند بخواند فاتحه و قل هو الله احد سه بار پس دعا کند برای او و نه مس کند
و بوسه دهد قبر او را بدرستیکه آن عادت نصاری است و گفت بعضی علما باک نیست بوسه دادن قبر والدین کذا فی المرقات
در ... گفت که **زیارة قبور سنت ست در هر هفته** افضل ایام چهار روز ست روز دوشنبه اول روز و روز جمعه بعد از نماز
بامداد تا طلوع آفتاب و روز ... خمیس در اول روز و بقولی در آخر روز پس چون خواهد که زیارة کند دو رکعت در خانه گذارد و در هر رکعت آیة الکرسی
یکبار و اخلاص سه بار و ثواب بروح او بخشد حق سبحانه و تعالی گور او منور گرداند مصلی ثواب بسیار یابد و در راه بما لا یعنی مشغول نشود
و چون بمقبره رسد کفشها را از پا بکشد و از قبل پا متوفی درآید نه از جانب سر او کما فی فتح القدیر و شبهای متبرکه چون شب برات و همچنین
از منتبرکه چون عشره ذی الحجه و هر دو عید و عاشورا و توجه کند بروی میت و گوید السلام علیکم یغفر الله لنا ولکم انتم لنا سلف و نحن لکم
خلف و اگر شهید باشد گوید السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و در مقبره مخلوط با کفار گوید السلام علی من اتبع الهدی و بعد
گوید یسال الله لنا ولکم العافیة **چون بزیارة قبر پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم**
برود بایستد مقابل روی شریف بگوید پشت کرده سمت قبله و صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم آنمقدار که خواهد بگوید و
آواز بلند برندارد و چشم فرو داشته باشد بهیبت و عظمت بعده بگوید السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا
نبی الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا سید المرسلین و خاتم النبیین السلام علیک یا قائد الغر المحجلین
السلام علیک و علی آلک و اهل بیتک و ازواجک و اصحابک اجمعین السلام علیک و علی سائر الانبیاء و علی

عباد الله الصالحين جزاک الله یا رسول الله عنا افضل ما جزا نبیا و رسولا عن امته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده و رسوله وخیرته من خلقه وانک بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت فی الله حق جهاده
اللهم آته الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم واگر عاجز باشد
از حفظ این پس بگوید السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم واگر کسی وصیت کرده باشد با سلام بگوید السلام علیک
یا رسول الله من فلان ابن فلان **و در زیارة قبور اولیا** بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا اولیاء الله و
رضی الله عنهم جزاکم الله عنا خیر ما جزی ولی من امة محمد صلی الله علیه وسلم **و در زیارة سادات** بگوید السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته یا اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنکم وجزاکم الله عنا خیر ما جزی ولد نبی عن امة محمد صلی الله
علیه وآله وسلم **و در زیارة علما** بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا ایها العلماء رضی الله عنکم وجزاکم الله عنا خیر ما
جزی عالما من امة محمد صلی الله علیه وآله وسلم **و در زیارة استاد** بعد سلام بگوید یا ایها الاستاد رضی الله عنک
جزاک الله عنا خیر ما جزی استاذا من تلامذته کذا فی خزانة الجلالی **و مستحب است** که دعاء زنده مقدم باشد
بر دعاء میت کما فی شرح الحصن پس فاتحه وآیة الکرسی خواند ودر حدیث است اگر خواند مومن آیة الکرسی وگرداند ثواب او برای
برای اهل قبور داخل می‌کند خدا تعالی در قبر هر میت از مشرق تا مغرب و فراخ گرداند خدا تعالی قبور ایشان وبلند کند برای او درجه در بهشت
وداده میشود برای قاری ثواب شصت نبی وپیدا کند خدا تعالی از هر حرف فرشته تسبیح کند برای او تا روز قیامت پس زلزلت وتکاثر
خواند پس اخلاص هفت بار یا نه بار یا یازده بار ودر حدیث است اگر بخواند کسی بر قبر مادر و پدر فاتحة الکتاب وقل هو الله احد هفت بار دور
گرداند حق تعالی قبرهای ایشان با هفتاد نور تا روز قیامت واگر خواند یس و ملک نیز خواند در خبر است کسیکه زیارة قبر کند و گوید اللهم
انی اسالک بحق محمد وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت حق تعالی عذاب از آن گور بردارد تا نفخ صور وگل وریحان بر قبر نهادن
نیکوست که تا تر است تسبیح می‌گوید میت از آن انس میگرد واز اینجا گفته اند که گیاه تر از قبر دور نباید کرد هر چند گیاه تر بود اثر
رحمت بیشتر باشد وتصدق بقیمت گل ولیتر ۱۲ کذا فی فتاوی سراجیه **فایده نهادن گل وسبزه بر قبر**
وصیت کرد بریده اسلمی اینکه گذاشته شود بر قبر او دو شاخ خرما چون از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده که نهاده بود
که دو شاخ بر دو قبر خلاصه بودند اقتدا کرد بفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بامید مغفرت وحمل کرده آنرا بر عموم ونداشت که
این فعل مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد دو قبر بود والله بالصواب حدثنا یحیی قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش
عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقبرین یعذبان گفت ابن عباس گذشت
پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدو قبر که عذاب کرده می‌شدند مردمان در آن فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی کبیر پس فرمود اینهاان عذاب کرده
می‌شوند وعذاب کرده نمی‌شوند در گناهی بزرگ که پرهیز از آن نتوان کرد یا بزرگ نزد مردم باشد در حساب آنها ودر واقع بزرگ است که موجب فساد
رکن دین واعزای فتنه است چنانکه معلوم شود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از این دو کس پس بوده نمیگرفت از چشم مردم
در بول وکشف عورة میکرد یا آنکه پرده نمیگرفت خود را از بول وآلوده میشد بدان واسمعی را ترجیح داده اند از آنکه از پاک نابودن از بول در قبر عذاب
خواسته کرده که ابتدا پرسش از نماز است وطهارت از شرائط اوست چنانکه در کتب طهارت است معنی آن بتفصیل مذکور است واما الآخر فکان
یمشی بالنمیمة اما دیگری پس میرفت بسخن چینی در مردم وفاش میکرد آنرا وفتنه می‌انگیخت در مردم ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرز فی کل قبر واحدة پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاخ تر وشکافت آنرا دو پاره پس فرو کرد در سر قبر یا
یکی فقالوا یا رسول الله لم صنعت هذا پس گفتند ای رسول خدا چرا کردی این را فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا
پس فرمود نزدیک است که تخفیف کرده شود عذاب از آن مردها تا وقتیکه خشک نشوند گفته اند که اختیار شاخ خرما از آنست که دیر
خشک می‌شود ونیز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بمومن تشبیه داده وگفته شده که خلقت او از بقیه گل آدم است علیه الصلوة
والسلام پس متضمن برکتی خواهد بود ظاهر آنست که اینمعنی از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است واز برکات اوست و
بعضی از خاصیت شاخ تر گرفته اند چنانکه مالکی است که شاخ تر در حیات خود که بهاین رطوبت است ذکر خدا می‌کند وآنکه
گل انداختن بر قبرها متعارف شده است بهمین سند آن میتواند شد والله اعلم ۱۲ کذا فی ترجمه صحیح بخاری لمولانا نور الحق دهلوی رحمة الله علیه
در فضیلت قبر والدین وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان
که از ثقات تابعین است در حالتیکه میرساند حدیث را به پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من زار قبر
ابویه او واحد هما فی کل جمعة کسیکه زیارة کند قبر پدر وماد خود را یا هر یکی از این هر دو را هر جمعه غفر له وکتب برا امرزیده شود
مر آنکس را ونوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده بپدر وماد ونیکی کردن بپدر وماد ضد عقوق وبد بجهان آوردن نافرمانی
کننده یا آنان عقوق است رواه مسلم مشکوة **بوسه دادن قبر والدین** را در بعضی روایات فقهیه

بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده کذا فی المرقات وشرح المشکوٰة لمولنا عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ذکر در بوسه دادن گور افتاده بنه کی مخدوم فرمود که بوسه دادن بر گور درست نباشد نیامده است مگر در گور مادر و پدر و استاد برای تبرک اگر بوسه داشته اند و از بزرگی از بزرگان دین هم برای تبرک بوسه روا است که هم در معنی استاد است ۱۲ معدن المعانی جائز وبائن نیست بوسه دادن قبر مادر و پدر برای آنچه ذکر کرده شده در کفایه شعبی مردی آمد بسوی پیغامبر صلی اللہ علیه وآله وسلم پس گفت یا رسول الله بدرستیکه قسم خوردم اینکه بوسه دهم آستانه بهشت را و حور العین را پس فرمود او را نبی صلی الله علیه وآله وسلم اینکه بوسه ده بر قدم مادر و پیشانی پدر را و روایت کرده شده که گفت یا رسول الله اگر نباشد مادر و پدر پس فرمود بوسه ده مرقبرایشانرا گفت اگر نشناسم قبرایشانرا فرمود بکش دو خط و نیت کن یکی از ایشان قبر مادر و دیگر قبر پدر پس بوسه ده قبرایشانرا پس حانث نشوی در یمین خود ۱۲ نقل خزانة الروایات

دست نهادن بر قبر در یوسف ترجمانی صغیر آورده که ما نشناختیم نهادن دست بر قبور سنت و نه مستحب و می بینیم بآن باک و در عین الائمة الکرباسی گفته محبنین یافتیم غیر انکار از سلف کذا فی فتاوی قنیه

در بیان علم موتی نیز ابرین و شنیدن او و عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله گفت عائشه بودم من که می در آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر نیز مدفون شده بود در وی وانی واضع ثوبی وحال آنکه من کفنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی ردا را مه بنا و اقول انما هو زوجی وابی و می گفتم بدل خود یا اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم است و پدر من که ابوبکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر پس هرگاه که دفن کرده شد حضرت عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمده ام آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامهای من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود رواه احمد درین حدیث دلیل واضح است بر حیاة میت و علم وی و بر آنکه واجب است احترام میت نزد زیارة و خصوصا صالحان را و دلیل است مر زیارة کننده گان خود را بر ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ نقل شرح مشکوٰة لمولنا عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ۱۲ وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم وقتیکه نهاده می شود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید پیش برید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را دران حال بجثه میت فرستاده باشد والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنهان که بر میدارند او را ای وای کجا میبرند او را ظاهر آن بود که گوید یا ویل ولیکن چون نفس خود را صالح نه دید بمعنی خود را از خود جدا کشید گویا که غیر او ست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود و ویل وای و سختی و نام وادی در جهنم آید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضیه تکلیف سر کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز می فرماید ولو سمع الانسان لصعق و اگر می شنید آدمی هر آئینه هلاک می شد بجهت فضاعت و دهشت رواه البخاری ۱۲ کذا قال الشیخ عبد الحق المحدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ فی شرح المشکوٰة و در روایت از ام در داست گفت وقتیکه نهاده شود میت بر سریر پس آواز میدهد یا اهلاه و یا جیرنا یا حملت سریراه فلیغتنه نکنند شما را حیوة دنیا چنانکه فریفته کرد مرا

وبنا زي کند بشما چنانکه بازي کرد بمن پدر ستيکه اہل من بمن بر دارند از کناه ف من چيز برا ۱۲ کذا في شرح الصدور لمولنا جلال الدين
سيوطي رحمة الله عليه روايت کرد ابن منده از ابي النضر نيشابوري الحفار وبود صالح وپرهيزکار کفت کندم قبر را براي ميت کنا
بيش کشاده شد در کور کوري ديکر پس ديدم من در ان ليپوکيان جواني خوب روي نيک جامه خوشبوي نشسته مرليه ودر کنار
او کتابي نوشته شده بخط سبز خوب تر انچه من ديدم از خطوط وحال آنکه ميخواند قران را پس نظر کرد آن جوان سوي من پس
کفت آيا بر پا شده است قيامة پس کفتم ني پس کفت بازنه کلوخ را در موضعهاي خود پس نهادم کلوخ ها را در موضعها
کفتم اين روايت ابن نجار يست تاريخ بغداد

دربيان استمداد از ارواح نوراني اوليا الله رحمة الله عليهم اجمعين

استمداد باہل قبور در غير نبي صلي الله عليه وآله وسلم يا غير انبيا عليهم السلام
منکر شده اند آنرا بسياري از فقها وميکويند نيست زيارة مگر براي دعا موتي واستغفار براي ايشان ورسانيدن نفع
بايشان بدعا واستغفار وتلاوت قران واثبات کرده اند آنرا مشايخ صوفيه قدس الله اسرارهم وبعضي فقهاء رضي الله
عنهم واين امري محقق ومقرر است نزد اہل کشف وکمال از ايشان تا آنکه بسياريرا فيوض وفتوح از ارواح رسيده
واين طائفه را در اصطلاح ايشان اويسي خوانند امام شافعي کفته است رحمة الله عليه قبر موسي کاظم ترياق مجرب است
مر اجابت دعا را وحجة الاسلام امام محمد غزالي رحمة الله عليه فرموده هر که استمداد کرده شود بوي در حيات استمداد کرده
شود بوي بعد از وفات ويکي از مشايخ عظام کفته است ديدم چهار کس را از مشايخ که تصرف ميکنند در قبور خود مانند
تصرفهاي ايشان در حيات خود يا بيشتر شيخ معروف کرخي وشيخ عبد القادر جيلي ودو کس ديکر از اوليا شمرده
رحمة الله عليهم اجمعين ودو کس ديکر از اوليا شمرده ومقصود حصر نيست انچه خود ديده ويافته است وسيدي احمد
بن رزوق که از اعاظم فقهاء وعلماء ومشايخ ديار مغرب است کفته که روزي شيخ ابو العباس حضرمي از من پرسيد که
امداد حي اقوي است يا امداد ميت من کفتم قومي ميکويند که امداد حي قويتر است ومن ميکويم که امداد ميت قويتر است
پس شيخ کفت نعم زيرا که وي در بساط حق است ودر حضرت اوست ونقل درين معني ازين طائفه بيشتر از انست
که حصر واحصا کرده شود ويافته نمي شود در کتاب وسنت واقوال سلف صالح که منافي ومخالف اين باشد ورد
کند اينرا وبتحقيق ثابت شده است بآيات واحاديث که روح باقي است واورا علم وشعور بزائران واحوال ايشان
ثابت است وارواح کاملان را قربي ومکاني در جناب حق ثابت است چنانکه در حيات بود يا بيشتر از ان واوليا را
کرامات وتصرف در اکوان حاصل است وآن نيست مگر ارواح طيبه ايشان را وارواح باقي است ومتصرف حقيقي
نيست مگر خداي عز وجل وهمه بقدرت اوست وايشان فاني اند در جلال حق در حيات وبعد از ممات پس اگر
داده شود مر احدي را چيزي بوساطت يکي از دوستان ومکاني که نزد خداي دارد دور نباشد چنانکه در حالت
حيات بود ونيست فعل وتصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله وعم نواله ونيست چيزي که فرق کند ميان
دو حالت ويافته نشده است دليلي بر آن ۱۲ کذا في المشکوة لمولنا عبد الحق رحمة الله عليه بحال نداي که ايشان را از احوال
ومارا از ايشان چنانکه در خواب مي بيني دخواب ديدن مردکان در احوال نيکو واحوال زشت برهاني عظيم است
بر آنکه ايشان زنده اند يا در نعمت يا در عذاب ونيست نشده اند ومرده بلند چنانکه کفت ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتهم الله من فضله ۱۲ کذا في کيمياء سعادت
لمولنا محمد غزالي رحمة الله عليه مي بايد فهميد که استعانت از غير بوجهي که اعتماد بر آن غير باشد واورا مظهر عون الهي
ندانند حرام است واکر التفات محض بجانب حق است واورا يکي از مظاہر عون الهي دانسته ونظر بکارخانه اسباب
وحکمت او تعالي در ان نموده بغير استعانت ظاهري نمايد دور از عرفان نخواهد بود ودر شرع نيز جائز وروا است
وانبيا واوليا اين نوع استعانت بغير کرده اند ودر حقيقت اين نوع استعانت بغير نيست بلکه استعانت
بحضرت حق است لا غير ۱۲ نقل تفسير عزيزي چون علاقه روح با بدن از راه نظر وعنايت بحال ميماند وتوجه روح بزائرين
ومستانسين ومستفيدين بسهولت مي شود که بسبب تقيد مکان بدان کويا مکان روح متعين است وانار

عالم انجسد فایدت وفاتحه ما وتلاوة قرآن چون دران بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع می شود
پس سوختن بآتش گویا روح را بی مکان کردن است ودفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن وبنابراین
از اولیاء الله مدفونین ودیگر صلحاء مؤمنین انتفاع واستفاده جاری است وآنها را افاده واعانت نیز متصور ١٢
تفسیر عزیزی امام رازی رحمة الله علیه گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل می شود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس
صاحب قبر را بسبب این دو تعلق حاصل می شود میان هر دو نفس مقابله معنوی وعلاقه مخصوص پس اگر نفس مزور قوی تر باشد
نفس زایر مستفیض شود واگر نفس زایر بود بر عکس شود ودر شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته می شود بزیارة قبور واستعانة
بنفوس اخیار از اموات بدرستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن وبتربتی که دفن کرده شده است دران پس چون
زیارة می کند زنده آن تربت را ومتوجه می شود بسوی نفس میت حاصل می شود میان هر دو نفس ملاقات واضافات
کذا فی کشف الغطا عما لزم للموتی علی الاحیا من تصنیف شیخ الاسلام دهلوی رحمة الله علیه وزاد اللبیب فی سیر الحبیب ١٢

ونیست صورة استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را

از جناب عزت الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب ومکرم درگاه والا **وگوید** خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت
واکرام کرده او را بر آورده گردان حاجت مرا **یا ندا کند** آن بنده مقرب ومکرم را که ای بنده خدا وولی وی
شفاعت کن مرا وبخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده درمیان مگر وسیله
وقادر ومعطی ومسئول پروردگار است تعالی شانه وبروی هیچ شائبه شرک نیست چنانکه منکر وهم کرده وآن چنان
است که توسل وطلب دعا از صالحان ودوستان خدا درحالت حیوة کنند وآن جائز است باتفاق پس این چرا
جائز نباشد وفرقی نیست در ارواح کاملان درحین حیوة وبعد از ممات مگر ترقی کمال وشرح وبسط این بحث چنانچه در
شرح مشکوة است خصوص در باب حکم اسرا که اتحاد او تحقیق داده وامام سیوطی رحمة الله علیه در شرح صدور مفصل
ذکر کرده ١٢ کذا فی کشف الغطا وزاد اللبیب ١٢

دربیان نگه داشتن حرمت قبر واذاء آن

وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان
مرده همچو شکستن اوست درحالت حیوة ابن عبد البر گفته است ازینجا استفاده میگردد که میت متالم میگردد بجمیع انچه متالم میگردد
بدان حی ولازم اینست که متلذذ میگردد بتمام انچه متلذذ میگردد بدان زنده عن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق
الموت روایتیست از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را وحال آنکه عمرو در شروع موت ونزع روح بود
اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتیکه من بمیرم نباید که همراه شود مرا زنی نوحه کننده وآتش که عادت اهل جاهلیت
بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برای بخور وجز آن کار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن
کنید مرا پس بریزید بسهولت بر من خاک را یعنی اندک اندک بریزید واین اشارة است بآنکه میت احساس
می کند ودردناک می شود بآنچه دردناک می شود زنده آه وعن عمرو بن حزم قال رانی النبی صلی الله علیه وآله وسلم متکئا علی قبر
گفت دید مرا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تکیه زننده بر قبری فقال پس گفت آنحضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر
ایذا مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک از راوی است وشاید که مراد آنست که روح وی ناخوشی می آرد وراضی نیست تکیه کردن
بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت واستخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامهای
او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره وواصل شود سوختن وی تا پوست وی خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است
او را از نشستن وی بر قبر رواه مسلم در شرح الصدور مولینا جلال الدین سیوطی که مصنف صحیح است نوشته بروایت عقبة بن عامر
صحابی که اگر پای سپر کنم ویا پای مالم آتش سوزان وقدم نهم بر تیزی شمشیر که ببرد ودو نیمه شود پای من محبوب تر است بسوی من از آنکه

قدم نهم بر قبر کسی موتی و برابر است نزدیک من که بول و براز کنم در میان قبرها از بول و براز کردن در بازار یعنی من که در قبرستان
بول و براز کنم برابر است در بازار روبروئی مردان کرده باشم یعنی حکم مساوات دارد در بی شرمی و بی لحاظی ای أمال بی شرمی
و بی لحاظی است که من در بازار بر سر راه آمد و رفت مردمان برهنه پیشاب و غائط کنم و او مرا ببینند و ابن ابی الدنیا از سلیم
بن عفیر روایت کرده که ایشان رفتند برای زیارة مقبره پس دران حال روی گردید پیشاب بر ایشان و سخت شد حاجت
بول کردن پس گفت بعضی یاران ایشان مرا ایشان را که پیشاب کنید گفت سبحان الله قسم خدای تعالی است من حیا میکنم
از اهل قبور چنانکه حیا و شرم می کنم از زنده کان کذا فی شرح مشکوة حضرت عبد الحق و حضرت ملا علی قاری رحمة الله علیهما ۱۲
نهادن سر قبر برای خفتن نیز مکروه است گفت ابو قلابه رفتم من از شام بسوئی بصره پس آمدم من در خندق پس وضو کردم
و گذاردم دو رکعت نماز پس کف دم سر خود را بر قبر و بخواب رفتم پس بیدار شدم پس صاحب قبر شکایت کرد و گفت
ایذا رسانیدی مرا ابتدائی شب ۱۲ در شرح مشکوة شیخ عبد الحق محدث نوشته گفت علما که زیارة میت مانند زیارة زنده است
چون از روبرو شدن و حرمة داشتن و نگه داشتن ادب پس دلالت میکند برانکه آن میت حکم زنده میدارد ۱۲
کذا فی زاد اللبیب

در بیان آمدن ارواح موتی بر در خانهای خود بدرستیکه

ارواح مؤمنین بیایند در هر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا و شب برات پس ایستاده می شوند پیش دروازه خانها
و او از میدهد هر یک از ایشان بآواز غمگین ای اهل من و ای اولاد من و ای اقربائی من رحمت کنید بر ما با صدقه و یاد کنید
ما را و فراموش نکنید ما یان را و رحمت کنید در غربت ما و از کوشش کردن ما در تنگی قبر و غم دراز و قید مزبور و احتیاج سخت
و بود این مال که در دست شما است در دست ما اگر خرج کردیم مان آنرا در راه خدا سوال نکرده شدیم ما ان از و شما بخورید
و می نوشید و ما یان حساب کرده می شویم و حساب داده می شویم و عذاب کرده می شویم پس باز می گردند از ایشان گریه کنان
و غمناک پس او از میدهد هر یک از ایشان او از غمگین و میگویند ای بار خدایا نا امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه محروم داشتند
ما یان را از دعا و صدقه و در روضه آورده که ایستاده می شوند بر در خانهاء خود پس می گویند ایا هست کسی که یاد کند ما یان را ایا هست کسی
که رحم کند بر ما ایا هست کسیکه یاد کند غربت ما ان ای ساکنان کنندگان در خانهاء ما ان و ای سعادت یابندگان با چیزی که بدبخت
شدیم ما ان و ای باشندگان در فراخ محلهائی ما ان و ما یان در تنگی قبور هم ای خوار داشتید طفلان ما را و ای نکاح کردید زنان
ما را ایا هست کسی که فکر کند در غربت ما و سختی ما ان و اعمال ما ان پیچیده شده اند و اعمال شما پهن شده است والله اعلم بالصواب
روایت کرد ابو نعیم از لیث بن سعد گفت شهید شد مردی از اهل شام و بود که می آمد بسوئی پدر خود هر شب جمعه در خواب پس
سخنها میکرد و استیناس میگرفت پس غایب شد از یک جمعه پس آمد در جمعه دیگر پس گفت ای پسر من برآینه تاخیر کردی
و تنگ شدم بسبب نه آمدن تو پس گفت باز داشت از تو مرا آنکه شهیدان امر کرده شدند اینکه ملاقات کنند عمر بن عبد العزیز را
پس ملاقات او رفتیم و بود این وقت موت عمر بن عبد العزیز کذا فی شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور تصنیف
مولینا جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه و کنز العباد و خزانة الروایات و زاد اللبیب و کشف الغطا و ذخیرة الفقها ۱۲

در فضایل صدقه

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من تصدق بعدل تمرة کسی که
تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمره را من کسب طیب از کسب پاک ولا یقبل الله الا الطیب و نمی پذیرد
خدا تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستی که
خدا تعالی می پذیرد آنرا بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس تربیت و پرورش میکند آن صدقه را و افزون می کند برای
صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را حتی یکون مثل الجبل تا آنکه می باشد
آن صدقه مانند کوه متفق علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الصدقة لتطفئ غضب الرب
بدرستیکه تصدق کردن برآینه میکشد و فرو مینشاند آتش غضب و خشم الهی را و تدفع میتة السوء و دور میکند

مرگ بد با استارہ است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و سبب او مآل و مراد بعیتہ السوء حالت بدی کہ در وقت موت باشد
از انچہ مؤدی بکفر و کفران کرد از الام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شہادۃ ایمان و بعد و حجاب از رحمت
رحمان و گرفتار دی بوسوسہ شیطان و غیر آن انچہ مفضی کردد بسوء خاتمت و خاتمت عافیت بود نعوذ باللہ من ذلک دعوۃ
فجاءۃ در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است رواہ الترمذی **فضیلت صدقہ کہ بارواح موتی دادہ** سوم و دهم و چهلم و عرس

وعن سعد بن عبادۃ قال روایت است از سعد بن عبادہ انصاری کہ از مشاہیر صحابہ و مقبولان درگاہ نبوۃ بود کہ گفت یا رسول اللہ
ان ام سعد ماتت بدرستی مادر سعد یعنی مادر من مردہ است فای الصدقۃ افضل پس کدام صدقہ کہ بروح وی کنم فاضلتر
و بہتر است قال الماء گفت آنحضرت آب بہترین صدقہا است کہ برای وی چاہ بکنی و بتشنگان بدہی فحفر بئرا پس کند
سعد ابن عبادہ چاہی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت ہذہ لام سعد این چاہ برای ام سعد است
و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواہ ابوداود و نسائی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
ان اللہ عز و جل یرفع الدرجۃ للعبد الصالح فی الجنۃ بدرستی خدا تعالی ہر آئینہ بلند میکرداند پایہ را مر بندہ صالح را در بہشت
فیقول یا رب انی لی ہذہ پس می گوید آن بندہ صالح ای پروردگار من از کجا ست مرا این درجہ فیقول باستغفار
ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجہ بسبب استغفار فرزند تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و عظم فوائد
آنست و یکی از آن سہ چیز است کہ لاحق می شود مومن را از عمل او و حسنات وی چنانکہ در اول کتاب گذشت رواہ احمد
وعن عبد اللہ بن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مردہ در گور
مگر مانند کسی کہ آب از سر وی گذشتہ است و فریاد می کند کہ کسی دست وی گیرد ینتظر دعوۃ تلحقہ من اب او ام چشم میدارد دعای
کہ برسد او را از پدر یا مادر او او اخ یا برادر او و صدیق یا دوستی فاذا لحقہ کان احب الیہ من الدنیا و ما فیہا پس چون
برسد میت را دعا می باشد آن دعا بسوی وی دوست داشتہ شدہ تر از دنیا و چیزیکہ در دنیاست از متاع دنیا و ان اللہ لیدخل
علی اہل القبور من دعاء اہل الارض امثال الجبال و بدرستیکہ خدا تعالی ہر آئینہ می درآرد بر مردہای از دعاء اہل زمین مانند
کوہہای یعنی از ثواب وان ہدیۃ الاحیاء الی الاموات الاستغفار لہم بدرستیکہ تحفہ زندگان بسوی مردہا طلب
آمرزش کردن است مرایشان را رواہ البیہقی فی شعب الایمان کذا فی شرح مشکوۃ ۱۲ در خلاصہ مذکور است کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ
و آلہ و سلم فرمود کہ چون تصدق کنند مردم بہ نیت مردہ امر فرماید خدا تعالی جبرئیل علیہ السلام را آنکہ بردسوی قبر فلان میت
بہمراہ ہفتاد ہزار فرشتہ کہ بدست ہر فرشتہ نوری باشد پس میبرند بقبر وی و میگویند السلام علیکم یا ولی اللہ و نثار او
کنند و گویند کہ فلانہ بتو فرستادہ است و در مرقاۃ الآخرۃ آوردہ است کہ اجابۃ طعام برای میت بخشند باشد مکروہ است
این انگاہ است کہ از مال ترکہ میت کردہ باشد زیرا کہ ترکہ حق وارثان است و اگر وارثان نباشند بیت المال است اما اگر کسی
از مال خود برای میت طعام می کند و خلق را میخوراند بیشبہ حلال است زیرا کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بروح حمزہ
رضی اللہ عنہ طعام شام سیوم روز و دہم روز و چہلم روز و ششماہیانہ و سالیانہ دادہ است و صحابہ نیز چنین کردہ
ہر کہ ازین منکر باشد پس او رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اجماع صحابہ را منکر شدہ باشد در تحفہ النصایح آوردہ است بلیت
پس مردہ بسازی طعام را چون سیوم یا ہفتم یا چہل باید کہ دہی در دلش را و نباشد معتبر در ریاض الناصحین آوردہ
طعامیکہ از برای میت بر سم و ناموس و ریا کہ اگر اینچنین نکنم مردمان گویند او از مردہ خود حساب نداشت بران دعوۃ طعام خوردن
مکروہ است از مجمع الفوائد آوردہ است کہ سہ روز طعام از خانہ اہل میت خوردن مکروہ است و طعامیکہ خویشان اہل میت را فرستند
آن طعام بغیر اہل میت دیگران را خوردن مکروہ تحریمی است مگر کسیرا کہ برای تعزیت از دور آمدہ است کہ باز بخانہ نرسد و کسیرا کہ جنازہ را
دور برند جایز است کہ بخورند و در خلاصۃ الفقہ آوردہ است کہ گفت پیغامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ خدا تعالی از وی بیزار است و من
نیز بیزارم از آن کسی کہ طعام بخورد پیش از گذشتن سہ روز در خانہ مصیبت مگر فقیران چون صغیر و غایب در ورثہ نباشد

کذا فی مسایل مهمات در مصابیح آورده است فرمود نبی صلی الله علیه وآله وسلم نمی آید بر میت شب سخت تر از شب اول پس رحم کنید
برای موتی خود بچیزی از صدقه رسول علیه السلام گفت هر که بنیت میت صد هزار بار لا اله الا الله بگوید و ثواب آن بمیت بخشد اگر میت از اهل عذاب
باشد ویرا عذاب نکنند و اگر از اهل عذاب نباشد ویرا درجات دهند در شرعة آورده مستحب است اینکه صدقه داده شود از میت
بعد او تا هفت روز کذا فی مسایل مهمات در بدر السعادة میگوید که در ملک خراسان و در زمین عرب چنان رسم نیکوست که در سوم
طعام و شربت و انواع میوها موجود می کنند چون مردمان از زیارة باز گشتند همه را در منزل و مقام خویش می آیند بروح مرده طعام و میوه
و جز آن میدهند و خود هیچ نمی خورند کاری بر نهج سنت پیغامبر علیه الصلوة والسلام و علماء دین میکنند قطب العالم باز گفته درین محل فرموده اند که در
هندوستان چه رسمی زشت و قبیح افتاده است اهل مصیبت گرسنه میباشند و مرده را منتظر صدقه می دارند این مستحب نیست
بلکه همین سنت است چون از حظیره باز گردند طعام و شراب بر اندازه قدرة خود مهیا می کنند خلق خدا را و جز آن که موافقت بروح
مرده بدهند کاری مشروع و فعلی مستحسن کرده باشند ۱۲ کذا فی سراج الهدایه من تصنیف سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه ۱۲
و اما طعامی که بروح مرده برند روایتی در حل و حرمت و کراهتش در کتب فقهیه بنظر نیامده و صواب آنست آنچه شیخ در جامع البرکات
گفته که مدار بر نیت است آنچه بنیت تصدق بر فقرا برند تا ثواب آن باموات رسد جز بفقیر روا نبود چه تصدق بر فقرا میباشد و
هدیه مر اغنیا را و آنچه بنیت ضیافت مسلمانان تیار کنند هر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف شده
عام باشد فقرا و اغنیا را و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و گویند طعامی بالحضری ساخته شده است (هذا)
بباید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآنی و فاتحه
خوانیم و ثواب آن را بروح ایشان برسانیم باکی نیست انتهی ۱۲ کذا فی کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام دهلوی رحمة الله علیه

باعث ظهور عرس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از پیدایش یا از روز

بعثت یا از هجرت یا از وفات و بود ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوازدهم ربیع الاول روز دوشنبه و همچنان هجرت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وفات آنحضرت بود روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول پس اهل مکه میکنند دعوة و ضیافت و
طعام می پزند هر سال در دوازدهم ربیع الاول برای دو وجه اول روزیست که پیدا شده در این روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
در مکه و مکه اکرم ترین بلاد و دوم آن روزیست که نازل کرده شده در آن روز وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شد مکه جای
نزول جبرئیل امین الله و محل نزول کلام الله و جای ظهور امر الله و اهل مدینه در آن روز تفریق اند یک فرقه می کنند ضیافت و دعوت
مانند اهل مکه فرحان و شادان بقدوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و میگویند که این روزیست که در آن روز اکرام کرد خدا تعالی مدینه را
و اهل مدینه را بسبب نزول صلی الله علیه وآله وسلم و فرقه دوم اظهار حزن و بکا و اجتماع می کنند مانند اجتماع اهل تعزیت و میگویند
این روزیست که وفات یافت درآن رسول صلی الله علیه وآله وسلم و با وجود آن طعام می پزند و میخورانند مسکینان و یتیمان را بسبب
دوستی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینست سبب عرس در حرمین شریفین زادهما الله تعالی تعظیما و تشریفا فاما در غیر آن از
بلاد اسلام گفت با من مردی ثقه بدرستی روزیکه می آید یوم میلاد نبی صلی الله علیه وآله وسلم زینت می دهند بازارها و خود را [illegible]
و می افروزند شمع و چراغ و زینت می دارند شب دهم و یازدهم و دوازدهم از ربیع الاول و میگویند این روزیست میلاد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم و ایشان عادت کنند که مانند در هر سال و میکنند درین روزها دعوة برای سادات و علما و جمیع گروه مسلمانان با اختلاف
طبقات خود و شنیدم از مشایخ ملک رحمهم الله بدرستیکه سلف همیشه مواظبت کرده اند بر آن در اطراف بلاد اسلام بر یک طور
بر وجه از وجوهات مذکوره و برای هر مردی نیست که گزیده و مشایخ صوفیه رحمهم الله میکنند دعوة و ضیافت و سماع و کرده دیگر
اجتماع می کنند و ختم می کنند قرآن را و مشغول می کنند بوظائف و طاعات و مقصد کل راجع بسوی شعار و تعظیم و ایشان [illegible]
ثواب یابند [illegible] وقتیکه باشد روز ولادت [illegible] یا [illegible] دیگر میکنند دعوة و ضیافت و میخورانند طعام و
میگویند این طعام مولود فلان [illegible] درمتابعت محبت اولیس [illegible] اینکه
کرده شود [illegible] میلاد آن ذات پاک که سبب نجات [illegible] از [illegible] عذاب دوزخ [illegible]

پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم هر سال بر قبور شهداء احد برای

زیارة آمدندی و اخرج البیهقی عن الواقدی قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یزور الشهداء

نهادن عهدنامه وغیره ادعیه با میت در قبر عهدنامه در لحد میت بنهادن و بعضی گفته اند
در مثل بموم اندر گیرند و استوار کنند و در پیش روی میت در قبر نهند کذا فی صلوة مسعودی و در شرح منیه نقل کرده که اگر نوشته شود
عهدنامه بر روی میت یا سینه او یا کفن او امید است که بخشد او را خدای تعالی و از بعضی متقدمین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسند
در روی و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند بعد از آن چون دیده شد در خواب و سوال کرده شد از حال
گفت چون که نهاده شدم در قبر آمدند او را ملائکه عذاب و چون دیدند نوشته بر روی او و سینه من گفتند محفوظ شدی
از عذاب خدا کذا فی کشف الغطا چون وقت رحلت حضرت والد ماجد حضرت عبدالحق محدث دهلوی قریب تر رسید فرمودند به پسر خود
یعنی عبدالحق را که بعضی ابیات و کلمات که بمعنی عفو و مغفرت باشند در کاغذی بنویسید و با کفن همراه من کنی یکی این رباعی رباعی

دارم دلکی غمگین بیامرز و مپرس — صد واقعه در کمین بیامرز و مپرس
شرمنده شوم که بپرسی عملم — ای اکرم الاکرمین بیامرز و مپرس

و دیگر این قدمت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیم فحمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان القدوم علی الکریم
و فرمودند که در جواب منکر و نکیر بنویسید ربی الله و نبی محمد و شیخی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة
کذا فی اخبار الاخیار تصنیف حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه **عهدنامه این است** اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا
انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیء قدیر واشهد ان محمدا
عبدک ورسولک واشهد ان وعدک حق ولقائک حق والساعة اتیة لا ریب فیها وانک تبعث من
فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف وعورة وذنب وخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفر لی ذنوبی
کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم برحمتک یا ارحم الراحمین **در بیان**
اسقاط میت واجب است بر کسیکه ساقط شده از ذمه اش واجب ها و صوم و صلوة آنکه وصیت کند نزد موت خود بادای
فدیه آنها بر قدر که بر ذمه اش باشد و واجب می شود بر ورثه که بدهند مساکین را از ثلث مال و بدل هر نماز فایته از نماز های پنجگانه و در بدل هر روزه
نصف صاع گندم یا یک صاع از جو یا خرما نزد ما و نزد شافعی یک مد در هر صورة از تمام مال خود و اگر وصیت نکند لازم نمی شود لیکن مستحب است وارثان را که تبرع کنند
بآن و کفایت میکند میت را انشاء الله تعالی اینچنین گفته امام محمد در زیادة کذا فی اصول فخر الاسلام و شرح شیخ ابن الهمام و اگر نگذارد مال را قرض گیرند
ورثه او نصف صاع و بمساکین دهند پس آن را تصدق کنند آن مسکین بر وارثی و باز صدق کند آن وارث بر مسکین و همین طریق کنند تا آنکه تمام
شود فدیه کذا فی الخلاصة و نیز مستحب است که ادا کنند فدیه را بر سبیل تبرع در صورتیکه نماز و روزه از میت فوت شده بی لزوم قضا و امید قبول
از فضل کریم عم احسانه و متعارف چنان است که حساب کنند اولا سالهای عمر میت را هر قدر که باشد و ادنی مدت بلوغ که نزد ما در مرد دوازده
سال و در زن نه سال است از آن قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف از شارع است و باقی را مقابل شش نماز واجب هر شبانروز
شش صاع کامل گیرند و ماه های کامل سی روزه اعتبار کنند تا فدیه نماز های یکسال که سیصد و شصت روز است یکهزار و هشتاد صاع حاصل
آید و بر این مقدار پانزده صاع فدیه روزه های ماه رمضان دیگر افزایند تا همگی فدیه تمام سال یکهزار و نود و پنج صاع شود همچنین فدیه سالهای
تمام عمر را حساب کنند و حاصل آن را هر قدر که باشد موافق قیمت آن وقت مبلغ مشخص نمایند و بنا بر ضرورة عسرة مصحفی یا بمثل آن قدر زر یا
بیست از او را لایق دوست و دلی تسلیم نمایند تا آن قدر زر بر ذمه اش دین شود پس بگویند که قدر زر را که بر ذمه تو دین است عوض فدیه نماز و روزه
فلان میت که باین مقدار میرسد ترا دادیم و بگوید فقیر که قبول کردیم و اگر مبلغ حساب نکنند و قرآن را بمثل آن مقدار حساب کنند تا اینچنین هر
مرتبه شخص [illegible] شود آنرا عوض فدیه بوی بخشیده داد و قبول نماید نیز کفایت کند و مشهور و منقول در اکثر کتب چنان است که قدری گندم که
بیست [illegible] و بحکم فدیه باین نام بفقیر دهند و او قبول کند پس از وی طلب نماید و لیتاند باز بوی بهمان نام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیه
نماز و روزه و نذرهای تمام ادا شود و این حیله خالی از تکلف نیست ۱۲ نقل کشف الغطا **در قرآن خواندن بر سر قبر**
اختلاف است مگر آنکه در زیارة خوانده شود اما همچنانکه قبر را گرد کرد نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ
ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کردند در نشاندن قاریان که بخوانند نزد گور مختار عدم کراهت است ۱۲ کذا فی زاد اللبیب
و فتوی عامه علی عدم الکراهة کذا فی شرح صراط المستقیم مروی روایت یافته لیث [illegible] ان الامیری را که بخواند قرآن را بر قبر او
مختار همین است که مکروه نیست و لهذا حکایت کرد شیخ اجل امام ابی بکر العیاضی که وصیت کرد نزدیک موت تا آنکه مکروه بودی [illegible]
و وصیت نکردی کذا فی خزانة الفقه ۱۲ در مفتاح از زیادات الحقایق آورده هر که زیارت کرد مومن فقال اللهم انی اسالک بحق محمد
وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت رفع الله العذاب عنه الی یوم ینفخ فی الصور ۱۲ کذا فی زاد اللبیب والله اعلم بالصواب ۱۲

هر جا که فوت شدندي هما نجا دفن کردندي مسئله مرده را از شهر بيرون
بردن تا يک ميل مکروه نيست وليکن سوي شهر ديکر بردن مکروه است
واکر ميت را روئي بقبله نه نهاده اند شايد که کور بکاوند و روئي بقبله آرند
مسئله اکر مالي بزير آيد که در کور فراموش مانده است روا بود که
جائي از کور سوراخ کنند و مال بر آرند مسئله مرده را بي غسل در کور کردند
اکر خاک فرا انداخته اند بکشند و بشويند و نماز بکذارند واکر بعد غسل
دفن کردند نکشند بر قبر وي نماز بکذارند باب الشهيد
مسئله شهيد آنست که کشته اهل حرب و يا باغيان و يا
قطاع الطريق بود و يا در معرکه کشته با جراحت يابند و يا کشته مسلمان
بظلم و بکشتن او ديت واجب نبود و شهيد را نشويند و با
جامه خون آلوده دفن کنند و کفن نه کنند و نماز جنازه او بکذارند
مسئله انچه از جنس کفن نبود چون پوستين و لباچه و کلاه و
موزه و سلاح دور کنند و زياده و نقصان در کفن جائز بود و بقول
شافعي رحمة الله عليه نماز بر شهيد نکنند مسئله اکر جنب
يا کودک شهيد شد غسل دهند و بقول ابو يوسف و محمد رحمة الله عليهما
غسل ندهند مسئله اکر شهيد مرتث شد غسل دهند و مرتث
آن بود که بعد از جراحت بخورد و يا بياشامد و يا دارو کنند و يا بخسپد
و يا وقت نماز بر وي بکذرد و او باهوش بود و يا از معرکه بجاء ديکر زنده
برند و او وصيت کند و همچنين در شهر کشته يابند و کشتن او بظلم و
معلوم نبود و يا بحد و قصاص کشته شود و بقول محمد رحمة الله عليه
اکر وصيت بکاري از کارهاي آخرة کرد و يا کمتر از يک شبانروز زيست

نشوینده مسئله برکشتکان از اهل بغی و قطاع طریق نماز نکذارند وغسل ندهند وبقول شافعي رحمة الله علیه غسل دهند ونماز گذارد واکر قطاع طریق وباغي را کرفتار کرده بیاورند آنها را بکشند ولشویند ونماز کنند وهمچنین کسي که خود را بکشد بهر طریق که باشد والله اعلم بالصواب

باب الصلوة في الكعبة

مسئله کذاردن نماز فرض ونفل درون کعبه وبربام کعبه جایزست وبقول شافعي رحمة الله علیه فرض ونفل درون کعبه ویا بربام کعبه جایز نی وبقول مالك رحمة الله علیه فرض درون کعبه کذاردن روا نبود ونفل جایز بود مسئله اکر درون کعبه نماز بجماعت میکذارند وپشت بعضي از قوم بجانب پشت امام است جایز بود واکر پشت مقتدي بجانب روي امام بود جایز نی مسئله اکر در مسجد حرام نماز بجماعت میکذارند وکرد کعبه ایستادند وبعضي از امام نزدیکتر اند بکعبه اکر جانب امام نباشد جایز بود

کتاب الزکوة

مسئله عقل وبلوغ واسلام وحریت ومالک نصابي که فارغ از دین واز حاجت اصلي بود چون خانه مسکن وثیاب بدن ومتاع وآلات وعبید خدمت وفرس وسلاح استعمال از شرائط وجوب زکوة است ونیز حولان حول ومال نامي نمو تقدیري بود چون زر ونقره از شرائط وجوب زکوة است مسئله در اداء زکوة نیت زکوة شرط است ویا در حالت جدا کردن زکوة وبقول شافعي رحمة الله علیه عقل وبلوغ شرط نی ونیز بقول او در مال مدیون زکوة واجب است

باب صدقة السوائم

مسئله سائمه آنست که بیشتري از سال بیرون چرد مسئله از پنج شتر یک کوسفند

فی الشرع حول یعنی در دواب سائمه می شود زکوة که بیشتر سال سائمه بوده باشند وقید اکثر حول بنا بر آنست که اکر دواب سائمه بجهت مصلحت اند وعلف دهند مثل اشتر برف وزاله وغیره ونک مانع زکوة نیست ۱۲ شرح فارسي مختصر وقایه

زکوة در لغت بمعنی بر آمدن وزیاده شدن است وبمعنی پاک شدن نیز آمده وهر دو معنی موجود است در زکوة چرا که موجب زیاده شدن مال دنیا وثواب آخرت است وسبب پاکی است از گناه ودر شرع عبارت از مقدار معین از مال که بیرون آورده شده است از حال ... شرح فارسي مختصر

هر که بیرون جریده اند زکوة لازم ... اکر حساب کردند وثابت شد که پنجاه بیرون جریده اند ودهفت ماه در خانه جریده اند هیچ لازم نمی آید

واجب آید و از ده شتر دو گوسپند و از پانزده شتر سه گوسپند و از بیست شتر چهار گوسپند و از بیست و پنج بنت مخاض یعنی شتر بچه یکساله که پای در دوم سال نهاده باشد و از سی و شش شتر یک شتر بچه دو ساله که پای در سیوم سال نهاده باشد و آنرا بنت لبون گویند و از چهل و شش یک شتر بچه سه ساله که پای در چهارم سال نهاده باشد آنرا حقه گویند و از شصت و یک شتر جذعه یعنی شتر بچه چهار ساله و از هفتاد و شش دو شتر بچه دو ساله و از نود و یک دو حقه دهد تا صد و بیست شتر بعده حساب از سر گیرد آنچه زیاده شود از هر پنج شتر یک گوسپند دهد تا مجموع صد و چهل و پنج شود و درین دو حقه و یک بنت مخاض دهد و در صد و پنجاه شتر سه حقه دهد باز حساب از سر گیرد و در زیادة از هر پنج شتر یک گوسپند دهد و در صد و هفتاد و پنج سه حقه و یک بنت مخاض دهد و در صد و هشتاد و شش سه حقه و یک بنت لبون یعنی یک شتر بچه دو ساله دهد و در صد و نود و شش چهار حقه دهد تا دویست بعده آنچه زیادة شود بر دویست حساب از سر گیرد چنانچه بعد از صد و پنجاه از سر حساب کرده است همچنان حساب کند و زکوة دهد و بقول شافعی رحمة الله علیه از صد و بیست شتر آنچه زیادة شود سه بنت لبون دهد تا صد و سی درین یک حقه و دو بنت لبون دهد بعده از هر چهل شتر یک بنت لبون دهد و از هر پنجاه یک حقه دهد مسئله شتر بختی و تازی برابر است در زکوة والله اعلم

فصل نصاب ستور سی عدد است چون سال بران بگذرد گوساله یکساله دهد و آنرا تبیعه گویند و از چهل ستور یک گوساله

دو ساله دهد و آنرا مسنه گویند و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه آنچه
زیاده شود بر چهل از هر ستوری چهلم حصه مسنه دهد تا شصت و بقول
ابی یوسف و محمد زیادة بر چهل عفوست ازان زکوة واجب نیاید تا شصت
و در شصت ستور بالاتفاق دو تبیعه واجب آید یعنی دو گوساله یکان
ساله و در هفتاد ستور یک مسنه و یک تبیعه واجب آید و در هشتاد
ستور دو مسنه دهد و آنچه برین زیادة شود در هر ده کانه زکوة متغیر شود
از تبیعه بمسنه شود و گاومیش حکم ستور دارد **فصل در نصاب گوسپند**
چهل است و ازین یک گوسپند واجب است تا صد و بست و از صد
و بست و یک دو گوسپند واجب آید تا دو بست و در دو بست و یک گوسپند
سه گوسپند دهد و در چهار صد چهار گوسپند دهد و در زیادة ازین از هر صد
یک گوسپند دهد **مسئله** میش حکم بز دارد **مسئله** گوسپندی که
زکوة و قربانی دهند کم از یکساله نباید و این حکم در بز است فاما میش
بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهما اگر بیشتر از سال
گذشته باشد بستانند یعنی زیاده از شش ماه و صحیح قول همین است
و این روایتی است از ابی حنیفه رحمة الله علیه و بروایتی دیگر باید که
کم از یکسال نباشد **فصل در اسپ و اشتر و خر زکوة**
و بقول ابی حنیفه اگر اسپان نر و ماده اند و بیرون میچرند از هر سر
یک دینار دهد و یا قیمت کند از دو بست درم بقره پنج درم دهد **مسئله**
از بزگان و شتربچگان و گوسالگان زکوة نی و بقول ابو یوسف
و شافعی رحمة الله علیهما از چهل بره و از سی گوساله و از بست و پنج
شتربچگان از هر نصابی یک دهد و بقول مالک و زفر رحمة الله علیهما

انچه از نصاب کبار واجب ست از صغار نیز همان دهند مسئله در چهار پا یانی که برای کشت و بار اندو یا در خانه علف مخورند زکوة واجب نی و بقول مالک واجب ست مسئله زکوة در نصاب ست و زیادة بر نصاب عفو ست و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما در هر دو واجب بود مسئله نصابی که بعد از وجوب هلاک شد زکوة او ساقط شود و بقول شافعی رحمة الله نی مسئله اگر گوساله دو ساله واجب شده و موجود نی بزرگتر دهد و زیاده از قیمت دو ساله از مصدق باز ستانند و یا کمتر از دو ساله دهد و زیادة قیمت بمصدق دهد و یا تمام قیمت دهد و بقول شافعی رحمة الله علیه دفع قیمت جایز نی مسئله واجب در زکوة وسط ست نه نیک تر و نه بد تر مسئله اگر در میان سال نصاب از یک جنس زیاده شد با نصاب ضم کند و از هر دو زکوة دهد و بقول شافعی رحمة الله علیه از زیادة زکوة واجب نباید مسئله اگر باغیان از قومی خراج و عشر و زکوة ستدند امام دوم نستاند مسئله اگر مالک نصاب زکوة سالها آینده میدهد جایز بود و باز زکوة نصابهای معدوم که مالک نشده ست میدهد جایز بود و بقول زفر رحمة الله علیه تعجیل زکوة نصابهای معدوم جایز نی و بقول مالک رحمة الله علیه تعجیل زکوة سال آینده جایز نیست و بقول امام شافعی رحمة الله علیه زکوة سال آینده جایز نی مگر یک سال مسئله اگر در ادای زکوة تعجیل کند روا بود و اگر تاخیر کند تا دیگر سال بزه کار شود

باب زکوة المال

مسئله نصاب نقره دویست درم ست و بعد از گذشتن سال پنج درم زکوة واجب آید و نصاب زر بیست

بموجب تحقیق فتاوی حمادیه و شرح کنز و سراج المنیر وغیرها وزن دو صد درم شرعی پنجاه و دو و نیم توله می شود پس از روپیه کلکته که یازده ماشه می باشد پنجاه و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه کلدار چونکه در وزن یازده ماشه و چهار رتی می باشد پس قدر نصاب از آن پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه سیم می شود ۱۲

دینار ست و زکوة آن نصف دینار واجب ست و از زر و نقره ناساخته و پیرایه و اوانی زکوة واجب ست و بقول شافعی رحمة الله علیه از پیرایه و انگشتری نقره زکوة واجب نی مسئله انچه زیادة شود بر دویست درم نقره و بیست دینار زر زکوة ندهد تا چهل درم نقره و چهار دینار زر زیاده نشود پس از چهل درم یکدرم زکوة دهد و از چهار دینار دو قیراط دهد و همچنین در هر چهل درمی و چهار دیناری که زیادة شود یکان درم و دو قیراط زکوة دهد و هر مثقالی بیست قیراط ست و بقول ابویوسف و محمد و شافعی هر چه زیادة شود بر نصاب زر و نقره از اندک و بسیار چهلم حصه از آن زکوة دهد مسئله در نقره وزن دویست درم و در زر وزن بیست دینار بوقت تمام شدن سال و بوقت اداء زکوة معتبر ست مسئله در دراهم نقره وزن سبع معتبر ست یعنی ده درمی که وزن وی هفت مثقال بود مسئله اگر در دراهم نقره غالب بود حکم نقره دارد و اگر در دنانیر زر غالب بود حکم خالص زر دارد و اگر در دینار و درم مس غالب بود این حکم عروض دارد مسئله کالائی که نیت تجارت دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و یا نقره زکوة واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه در چهار پایان کمال نصاب در تمام سال شرط ست و در مال تجارت بآخر سال مسئله قیمت عروض تجارت ضم کند بزر و نقره یعنی اگر صد درم نقره باشد و کالائی تجارت بقیمت صد درم دارد زکوة واجب آید و همچنین اگر ده مثقال زر دارد و قیمت ده مثقال زر کالائی تجارت دارد زکوة واجب آید مسئله زر بنقره ضم کند بقیمت یعنی اگر صد درم نقره دارد و پنج مثقال زر و قیمت

کالا اسباب و رخت و متاع که غیر حیوان باشد از برهان و سراج ۱۲ غیاث اللغات

پنجمثقال زر صد درم نقره می شود زکوة نقره واجب آید واگر صد درم نقره پانزده مثقال زر می ارزد زکوة زر واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما زر بنقره ضم نکنند مگر باجزای یعنی اگر نصاب زر نصف دارد باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد و اگر از نصاب زر ربع دارد باید که نصاب نقره سه ربع باشد آنگاه زکوة واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه زر و نقره ضم نکنند

باب العاشر

مسئله عاشر نصب کرده امام ست بر گذر برای ستدن زکوة از تجار مسئله اگر تاجر بر عاشر گذشت و گفت که سال تمام نشده ست و یا گفت بر من دین ست و یا زکوة بفقرا و یا بعاشری دیگر داده ام و دران سال عاشری دیگر بوده ست و برین سخنان سوگند یاد میکند تصدیق کنند و بقول ابی یوسف اگر می گوید که بعاشری دیگر داده ام بی سوگند تصدیق کنند مسئله اگر مالک در سوایم میگوید که زکوة بفقرا داده ام تصدیق نکنند اگرچه سوگند خورد و بقول شافعی رحمة الله علیه تصدیق کنند مسئله درانچه مسلمان مصدق ست ذمی نیز مصدق ست مسئله حربی تصدیق نکنند مگر گوید که این جاریه ام ولد منست درین تصدیق کنند مسئله عاشر از مسلم ربع عشر ستاند و از ذمی نصف عشر و از حربی عشر بدان شرط که نصاب کامل بود و سال بران گذشته و اگر عاشر حربیان از مسلمانان نمی ستانند عاشر مسلمانان از حربیان نیز نستانند و اگر حربی در سالی دو بار بر عاشر گذشت بار دوم عشر نستانند مگر آنکه از دار حرب باز آید

مسئله اگر ذمي با خمر يا خنزير بر عاشر گذشت از قيمت خمر نصف عشر ستاند واز خوك هيچ نستاند وبقول شافعي رحمة الله عليه از هر دو چيز هيچ نستاند وبقول زفر رحمة الله عليه از قيمت هر دو نصف عشر بستاند وبقول ابي يوسف اگر با خمر وخنزير يكبار بر عاشر گذشت از قيمت هر دو نصف عشر بستاند واگر با خمر بر عاشر گذشت بي خنزير از خمر بستاند واگر با خنزير گذشت بي خمر از خنزير هيچ نستاند مسئله اگر تاجر با صد درم بر عاشر گذشت وگفت كه صد درم ديگر در خانه دارم وسال تمام گذشته است عاشر هيچ نستاند وهمچنين از مال بضاعت ومضاربت عاشر هيچ نستاند واز بنده ماذون نيز نستاند مسئله اگر تجاري بعاشر خوارج گذشت وعشر داد باز بعاشر مسلمانان گذشت دوباره دهد باب الركاز مسئله در معدن زر ونقره وآهن ومثل آن از زمين خراجي وعشري خمس واجب آيد وبقول شافعي ومالك رحمة الله عليهما هيچ واجب نيايد مسئله اگر معدن در سراي خود ويا در زمين خود يافت هيچ واجب نيايد وبقول ابو يوسف ومحمد رحمة الله عليهما خمس واجب آيد مسئله اگر گنجي در سراي خود يافت اگر مضروب اهل جاهليت است خمس واجب آيد باتفاق وچهار خمس ديگر مالك قديم را بود واو كسي است كه باول فتح امام اين زمين را خط كشيده است وبدو داده وبقول ابو يوسف رحمة الله عليه چهار خمس مر يابنده را بود واگر آن مضروب اهل اسلام است حكم لقطه دارد مسئله اگر در دار حرب از زمين

الا مالک ست لکنی یافت هیچ واجب نیاید مسئله از فیروزه
و مروارید و عنبر خمس واجب نی و بقول ابو یوسف رحمة الله
علیه از عنبر و مروارید خمس واجب آید باب العشر
مسئله اگر در زمین عشری انگبین موجود شد عشر واجب آید
و بقول شافعی رحمة الله علیه واجب نی مسئله از زمینی
از آب باران و یا آب سیل تر شده است آنچه بیرون آید از
اندک و بسیار باقی ماند و باقی نماند عشر واجب آید بی شرط
نصاب مگر در هیزم و نی و گاه و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی
رحمة الله علیهم عشر واجب نیاید در چیزیکه باقی نماند و در آنچه
کم از پنج وسق بود مسئله زمین که بدلو و غیره تر شود در آن نصف
عشر واجب آید مسئله عشر از کل بر گیرد پیش از مؤنت
چون اجر زراعه و علف ستوران و غیره مسئله در زمین
تغلبی دو عشر واجب است اگرچه اسلام آرد و یا مسلمان و یا
ذمی از وی خرد و بقول ابو یوسف اگر اسلام آرد و یا مسلمان
و ذمی از وی خرد یک عشر واجب آید و بقول امام محمد رحمة الله
علیه اگر وی مالک اصلی ست همچنان دو عشر واجب ست
و اگر حادث شده باشد یک واجب آید مسئله اگر ذمی از
مسلمان زمین عشری خرید خراج واجب آید و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه دو عشر واجب آید و بقول امام محمد رحمة الله علیه
یک عشر واجب آید مسئله اگر مسلم بحکم شفعه از ذمی زمین
بستد و یا ذمی بسبب فساد بیع زمین بر بائع مسلمان رد کرد یک

عشر واجب آید مسئله اگر مسلمان سرای خود را بستان کرد حکم آب دارد اگر بآب باران وچشمه ویا سیل تر کرد عشر واجب است واگر بآب جوی که بادشاه آنرا حفر کرده است تر کرد خراج واجب گردد مسئله اگر ذمی سرای خود را بستان کرد خراج واجب آید اگرچه بآب عشری تر کرد مسئله بر زمین از سرای خالی او هیچ واجب نباید مسئله از چشمه قیر و نفط از زمین خراجی بیرون آید خراج واجب آید

باب مصرف الزکوة

مسئله مصرف زکوة فقیر و مسکین و عامل و مکاتب و مدیون و منقطع الغزات وابن سبیل است وبقول امام محمد رحمة الله علیه منقطع الحاج مصرف است نه غزات مسئله اگر زکوة بصنف مذکوره ویا بیکی از ایشان دهد جائز است وبقول شافعی رحمة الله علیه جائز نیست اگر از هر صنفی به سه نفر دهد مسئله اداء زکوة بذمی جائز نبود بخلاف صدقه دیگر وبقول شافعی رحمة الله علیه صدقه دیگر نیز جائز نبود مسئله زکوة مال بخویش و بدان فقیر خود دهد ویا همسایگان او بود ایشان را دهد مسئله بناء مسجد وکفن میت وگذاردن قرض میت وخریدن بنده برای آزادی از وجه زکوة جائز نبود وبقول مالک رحمة الله علیه خریدن برده برای آزادی جائز بود مسئله دفع زکوة بتونگر که مالک نصاب است وبه بنده او یا کودک او ویا بنی هاشم وموالی ایشان جائز نی وبقول شافعی رحمة الله علیه دادن زکوة بتونگر غازی جائز است مسئله دادن

زکوة به پدر و مادر خود و اجداد و جدات و بالاتر و بفرزند و نبیره اگرچه فرود تر رود و بشوهر و بزن و بنده خود و مکاتب خود و مدبر و ام ولد خود که بعض او آزاد کرده است جائز نی و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما دفع زکوة زن بشوهر جائز است مسئله اگر بتحری اداء زکوة کرد بگمان آنکه جای مصرف است و بعد از آن معلوم شد که جای مصرف نبود اعاده نکند و اگر بنده او یا مکاتب او بود اعاده کند و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه در جمله مسائل اعاده واجب است مسئله اگر تمام نصاب از وجه زکوة بیک فقیر دهد جائز است باکراهیت و بقول امام زفر رحمة الله علیه جائز نبود مسئله مستحب است بی نیاز کردانیدن فقیر را از سوال یک روز مسئله مکروه است فرستادن زکوة بشهر دیگر مگر آنکه برای قرابة فقیر و برای قوم که از اهل این شهر فقیرتر اند مسئله فقیر که یکروزه قوة دارد سوال نکند باب صدقة الفطر مسئله صدقه فطر واجب است بر مسلمان آزاد مالک نصاب که فاضل بود از متاع خانه و جامه و اسپ و سلاح و بندکان خدمت و بقول شافعی رحمة الله علیه صدقه فطر واجب است بر کسیکه مالک است زیاده از قوة یک روزه برای نفس خود و عیال خود مسئله صدقه فطر از نفس خود و از فرزندان خورد که فقیر اند و از بندکان خدمت و از مدبر و ام ولد خود واجب است مسئله صدقه فطر از زن خود و از فرزندان کبار و از مکاتب و از یک بنده مشترک واجب نی و بقول شافعی رحمة الله علیه از زن و از فرزندان کبار و بنده

مشترك واجب ست وبقول مالك از مكاتب واجب ست
وبقول ابو يوسف ومحمد رحمة الله عليهما اگر بنده كان مشترك
بقيمت كردن هر يكي را تمام بنده برسد صدقه فطر واجب ست
مسئله اگر بنده بشرط خيار فروخته صدقه فطر موقوف بود
هر كه مالك شود او دهد وبقول زفر رحمة الله عليه بر صاحب خيار
واجب آيد وبقول شافعي رحمة الله عليه بر مالك بوقت وجوب
واجب ست مسئله صدقه نصف صاع از گندم و از آرد او
وز سويق گندم و از مويز ويكصاع از جو و خرما نيز واجب ست مسئله
هر صاع هشت رطل ست و هر رطل بيست استار وبقول ابو يو
سف ومحمد رحمة الله عليهما صاع پنج رطل وثلث رطل ست مسئله وقت
وجوب صدقه فطر صبح روز فطر ست وبقول شافعي رحمة الله عليه
وقت وجوب دخول وقت مغرب ست از شب فطر مسئله
تقديم صدقه فطر و تاخير او جائز ست والله اعلم كتاب الصوم
مسئله صوم عبارت ست از ترك اكل و شرب و جماع از صبح
صادق تا غروب آفتاب با نيت روزه از مسلم ومسلمه كه پاك
بود از حيض و نفاس وبقول زفر رحمة الله عليه روزه ماه رمضان
بي نيت جائز ست مر صحيح مقيم را مسئله روزه ماه رمضان
فرض عين ست وروزه نذر معين وغير معين واجب ست وقت
نيت روزه رمضان ونذر معين وروزه نفل از دخول وقت مغرب
ست تا نيمه روز وبقول شافعي رحمة الله عليه در روزه فرض
نيت از شب شرط ست وبقول مالك رحمة الله عليه در روزه

نفل نیز نیت از شب شرط است مسئله روزه ماه رمضان بنیت
مطلق صوم یعنی بی تعیین رمضان و فرضیت جایز بود و نیز روزه ماه رمضان
و نذر معین بنیت نفل جائز است و بقول شافعی رحمة الله علیه
بنیت نفل جایز نی و بمطلق نیت از وی دو روایت است و
بقول مالک رحمة الله علیه اگر داند که روزه ماه رمضان است و نیت
نفل می کند جایز بود مسئله در قضای ماه رمضان و نذر غیر معین
و روزه کفارت نیت از شب شرط است مسئله بدیدن ماه
رمضان و یا گذشتن سی روز شعبان ماه رمضان ثابت
شود مسئله روزه شک مکروه است مگر بنیت نفل و بقول امام
شافعی رحمة الله علیه نفل نیز مکروه است مسئله اگر مردی
ماه رمضان تنها دید و قاضی قول او رد کرد بروی روزه فرض است
و اگر بعد از آن افطار کرد قضا بی کفاره واجب آید و بقول شافعی
رحمة الله علیه کفاره نیز واجب آید مسئله در رویت ماه رمضان
بروز ابر و غبار قول یک کس عدل معتبر است اگرچه بنده و یا زن
و بقول مالک رحمة الله علیه شهادة دو مرد و یا یک مرد و دو زن
شرط است مسئله در رویت شوال روز ابر و غبار باتفاق
شهادة دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است مسئله در
رویت ماه رمضان و شوال اگر ابر و غبار نبود شهادة جمع عظیم شرط
است و بقول شافعی رحمة الله علیه بگواهی یک مرد قبول شود
مسئله در رویت ماه ذی الحجه حکم شوال دارد و در شهادة مسئله
اختلاف مطلع معتبر نیست مثلا در دهلی شب اربعه دیدند و در

ملتان شب شنبه معتبر رویة دهلی بود باب ما یفسد الصوم

وما لا یفسده مسئله اگر بنسیان اکل و یا شرب و یا جماع

کرد روزه فاسد نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه در جماع تباه

شود و بقول مالک رحمة الله علیه بوطی درحالهٔ فراموشی کفاره نیز

واجب آید مسئله اگر روزه دار محتلم شد و یا بنظر شهوة انزال

کرد و یا روغن در سر انداخت و یا حجامت کرد و یا سرمه در چشم

کرد و یا بوسه زد و انزال نشد و یا در حلق غبار یا مکس یا تذکره روزه

در آمد و یا طعام خورد کم از نخود انچه درمیان دندان بود درین همه مسائل

روزه فاسد نشود و بقول مالک رحمة الله علیه اگر دو بار نظر کرد و انزال

شد روزه فاسد شود و بقول زفر رحمة الله علیه بخوردن انچه درمیان

دندان ست روزه فاسد شود اگرچه اندک باشد مسئله اگر

قی آمد و باز فرو رفت خواه پر دهن و خواه نی روزه فاسد نشود اگر

بز فرا آورد روزه فاسد شود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر

پر دهن بود بفرو رفتن روزه فاسد شود مسئله اگر قی آمد و

فرو برد و یا قی آورد و یا سنگ ریزه و یا پاره آهن فرو برد قضا لازم

شود بی کفاره و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر کم از پر دهن قی کرد

و فرو برد و یا کم از پر دهن قی آورد روزه فاسد نشود و بقول مالک

رحمة الله علیه با فرو بردن سنگ ریزه و پاره آهن کفاره نیز واجب آید

مسئله اگر جماع کرد و یا جماع کرده شد و یا خورد و یا آشامید چیزیکه

بدان غذا حاصل آید و یا دارو خورد و این همه بقصد بوده ست قضا

و کفاره واجب آید و بقول امام زفر رحمة الله علیه در جماع کردن برزن

کفاره نیست کفاره روزه ماه رمضان مثل کفاره ظهار ست و بقول
امام مالک رحمة الله علیه مخیّر ست چنانچه در کفاره سوگند مسئله
اگر مردی بجز فرج جماع کرد و انزال شد و یا روزه غیر رمضان بعمدا خورد
کفاره واجب نباید مسئله حقنه کردن و چکانیدن روغن در بینی
و در گوش و نهادن دارو تر بر جراحت شکم و یا سر روزه فاسد شود
مسئله اگر در سوراخ ذکر دارو چکانید روزه فاسد نشود و بقول
امام ابو یوسف رحمة الله علیه فاسد شود مسئله چشیدن
و خائیدن بی عذر مکروه ست مسئله در روزه سرمه کردن
و چرب کردن سبلت و مسواک و بوسه زدن اگر ایمن بود از جماع
و انزال مکروه نی و بقول شافعی رحمة الله علیه مسواک کردن در آخر
روز مکروه ست و بقول مالک رحمة الله علیه مسواک تر مکروه ست
مسئله افطار روزه ماه رمضان جائز ست بسبب خوف زیادة
مرض و یا بسبب سفر و بقول شافعی رحمة الله علیه بسبب خوف
زیادة مرض جائز نی مگر بخوف هلاکی نفس و یا خوف عضو مسئله
در سفر روزه داشتن فاضل تر ست و اگر زیان دارد افطار فاضل
ست و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر دو حال افطار افضل ست
مسئله اگر مسافر در سفر و مریض در مرض مردند برو قضا واجب
نیست مسئله اگر مردی مرد و بر وی قضاء رمضان ست وصیّت
بفدیه واجب ست و اگر وصیت کرد ولی از هر روزه ماه رمضان نصف
صاع از گندم و یا یک صاع از جو دهد مسئله وصیّت از ثلث مال
معتبر ست اگر وصیّت نکرد فدیه واجب نبود و بقول شافعی رحمة الله

بی وصیت فدیه واجب نیست واز کل مال معتبر نیست مسئله اگر مردی
در ماه رمضان نیت روزه نکرد وطعام خورد قضا روزه واجب است

مسئله مسافر ومریض بعد از اقامت وصحت بدانچه قادر شوند از روزه
ماه رمضان قضا کنند بی تتابع مسئله روزه ماه رمضان وقتیه
مقدم است بر قضا روزه ماه رمضان مسئله اگر حامله ویا شیر دهنده
خوف نفس یا ولد دارد جائز است که افطار کند وقضا دارد بی وجوب فدیه
وبقول شافعی رحمة الله علیه فدیه نیز واجب است مسئله پیر فانی
که قدرت بر روزه ندارد افطار کند واز هر روزه فدیه دهد وبقول مالک
رحمة الله علیه فدیه واجب نیست مسئله روزه نفل به نیت کردن واجب
شود واگر افطار کند قضا کند وبقول شافعی رحمة الله علیه قضا واجب
نباید مسئله اگر در ماه رمضان کودک بالغ شد ویا کافری مسلمان
شد ویا دیوانه هوشیار شد ویا حایض ویا نفسا پاک شد بقیه
روز امساک واجب آید وبقول امام مالک رحمة الله علیه روزی که
اسلام آورد یا فطار قضا واجب است وبقول ابو یوسف رحمة الله
علیه اگر این واقع پیش از زوال است با فطار قضا واجب است
مسئله اگر مسافری در ماه رمضان نیت افطار کرد وبعد از ان
بشهر خود در آمد پیش از زوال نیت روزه کند جائز بود مسئله
اگر در ماه رمضان بیهوش شد قضا واجب آید اگرچه تمام ماه بیهوش
بود مگر آنکه از شب اغما حادث شده باشد آن روزه قضا نکند وبقول
امام مالک رحمة الله علیه هیچ روزه قضا ندارد مسئله اگر
تمام ماه رمضان دیوانه شد قضا واجب نیاید واگر در میان ماه بهوش

باز آید همه روزه گذشته قضا کند و بقول مالک رحمة الله علیه مجنون قضا
دارد اگرچه تمام ماه در جنون بود و بقول شافعی رحمة الله علیهما اعما
اگر تمام ماه بنود قضا واجب نباید مسئله اگر در ماه رمضان امساک
کرد بی نیت روزه و افطار نکرد تا غروب قضا واجب آید و بقول
زفر رحمة الله علیه قضا واجب نیاید مسئله اگر در روز ماه رمضان
مسافر مقیم شد و یا حایضه پاک شد بقیه روز امساک واجب است
و آن روزه قضا کند و بقول شافعی رحمة الله علیه امساک واجب نی
مسئله اگر سحر خورد بگمان شب و یا افطار کرد بگمان غروب در باقی
روز امساک واجب آید و قضا کند بی کفاره و بقول شافعی
رحمة الله علیه امساک واجب نی و قضا با کفاره واجب آید
مسئله اگر روزه دار بفراموشی چیزی خورد بعد از آن بقصد
خورد بگمان آنکه روزه فاسد شد قضا بی کفاره واجب آید و بقول
امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر حکم میداند قضا با کفاره واجب
آید مسئله اگر زنی روزه دار خفته را و یا دیوانه را یا مردی وطی کرد
بر خفته قضا واجب آید بی کفاره مسئله اگر نذر کرد بروزه که برای
خدای تعالی روز عید روزه خواهم داشت در روز عید افطار کند
و قضا دارد و بقول شافعی و زفر رحمة الله علیهما قضا واجب نباید
مسئله اگر با نذر نیت سوگند کرد کفاره سوگند نیز واجب آید
و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه کفاره واجب نی مسئله اگر
نذر کرد که امسال تمام روزه دارم باقی سال روزه دارد و دو روز
عید و سه روز تشریق افطار کند و قضا دارد مسئله اگر در بین

وطی نمود با زن مرده یا زن صغیره غیر مشتهات یا چارپایه یا در غیر قبل و دبر چون ران و شکم یا بوسه داد یا لمس نمود یا جلق

ایام منهیه نیت روزه نفل کرد و بعد ازان افطار کرد قضا واجب نیاید
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما قضا واجب آید والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

و آن سنت است و آن درنگ
کردن است در مسجد با روزه بنیت اعتکاف و بقول شافعی
رحمة الله علیه روزه شرط نی مسئله اقل اعتکاف نفل یک ساعت
است و بقول امام اعظم رحمة الله علیه یک روز است و بقول
ابو یوسف رحمة الله علیه بیشتر از روز مسئله زن در مسجد خانه
اعتکاف کنند مسئله معتکف از مسجد بیرون نیاید مگر
برای حاجت شرعی و طبعی و اگر یک ساعت بی عذر از مسجد بیرون
آید اعتکاف وی فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
فاسد نشود مگر آنکه بیشتر از نیم روز بیرون ماند و بقول شافعی رحمة الله
بیرون آمدن برای جمعه مفسد است مسئله در اعتکاف
خوردن و آشامیدن جائز است مسئله خریدن و فروختن
بی احضار کالائی جائز است مسئله مکروه است خاموش بودن
در اعتکاف و بسیار سخن گفتن مگر آنکه سخن نیکو بود مسئله در
اعتکاف وطی و لمس و قبله حرام است و بقول شافعی رحمة الله علیه
لمس و بوسه جائز است مسئله اعتکاف بوطی باطل شود مسئله
اگر نذر کرد اعتکاف روزها شبها نیز لازم شود مسئله اگر اعتکاف
دو روز نذر کرد شب اول و میانه واجب آید و بقول ابو یوسف و
شافعی رحمة الله علیهما شب اول واجب نیاید

کتاب الحج

مسئله بدانکه حج فرض عین است بر هر مسلم و عاقل و بالغ

و صحیح و قادر بزاد و راحله که فاضل بود از مسکن و اسب و جامه و
سلاح و نفقه خود بمقدار رفتن و باز گشتن و نفقه عیال خانه و ایمن
طریق مسئله حج در تمام عمر یکبار فرض ست در حال و بقول شافعی
و محمد رحمة الله علیهما بتراخی و مهلت فرض ست بشرط آنکه فوت نشود
و بقول مالک رحمة الله علیه حج فرض ست بر کسیکه قدرة بر مشی دارد
مسئله بر زن حج فرض ست بشرائط مردان و شرط محرم ست زن را
اگر مسافت سفر بود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر زن بیرون آید
با کاروانی که دران زنان باشند جائز بود اگرچه محرم نبود مسئله
اگر کودک بعد از احرام بالغ شد و یا بنده آزاد شد و بدان احرام
حج کردند از فرض واقع نشود مسئله جای احرام بستن اهل مدینه را
ذوالحلیفه و اهل عراق را ذات عرق و اهل شام را جحفه و اهل
نجد را قرن و اهل یمن را یلملم و هر که خارج ازین موضع ست چون
خواهد که در مکه در آید ازین موضع بی احرام بستن نگذرد اگرچه نیت
حج و عمره ندارد و بقول شافعی رحمة الله علیه بی نیت حج و عمره احرام
لازم نشود مسئله جائز ست که از رسیدن مواضع مذکوره محرم
شود و تاخیر ازین جائز نی مسئله کسیکه داخل میقات ست
جای احرام او حل ست و آن میان موضع مذکوره و حرم ست
مسئله جای احرام مکی را برای حج حرم ست و برای عمره حل

باب الاحرام

مسئله چون خواهد که احرام بندد وضو
کند و اگر غسل کند بهتر ست و ازار و چادر نو یا شسته پوشد
و خود را خوشبو کند و دو رکعت نماز گذارد و بگوید اللهم انی

أريدُ الحجَّ فيسِّرْهُ لي وتقبَّلْهُ منّي وبعد از صلوة تلبيه گويد به نيت
حج يعني لبّيك اللّهم لبّيك لا شريك لك لبّيك انّ الحمد
والنعمة لك والملك لا شريك لك وزياده در تلبيه جائز است
وبقول شافعي رحمة الله عليه جائز ني مسئله چون با نيت احرام
تلبيه گفت محرم شود بمجرد نيت بي تلبيه محرم نشود وبقول شافعي رحمة الله
بمجرد نيت محرم شود مسئله چون محرم شد پرهيزد از وطي وقبله و
لمس واز سخن فحش واز ذكر جماع بحضور زنان واز معاصي ومجادله
با رفيقان وبقول شافعي رحمة الله عليه از مجادله با مشركان در
تقديم وتاخير وقت حج جائز است مسئله از كشتن صيد
واز اشارة او واز راه نمودني او واز پوشيدن پيراهن واز ازار
ودستار وكلاه وقبا وموزه مگر كه نعلين ندارد موزه از فرود
شتالنگ ببرد واز پوشيدن جامه رنگ كرده بورس ويا
بزعفران ويا بمعصفر پرهيز كند وبقول شافعي رحمة الله عليه
پوشيدن جامه رنگين بمعصفر باك نبود مسئله اگر جامه
جز رنگين ندارد بشويد كه بوي رنگ ازوي دور شود جائز است
مسئله پرهيزد از پوشيدن سر وروي وشستن سر
وروي بگل خيرو واز خوشبوي ماليدن وستردن موي خود را
وكم كردن موي لب وفرود آوردن ناخن مسئله جائز است
كه غسل كند ويا در حمام رود ودر سايه خانه ويا در محمل نشيند
وهميان در كمر بندد وبقول مالك در سايه خيمه وهميان در كمر
بستن مكروه بود مسئله تلبيه به آواز بلند بسيار گويد وبعد از

فجر و سحر و هر بار که از بلندی بر آید و یا سواران بیند تلبیه گوید مسئله

چون در مکه در آید ابتدا بدخول مسجد کند و چون مکه شریف را بیند

تکبیر و تهلیل نیز گوید و روی سوی حجر اسود کند تکبیر و تهلیل گویان بو

بی از ابتداء اسماعیل نان و ردا از زیر بازو ارد و بر کتف چپ اندازد

و طواف کعبه کند پس از حطیم و از راست آن کعبه هفت

شوط طواف کند و در سه شوط او تعجیل رود و هر دو کتف

جنباند و در باقی آهسته و هر بار که از حجر اسود بگذرد به بوسد اگر تواند

و ختم طواف باستلام حجر کند و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم

خلیل الله علیه الصلوة والسلام بگذارد که جائی که قدرت بود از

مسجد و آن دو رکعت واجب است و بقول شافعی رحمة الله

علیه سنت است و بعد از طواف قدوم بجانب صفا و مروه برود

و بر صفا سوار شود مستقبل قبله و تکبیر و تهلیل و صلوة گوید و

دعا کند و حاجت خواهد بعد از آن بجانب مروه رود آهسته

و چون ببطن وادی برسد میان دو میل اخضر شتاب رود

و چون از دو میل بیرون آید باز آهسته رود تا بمروه سوار شود چنانکه

بر صفا کرده همان بر مروه کند و در میان صفا و مروه هفت شوط

طواف کند ابتدا از صفا و ختم بمروه و سعی در میان صفا و مروه

واجب است و بقول شافعی رحمة الله علیه فرض است و چون از

طواف صفا و مروه فارغ شود در مکه با احرام مقیم شود و بعد از آن

طواف کعبه کند هر بار که خواهد و بعد از آن بیک روز پیش از

ترویه و آن هفتم ذی الحجه است امام خطبه کند و در خطبه برون

آمدن بطرف منا و نماز در عرفات و جز آن مناسک عرفات بیان کند

و روز ترویه بعد از نماز فجر سوی منا رود و همانجا بماند تا روز عرفه و بعد از
نماز صبح پیش از طلوع آفتاب سوی عرفات رود تا زوال همانجا
بماند و بعد از زوال امام دو خطبه کند مثل جمعه و بقول مالک رحمة الله
علیه بعد از ظهر خطبه کند مسئله بعد از خطبه نماز ظهر و عصر
در وقت ظهر بیک اذان و دو اقامت بگذارد و بشرط امام و احرام
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما شرط نی و بقول امام زفر
رحمة الله علیه امام و احرام شرط است در عصر نه در ظهر و بعد از
نماز بجانب موقف رود و نزدیک کوه رحمت استد مسئله
جمیع عرفات موقف است مگر بطن عرنه مسئله چون بعرفات
استد حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة گوید و دعا کند
و باید که مستقبل قبله بود و بهتر آنست که امام سوار شود و بعد
از غروب بجانب مزدلفه رود و نزدیک کوه قزح فرود آید و امام
با مردمان نماز مغرب و عشا گذارد بیک اذان و اقامت و بقول
شافعی و زفر رحمة الله علیهما بیک اذان و دو اقامت گذارد مسئله
اگر نماز شام در راه گذارد جایز بود و پیش از طلوع صبح اعاده کند و
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه جائز است مسئله نماز فجر بعد از
طلوع صبح صادق پیش از آنکه روشن شود امام بجماعت گذارد و
بعد از آن استد و وقوف کند و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة
گوید و دعا کند و جمیع مزدلفه موقف است مگر بطن محسر و چون روشن
شود بجانب منا رود و هفت سنگریزه مثل خسته خرما از بطن وادی

انداز د بهر سنگی تکبیر گوید و باول سنگ ریزه قطع تلبیه کند
و بعد ازان ذبح کند و بعد ازان حلق و یا قصر کند و حلق بهتر ست
و همه چیزها حلال شود مگر وطی و بقول مالک رحمة الله علیه خوشبوی
نیز حلال نبود مسئله بعده بجانب مکه رود از روزهای نحر و هفت
طواف کعبه کند و این طواف رکن ست چنانچه وقوف عرفات
و این طواف زیارة ست و درین رمل و سعی نکند اگر عقب ازین
در طواف قدوم میان صفا و مروه کرده ست و اگر نکرده بکند و بعد
ازان وطی حلال شود مسئله تاخیر طواف رکن از ایام نحر مکروه
ست مسئله بعده از مکه باز گردد بجانب منا روز دوم روز نحر بعد
از زوال سه بار رمی جمار کند از ابتدا یعنی از مسجد خیف هفت
سنگریزه انداز د و با هر سنگریزه تکبیر گوید بعده آنچه متصل آنست
رمی جمار کند و این جمرة الوسطی ست
بعد ازان جمره عقبه که جمره سیوم ست مثل آن رمی جمار
کند و در جمره اول و وسطی وقوف کند و دران مقام با مردمان
استد و حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و صلوة گوید و حاجت خواهد و در جمره
عقبه وقوف نکند و باز سیوم روز همچنین رمی جمار کند بعد از زوال
و اگر چهارم روز پیش از زوال کند درست بود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیهما درست نبود مسئله هر رمی که بعد ازوی رمی
ست پیاده سنگریزه انداز د و هر رمی که بعد ازوی رمی نبود سوار انداز
جایز بود مسئله مکروه ست پیش فرستادن رخت را بسوی
مکه و مقیم شود بمنا برای رمی جمار مسئله چون بیرون آید سوی مکه

در محصب فرود آید و بعد از آن در مکه در آید و طواف صدر کند هفت
و این طواف واجب است مگر بر اهل مکه و بقول شافعی رحمة الله
علیه واجب نیست مسئله بعد از طواف صدر دو رکعت نماز
گذارد و آب زمزم خورد و بعد از آن بملتزم برآید و آن درمیان حجر اسود
و درمیان در کعبه است و سینه و روی خود بروی نهد و بوسه
دهد و پرده کعبه بگیرد و بدیوار کعبه بچفسد هر که در مکه در نیاید و بعرفه
وقوف کند طواف قدوم از وی ساقط شود مسئله اگر در روز
عرفه بعد از زوال تا فجر نحر ساعتی بعرفه درنگ کند حج او تمام شود
اگرچه نداند که این عرفات است و یا در خواب و یا در بیهوشی
بود و بقول مالک رحمة الله علیه اگر روز عرفه و جزوی از شب وقوف
کند درست است مسئله اگر نیت کعبه کرد و بیهوش شد
اگر یار او از جهت او حلال کرد جائز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله
علیهما جائز نبود مگر باذن او مسئله زن در همه افعال که یاد کرده شد
حکم مردان دارد مگر در برهنه سر و تلبیه گفتن به آواز بلند و رمل و سعی
درمیان دو میل و ستردن موی سر و جامه دوخته پوشیدن
و اگر بدوی پوشد جائز بود مسئله اگر قربانی بتطوع و یا بنذر و یا جزاء
صید و مانند آن ارسال کند و باین قربانی بجهت کعبه توجه کند
بالصحیح محرم شود و اگر قربانی را فرستاد و بعد از آن توجه کرد محرم
نشود تا بقربانی رسد و اگر قربانی متعه فرستد و بعده توجه کند به نیت
احرام محرم شود پیشتر از رسیدن مسئله بر قربانی جل اندازد
و یا کوهان او را از فوق جانب راست نشکافد مسئله قربانی

از شتر و یا از گاو بود جائز ست و بقول شافعي رحمة الله علیه از شتر و بقول مالک رحمة الله علیه اگر عاجز ست از شتر پس گاو

باب القران

مسئله قران افضل ست بعد از ان تمتع بعد از ان افراد و بقول شافعي رحمة الله علیه افراد افضل ست بقول مالک تمتع افضل ست

مسئله در قران گوید اللّٰهم اني أُريد الحج و العمرة فيسرهما لي وتقبلهما مني و طواف و سعي کند براي عمره و بعد از ان براي حج چنانکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دو سعي کند براي هر دو جائز بود

مسئله چون روز نحر رمي جمار کند گوسپند و یا شتر و یا گاو قرباني کند و اگر عاجز بود سه روز در حج روزه دارد تا آخران روز عرفه بود و هفت روز بعد از فراغ حج روزه دارد اگرچه در مکه بود و بقول شافعي رحمة الله علیه روزه در مکه جائز نبود

مسئله اگر تا روز نحر روزه نداشت قرباني معین شود و بقول شافعي رحمة الله علیه بعد از ایام نیز روزه دارد و بقول مالک رحمة الله علیه دران ایام روزه دارد

مسئله اگر قارن در مکه نیامد و بعرفه وقوف کرد قرباني بروي واجب شود و قضا عمره واجب شود و بقول شافعي رحمة الله علیه قرباني واجب نباید

باب التمتع

مسئله و آن احرام بستن ست از میقات و طواف کند براي عمره و سعي و حلق و یا قصر کند و بدین افعال از عمره حلال گردد و بقول مالک رحمة الله علیه حلق نیست

مسئله باول طواف

تلبیه قطع کند و بقول امام مالک رحمة الله علیه چون نظر او
بکعبه افتد قطع تلبیه کند مسئله چون از عمره فارغ شود
روز ترویه از حرم حج احرام بندد و افعال حج بجا آرد و قربانی
کند و اگر عاجز بود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قران
مسئله اگر سه روز در شوال روزه دارد و بعد ازان متمتع
شود از روزهای عمره واقع نشود و اگر بعد از احرام بستن
برای عمره روزه دارد پیش از طواف جائز بود و اگر متمتع
خواهد که قربانی بجهت مکه براند محرم شود مسئله از قربانی شتر
و گاو نشانی بنعل و قلاده کند و اشعار روا باشد و بقول
امام محمد و امام ابو یوسف جائز بود مسئله چون قربانی
براند بعد از عمره حلال نشود مسئله برای حج روز ترویه
احرام بندد چنانکه اهل مکه مسئله محرمی که قربانی براند
اگر پیش از روز ترویه احرام بندد بهتر بود و چون روز نحر
حلق کند از احرام حج و عمره حلال گردد مسئله تمتع
و قران جائز نیست مکی را و کسی را که نزدیک مکه است و
بقول شافعی رحمة الله علیه جائز است و بقول امام مالک
رحمة الله علیه آنکه داخل میقات است در حق ایشان جائز
مسئله اگر متمتع بعد از عمره در شهر خود باز آید و سوق
هدی نکرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی رحمة الله علیه نشود
و اگر سوق هدیه کرد متمتع او باطل نشود و بقول امام محمد رحمة الله علیه
باطل شود مسئله اگر پیش از ماههای حج برای عمره احرام

بست و کم از چهار شوط برائ عمره طواف کرد و در ماه های حج بقیه اشواط طواف کرد و برای حج احرام بست او متمتع بود و اگر چهار شوط و یا زیاده پیش از ماه های حج طواف کرد و بعد از ان حج کرد هم دران سال متمتع نبود مسئله ماه های حج شوال و ذی القعده و عشره از ذی الحجه است و بقول مالک رحمة الله علیه تمام ماه ذی الحجه است مسئله احرام بستن برای حج پیش از ماه های جائز است بکراهت مسئله اگر کوفی در ماه های حج معتمر شد و از عمره فارغ شد و حلق و یا قصر کرد و بعد از ان در مکه و یا در بصره مقیم شد و دران سال حج کرد تمتع او جائز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر در بصره مقیم گردد تمتع او جائز نبود مسئله اگر عمره افساد کرد و بعد از فراغ حلق کرد و در بصره مقیم شد و بعده عمره قضا کرد در شهر حج و دران سال حج کرد متمتع نباشد و بقول محمد و ابو یوسف رحمة الله علیهما متمتع او جائز است و اگر در مکه در آمد و بطرف بصره بیرون نیامد تا عمره قضا کرد با فساد هم متمتع نباشد باتفاق و اگر کوفی سوئ اهل خود باز آمد و بعده در ماه های حج عمره آورد و هم دران سال حج کرد باتفاق متمتع بود مسئله اگر برائ عمره در ماه های حج احرام بست و هم دران سال حج کرد و هر کدام که فاسد کند از حج و عمره تمام کند قربانی واجب نشود اگر متمتع شد و اضحیه را ادا از قربانی متعه واقع نشود مسئله

اگر زنی نزدیک احرام حایض شد غسل کند و احرام بندد
و افعال حج بجا آرد مگر طواف و اگر نزدیک طواف صدر حائضه شد
ترک آرد چنانکه گوئی در مکه سرای گرفت و پیش از گذشتن
سه روز ایام نحر طواف کند صدر از وی ساقط شود و اگر
بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه سرای گرد طواف صدر
از وی ساقط نشود

باب الجنایات

مسئله اگر محرم تمام عضو خوشبوی گردانید گوسپند واجب شود و اگر
کمتر از وی بود صدقه لازم آید و بقول شافعی و محمد بدان قدر دم
واجب شود **مسئله** اگر موی سر بحنا رنگ کرد قربانی واجب
شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما صدقه **مسئله**
اگر بروغن زیت سر چرب کرد قربانی واجب شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما صدقه و بقول امام شافعی رحمة الله
علیه اگر در موی سر استعمال کرد قربانی واجب شود و در دیگر جای
هیچ واجب نی **مسئله** اگر جامه دوخته پوشید و یا یکروز
تمام سر پوشید قربانی واجب شود و اگر کمتر از روز بود صدقه
واجب آید و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر جامه بیشتر از
نیم روز پوشید قربانی واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه
بمجرد پوشیدن قربانی واجب آید **مسئله** اگر ربع سر و یا
ربع ریش تراشید قربانی واجب آید و اگر کمتر از وی بود صدقه
آید و بقول مالک رحمة الله علیه اگر تمام سر و ریش حلق کرد قربانی
واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه اگرچه اندک سر و ریش

حلق کرد قربانی واجب آید مسئله اگر محرم سر محرم دیگر حلق کرد
اگر بامر محلوق بود بروی قربانی واجب آید و اگر بی امر او حلق
کرد نیز بر محلوق قربانی واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه
در غیر امر وی بر هیچ واجب نیاید فاما بر حالق نزدیک ما
صدقه واجب آید در امر و بغیر امر او و بقول شافعی رحمة الله علیه
بر حالق هیچ واجب نیاید مسئله اگر موی تمام گردن سترد
و یا موی هر دو بغل سترد و یا موی یک بغل سترد قربانی
واجب ست اگر جای حجامت حلق کرد قربانی واجب آید و
بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما صدقه واجب آید
و نیز بقول ایشان بحلق عضوی تمام قربانی واجب آید و حلق کمتر از
چون سینه و ساق طعام باید دادن مسئله اگر سبلت کوتاه کرد
حکومة عدل واجب است مسئله اگر محرم سبلت خود را
کوتاه کرد و یا ناخن او برید طعام واجب آید و اگر ناخن دو دست
و دو پای خود برید قربانی واجب شود اگر در یک مجلس بود
و همچنین اگر ناخن یکدست و یا ناخن یکپای برید بهر ناخن
قربانی واجب شود و بقول امام محمد رحمة الله علیه قربانی واجب
شود مسئله اگر ناخن شکسته دور کند هیچ واجب
نشود مسئله اگر محرم بسبب عذر خود را خوشبوی کرد
و یا جامه پوشید و یا حلق کرد مخیر بود گوسپند قربانی کند
در حرم و یا شش فقیر را سه صاع طعام دهد و یا سه روز
روزه دارد هر جای که خواهد و بقول شافعی رحمة الله علیه

صدقه واجب آید باب النظر المحرم مسئله
اگر محرم سوی فرج زنی بشهوة نظر کرد و آب منی جدا شد
هیچ لازم نباید و اگر بوسه زد و یا لمس کرد بشهوة و با انزال
و حج بجماع فاسد گردد قبل یا بعد پیش از وقوف بعرفه یک
گوسپند واجب شود و حج تمام کند و در سال آینده قضا
کند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر با بوسه و لمس انزال کرد
احرام او فاسد شود و نیز بقول او در جماع پیش از وقوف شتر
و یا گاو قربانی واجب آید مسئله در قضاء حج از زن جدا نشود
و بقول مالک رحمة الله علیه از خانه جدا شود و بقول زفر رحمة الله علیه
چون محرم شود جدا شود و بقول شافعی رحمة الله علیه چون نزدیک
شود بموضع وقاع جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف بعرفه
جماع کرد بدنه واجب شود و حج فاسد نشود و بقول شافعی
رحمة الله علیه چون جماع کند پیش از رمی جمار حج وی فاسد شود
و اگر بعد از حلق جماع کرد گوسپند واجب شود و اگر در عمره
پیش از چهار طوف جماع کرد عمره فاسد شود و یک گوسپند
واجب آید و عمره تمام کند و قضا کند و اگر بعد از طواف
اکثر اشواط جماع کرد یک گوسپند واجب آید و عمره فاسد نشود
و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر دو وجه عمره فاسد شود
و شتر و یا گاو قربانی دهد مسئله در حج و عمره جماع عامدا او ناسیا
مفسد است و بقول شافعی رحمة الله علیه جماع ناسی مفسد نیست
مسئله اگر بی وضو طواف رکن کرد گوسپند واجب شود

واگر جنب طواف رکن کرد شتر و یا گاو واجب شود و طواف
اعاده کند واگر بیوضو طواف قدوم و یا صدر کرد صدقه واجب شود
مسئله اگر سه شوط و یا کمتر از طواف رکن ترک آورد گوسپند
واجب شود واگر چهار شوط و یا بیشتر ازان ترک آورد همچنان
محرم بود واگر بیشتر شوط از طواف صدر ترک آورد و یا در حال
جنابت آورد یک گوسپند واجب آید واگر سه و یا کمتر ازین
ترک آورد صدقه واجب آید واگر بیوضو طواف رکن آورد و طواف
صدر در آخر ایام تشریق با وضو کرد گوسپند واجب شود مسئله
اگر در حال جنابت طواف رکن آورد و در آخر ایام تشریق طواف
صدر با وضو آورد دو گوسپند واجب ست و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیهما یک گوسپند واگر طواف و سعی برای عمره
بیوضو کرد و بسوی اهل خود رفت و طواف و سعی اعاده نکرد یک
گوسپند واجب شود مسئله اگر در میان صفا و مروه سعی
نکرد و یا پیش از امام از عرفات باز گردید یک گوسپند واجب
شود و بقول شافعی رحمة الله علیه در باز گشتن هیچ واجب
نشود و اگر وقوف بمزدلفه نکرد یک گوسپند واجب شود
و بقول شافعی واجب نشود اگر در هیچ روزی رمی جمار
نکرد یا یکروز نکرد یک گوسپند واجب شود و اگر از ایام نحر تاخیر
حلق کرد گوسپند واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد واجب
نشود و اگر طواف زیارة تاخیر کرد یک گوسپند واجب شود
و بقول ابو یوسف و محمد واجب نشود مسئله اگر در حج

و یا عمره در زمین حلال حلق کرد یک گوسپند واجب شود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما واجب نشود مسئله
اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد دو گوسپند واجب شود و بقول
ابو یوسف و محمد و شافعی یک گوسپند واجب شود
فصل اگر محرم صیدی را بکشت و کشنده را دلالت کرد جزای آن
بر او واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بدلالت واجب
نشود مسئله جزاء قیمت صید است بتقویم دو عدل در موضع قتل
و یا در جایی که نزدیک بموضع قتل بود و بقیمت صید هدی
خرد و ذبح کند اگر بقیمت بهدی رسد و یا طعام خرد و صدقه کند
چون صدقه فطر و یا بمقابله طعام هر روز درویشی یکان روزه دارد
و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم اجمعین
اگر صید را نظیریست از چهارپایان در منظر همان بود چنانچه
از آهو گوسپند مسئله اگر صید را مجروح کرد و یا عضوی را
از وی برید نقصان واجب شود و اگر پر صید بکند و یا پایی او برید
و یا صید را دوشید و یا بیضه او را بشکست قیمت آن لازم
آید و اگر بیضه صید شکست و از وی جوجه مرده بیرون آید قیمت
آن واجب آید مسئله بکشتن زاغ و غلیواز و گرگ و مار
و کژدم و موش و سگ گزنده و کیک و مورچه و کشف و یا جبه
هیچ واجب نشود و بکشتن شپش و ملخ هرچه خواهد صدقه
دهد مسئله اگر بکشتن دده قیمت از گوسپند تجاوز نکند و بقول
زفر رحمه الله علیه قیمت دده هرچند که باشد واجب شود اگر چه بیشتر

را اگر گوسپند بود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه چیزی واجب
نشود مسئله اگر صید حمله کرد و محرم او را بکشت چیزی
واجب نشود و بقول زفر رحمة الله علیه جزاء او را ضامن شود
مسئله اگر محرم باضطرار صید را بکشت جزائی او را واجب شود
مسئله در احرام ذبح کردن گوسپند و گاو و شتر و مرغ خانگی و بط اهلی جائز بود
اگر محرم کبوتر و یا آهو را بکشت جزاء او را ضامن شود و بقول
مالک رحمة الله علیه در کبوتر چیزی واجب نشود مسئله
اگر محرم صید را ذبح کرد حرام بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
بر کشنده دیگر را مسئله اگر محرم مضطر شود مردار خورد و
صید را نکشد و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بکشد مسئله
اگر محرم صید را ذبح کرد و بخورد قیمت آن ضامن شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما چیزی واجب نشود مگر استغفار
و اگر محرم ذبیحه دیگر محرم را بخورد بر وی لازم نشود مسئله اگر
غیر محرم صید گرفت و ذبح کرد جائز بود که محرم آنرا خورد و بقول
مالک اگر غیر محرم برای محرم صید کرده است جائز نبود مسئله
اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت آن صید صدقه کند و روزه
ندارد و بقول زفر روزه نیز واجب آید مسئله اگر حلال با صید
در میان حرم درآمد ارسال کند و بقول شافعی رحمة الله علیه
ارسال لازم نی مسئله اگر احرام بست در خانه و یا در قفص او
صید است ارسال واجب نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه
ارسال واجب شود مسئله اگر غیر محرم صید گرفت و بعد از آن

احرام بست پس از دست او دیگری گرفت و ارسال کرد
مرسل ضامن شود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود
مسئله اگر محرم صید گرفت و از دست او دیگری رها کرد
مرسل ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت و محرم دیگری
صید بکشت بر هریکی جزای واجب شود و گیرنده بدان قدر
که ضامن شده است رجوع کند بر کشنده و بقول زفر
رحمة الله علیه نکند مسئله اگر گیاه حرم و یا درخت او
غیر مملوک و درختی که جنس آن نهال نکنند ببرید قیمت
بریدنی واجب شود مگر که خشک باشد مسئله چرانیدن
گیاه حرم و بریدن آن حرام است مگر چرانیدن اذخر جایز بود
و بقول ابو یوسف چرانیدن گیاه حرم جایز است مسئله
چیزیکه بسبب آن بر مفرد دم واجب شود بر قارن دو دم واجب
شوند مگر آنکه از میقات تجاوز کند و لیکن از داخل شدن میقات
احرام بست دبرای حج و عمره یکدم واجب شود و بقول زفر
رحمة الله علیه نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی رحمة الله علیه
یک دم واجب شود مسئله اگر دو محرم یک صید را
کشتند بر هریکی جزاء کامل واجب شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه بر هر دو یک جزا و اگر دو حلالی صید حرم را
کشتند بر هر دو یک جزا واجب شود اگر محرم صید را فروخت
بیع باطل بود مسئله اگر حلالی از حرم آهو گرفت و بیرون
از حرم آورد پس وی بچه داد بعده هر دو مردند ضمان هر دو

واجب شود اگر ضمان آهو داد و بعد از آن بچه آورد ضمان واجب نشود

باب التجاوز عن المیقات بغیر الاحرام

مسئله اگر از میقات تجاوز کرد بی احرام دم واجب شود بالاجماع اما اگر بعد از احرام تلبیه گویان بازگشت و نزد میقات تلبیه گفت دم باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما ساقط شود اگرچه تلبیه نگوید و بقول زفر رحمة الله علیه ساقط نشود اگرچه تلبیه گوید مسئله اگر از میقات تجاوز کرد و بعد از آن احرام بست برای عمره ساقط شود و بقول زفر رحمة الله علیه ساقط نشود مسئله اگر کوفی برای حاجتی در بستان بنی عامر در آمد روا بود که در مکه بی احرام در آید و میقات او کسیکه داخل بستان است از بستان بود مسئله اگر مردی در مکه بی احرام در آمد و بعد از آن هم دران سال احرام بست برای حج از واجبی که دران سال بروی بوده است جایز بود از حج اسلام و آنچه بدر آمدن بی احرام واجب شده است و بقول امام زفر رحمة الله علیه جایز نبود و اگر سال گذشت بعده در سال دوم از میقات احرام بست برای حج از حجی که سبب در آمدن مکه واجب شده است محسوب نبود والله اعلم بالصواب

باب اضافة الاحرام الی الاحرام

مسئله اگر مکی احرام بست برای عمره و یک شوط طواف کرد و بعد از آن احرام بست برای حج واجب بود که حج بر اندازد و عمره بجا آرد و بجای آن حج حجی و عمره بروی واجب شود و قربانی نیز بروی واجب شود برای ترک حج و بقول ابو یوسف

ومحمد رحمة الله علیهما عمره انداز د وقضا کند و حج تمام کند و قربانی واجب
شود واگر هر دو تمام کند جایز بود و قربانی نیز واجب شود مسئله
اگر برای حج احرام بست بعد از ان روز نحر برای حج دوم احرام
بست اگر در حج اول حلق کرده حج دوم واجب شود بی لزوم دم
واگر پیش از حلق احرام بست حج دوم لازم شود بالزوم دم اگرچه
قصر کرده باشد و بقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما اگر بعد از
قصر بود دم واجب است واگر پیش ازوی بود چیزی واجب
نشود مسئله اگر از افعال عمره فارغ شد وقصر باقی بود که
برای عمره دیگر احرام بست قربانی واجب شود مسئله اگر برای
حج احرام بست وبعد ازان برای عمره پس وقوف بعرفات
کرد عمره رفض کرده باشد بمجرد توجه بعرفات ولی وقوف عمره بر نیفتد
مسئله اگر برای حج طواف کرد وبعد ازان احرام بست
برای عمره و هر دو تمام کرد جایز بود دم واجب شود وافکندن عمره
مستحب است مسئله اگر حاج روز نحر برای عمره اهلال کرد
عمره لازم شود وواجب بود که عمره را انداز د وقضا کند واگر تمام کرد جایز
بود بالزوم دم مسئله اگر حج فوت شد بعده احرام بست برای
عمره ویا برای حج هر دو را برانداز د و قضا واجب شود بالزوم دم
باب الاحصار مسئله اگر بسبب دشمن یا بسبب
مرض از حج باز ماند گوسپند سوی حرم بفرستد تا از جهت او ذبح کنند
وبعد ازان از احرام بیرون آید وبروی حلق وقصر نبود وبقول
ابو یوسف رحمة الله علیه حلق واجب است مسئله اگر قارن از حج

بسبب مذکوره باز ماند و قربانی بجانب حرم بفرستد تا ذبح کنند
وذبح قربانی احصار بجز حرم جائز نبود فاما پیش از روز نحر جائز بود
وبقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما ذبح دم احصار جائز نبود
مگر روز نحر مسئله اگر محصر از احرام حج حلال شود حج وعمره واجب
شود واگر احرام برای عمره بسته چون حلال شود عمره واجب آید
مسئله اگر محصر گوسپند قربانی فرستاد وبعد از ان احصار
زایل شد اگر بر هدیه وحج قادر می شود توجه کند واگر بر هدیه وحج نرسد
توجه واجب نشود واگر بر هدیه بی حج قادر شد بذبح هدیه حلال شود
واگر بر حج بی هدیه قادر شد بی ذبح هدیه از احرام بیرون آید وبقول
امام زفر رحمة الله علیه بی ذبح بیرون نیاید مسئله بعد
از وقوف بعرفات احصار نباشد اگر بمکه از طواف ووقوف
ممنوع شد احصار ثابت شود واگر از یکی ممنوع شد محصر نبود

باب فوائت الحج

مسئله اگر بفوت وقوف
بعرفه حج فوت شد احلال بعمره کند ای طواف وسعی کند
حلال شود وحج قضا کند از میقات ودم لازم نشود وبقول شافعی
رحمة الله علیه واجب شود مسئله ادای عمره در روز
عرفه ونحر وایام تشریق مکروه بود مسئله اداء عمره
سنت موکده است وبقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است

باب الحج عن الغیر

مسئله نیابت در عبادات
مالی در حال عجز وقدرت جائز بود ودر عبادات بدنی
بهیچ وجه جائز نبود ودر عبادات که مرکب است از مال وبدن

در حالهٔ عجز درست بود و عجز تا موت شرط است **مسئله** اگر نایب از دو کس احرام بست نفقه را ضامن شود و حج از نایب واقع شود **مسئله** دم احصار بر فرماینده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بر نایب بود **مسئله** دم قران و جنایت بر نایب بود باتفاق **مسئله** اگر مردی وصیت بحج کرد و ورثه نایب کردند برای حج و نایب در راه مرد از منزل میت بثلث باقی از مال حج فرمایند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما از انجائی که نایب مرده است نایب گیرند و بقول امام محمد رحمة الله علیه اگر از مال که نایب را داده اند چیزی مانده است نایب گیرند والا وصیت باطل شود و بقول ابو یوسف انچه باقی است از ثلث مال و انچه باقی است از نفقه نایب نایب گیرند **مسئله** اگر پسر بحج از پدر و مادر اهلال کرد و بعد از ان برای یکی از ایشان حج تعیین کرد جایز بود **باب الهدی**

مسئله کمترین هدی گوسپند است و هدی بر شتر و گاو و گوسپند واقع شود و انچه در اضحیه درست است در هدی نیز درست مگر در طواف رکن که در حال جنابت کرده باشد و در وطی بعد از وقوف بعرفه درین دو چیز بدنه واجب شود **مسئله** از قربانی تطوع و متعه و قران بخورد اما از دم کفاره و نذر و احصار نخورد تمام صدقه کند **مسئله** ذبح قربانی متعه و قران روا نبود مگر در روز نحر **مسئله** جمله قربانیهای حج روا نباشد مگر در حرم جز قربانی نذر و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه نذر

نیز مختص است بحرم مسئله تصدق هدی بر فقیران حرم
وغیران جایز است وبقول شافعی رحمة الله علیه بجز فقراء
حرم درست نباشد مسئله بیرون آوردن هدیه با خود
سوی عرفات واجب نی مسئله جل ومهار هدی صدقه
کند ومزد ذبح کننده از هدی ندهند وبیضرورة بر هدی سوار
نشود وبقول شافعی رحمة الله علیه جایز است که بی ضرورة
سوار شود مسئله هدی را ندوشند ولیکن آب سرد
بر پستان او زنند تا شیر کم شود مگر آنکه نادوشیدن زیان
دارد انکه بدوشد وشیر صدقه کند مسئله اگر هدی
واجب هلاک شد یا معیب شد بجای او دیگر بیارد و
اول هموت را بود واگر هدیه تطوع معیب شد بکشد ونعل او
بخون او رنگ کند وکوهان او را زند مسئله از هدی جزا
نخورد وتوانگران نیز نخورند وبدرویشان صدقه کنند مسئله
بدنه تطوع ومتعه وقران را قلاده بندد وقربانی احصار وجنایت
قلاده نبندد مسئله اگر بر اهل عرفه قومی گواهی دادند بوقوف
ایشان پیش از عرفه بشنوند واگر گواهی دادند بوقوف ایشان
بعد از عرفه در روز نحر نشنوند مسئله اگر در روز دوم جمره
اولی ترک آورد اگر اولی رمی جمار اعاده کند بعد از آن
باقی رمی کند بهتر بود واگر جمره اولی تنها رمی کند جایز بود وبقول
شافعی رحمة الله علیه جایز نبود تا اتمام اعاده نکند مسئله
اگر حج رفتن پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف

زیادة نکند واگر سوار حج کرد دم واجب شود مسئله اگر کنیزک محرمه را بخرید مشتری تواند که کنیزک را از احرام بیرون آرد و وطی کند و بقول زفر رحمة الله علیه نتواند که وطی کند

کتاب النکاح

مسئله نکاح عبارتست از عقدی که برملک متعه بقصد وارد می شود مسئله نکاح سنت موکده است و بغلبه شهوة واجب شود مسئله نکاح منعقد شود بایجاب و قبول اگر هر دو لفظ ماضی باشند یا یکی مسئله نکاح جایز بود مگر بلفظ نکاح و تزویج و یا بالفاظی که موضوعست برای تملیک عین در حال چون وهبت و تصدقت و مانند آن و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج مسئله نکاح منعقد نشود مگر بحضور دو مرد و یا یک مرد و دو زن بشرط آنکه عاقل و بالغ و مسلمان باشند اگرچه فاسق و یا محدود قذف و یا نابینایان و یا پسران عاقدین باشند و بقول امام مالک رحمة الله علیه اگر بی شهود نکاح کردند جایز بود بشرط اعلام خلق و بقول امام شافعی رحمة الله علیه بحضور گواهان فاسق و محدود قذف و نابینا نکاح جایز نبود مسئله نکاح مسلمان با ذمیه و یا کتابیه بحضور دو ذمی جایز بود و بقول محمد و زفر جایز نبود مسئله اگر مردی وکیل کرد مردی را و گفت که دختر صغیره من بفلان مرد نکاح کن و وکیل تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره جایز بود و در غیبت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه

فصل فی المحرمات مسئله حرام است نکاح مادر و دختر و دختر دختر و جدات مادری و پدری اگرچه دور اند و نکاح خواهر و خواهرزاده و برادرزاده و عمه و خاله و خشو و دختر زن که مادر وی موطوءه بود و زن پدر و جد اگرچه دور اند و زن پسر و پسر پسر اگرچه فرود تر اند مسئله هرچه در نسب حرام است در رضاع نیز حرام است مسئله جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح حرام است اگر دو خواهر در ملک یکی اند اگر یکی را وطی کرد دیگری را نشاید تا آنکه موطوءه را از ملک خود بیرون نیارد و یا یکی را بشوی ندهد و اگر در عدت جائز بود ولیکن وطی نتواند کرد تا موطوءه را بر خود حرام نکرداند مسئله اگر دو خواهر را بعقد کرد و تقدیم و تاخیر معلوم نی هر دو نکاح تفریق شوند و نصف مهر دهد مسئله اگر دو زن که نکاح کرد اگر یکی از این دو زن مرد بودی نکاح در میان ایشان جائز نبودی جائز نبود مسئله اگر از یکجانب هم فرض کنند از نیان جائز بود و بقول زفر جائز نی مسئله بزنا و مس و نظر بشهوة حرمت مصاهرة ثابت شود و اگر زنی مرد را بشهوة مس کرد و یا مرد بآن زن بشهوة مس کرد یا مرد داخل فرج زن بشهوة نظر کرد و یا زن بذکر مرد بشهوة نظر کرد روا نباشد که آن مرد مادر و دختر آن زن نکاح کند و آن زن بر پدر و پسر آن مرد نیز حرام شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بزنا و مس و نظر بشهوة حرمت مصاهرة ثابت نشود مسئله اگر خواهر معتده خود را در نکاح کند جائز نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر عدة از طلاق بائن و یا از سه طلاق بود جائز بود مسئله

حرام نیست نکاح مولی بکنیزک خود و نکاح بنده بمالکه خود و
نکاح مجوسیه و بت پرست مسئله نکاح کتابیه و صابیه
جایز است وبقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما نکاح صابیه
جایز نی مسئله اگر محرم محرمه را در نکاح کرد جایز بود اما
وطی جایز نی وبقول شافعی رحمة الله علیه نکاح جایز نی مسئله
نکاح بکنیزک مسلمه وکتابیه جایز است اگرچه قادر است بر نکاح
حره وبقول شافعی رحمة الله علیه بر قدرة نکاح حره جایز نی
مسئله نکاح حره بر کنیزک جایز است وعکس این جایز نی
اگرچه حره در عدة بود وبقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
نکاح کنیزک در عدة حره از طلاق باین و یا ثلاثه جایز بود وبقول
شافعی رحمة الله علیه نکاح کنیزک بر حره بنده را جایز بود وبقول
امام مالک رحمة الله علیه نکاح کنیزک بر حره برضای او جایز بود
مسئله جایز بود که حر چهار زن از حرایر وجواری در نکاح
کند و زیاده بران جایز نی مسئله جایز است که بنده دو زن
نکاح کند وبران زیاده جایز نی وبقول مالک رحمة الله علیه جایز است
که بنده نیز چهار زن نکاح کند مسئله نکاح زن حامله که حمل وی
از زنا بود جایز بود ولیکن وطی بعد از وضع حمل جایز بود علیه
الفتوی وبقول ابو یوسف رحمة الله علیه نکاح فاسد شود
مسئله نکاح زن که حمل وی از حلال بود جایز نی مسئله
اگر مولی کنیزک خود را دخول کرد وبعد ازان بکسی بزنی دهد جایز
بود مسئله اگر مردی زنی را دید که زنا کرد وبعده نکاح کرد

و وطی بپیش از استبرا نیز جایز بود و بقول امام محمد رحمة الله علیه بعد از استبرا وطی جایز بود مسئله اگر دو زن بیک نکاح کرد و نکاح یکی از آن دو زن بروی حرام ست نکاح دیگر بروی حلال بود و تمام مهر مسمّی او شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما مسمّی بر مهر مثل هر دو زن قسمت کنند آن زن که بروی حلال ست نصیب او به او دهند و از دیگر ساقط شود مسئله نکاح متعه و موقت باطل است و بقول امام مالک رحمة الله علیه متعه جایز ست و بقول امام زفر رحمة الله علیه نکاح موقت جایز ست و توقیت باطل ست مسئله اگر زن بر مرد دعوی نکاح کرد و بینه اقامت کرد و قاضی حکم کرد و در حقیقت میان ایشان نکاح نبود وطی با این زن جایز ست و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهم جایز نبود

باب الاولیاء و الاکفاء

مسئله نکاح زن حره عاقله و بالغه بحضور دو گواه بی اذن ولی جایز ست اگرچه بکر بود یا ثیبه و بقول امام محمد و یک روایت از امام ابو یوسف رحمة الله علیهما این نکاح موقوف بود و بقول امام مالک و شافعی رحمة الله علیهما بعبارت زنان نکاح منعقد نشود مسئله بکر بالغه را جبر نکنند بر نکاح و بقول امام شافعی رحمة الله علیه جبر روا بود مسئله اگر ولی از بکر بالغه اذن خواست برای نکاح و او سکوت کرد و یا بخندید

مسئله کفائت در مال معتبرست یعنی باید که شوهر مالک مهر و نفقه بود تا اگر از هر دو عاجز بود و یا از یکی عاجز بود کفو نبود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر شوهر قادر نیست بر تسلیم مهر معجل و نفقه هر روزه حاصل میکند کفو بود مسئله اگر یکی را پدر و جد از او مسلمان است کفو بود کسی را که پدر و جد و بالاتر مسلمان باشد مسئله کفائت در دیانت معتبرست تا اگر زنی از قومی که صالح اند فاسقی را خواست اولیا را ولایت تفریق بود و بقول محمد رحمة الله علیه کفایت در دیانت معتبر نیست مسئله کفایت در حرفت معتبرست و موزه دوز کفو بزاز و عطار نبود و بقول ابی یوسف کفائت در حرفت معتبر نیست مگر آنکه فاحش باشد چنانکه حجام و حائک مسئله اگر زنی شوهر کرد و از مهر مثل نقصان کرد اولیا را ولایت اعتراض بود تا مثل مهر تمام کند و یا مفارقت کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اولیا را ولایت اعتراض نیست مسئله اگر پدر صغیر و صغیره را با غیر کفو تزویج کرد و یا در مهر نقصان کرد و یا زیادت فاحش کرد جائز بود و بقول ابو یوسف و محمد جائز نبود مسئله تزویج صغیر و صغیره بغبن فاحش و یا بغیر کفو جز پدر و جد نتواند

فصل در وکالت

مسئله جائز است ابن عم را که دختر عم خود را بحکم ولایت برای نفس خود تزویج کند و بقول زفر و شافعی

رحمة الله علیهما جایز نبی **مسئله** اگر زنی وکیل گرفت مردی را
تا نفس این زن را برای خود بزنی کند و وکیل نفس این
بحضور دو گواه بزنی کرد برای خود جایز بود و بقول زفر و شافعی
رحمة الله علیهما جایز نبی **مسئله** نکاح بنده و کنیزک بی اذن
مولی موقوف است باجازت مولی و بقول مالک رحمة الله
علیه نکاح بنده نافذ بود و موقوف نبی **مسئله** نکاح فضولی
موقوف ست یعنی اگر فضولی زنی را بی اذن او بمردی حاضر
تزویج کرد و یا زن حاضره را برای مردی غایب خواست بی
اذن او این نکاح موقوف بود باجازت ایشان و بقول
شافعی رحمة الله علیه تصرفات فضولی باطل ست **مسئله**
اگر زنی نفس خود را بغایبی بزنی داد بحضور دو گواه و از جهت
او کسی قبول نکرد و یا مردی بحضور دو گواه گفت که فلانه را
بزنی خواستم و کسی از جهت زن قبول نکرد این نکاح
باطل بود و بقول ابو یوسف موقوف بود باجازت ایشان
مسئله اگر مردی وکیل گرفت تا برای او زنی خواهد وکیل
دو زن بیک عقد خواست جایز نبود و اگر کنیزک برای موکل
بزنی خواست جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما
جایز نبی **باب المهر** **مسئله** نکاح بی ذکر مهر
جایز بود و بقول مالک رحمة الله علیه جایز نبی و اقل مهر ده درم
شرعی ست و بقول شافعی الخ صلاحیت ثمن دارد در بیع
صلاحیت مهر دارد **مسئله** اگر نکاح کرد بده درم نقره و یا کم

اگر ده درهم نقره بود وطی شوهر و یا فوت شد یکی از زن و شوهر
ده درهم نقره واجب آید و بقول زفر رحمة الله در صورتی
که کم از ده درهم مهر بود مهر مثل واجب آید و بقول شافعی
رحمة الله علیه هر چه مسمی باشد واجب آید مسئله اگر
مهر کم از ده درهم مقرر بود و پیش از دخول طلاق گفت پنج
درهم نقره واجب آید و بقول زفر رحمة الله علیه متعه واجب آید
مسئله اگر در نکاح مهر مسمی نبود و یا نفی مهر کرده بود بعد دخول و موت
مهر مثل واجب آید و به طلاق پیش از دخول متعه واجب آید و متعه عبارت
از جامه است بقدر حال مرد و آن پیراهن است و دوپتی و چادر
در زنان جنس که مثل آن زن می پوشد و بقول شافعی رحمة الله
در موت پیش از دخول هیچ واجب نباید و بقول مالک
رحمة الله متعه مستحب است مسئله اگر بعد از نکاح مهر معین
کردند و یا زیادت کرده در مهر بوطی و موت مسمی و زیادت
تمام واجب آید و به طلاق پیش از دخول زیادت ساقط شود
و اصل منتصف شود و در صورت مفروض بعد از عقد متعه واجب
آید و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه به طلاق پیش از دخول
مفروض و زیادت منتصف شود و بقول زفر رحمة الله
علیه بوطی و موت زیادت لازم نیاید و بقول شافعی رحمة
الله علیه مفروض بعد از عقد به طلاق پیش از دخول منتصف شود
مسئله اگر زن بعد از عقد نکاح مهر خود را حط کرد جائز بود
مسئله خلوة صحیح حکم وطی دارد و خلوة صحیح آنست

که هیچ یکی ازاین مریض و صایم بصوم فرض و یا محرم بحج فرض
و نفل و عمره نباشد و زن حایض نباشد و یا در راه نباشد
و در انجا که نظر نیفتد و کس نیز نباشد این را خلوة صحیحه
گویند تا اگر بعد از خلوة صحیح طلاق گوید تمام مهر واجب اید
و بقول شافعی رحمة الله نصف مهر واجب اید مسئله
خلوة مجبوب و عنین و خصی نیز حکم دخول دارد و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما خلوة مجبوب حکم دخول ندارد مسئله در
خلوة صحیح و فاسد عدة واجب اید مسئله در نکاح شغار
مهر مثل واجب اید و نکاح شغار آنست که عوض معاوضه باشد
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه هر دو عقد باطل شود
مسئله اگر مردی زن خواست مهر او یکساله خدمت
و یا تعلیم قران کرده بود این نکاح درست است و مهر مثل واجب شود
و بقول امام محمد رحمة الله قیمت خدمت یکساله واجب
شود مسئله اگر بنده زن حره خواست باذن مولی
بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله بود و نکاح درست شود
و مهر آن زن خدمت یکساله واجب شود و بقول امام محمد
رحمة الله قیمت خدمت یکساله واجب شود و بقول شافعی
رحمة الله در حر و بنده خدمت یکساله واجب شود
مسئله اگر مردی زن نکاح کرد بهزار درم و زن هزار درم
قبض کرد و بعد از قبض بشوهر بخشید پیش از دخول مطلقه
شد شوهر تواند که پانصد درم از زن باز رجوع کند و اگر هزار درم

پیش از قبض بشوهر بخشید و یا نصد درم قبض کرد و از
پانصد مقبوض با ان پانصد غیر مقبوض تمام هزار درم بشوهر
بخشید و پیش از دخول مطلقه شد شوهر از زن چیزی
رجوع نکند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما درین
صورت که پانصد قبض کرده ست بدویست و پنجاه درم بر زن
رجوع کند مسئله اگر مرد زنی را نکاح کرد بکالائی و پیش
از قبض و یا بعد از قبض زن آن کالائی را بشوهر بخشید و پیش
از وطی مطلقه شد شوهر بزن چیزی رجوع نکند بقول
امام زفر رحمة الله نصف قیمت کالائی از شوهر رجوع کند
مسئله اگر زنی را بهزار درم نکاح کرد بشرط آنکه ازین شهر
بیرون نبرد و یا زن دیگر بروی نخواهد اگر شرط وفا نکرد
مهر مثل واجب شود مسئله اگر زن را نکاح کرد بهزار درم
بشرط آنکه درین شهر دارد و اگر از شهر بیرون برد
دو هزار اگر شرط وفا کرد مهر او هزار درم بود و اگر از
شهر بیرون برد مهر مثل واجب شود و زیادت بر دو هزار
نکند و نقصان از هزار نیز نکند و بقول ابو یوسف و محمد
رحمة الله هر دو شرط جائز باشد اگر چه مهر مثل از زیادت
بود و بقول امام زفر رحمة الله علیه هر دو شرط فاسد بود مهر
مثل واجب آید زیادت بر دو هزار و نقصان از یکهزار نکند
مسئله اگر زن را نکاح کرد و مهر او یکی از دو بنده
کرد و رسیده ست و قیمت هر دو بنده مختلف ست مهر مثل حکم

شود اگر بنده اعلی در مهر مثل موافق ست اعلی واجب آید و اگر
موافق ادنی ست ادنی واجب آید و اگر کمتر از اعلی و فروتر از
ادنی مهر مثل واجب شود بقول ابو یوسف رحمة الله در همه حال
بنده ادنی واجب شود مسئله اگر زن را نکاح کرد بر اسپی
و یا خری بغیر معین وسط واجب شود و بقول شافعی رحمة الله
مهر مثل واجب ست مسئله اگر زن را نکاح کرد بر ذکر یا خمر
و خوک نکاح درست بود و مهر مثل واجب شود و بقول مالک این
نکاح فاسد ست مسئله اگر زن را نکاح کرد بخم سرکه خمر
ظاهر شد و یا زن را نکاح کرد بر بنده معین و آزاد بیرون
آمد مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
بوزن خم سرکه واجب آید و قیمت بنده واجب شود مسئله
اگر زن را نکاح کرد و مهر او دو بنده کرد معین و یکی ازان دو بنده
آزاد بود مهر او بنده بود باقی اگر قیمت او ده درم باشد و بقول
ابو یوسف مهر او بنده و قیمت حر و بقول محمد رحمة الله مهر او بنده بود
و مهر مثل تمام کند اگر مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود مسئله اگر
زن را نکاح کرد بنکاح فاسد و قاضی پیش دخول و خلوة تفریق
کرد چیزی واجب نیاید و بوطی مهر مثل و زیادت نکند بر مسمی
و بقول زفر رحمة الله زیادت نیز واجب ست مسئله در نکاح
فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق
مسئله در مهر مثل قیاس بزنی کنند که قوم پدر او بود و شرط ست
در مهر مثل مساوات در میان هر دو زن در عمر و جمال و مال

وشهر و زمان و عقل و علم و حلم و دین و بکارت و ثیابت و اگر از قوم
پدر موجود نشود مهر اجنبیه قیاس کنند مسئله اگر ولی زن بمهر
ضمان شد جائز بود و آن زن مخیر بود در طلب از ولی و شوهر مسئله
در مهر معجل زن تواند که از شوهر خود را از وطی و از سفر بردن
منع کند اگرچه بعد از دخول بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله علیهما اگر دخول برضای زن بود منع کردن نتواند از وطی
مسئله اگر در میان مرد و زن در مقدار مهر اختلاف شد
مهر مثل را حکم کنند قول هر که موافق مهر مثل شود همان واجب
شود و بقول ابو یوسف قول شوهر معتبر است مگر آنکه زیادتی بدید
که در عرف بدان قدر نکنند و اگر اختلاف درین پیش از دخول
طلاق گفت قول شوهر معتبر بود تا نصف مهر و بس مسئله اگر در میان
مرد و زن اختلاف شد در اصل تسمیه مهر مثل واجب شود و
مسئله اگر بعد از موت زن و شوهر اختلاف شد در میان ورثه در اصل
تسمیه قول ورثه منکر معتبر بود و بقول ابو یوسف و محمد مهر مثل واجب
شود و چنانکه در حالت حیوة بود و هم به فتوی مسئله اگر ورثه اختلاف
کردند در مقدار مهر قول ورثه شوهر معتبر بود مگر آنکه زیادتی بدید
که در عرف آن مقدار مهر نبود و بقول محمد رحمة الله قول ورثه زن
معتبر بود تا مقدار مهر مثل واجب شود مسئله اگر شوهر چیزی
بزن فرستاد و زن گوید از وجه هدیه بود و شوهر گوید که از وجه
مهر بود قول شوهر معتبر بود مگر در چیزی که برای خوردن ساخته بود
فصل اگر ذمی زنی ذمیه را نکاح کرد بمردار و یا بی مهر و این نکاح

در دین ایشان جائز بود و در وطی و طلاق پیش از دخول و موت
چیزی واجب نشود و بقول ابو یوسف و محمد در موت و در دخول مهر
مثل واجب آید و در طلاق پیش از دخول متعه مسئله اگر در
دار حرب حربی حربیه را نکاح کرد بمرداری و یا بی مهر و دین نکاح
در دین ایشان روا است بعد دخول و طلاق پیش از دخول
و موت چیزی واجب نشود مسئله اگر ذمی ذمیه را نکاح کرد
بخمر معین و یا بخوک معین و پیش از قبض هر دو مسلمان شدند
و یا یکی ازان خمر و خوک واجب شود و اگر خمر و خوک معین نبودند
در خمر قیمت و در خوک مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف
رحمه الله در هر دو حال مهر مثل واجب شود و بقول امام محمد
رحمه الله در هر دو حال قیمت واجب آید باب نکاح
الرقیق مسئله نکاح بنده و کنیزک و مکاتب و مدبر و ام
ولد جائز نبود مگر باذن مولی و بقول امام مالک رحمه الله
بی اذن مولی نیز جائز است مسئله اگر بنده باذن مولی زن را
نکاح کرد برای مهر این بنده را فروشند جائز بود مسئله اگر
مکاتب و یا مدبر باذن مولی نکاح کرد برای مهر سعایت کنند ایشان را
جائز بود مسئله اگر بنده بی اذن مولی زن را نکاح کرد و مولی
گفت که طلاق رجعی گو اجازت بود بنکاح و اگر گفت طلاق
بائن کن و یا جدا کن با وی اجازت نبود مسئله اگر مولی بنده
را اذن داد بنکاح این اذن متناول بود نکاح صحیح و فاسد
تا اگر زن را نکاح کرد بنکاح فاسد برای مهر فروشند و بقول

ابو یوسف و محمد رحمة الله این اذن متناول نکاح صحیح بود و بس
در این صورت مهر بعد از آزادی طلب آید مسئله اگر مولی برای
بنده ماذون مدیون خود زنی نکاح کرد بمهر مثل و یا کمتر از آن
جائز بود و این زن برابر بود در مهر با غرما دران دیگر مسئله
اگر مولی کنیزک خود را بدیگری نکاح کرد بر مولی واجب نشود که
این کنیزک را شب بخانه شوهر فرستد بلکه مولی کنیزک را در کار
فرماید و هرگاه که شوهر فرصت بیابد وطی کند مسئله مولی
تواند که بنده و کنیزک را جبر کند بر نکاح و بقول شافعی
رحمة الله مولی نتواند که بنده را جبر کند بر نکاح مسئله
اگر مولی کنیزک خود را پیش از دخول بکشت مهر از شوهر
ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد ساقط نشود مسئله
اگر بعد از دخول و یا بیگانه بکشت مهر از شوهر ساقط نشود
اجماعا و اگر کنیزک نفس خود را خود بکشت مهر نیز ساقط
نشود [illegible] مسئله اگر حره خود را پیش از دخول
بکشت مهر از شوهر ساقط نشود و بقول شافعی و زفر رحمة الله
ساقط شود مسئله که ولایت اذن در عزل آب منی مولی را است
نه کنیزک را و بقول ابو یوسف و محمد کنیزک را است مسئله اگر کنیزک
و یا مکاتبه آزاد شد خیار دارند که نکاح بر دارند اگرچه شوهر او
آزاد بود و بقول شافعی رحمة الله اگر شوهر او بنده بود
تواند که فسخ نکاح کند و بقول امام زفر رحمة الله مکاتب را
خیار فسخ نبود مسئله اگر کنیزک بی اذن مولی نکاح کرد

وبعد از آن آزاد شد نکاح نافذ بود و خیار باطل و بقول زفر
رحمة الله نافذ نبود مسئله اگر کنیزک بی اذن مولی شوهر
کرد و بعد از آن آزاد شد و پیش از آزادی شوهر دخول
کرد مهر کنیزک مسمی مولی را بود و اگر بعد از آزادی دخول
کرد مهر کنیزک را بود مسئله اگر پدر کنیزک پسر را دخول کرد
و این کنیزک فرزند آورد و پدر دعوی نسب کرد نسب از پدر
ثابت شود لیکن لا کنیزک در ملک پسر بود از وقت علوق
تا وقت دعوی و این کنیزک ام ولد شود و بر پدر قیمت کنیزک
برای پسر واجب شود و مهر و قیمت ولد واجب نشود و اگر
جد بود دعوی نسب کند دعوی از وی ثابت شود و اگر
دعوی او بوجود پدر بود نسب از وی ثابت نشود و بقول
شافعی رح عقر مهر بر پدر و جد واجب شود مسئله اگر پسر با
کنیزک پدر خود نکاح کرد و این کنیزک فرزند آورد نکاح جایز بود
و کنیزک ام ولد پدر نشود و مهر کنیزک بر پدر واجب شود [illegible]
و فرزندان جمله آزاد شوند و بقول شافعی این نکاح جایز نی
مسئله اگر حره در نکاح بنده است مولی شوهر را گفت که
شوهرش را آزاد کن از جهت من بهزار درم و مولی آزاد کرد نکاح
فاسد شود و بنده از جهت آن زن آزاد شود و ولاء آن بنده
نیز آن زن را بود و مهر از وی ساقط شود و هزار درم واجب شود
برای مولی شوهر و بقول امام زفر رحمة الله نکاح فاسد نشود
مسئله اگر زن حره مولی شوهر را گفت که شوهرش را از جهت

نکاح باقی بود مسئله تباین دارین سبب فرقت است نه سبی مسئله
اگر دو کافر از دار حرب اسیر مسلمان شدند و در دار اسلام
آوردند فرقت واقع نشود و بقول شافعی رحمة الله فرقت
واقع شود مسئله اگر زنی از دار حرب هجرت کرده به دار
اسلام درآمد حمل ندارد نکاح این زن پیش از عدة جائز
بود و بقول ابو یوسف و محمد جائز نی مسئله اگر یکی از زن
و شوهر مرتد شود در حال نکاح فسخ شود و بقول محمد رحمة الله
ارتداد شوهر حکم طلاق دارد و بقول شافعی رحمة الله
اگر ردت بعد از دخول است بعد از سه حیض فرقت واقع
شود مسئله در ارتداد شوهر بعد از دخول کل مهر واجب
شود و پیش از دخول نصف مهر واقع شود و در ارتداد زن پیش
از دخول مهر ساقط شود و بعد از دخول ساقط نشود مسئله
اباء حکم ارتداد دارد اگر با امتناع شوهر از اسلام قاضی تفریق
کرد اگر بعد از دخول بود تمام مهر واجب شود و اگر پیش
از دخول بود نصف مهر واجب شود و اگر قاضی با امتناع زن
از اسلام تفریق کرد اگر بعد از دخول بود مهر ساقط نشود
و اگر پیش از دخول بود مهر ساقط شود مسئله اگر زن و
شوهر یکبار مرتد شدند و بعد از آن یکبار اسلام آوردند
فرقت واقع نشود و بقول زفر رحمة الله فرقت واقع شود و اگر
یکبار مرتد شدند یکی پیش از دیگر اسلام آورد فرقت واقع شود

باب القسم فی النکاح

مسئله اگر مردی دو زن دارد

یکی بکر ست و دوم ثیبه و یا یکی قدیم ست و دوم جدیده و یا یکی مسلمه بود
دوم کتابیه قسمت میان ایشان برابر کند و بقول شافعی رحمة الله
اگر زن قدیمه دارد و زنی دیگر نکاح کرد اگر ثیبه بود سه روز
بروی بود و اگر بکر بود هفت روز و بعد ازان درمیان
ایشان قسمت برابر کند مسئله اگر یکی زن حره ست دوم
کنیزک حره را دو حصه دهد و کنیزک را یک حصه مسئله زنان را
در سفر بردن حق قسمت نبود و شوهر مخیر ست هر زنی که خواهد
در سفر برد و قرعه اولی بود و بقول امام شافعی رحمة الله
قرعه واجب ست مسئله اگر زن نوبت را با نباز بخشید روا بود
و تواند که رجوع کند والله اعلم بالصواب باب الرضاع
مسئله رضاع عبارة ست از مکیدن کودک از پستان آدمی
در مدت رضاع مسئله بشیر خوردن بچه در سی ماه حکم رضاع
ثابت شود و آنچه در نسب حرام در رضاع نیز حرام ست
و بقول ابویوسف رحمة الله و محمد و شافعی مدت رضاع
دو سال ست و بقول امام زفر رحمة الله سه سال بود
مسئله شوهر شیر دهنده که شیر ازوست حکم پدر دارد و بقول
شافعی رحمة الله حکم پدر ندارد مسئله پسر و دختر شیر دهنده
حکم برادر و خواهر شیر خواره دارد و برادر و خواهر شوهر شیر
دهنده مر شیر خواره را حکم عم و عمه دارند و برادر و خواهر
شیر دهنده مر شیر خواره را حکم خال و خاله دارند مسئله
با خواهر برادر رضاعی و نسبی نکاح جائز ست مسئله بشیر خوردن

اندک و بسیار حکم رضاع ثابت شود و بقول شافعی پنج بار مکیدن
شرط است در رضاع مسئله اگر دو بچه شیر زنی خوردند
درمیان شیر دهنده و فرزندان او حکم رضاع ثابت شود
مسئله بخوردن شیر خلط کرده بطعام غالب و یا مغلوب
پخته و ناپخته حکم رضاع ثابت نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح
اگر شیر مخلوط بر طعام غالب و آتش نرسیده بود حکم رضاعه
ثابت شود مسئله اگر زنی آب و یا دارو در شیر خورانید
و یا بشیر گوسپند و شیر زنی دیگر مخلوط کرده حکم غالب را بود
و بقول شافعی رحمة الله در شیر مخلوط آب اگر مقدار
پنج بار مکیدن بود حکم رضاعه ثابت شود و بقول
امام محمد و زفر رحمة الله اگر شیر دو زن خلط کردند از هر دو حکم رضاع
ثابت شود اگرچه یکی غالب بود مسئله بخوردن شیر مرده زنی
حکم رضاع ثابت شود و بقول شافعی در شیر مرده حکم رضاع ثابت
نشود مسئله اگر کودکی را بشیر زنی حقنه کردند حکم رضاع ثابت
نشود و بقول ابو یوسف و محمد ثابت شود مسئله بخوردن شیر مرد و گوسپند
حکم رضاع نشود مسئله اگر زنی ابتاع خود را شیر داد هر دو بر شوهر
هر دو حرام شوند و اگر شیر دهنده قبل از دخول بود مهر وی
ساقط شود و برای صغیره نصف مهر بر شوهر واجب شود و شوهر نصف
مهر بر شیر دهنده رجوع کند اگر بقصد فساد شیر داده باشد
و اگر بقصد فساد نداشت شوهر رجوع نکند بر وی اگرچه عالمه
بود بنکاح و بقول شافعی و محمد در هر دو وجه رجوع کند مسئله

رضاع ثابت شود بگواهی دو مرد و یا یکمرد و دو زن و بقول امام مالک
بگواهی یک زن عادله حکم ثابت شود و بقول شافعی رحمه الله
بگواهی چهار زن حکم رضاع ثابت شود کتاب الطلاق

طلاق در شرع عبارة است از رفع قید که ثابت بود بنکاح
مسئله طلاق بر سه نوع است احسن سنت و حسن و بدعت
و طلاق احسن آنست که یک طلاق گوید در طهری که خالی بود
از وطی و بگذارد تا عدة وی بگذرد و طلاق حسن آنست که سه
طلاق گوید در سه طهر که خالی از وطی بود و طلاق بدعت آنست
که سه طلاق بیکلمه واحد گوید و یا در یک طهر گوید و یا در حالة حیض
طلاق گوید و درین آثم بود و طلاق هر سه نوع واقع شود و
بقول شافعی در طهر هر سه طلاق مباح است و بقول مالک هر
سه طلاق در سه طهری خالی از وطی بدعت است و نزد او
مباح نبود مگر یک طلاق مسئله اگر غیر مدخوله را گوید که ترا
سه طلاق بطریق سنت یک طلاق در حال واقع شود اگرچه
حائضه بود و بقول امام زفر در حالة حیض غیر مدخوله را نیز بدعت است
مسئله اگر زن حیض نبیند از سبب صغر و کبر و یا زن حامله بود
طلاق سنت در حق او سه طلاق بود در سه ماه و جائز بود که صغیره
و کبیره را و هر که حیض نبیند بعد از وطی در حال طلاق سنت گوید
و بقول امام زفر طلاق سنت در حق صغیره و کبیره و هر که حیض
نبیند بعد از وطی بگذشتن یک ماه گوید مسئله طلاق مدخوله
را در حالة حیض بدعت بود و اگر در حالة حیض طلاق گوید مستحب است

که در رجعت کنند و نزد بعضی در رجعت واجب است و اگر
دو در طهر که بعد از حیض متصل بود طلاق سنت گوید و بقول
ابو یوسف و محمد در طهر دوم طلاق سنت گوید مسئله
طلاق حامله بعد از وطی جایز بود مسئله طلاق سنت
در حق حامله در هر ماهی یک طلاق سنت و بقول محمد و زفر
سنت در حق حامله یک طلاق سنت تا ماه نهد مسئله
اگر بغیر مدخوله را گوید که ترا سه طلاق سنت در هر طهری
یک طلاق واقع شود و اگر نیت هر سه کرد در حال هر سه
واقع شود و بقول امام زفر رحمة الله نیت سه طلاق
جایز نی مسئله اگر عاقل و بالغ زن خود را طلاق
گوید واقع شود اگرچه مکره و یا مست و بنده بود و بقول
امام شافعی رحمة الله طلاق مکره واقع نشود مسئله
طلاق گنگ باشارة واقع شود مسئله طلاق صبی
و مجنون و خفته و طلاق مولی بر زن بنده واقع نی مسئله
عدد طلاق معتبر است بحال زن اگر منکوحه حره است شوهر
را مالک سه طلاق بود اگرچه شوهر بنده و بقول شافعی
عدد طلاق معتبر است بحال شوهر اگر شوهر آزاد بود مالک
سه طلاق بود و اگر بنده بود مالک دو طلاق باب
الطلاق الصریح مسئله طلاق صریح آنست که زن خود را
این گوید که تو مطلقه و یا ترا طلاق کنم و یا تو طالقی و یا
گوید اگر بعد ازین سخن گوئی ترا طلاق در این الفاظ

یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت طلاق بیشتر و یا نیت
طلاق بائن و یا نیت اصلا نکرد جایز و بقول امام شافعی رحمه الله
هرچه نیت او است واقع شود مسئله اگر گفت انت
طلاق و یا گفت انت طالق طلاق یک طلاق رجعی
واقع شود بی نیت و اگر نیت سه طلاق کرد جائز بود
و بقول امام شافعی و زفر هرچه نیت او است جائز بود
مسئله اگر طلاق را اضافت بجمله تن زن و یا بعضوی
که عبارت از تمام تن است چون گردن و رقبه و عنق و روح و بدن
و صلب و فرج و وجه و یا اضافت طلاق کرد بجزوی شائع
از زن چون بنصف و ثلث و ثلثان و مانند اینها در بین
حال یک طلاق واقع شود و اگر اضافت طلاق
کرد بپای و یا دست و یا دبر چیزی واقع نشود و بقول شافعی
و زفر طلاق واقع شود مسئله اگر سدس از طلاق
و یا نصف و یا ثلث گوید یک طلاق واقع شود و اگر گفت
تو طالقی سه نصف سه طلاق واقع شود مسئله اگر
گوید ترا طلاق از یکی تا دو و یا انچه در میان یکی است
تا دو یک طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد دو
طلاق واقع شود و بقول زفر رحمه الله چیزی واقع نشود
مسئله اگر گوید ترا طلاق از یکی تا سه دو طلاق واقع
شود و بقول ابو یوسف و محمد سه طلاق واقع شود و بقول
امام زفر یک طلاق واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق

یکی در دو و یا یکی در سه و چیزی نیت ندارد و یا نیت ضرب حساب دارد یکی واقع شود و بقول امام زفر در صورت اول دو طلاق و در دوم سه واقع شود مسئله اگر بگوید انت طالق واحدة فی اثنتین و نیت یکی یا دو دارد در سه طلاق واقع شود و بقول امام شافعی و زفر دو طلاق واقع شود و آن قول حسن ابن زیاد است مسئله اگر گوید ترا طلاق از اینجا تا شام یک رجعی واقع شود و بقول امام زفر یک طلاق بائن واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق دو در دو دو طلاق واقع شود اگرچه نیت ضرب حساب دارد و بقول امام زفر رحمة الله سه واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق بمکه و یا در مکه و یا در شهر فلان یک طلاق در حال واقع شود فصل فی اضافت الطلاق مسئله اگر گوید ترا طلاق چون در مکه در آئی طلاق معلق شود بدر آمدن مکه چون در مکه در آید طلاق واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق فردا یا در فردا وقت طلوع صبح صادق فردا طلاق واقع شود و اگر در فردا نیت طلاق بوقت عصر کرد جائز بود و بقول امام ابویوسف و محمد جائز نی مسئله اگر گوید ترا طلاق امروز فردا و یا گوید ترا طلاق فردا امروز در اول در حال طلاق واقع شود و در دوم فردا مسئله اگر گوید ترا طلاق پیش از آنکه ترا نکاح کنم و یا گوید ترا طلاق دی روز و امروز نکاح کرده است در هر دو مسئله طلاق واقع نشود و اگر ده

دوم پیش از دی روز نکاح کرده بود در حال طلاق واقع
نشود مسئله اگر گوید ترا طلاق وقتی که ترا طلاق نگویم
و یا ما دام که ترا طلاق نگویم و یا هرگاه که ترا طلاق نگویم اگر
بعد از گفتن این سخن بقدری خاموش شد که اگر طلاق
گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله اگر گوید
ان لم اطلقک اگر ترا طلاق نگویم طلاق واقع نشود تا یکی از شوهر و زن
بمیرد مسئله اگر گوید انت طالق اذا لم اطلقک و یا گفت
انت طالق اذا ما لم اطلقک در هر دو مسئله در آخر جزو از
اجزای حیات یکی از ایشان طلاق واقع شود و بقول امام
ابو یوسف و محمد اگر بعد از گفتن این خاموش شد بقدری
که اگر طلاق گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق وقتی که ترا طلاق نگویم و متصل آن گفت ترا
طلاق طلاق دوم نیز واقع شود و بقول امام زفر اگر زن مدخوله
بود طلاق دوم واقع شود مسئله اگر گوید روزی که ترا نکاح
کنم ترا طلاق و در شب نکاح کرد طلاق واقع شود مسئله
اگر گوید امرک بیدک یوم یقدم زید و در شب نکاح کرد امر
طلاق بدست زن نشود اگر گوید [illegible] طلاقم و نیت
طلاق دارد واقع نشود و بقول شافعی اگر نیت طلاق
دارد طلاق واقع شود مسئله اگر گوید من از تو جدا ایم
و یا گوید من از تو جدا ام یک طلاق بائن واقع شود اگر نیت
طلاق دارد مسئله اگر گفت انت طالق واحدة اولا

ای ترا یک طلاق یا نه طلاق واقع نشود و بقول امام محمد
رحمة الله واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق با مرگ من
و یا با مرگ تو چیزی واقع نشود مسئله اگر شوهر زن خود
را مالک شد و یا بعض او را نکاح باطل شود مسئله اگر
شوهر زن خود را خریده طلاق گفت واقع نشود اگرچه بعد
دخول بود و بقول امام محمد واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق
با آزاد کردن مولی تو پس مولی آزاد کرد دو طلاق واقع
شود و شوهر را حق مراجعت بود مسئله اگر مولی کنیزک را
گفت چون فردا بیاید تو آزادی و شوهر گفت چون فردا
بیاید تو مطلقه بدو طلاق و کنیزک با آمدن فردا آزاد شد و دو
طلاق واقع شود و شوهر مراجعت نتواند کرد و بقول امام محمد
تواند و باتفاق عدت او سه حیض گذرد مسئله اگر گفت تو
مطلقه همچنین و اشارت به سه انگشت کرد سه طلاق واقع
شود و اگر انگشت از طرف باطن بود حکم منشوره بود و اگر از
جانب ظاهر بود حکم مضمومه بود مسئله اگر گوید ترا طلاق
فاحش ترین یک طلاق بائن واقع شود بی نیت و اگر نیت
سه کرده باشد هر سه واقع شود و بقول امام ابو یوسف واقع
نشود بلکه با نیت و بقول ابو یوسف و شافعی رحمة الله علیهما
یک طلاق رجعی واقع شود مسئله
اگر گوید تو مطلقه بطلاق سخت یک طلاق بائن بی نیت
واقع شود و با نیت سه هر سه واقع شود و بقول ابو یوسف

رجعی واقع شود مسئلہ اگر گفت ترا طلاق زشت ترین طلاق
و یا گفت تو طالقی لطلاق شیطان یک طلاق باین بی نیت
واقع شود و بہ نیت سہ ہر سہ واقع شود و بقول محمد یک طلاق
رجعی واقع شود مسئلہ اگر گفت تو طالقی سخت ترین طلاق
یک طلاق باین بی نیت واقع شود و بہ نیت سہ ہر سہ
واقع شود مسئلہ اگر گوید ترا طلاق ہمچون ہزار یک طلاق
باین بی نیت واقع شود و بہ نیت سہ ہر سہ واقع شود و بقول
محمد سہ طلاق واقع شود بی نیت مسئلہ اگر گوید ترا یک طلاق
پیری خانہ و یا ترا طلاق پہن و یا ترا طلاق دراز در ہر سہ
صورت یک طلاق باین بی نیت واقع شود و بہ نیت سہ ہر سہ
واقع شود و بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ در طلاق پہن
و دراز رجعی واقع شود فصل فی الطلاق قبل الدخول
مسئلہ اگر غیر مدخولہ را سہ طلاق گفت بیک لفظ ہر سہ
واقع شود و اگر سہ طلاق بسہ لفظ گفت یک طلاق باین
بی نیت واقع شود مسئلہ اگر بعد از گفتن انت طالق
پیش از گفتن واحدۃ یا اثنین زن بمرد طلاق واقع
نشود مسئلہ اگر پیش از دخول گفت انت طالق واحدۃ
و واحدۃ یک طلاق باین واقع شود و بقول مالک دو
طلاق واقع شود مسئلہ اگر پیش از دخول گفت ترا
یک طلاق پیش از یکی و یا ترا یک طلاق بعد از یک
طلاق یک طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت ترا یک

طلاق بعد از یک طلاق و یا گفت تو طالقی پیش از یک طلاق
و یا گفت ترا یک طلاق با یکی و یا گفت ترا یک طلاق با آن یکی
درین صورتهای مذکوره دو طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف
در آخر یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت زن خود را
اگر در سرای در آیی تو مطلقه باشی یکی و یکی و در سرای
در آمد یک طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد دو
طلاق واقع شود و اگر شرط را موخر آورد و گفت ترا طلاق
یکی و یکی اگر در سرای در آیی باتفاق دو طلاق واقع شود
باب الکنایات در کنایات طلاق بنیت و یا بدلالت
حال واقع شود بی نیت واقع نشود مگر در حالتی که زن
طلاق طلبد درین صورت بی نیت طلاق واقع شود اگر در این
الفاظ کنایات احتمال رد و دشنام نبود و الا دران نیز بی نیت
طلاق واقع نشود مسئله اگر زن خود را گفت اعتدی یعنی
شمار کن عدت خود را و یا گفت استبرئی رحمک یعنی رحم
خود را پاک کن و یا گفت انت واحدة درین سه لفظ کنایات
یک طلاق رجعی واقع شود و بقول امام زفر رحمة الله علیه
در آخیره یک طلاق بائن واقع شود و بقول شافعی در آخیره
طلاق واقع نشود مسئله در کنایات دیگر اگر نیت یک
طلاق و یا دو طلاق کرد یک طلاق بائن واقع شود و به نیت سه
سه واقع شود و بقول امام زفر به نیت طلاق دو، دو طلاق
واقع شود و بقول شافعی رحمة الله در جمله لفظ کنایات

یک طلاق رجعی واقع شود و الفاظ کنایات انت بائن یا انت
بتلة و یا انت حرام و یا انت خلیة و یا انت بریة
و حبلک علی غاربک الحقی باهلک و هبتک لاهلک سرحتک
فارقتک امرک بیدک اختاری نفسک انت حرة تقنعی
تخمری استتری اعزبی اخرجی اذهبی و قومی ابتغی
الازواج در این الفاظ مذکوره اگر نیت طلاق
ندارد طلاق واقع نشود مگر آنکه زن و شوهر در مذاکره
طلاق باشند پس آنگاه بی نیت طلاق واقع شود
عند قاضی مگر آنکه سه بار گوید اعتدی و یا اول بار
نیت طلاق کرد و بار دوم و سیوم نیت حیض کرد است واز
واگر گفت در دوم و سیوم هیچ نیت نداشتم سه طلاق
واقع شود مسئله اگر گفت تو زن من نیی و یا گفت من شوهر
تو نیستم و نیت طلاق کرد یک طلاق واقع شود و بقول
ابو یوسف و محمد واقع نشود اگرچه نیت کند مسئله
اگر طلاق صریح گفت در عدت وی دوم نیز گفت هر دو طلاق
صریح واقع شود اگر زن مدخوله بود و اگر یک طلاق بائن
گفت و در عدت طلاق صریح گفت هر دو واقع شود و
اگر اول طلاق صریح گفت و در عدت طلاق بائن گفت
هر دو واقع شود مسئله اگر مدخوله را طلاق بائن گفت
و در عدت نیز طلاق بائن گفت دوم واقع نشود مگر آنکه
معلق بود بشرط و آن شرط موجود شود و بقول زفر رحمه الله

واقع نشود اگرچه شرط موجود شود و بقول شافعی طلاق صریح بائن ملحق نشود

باب التفویض الطلاق

مسئله اگر زن خود را گفت اختیار کن نفس خود را و نیت طلاق دارد و زن نیز در آن مجلس اختیار کرد یک طلاق بائن واقع شود و نیت سه طلاق درین جائز نی مسئله اگر زن بعد از تفویض از مجلس برخواست و یا بکاری دیگر مشغول شد اختیار زن باطل شود مسئله ذکر نفس در کلام مرد و یا در کلام زن یا لفظ اختیارة شرط است تا اگر مرد گفت اختیار کن و زن گفت اختیار کردم طلاق واقع نشود و اگر شوهر گفت زن خود را اختیار کن اختیارة و زن گفت اخترت طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت اختیار کن و زن گفت اختیار میکنم نفس خود را طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت سه بار اختیاری اختیاری اختیاری و زن گفت اخترت اولی او الوسطی او الاخیرة و یا گفت اخترت اختیارة سه طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در مسئله اول یکی واقع شود و اگر شوهر گفت سه بار اختیاری و زن گفت طلقت نفسی یا اخترت نفسی بیک تطلیقة طلاق بائن واقع شود مسئله اگر شوهر گفت زن خود را امر تو بدست تو است در یک طلاق رجعی یا گفت اختیار کن بیک طلاق و زن گفت اختیار کردم نفس خود را یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر شوهر گفت امر تو بدست تو است و نیت سه طلاق دارد و زن گفت اختیار کردم نفس خود را بیکی هر سه طلاق واقع

نشود و اگر زن گفت طلاق گفتم نفس خود را و یا اختیار کردم
نفس خود را بیک طلاق یک طلاق بائن واقع شود
مسئله اگر شوهر گفت امر تو بدست تو است امروز پس فردا
شب در نیاید و اگر زن امروز رد کرد پس فردا نیز رد شود و
اگر گفت امر تو بدست تو است امروز و پس فردا شب نیز
در آید و اگر امر امروز رد کرد در فردا تواند که نفس خود را طلاق گوید
مسئله اگر زن بعد از تفویض طلاق یک روز در میان مجلس
در بالای و بفعلی مشغول شد و یا در وقت تفویض استاده
بود نشست و یا نشسته بود تکیه کرد و یا پدر را برای
بخواند و یا شهود را برای اشهاد بخواند و یا سوار اسپ گردید
را استاده باید خیار وی باطل نشود و کشتی درین مسئله حکم خانه
دارد مسئله اگر شوهر گفت طلاق کن نفس خود را و نیت
طلاق نکرد و یا نیت یک طلاق کرد و زن نفس خود را
طلاق گفت بیک طلاق رجعی واقع شود و اگر زن نفس خود را
سه طلاق گفت و شوهر نیت سه طلاق کرد هر سه طلاق
واقع شود مسئله اگر شوهر زن خود را گفت نفس خود را
یک طلاق کن و زن طلاق بائن گفت طلاق رجعی
افتد و اگر زن گفت اختیار کردم نفس خود را طلاق واقع
نشود مسئله اگر شوهر زن خود را گفت کن نفس خود را
یک طلاق نتواند که شوهر ازین تفویض رجوع کند فاما این
تفویض مقید بود در مجلس مسئله اگر شوهر زن خود را گفت

طلاق گوئی نفس خود را هر وقتی که خواهی درین صورت زن
تواند که در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مسئله
اگر مردی مرد دیگر را گوید که زن مرا طلاق گوئی وکیل تو اند که
در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مگر آنکه گوید طلاق گوئی
زن مرا اگر خواهی درین صورت مقید بود بمجلس و بقول امام
زفر در هر دو مسئله در آن مجلس و بعد از مجلس تواند که
طلاق گوید مسئله اگر زن خود را گفت نفس خود را سه
طلاق گوئی و زن یک طلاق گفت بیک طلاق واقع شود
و اگر گفت یک طلاق گوئی نفس خود را و زن سه طلاق
گفت چیزی واقع نشود و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمه
یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر زن خود را گفت
سه طلاق گوئی اگر خواهی و زن یک طلاق گفت چیزی
واقع نشود و همچنین اگر گفت نفس خود را یک طلاق گوئی
اگر خواهی و زن سه طلاق گفت چیزی واقع نشود و بقول
ابو یوسف و محمد یکی واقع شود مسئله اگر زن خود را گفت
طلاق بائن کن و زن رجعی گفت بائن افتد و اگر طلاق رجعی
فرمود و زن طلاق بائن گفت رجعی واقع شود مسئله مردی
زن خود را گفت تو مطلقه اگر خواهی زن گفت خواستم
اگر تو خواهی مرد گفت خواست من هست و نیت طلاق کرد
امر طلاق باطل شود و همچنین اگر زن خود را گفت تو طالقی
اگر خواهی زن گفت خواستم اگر این کار چنان بود و این

کارست که هنوز نیامده است و بعد وهم هست امر طلاق باطل شود و اگر کاری بود که گذشته بود یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق متی شئت یا گفت انت طالق متی ما شئت یعنی تو طلاقی هرگاه که خواهی و یا گفت انت طالق اذا شئت و یا اذا ما شئت و زن امر طلاق رد کرد رد نشود و مقید بمجلس نبود و درین مسائل نتواند مگر که یک طلاق گوید مسئله اگر گفت تو مطلقه هر بار که خواهی و زن تواند که سه طلاق پراگنده گوید و سه طلاق بیک لفظ نتواند گفت و اگر زن بعد از گفتن سه طلاق متفرقه و بعد از شوهر دوم بشوهر اول باز گردد بحکم ان تفویض اول نفس خود را طلاق گفت واقع نشود مسئله اگر گفت تو مطلقه هر جا که خواهی بمشیت زن معلق شود و مقید بمجلس بود تا اگر زن از مجلس بر خواست خیار باطل شود مسئله اگر زن را گفت که تو مطلقه هر گونه که خواهی یک طلاق رجعی بغیر مشیت زن واقع شود و اگر زن یک طلاق باین و یا سه طلاق در مجلس خواست و شوهر نیت و مشیت در هر دو صورت طلاق واقع شود به نیت ان مرد در همان مجلس چنانکه خواهد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله هیچ واقع نشود تا زن در مجلس نخواهد مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه هر چند که خواهی و یا گفت تو مطلقه انچه خواهی زن هر چند که خواهد طلاق گوید در همان مجلس و اگر زن این امر رد کرد رد شود مسئله اگر

زن خود را گفت طلاق گوی نفس خود را از سه آنچه خواهی
تواند که یکی یا دو طلاق گوید و نتواند که سه طلاق گوید و بقول ابی یوسف و محمد
تواند

باب التعلیق

مسئله تعلیق طلاق و غیر آن
جایز نبود مگر در ملک چنانچه زن را گوید اگر زیارت کرد بیتی
تو مطلقه باشی و نیز تعلیق طلاق و غیر آن جایز نبود مگر اضافت
بملک چنانچه گوید زن بیگانه را اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه
باشی پس بعد از موجود شرط طلاق واقع شود و بقول شافعی
تعلیق مضاف بملک جایز نبود و در مسئله دوم طلاق
نیفتد مسئله اگر زنی بیگانه را گفت اگر زیارت
کردی بیتی تو مطلقه باشی بعد این زن را نکاح کرد بعده زن زیارت
کرد طلاق نیفتد زیرا که تعلیق نه در ملک است و نه مضاف بملک و
الفاظ شرط بدانست ان واذا و اذاما و کل و کلما و متی و متیما پس درین
الفاظ چون شرط یکبار موجود شد سوگند باخر رسید و باقی نماند مگر
در لفظ کلما که لفظ کلما عموم افعال اقتضا کند چنانچه لفظ کل عموم اسما را اقتضا کند
پس اگر گفت کل امرأة اتزوجها فهي طالق یعنی هر زنی را که نکاح کنم او مطلقه
باشد پس هر زنی را که نکاح کند طلاق بیفتد و اگر باز نکاح
کرد یک زن را بار ها طلاق نیفتد مگر یکبار و اگر گفت کلما تزوجت
امرأة فهي طالق یعنی هر بار که زنی را نکاح کنم او مطلقه باشد هر بار
که نکاح کند طلاق افتد چون زن را سه بار نکاح کرد سه طلاق
افتاد و این زن را بعد از شوهر دیگر شوهر اول نکاح کرد طلاق افتد
مسئله زوال ملک سوگند باطل نشود تا اگر شرط در ملک

نکاح موجود شد طلاق افتد و سوگند باقی نماند و اگر شرط در غیر ملک نکاح
موجود شد یعنی بعد از تعلیق طلاق گفت و عدت گذشت بعده شرط
موجود شد طلاق نیفتد و سوگند باقی نماند تا اگر بعد وجود شرط نکاح کرد و
بار دیگر شرط موجود شد طلاق نیفتد مسئله اگر در میان زن و شوهر
اختلاف شد در وجود شرط قول شوهر معتبر بود مگر که زن بینه اقامت
کند بوجود شرط مسئله اگر تعلیق طلاق بشرطی کرد که وجود آن شرط معلوم
نشود مگر از زن درین مسئله قول زن معتبر بود در وجود شرط اگر در حق خود گوید چنانچه
شوهر زن را گفت اگر تو حیض بینی تو مطلقه باشی و آنباغ تو و یا گفت اگر مرا دوست
داری تو مطلقه و انباغ تو زن گفت که حیض دیدم و ترا دوست میدارم این
زن مطلقه شود و انباغ او مطلقه نشود مسئله اگر زن را گفت اگر تو حائضه
شوی مطلقه باشی بدیدن خون طلاق نیفتد تا سه روز مستمر نشود و چون سه
روز مستمر شد طلاق افتد از گاه دیدن خون مسئله اگر گفت ان
حضت حیضة فانت طالق چون از حیض پاک شود طلاق واقع شود
مسئله زن را گفت اگر پسر آری تو مطلقه باشی بیک طلاق و اگر دختر
آری بدو طلاق پس آن زن پسر و دختر آورد و معلوم نه که اول پسر بود یا دختر
قاضی بیک طلاق حکم کند و در تنزه دو طلاق افتد و عدت هم بدین ولادت
بگذرد مسئله اگر طلاق بدو شرط معلق کرد وجود ملک نکاح برای
وجود شرط آخر شرط است تا اگر گفت زن را اگر سخن گوئی با ابی عمرو ابی یوسف
تو مطلقه باشی بسه طلاق و پیش از آنکه با ایشان سخن گوید یک طلاق
گفت و عدت گذشت بعده با ابی عمرو سخن گفت بعده شوهر دیگر کرد و
بعد از گذشتن عدت شوهر دوم بشوهر اول باز گشت و بعد از نکاح شوهر

اول با ابي يوسف سخن گفت سه طلاق افتد بان يكطلاق اول و بقول زفر معلق واقع نشود مسئله تنجيز سه طلاق مبطل تعليق ست تا اگر زن را گفت اگر در سرايي در ايي مطلقه باشي بسه طلاق پيش از انكه بسرايي در ايد سه طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت و تزويج و دخول و عدت شوهر دوم شوهر اول نكاح كرد و زن در سرايي در آمد هيچ واقع نشود و بقول زفر سه طلاق واقع شود كه بر قول او تنجيز مبطل تعليق نيست مسئله اگر زن را گفت اگر ترا جماع كنم تو مطلقه باشي بسه طلاق و يا كنيزك را گفت اگر ترا جماع كنم تو ازاد باشي و جماع كرد و بعد از ادخال زماني درنگ كرد سه طلاق افتد و كنيزك ازاد شود باتفاق و بسبب درنگ مهر واجب نشود در هر دو مسئله و بقول ابي يوسف مهر واجب ايد و اگر كشيده باز وارد يا جماع عقر واجب ايد و اگر كم از سه طلاق بجماع معلق كرده است و در جماع بعد از ادخال درنگ كرد مراجعت نشود و بقول ابو يوسف در طلاق رجعي مراجعت شود و اگر بار ديگر ادخال كرد باتفاق در طلاق رجعي مراجعت شود مسئله شوهر گفت اگر بر تو زني نكاح كنم ان زن مطلقه باشد و زن قديمه را طلاق باين گفت و در عدت وي زني ديگر نكاح كرد طلاق نيفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خداي خواهد طلاق نيفتد مسئله اگر گفت تو طلاقي سه مگر يك دو طلاق افتد و اگر گفت تو طلاقي سه مگر دو يكطلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق مگر سه هر سه واقع شود مسئله اگر گفت تو طالق ان شاء الله و پيش از ان شاء الله گفتن زن مرد طلاق نيفتد

باب الطلاق المريض

مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق باين يا رجعي گفت و در عدت وي شوهر مرد زن ميراث برد و بقول شافعي ميراث نبرد در طلاق باين و اگر بعد از عدت

شوہر بمیرد میراث نبرد و بقول مالک میراث برد و بعد از عدت پیش از آنکه شوہر دیگر کند **مسئله** اگر شوہر بطلب زن سه طلاق گفت (طلاق بائن دیا ۱۲) و یا زن با شوہر خلع کرد و یا زن بتفویض شوہر نفس خود را طلاق گفت و شوہر در عدت زن بمرد میراث نبرد (بالضم طلاق گرفتن زن بعوض بخشیدن مہر و کابین یا بدادن مال دیگر از کشف و منتخب ۱۲ غیاث اللغات ۱۲) و اگر زن از شوہر در مرض طلاق رجعی طلب کرد و شوہر سه طلاق گفت و در عدت شوہر بمرد زن میراث برد **مسئله** اگر شوہر زن را در مرض موت بطلب وی سه طلاق گفت بعده اقرار بدین کرد برای زن و یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر است از میراث و از دین در صورت اقرار ہمان واجب شود و در صورت وصیت کمتر از میراث و وصیت واجب شود و بقول زفر تمام وصیت و دین واجب شود **مسئله** اگر شوہر در مرض موت گفت که من ترا سه طلاق در صحت گفته ام و زن تصدیق کرد و عدت گذشت و بعده اقرار بدین یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر است از میراث و دین ہمان واجب شود در صورت اقرار و در مسئله وصیت نیز ہرچه کمتر است از میراث و وصیت ہمان دہند و بقول ابی یوسف و محمد رحمہم اقرار و وصیت درست بود **مسئله** اگر در صف قتال با دشمن مقابله میکنند و یا در قصاص کسی را که کشته بود این را برای بدله قصاص او کشتن میبرند یا رجم (بالفتح سنگ زدن و سنگسار کردن ۱۲ غیاث اللغات ۱۲) پیش فرستاده اند برای کشتن درین حاله زن را سه طلاق گفت زن میراث برد و اگر شوہر در عدت وی ہم بدان سبب بمیرد یا کشته شود و اگر در حصاری محبوس است و یا در صف قتال ایستاده است و زن را سه طلاق گفت میراث نبرد **مسئله** اگر در حالت صحت طلاق معلق کرد بآمدن وقت معین و پیش از آمدن آن وقت شوہر بیمار شد و در عدت بمرد زن میراث نبرد و ہمچنین اگر تعلیق طلاق در صحت

بفعل اجنبی کرد و در حالت وجود شرط شوهر بیمار بود زن میراث نبرد و بقول زفر میراث
برد **مسئله** اگر در صحت گفت اگر در سرای درآمدی
مطلقه باشی زن در سرای درآمد و شوهر بیمار بود و در عدت بمرد و زن میراث
نبرد **مسئله** اگر تعلیق طلاق بآمدن وقت و یا بگذاردن نماز اجنبی و یا بدر
آمدن اجنبی در سرای کرد بوقت تعلیق شوهر بیمار بود و در حالت وجود شرط
نیز بیمار بود زن میراث برد اگر شوهر در عدت او بمیرد **مسئله** اگر
در صحت تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن را ازین فعل چاره نیست و
شوهر در حالت وجود شرط بیمار بود و در عدت بمرد زن میراث برد و بقول
محمد و زفر میراث نبرد و اگر در مرض تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن ازین
فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود شد میراث نبرد **مسئله** اگر
تعلیق طلاق بفعل خود کرد در جمیع احوال میراث برد اگرچه تعلیق در صحت
بود و شرط در مرض و یا هر دو در مرض و یا تعلیق بفعلی کند که ازو چاره دارد و یا ندارد
مسئله اگر مریض سه طلاق گفت بعده صحیح شد باز
بیمار شد و در عدت بمرد زن میراث نبرد و بقول زفر میراث برد
مسئله اگر شوهر در مرض سه طلاق گفت بعده زن مرتده
شد بعد اسلام آورد و شوهر هم بدان مرض در عدت بمرد زن
میراث نبرد **مسئله** اگر بعد از طلاق گفتن شوهر در مرض این زن
پسر شوهر را در زنا مطاوعت کرد میراث برد **مسئله**
اگر زن را در صحت قذف گفت و در مرض لعان شد و در عدت
بمرد زن میراث برد و بقول محمد میراث نبرد و اگر قذف در مرض
بود بالاتفاق میراث برد **مسئله** اگر در صحت ایلا کرد و در مرض سبب

ایلا طلاق باین افتاد میراث نبرد و اگر ایلا نیز در مرض بود میراث برد اگر
در عدت وی بمرد

باب المراجعت

مسئله رجعت عبارت از استدامت ملک نکاح ست در عدت مسئله
اگر زن حره را یک طلاق رجعی و یا دو طلاق رجعی گفت و در عدت مراجعت
کرد جایز بود اگرچه بی رضاء زن بود و بعد از گذشتن عدت رجعت جایز نبود
و اگر سه طلاق گفت مراجعت نتواند کرد و مراجعت آن بود که زن را گوید
بتو بازگشتم و یا گوید بزن خود بازگشتم و یا مراجعت بوطی و یا بقبله و یا
بلمس بشهوت و یا بنظر در داخل فرج زن کند بشهوت و بقول شافعی
اگر قادر بود بفعل مراجعت بقول جایز نبود مسئله مستحب ست
که در حال مراجعت دو گواه گیرد و بقول مالک و شافعی بی اشهاد مراجعت
جایز نبود مسئله اگر بعد گذشتن عدت شوهر گفت که در عدت
مراجعت کرده ام و زن تصدیق کرد مراجعت ثابت شود و اگر زن
تکذیب کرد مراجعت جایز نبود مسئله اگر شوهر زن را گفت بتو
مراجعت کردم و زن جواب داد که عدت من گذشته ست مراجعت درست
نبود و بقول ابی یوسف و محمد درست بود مسئله و اگر شوهر کنیزک میگوید بعد
گذشتن عدت که در عدت مراجعت کرده ام و مالک کنیزک تصدیق کرد
و کنیزک تکذیب میکند قول کنیزک معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه
قول مولی معتبر بود مسئله اگر کنیزک میگوید که عدت من گذشته و شوهر
و مولی میگویند که نگذشته ست قول کنیزک معتبر بود مسئله
اگر زن از سیوم حیض بده روز پاک شود ولایت رجعت منقطع شود اگرچه
غسل نکرده ست و اگر خون سیوم حیض کم از ده روز منقطع شد بعد از غسل و

یا بعد از گذشتن یکوقت صلوة مراجعت منقطع شود و اگر تیمم کرد و نماز گذارد و مراجعت منقطع شود و بقول محمد بمجرد تیمم مراجعت منقطع شود یا بنماز گذاردن
مسئله اگر غسل کرد از حیض سیوم کم از ده روز و مقداری از تن او ناشسته ماند اگر عضوی کامل است و یا زیادتست از عضو مراجعت منقطع نشود و اگر کم از عضو است منقطع شود مسئله اگر زن را طلاق گفت و زن حامل است و یا از وی ولد آورده است و شوهر میگوید که دخول نکرده ام تواند که مراجعت کند و اگر شوهر با زن خلوت کرد و گفت که وطی نکرده ام بعد طلاق گفت نتواند که مراجعت کند و اگر بعد از خلوت و بعد از انکار وطی رجع کرد و زن فرزند آورد کم از دو سال بیک روز آن رجع درست بود مسئله اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد و آن زن فرزند آورد و بار دیگر حمل شد و فرزند آورد مراجعت ثابت شود اگر اقرار بانقضاء عدت نکرده است
مسئله زن را گفت هر بار که فرزند آری مطلقه باشی پس سه فرزند بسه حمل آورد فرزند دوم و سیوم مراجعت بود مسئله جایز است که مطلقه رجعیه خود را بیاراید و مستحب است که شوهر بر مطلقه بی اعلام نیاید
مسئله شوهر مطلقه رجعیه را بسفر نبرد تا مراجعت نکند و بقول زفر جایز است که بی مراجعت بسفر برد مسئله بطلاق رجعی وطی حرام نشود و بقول شافعی حرام شود مسئله اگر یکطلاق و یا دو طلاق باین گفت جایز بود که نکاح کند شوهر اول در عدت و بعد از عدت و اگر سه طلاق گفت زنی آزاد را و یا کنیزک غیر را که در نکاح اوست و دو طلاق گفت نتواند که شوهر اول انکاح کند مگر بعد از گذشتن عدت از شوهر دوم اگر بنکاح صحیح وطی کرده باشد مسئله اگر کودکی که مراهق

مطلقه ثلاثه را نکاح کرد و وطی کرد و طلاق گفت و عدت گذشت جایز بود که شوهر اول
نکاح کند و بقول مالک جایز نبود مسئله بوطی مولی حلال نشود
مسئله اگر مطلقه ثلاثه را شوهر دوم نکاح میکند بشرط آنکه حلال شود
بشوهر اول این نکاح مکروه بود و درینصورت بعد از وطی و طلاق شوهر دوم
و بعد از گذشتن عدت وی جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول ابی یوسف
نکاح بشرط تحلیل فاسد بود و بشوهر اول حلال نشود و بقول محمد نکاح بشرط تحلیل جایز
بود اما حلال نشود بشوهر اول مسئله اگر زن حره را یکطلاق و یا دو
طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت شوهر دیگر کرد و بعد از
عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد شوهر اول مالک سه طلاق
شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهم اگر شوهر اول یکطلاق گفته بود مالک
دو طلاق بود و اگر دو طلاق گفته بود مالک یکطلاق بود مسئله
اگر مطلقه ثلاثه میگوید که بعد گذشتن عدت شوهر اول دوم شوهر
کرده ام و بعد از وطی مطلقه شده ام و عدت شوهر دوم نیز گذشته
است و مدت محتمل بود و عدت است اگر شوهر را ظن غالب است
بصدق این زن جایز بود که تصدیق کند باب الایلا
مسئله ایلا سوگند است بر ترک وطی زن بمدت چهار ماه
و یا بیشتر مسئله اگر زن را گفت بخدا سی که ترا
قربان نکنم چار ماه و یا گفت بخدا که ترا قربان نکنم اگر در مدت چهار ماه
وطی کرد کفارت سوگند واجب شود و ایلا ساقط شود و اگر چهار
ماه گذشت و وطی نکرد یکطلاق باین افتد و یمین ساقط شود و بقول
شافعی بتفریق قاضی بتابینه شود مسئله اگر سوگند بهزار دیره

بطلاق ایلا ساقط نشود تا اگر نکاح کرد حکم ایلا باز آید و اگر وطی کرد
در مدت چهار ماه کفارت هست و اگر چهار ماه گذشت و وطی نکرد
طلاق دوم واقع شود و اگر بار دوم نکاح کرد و چهار ماه خالی گذشت از وطی
طلاق سیوم واقع شود و اگر وطی کرد کفارت سوگند بدهد و چون
بعد از شوهر دوم بشوهر اول نکاح کرد و چهار ماه خالی از وطی گذشت طلاق
نیفتد و بقول زفر رحمة الله علیه افتد اما اگر وطی کرد کفارت سوگند بدهد
زیرا که سوگند باقی ست مسئله اگر کم از چهار ماه
سوگند خورد ایلا نبود مسئله اگر زن را گفت بخدا
که ترا وطی نکنم دو ماه و دو ماه بعد از این دو ماه ایلا بود مسئله اگر گفت
بخدای که ترا وطی نکنم دو ماه و یک روز درنگ کرد بعد از آن گفت بخدای ترا
وطی نکنم دو ماه بعد از دو ماه اول ایلا نبود مسئله اگر گفت بخدای
ترا وطی نکنم یکسال مگر یک روز ایلا نبود زیرا که استثنا بروز منکر است
و بقول زفر ایلا بود مسئله اگر مردی در بصره گفت بخدا سوگند
که در مکه درنیایم و زن وی در مکه است ایلا نبود مسئله زن را
گفت اگر ترا وطی کنم بر من حج اسلام بود و یا گفت بر من روزه بود و
یا بر من صدقه بود و یا بنده من آزاد و یا گفت اگر ترا وطی کنم تو مطلقه
باشی درین مسایل ایلا بود و بقول ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیه اگر سوگند
بعتق بنده خورد و سوگند ایلا نبود مسئله اگر مطلقه رجعیه را گفت در
عدت بخدای که ترا وطی نکنم ایلا بود و اگر مطلقه بائنه و یا اجنبیه را گوید
بخدای ترا وطی نکنم ایلا نبود مسئله مدت ایلا کنیزک دو ماه است
مسئله اگر سوگند خورد از وطی بسبب مرض خود و یا بسبب مرض زن

عاجز شده یا از زن صغیره سوگند خورد و یا زن بسته اندام نهاییست
و یا در موضع وطی مخصوص استخوان ست که بدان سبب وطی او ممکن نیست
و یا میان زن و شوهر بُعد مسافت ست که در مدة ایلا نتواند رسید درین
مسایل رجوع از ایلا بقول او بود که گوید بازگشتم بدین زن و بقول شافعی
رجوع از ایلا جایز نشود مگر بوطی و اگر در مدت ایلا قادر شد بر وطی رجوع
از ایلا بوطی شود مسئله اگر زن را گفت تو بر من حرامی اگر نیت تحریم
دارد و یا هیچ نیت ندارد ایلا بود و اگر نیت ظهار دارد ظهار بود و اگر نیت
دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت یکطلاق باین افتد و اگر نیت
سه طلاق داشت سه طلاق افتد و بقول محمد در نیت ظهار ظهار نبود

باب الخلع

مسئله خلع عبارت جدایی ست از
نکاح و بخلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق بر مال گفت و زن قبول کرد
یکطلاق باین افتد و مال بر زن لازم آید و بقول شافعی خلع فسخ نکاح است
نه طلاق تا اگر بعد از دو طلاق خلع کرد بی حلاله شوهر اول نتواند که نکاح
کند و بقول شافعی بی حلاله تواند که نکاح کند و در خلع و طلاق بمال مال لازم شود
مسئله اگر نشوز از جهت منکوحه بود مکروه نیست عوض طلاق و
بدل خلع ستدن مال از زن و اگر نشوز از جهت شوهر بود مکروه بود که عوض
طلاق و بدل خلع از زن ستدن مسئله هر چه صلاحیت مهر دارد
صلاحیت بدل خلع دارد مسئله اگر خلع کرد و یا طلاق گفت بمقابله
خمر و یا خوک و یا بمقابله مردار بدل واجب نیاید و در خلع طلاق
باین افتد و در طلاق بمقابله خمر و خوک و مردار یک طلاق
رجعی واقع شود مسئله اگر زن با شوهر گفت مرا خلع کن بامن

بدانچه در دست منست و شوهر خلع کرد و بدست زن هیچ نبود هیچ واجب
نشود و طلاق باین افتد و اگر گفت خلع کن با من بدانچه بدست من است
از مال و یا بدانچه بدست منست از دراهم و بدست وی هیچ نبود اگر زن
مهر ستده است رد کند بر شوهر و در صورتی که گفت خلع کن با من بدانچه
بدست منست از دراهم سه درم واجب شود **مسئله**
اگر خلع کرد زن بر بنده که گریخته است بدان شرط که زن از ضمان بنده
بیزار بود بیزار نشود و تسلیم بنده بر زن لازم شود و اگر قدرت بود تعیین
بنده تسلیم کند و اگر عجز بود از تسلیم بنده قیمت بنده لازم شود
مسئله اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده مرا بهزار درم
و شوهر یک طلاق گفت یکطلاق باین افتد و بر زن سیصد و
سی و سه درم و سیوم حصه از یک درم واجب شود و اگر زن گفت
سه طلاق کو مرا بر هزار درم و شوهر یک طلاق گفت بر زن هیچ واجب
نشود و یک طلاق رجعی افتد و بقول ابی یوسف و محمد یکطلاق
باین افتد و بر زن سیصد و سی و سه درم و سیوم حصه از یکدرم
واجب آید **مسئله** اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق
کو بهزار درم و یا گفت بر هزار درم و زن یکطلاق گفت هیچ نیفتد و
بر زن نیز هیچ واجب نباید **مسئله** اگر زن را گفت
تو طالقی بهزار درم یا بر هزار درم و زن قبول کرد هزار درم لازم شود و یکطلاق
باین افتد **مسئله** زن را گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم است
و یا بنده را گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق افتد و بنده
آزاد شود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد اگر قبول کردند

بر هر یکی هزار درم واجب شود و یک طلاق باین بر زن افتد و بنت ازاد
شود و اگر قبول نکردند طلاق نیفتد و بنت ازاد نشود **مسئله** شرط
خیار در خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نیست
و از جانب شوهر شرط خیار باتفاق جایز نبود **مسئله** اگر زن
را گفت دی روز ترا بهزار درم طلاق گفته ام تو قبول نکردی
زن گفت قبول کرده ام قول شوهر تصدیق کنند **مسئله** اگر
شخصی را گفت این بنت بدست تو دی روز بیع کرده ام بهزار درم و تو
قبول نکردی او گفت قبول کرده ام قول مشتری معتبر بود **مسئله**
خلع و مبارات ساقط کند هر حقی از حقوق نکاح که یکی را بر دیگری
بود تا زن با شوهر خلع و مبارات کرد بمالی معلوم آن مال بر زن برای
شوهر واجب اید و هیچ یکی را بر دیگری وجوبی
مهر باقی نماند اگرچه مهر قبض کرده است و یا نکرده است و خلع و مبارات
پیش از دخول است و یا بعد از دخول و بقول محمد رحمه الله علیه ساقط
نشود مگر انچه ذکر کنند و ابو یوسف در خلع با محمد است و در مبارات
با ابی حنیفه رحمه الله علیهم **مسئله** اگر پدر صغیره بمال صغیره خلع کرد
با شوهر وی خلع بر صغیره جایز نبود و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و
مهر از ذمه شوهر ساقط نشود و طلاق افتد **مسئله** اگر پدر صغیره
با شوهر وی خلع کرد بهزار درم از جهت صغیره بدانکه پدر صغیره بدین هزار
درم ضامن بود طلاق واقع شود و هزار درم بر پدر صغیره لازم شود

باب الظهار **مسئله** ظهار عبارت از مانند
کردن منکوحه است بر کسی که حرام است بروی بتحریم موبد **مسئله**

اگر زن را گفت تو بر من حرامی چون پشت مادر من وطی و لمس و قبله
حرام شود و بعد از ادای کفارت حرمت برافتد و بقول شافعی رحمة الله علیه
لمس و قبله حرام نشود و اگر پیش از کفارت وطی کرد توبه و
استغفار کند و چیزی دیگر واجب نشود مسئله کفارت
بعود واجب شود و مراد از عود عزم ست بر وطی تا اگر بعد از ظهار مدت
گذشت و شوهر را عزم وطی نبود و زن بمرد کفارت از شوهر ساقط شود
و بقول شافعی عود عبارت از امساک زن ست بعد ظهار تا اگر زمانی
گذشت و طلاق نگفت بقول او کفارت لازم آید اگرچه زن بمرد
مسئله زن را گفت راسک علی کظهر امی او وجهک او فرجک
او رقبتک یعنی سر تو همچو پشت مادر منست و یا روی تو همچو پشت مادر منست و یا فرج
تو همچو پشت مادر منست و یا گردن تو همچو پشت مادر منست ظهار بود همچنین اگر گفت نصف تو یا ثلث تو همچو پشت
مادر منست ظهار بود و همچنین اگر گفت تو همچو پشت مادر منی یا
گفت تو همچو ران مادر منی و یا گفت تو همچو فرج مادر منی ظهار بود مسئله
اگر منکوحه را مانند کرد بخواهر رضاعی و یا بعمه رضاعی و یا مادر رضاعی
ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت
و یا ظهار یا طلاق داشت همچنانست که نیت کرد
و اگر هیچ نیت نداشت هیچ واقع نشود و بقول محمد ظهار بود مسئله
اگر گفت تو بر من حرامی همچو پشت مادر من و نیت طلاق و یا ایلا داشت
ظهار بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهم اگر نیت ظهار
کند ظهار بود و اگر نیت طلاق کند طلاق بود و اگر نیت ایلا کند ایلا
بود و اگر نیت هیچ نکند ظهار بود باتفاق مسئله اگر گفت تو

بر من حرامی همچو مادر من و نیت ظهار یا طلاق درنشت نیت وی معتبر بود
مسئله ظهار جایز نبود مگر از منکوحه تا اگر کنیزک را ظهار کرد ظهار نبود
و بقول مالک رحمة الله علیه ظهار بود مسئله اگر زنی را
نکاح کرد بی اذن او و با این زن ظهار کرد بعد ان زن اجازت
نکاح کرد ظهار باطل بود مسئله اگر چهار زن را گفت شما بر من
همچو پشت مادر منید از هر چهار زن ظهار بود و برای هر یک کفارت بود
و بقول مالک یک کفارت و بس مسئله کفارت ظهار آزاد
کردن بنده است اگر کافر بود و مومن روا بود و از کفارت ظهار نابینا و یا دو دست
بریده و یا دو سر انگشت بریده و یا دو پای بریده و یا آزاد کردن دیوانه و
یا مدبر و یا ام ولد و یا مکاتبی که از مال کتابت چیزی ادا کرده بود و اگر
مکاتبی را آزاد کرد که از بدل کتابت هیچ نداده است جایز بود و بقول
شافعی و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر نیمی بنده را
آزاد کرد و نیت کفارت ظهار و نیمه دیگر نیز به نیت کفارت ظهار
آزاد کرد و یا ذو رحم محرم خود خرید به نیت کفارت ظهار جایز بود و
بقول شافعی آزاد کردن ذو رحم محرم از کفارت ظهار جایز نبود
مسئله اگر از کفارت ظهار نیمه بنده مشترک آزاد کرد
و باقی نیمه قیمت شریک را ضمان داد و یا نصف بنده آزاد
کرد بعده وطی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است بعده نصف
دیگر نیز از کفارت ظهار آزاد کرد از ظهار جایز نبود و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما جایز بود مسئله اگر از آزاد کردن بنده عاجز است
دو ماه پیوسته روزه دارد که در آن ماه رمضان و دو عید و ایام تشریق

نبود اگر در این دو ماه زنی را که ظهار کرده است وطی کرد در شب بقصد و
یا در روز بنسیان و یا افطار کرد روزه را بعذر مرض و یا بسفر از سر گیرد
و بقول ابی یوسف اگر وطی کرد در شب بنسیان و یا در روز بعذر افطار کرد از سر نگیرد
و همچنین دو ماه تمام کند مسئله در ظهار بنده را بجز آزاد کردن
جایز نبود مگر روزه و اگر مولی از کفارت بنده بنده آزاد میکند و
یا طعام میدهد جایز نبود مسئله اگر مظاهر قدرت بر روزه ندارد
شصت درویش را طعام دهد چنانچه در صدقه فطر و یا قیمت طعام دهد
و اگر دیگری را امر نمود که از ظهار وی طعام دهد و او داد درست بود و بقول شافعی
قیمت جایز نیست مسئله اباحت در طعام کفارت و فدیه
روزه جایز بود و در زکوة و صدقه فطر و عشر جایز نیست و بقول شافعی
اباحت جایز نی مسئله شرط اباحت آنست که دو وقت
اول روز و یا دو وقت آخر روز طعام سیر دهد و یا یک وقت اول روز
و یک وقت آخر روز طعام دهد مسئله اگر یک درویش را
دو ماه پیوسته طعام دهد از کفارت جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
جایز نبود مسئله اگر طعام داد یک مسکین را در یک روز
شصت مرتبه و یا طعام شصت درویش را بیک درویش
یکمرتبه داد جایز نبود مگر از یکروز مسئله اگر در میان طعام دادن
وطی کرد از سر نگیرد مسئله اگر از دو کفارت ظهار شصت
درویش را طعام داد و هر یکی را یک صاع گندم از یک کفارت جایز بود
و بقول محمد رحمة الله علیه از هر دو کفارت محسوب بود مسئله
اگر از کفارت ظهار و افطار رمضان بشصت درویش یکان صاع گندم

جزی را جایز نیست و جایز نیست آخرش بجای فوت شدن جنس نفع و آن کلام کردن

داد و یا از دو ظهار دو بنده آزاد کرد و هر بنده برای هر کفارتی
معین نکرد و از هر دو کفارت جایز بود و همچنین اگر از دو کفارت ظهار چهار ماه
روزه داشت و یا صد و بیست درویش را طعام داد جایز بود و اگر از
دو ظهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعیین
کند جایز بود و بقول زفر جایز نبود مسئله اگر از کفارت ظهار و قتل یک
بنده آزاد کرد از هیچ یکی جایز نبود و بقول شافعی تواند که از یکی تعیین کند

باب اللعان

لعان عبارت از گواهیهائی است تاکید
کرده شده بسوگند سوگند بذکر کردن لعنت در حق مرد بمنزلهٔ حد قذف
و در حق زن بمنزلهٔ حد زنا و بقول شافعی لعان سوگند است مؤکد بلفظ
شهادت مسئله اگر منکوحه خود را بزنا دشنام داد
و زن و شوهر صلاحیت گواهی دارند و زن از آنهاست که
بر قاذف وی حد لازم است و یا گفت که این فرزند از من نیست
و زن حد قذف از او مطالبه کند لعان واجب شود اگر شوهر از لعان
امتناع آورد حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ زن کند اگر خود را دروغ
گو کرد پس حد قذف زنند و چون شوهر لعان اختیار کرد بر زن
نیز لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد حبس کنند تا لعان
کند یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده
و یا کافر و یا محدود در قذف بود شوهر را حد قذف زنند و اگر شوهر از اهل شهادت
است و زن از آنها نیست که بر قاذف او حد واجب است یعنی کنیزک
یا صبیه و یا مجنونه و یا زانیه یا کافره بود بر شوهر حد لعان واجب نباشد
صفت لعان در قرآن مسطور است یعنی قاضی ابتدا از شوهر کند

چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی
میدهم بخدا انکه من از راستگویانم درانچه قذف کرده ام او را بزنا
و پنجم بار بسوی زن اشارت کند و پنجم بار بگوید لعنت الله علیه ان
کان من الکاذبین فیما رمیتها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر وی باد
اگر از دروغ گویان است درانچه قذف کرده ام او را بزنا بعده زن
چهار بار بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی
گواهی میدهم بخدای که او از دروغ گویان است درانچه دشنام گفته است
مرا بزنا و پنجم بار گوید غضب الله علیها ان کان من الصادقین فیما
رمانی به من الزنا یعنی خشم خدای بر این زن باد اگر او
از راست گویانست درانچه دشنام گفته است مرا بزنا و چون زن
و شوهر لعان کردند فرقت واقع شود میان ایشان بتفریق قاضی
یعنی طلاق بائن واقع شود و بقول زفر رحمه الله علیه بلعان هر دو فرقت
شود بی تفریق قاضی و بقول شافعی رحمه الله علیه بلعان شوهر فرقت شود
پیش از لعان زن مسئله اگر بنفی نسب فرزند دشنام گفت
و لعان کردند قاضی نسب فرزند از پدر نفی کند و فرزند را بمادر الحاق کند
مسئله اگر شوهر بعد از لعان گفت که دروغ گفته بودم حد
قذف زنند و جایز بود که این زن را نکاح کند و بقول ابی یوسف
و شافعی رحمه الله علیهما جایز نبود که این زن را نکاح کند و همچنین اگر زن
دیگری را دشنام کند و شوهر را حد قذف زدند و یا زن زنا کرد و حد
زنا زدند تواند که این زن را نکاح کند مسئله اگر گنگ زن
را دشنام دهد لعان واجب نباید و بقول شافعی رحمه الله علیه واجب [illegible]

مسئله بنفي حمل لعان نكنند و بقول ابي يوسف و محمد رحمهما الله عليهما لعان
كنند اگر كم از شش ماه از گاه نفي فرزند آورده است و بقول شافعي رحمه الله عليه بنفي
حمل در حال لعان كنند مسئله اگر زن را گفت كه تو زنا كردي
و اين حمل از زناست لعان واجب شود و قاضي نسب حمل از شوهر
نفي نكند و بقول شافعي رحمة الله عليه نفي كند مسئله نفي نسب فرزند بعد
از ولادت و يا بوقت تهنيت و خريدن چيزها كه در ولادت كار آيد جائز
بود و بعده نفي جائز نبود و نسب ثابت شود و لعان در هردو صورت واجب
شود و بقول ابي يوسف و محمد رحمة الله عليهما نفي فرزند در مدت نفاس جائز بود
مسئله اگر زن دو بچه بيك شكم زاده اند اول را نفي كرد و دوم را اقرار
كرد حد قذف واجب آيد و اگر باول اقرار كرد و دوم را نفي كرد لعان
واجب آيد و در هردو صورت نسب هردو ثابت شود و

باب العنين عنين كسي است كه وطي نتواند كرد و يا كسي است كه بر
بكر قادر نتواند بود اگرچه بر كالمه قادر بود مسئله اگر زن شوهر خود
را مجبوب يافت در حال تفريق كنند و اگر عنين و يا خصي يافت يك
سال مهلت دهند اگر وطي كرد فبها و اگر نه تفريق كنند بطلب زن و تفريق
قاضي فرقت واقع شود و بقول ابي يوسف و محمد رحمة الله عليهما بمجرد اختيار
كردن زن نفس خود فرقت واقع شود بي تفريق قاضي مسئله تفريق
قاضي بمنزله طلاق باين بود و بقول شافعي بمنزله فسخ بود مسئله
اگر شوهر گويد كه وطي كرده ام و زن انكار مي آرد بزنان ديگر بنمايند
اگر گويند بكر است زن مخير بود كه بهمين شوهر اختيار كند و يا از قاضي
تفريق طلب كند و اگر كالمه بود و در وطي ميان زن و شوهر اختلاف

شد قول شوهر معتبر بود با سوگند و اگر زن شوهر را اختیار کرد حق زن
در طلب تفریق باطل شود مسئله اگر در زن یا در شوهر عیبی ظاهر شد
هیچ یکی را اختیار فسخ نکاح نبود و بقول شافعی شوهر تواند که زن را رد
کند بعیب جنون و جذام و رتق و قرن و برص و بقول محمد رحمة الله علیه
اگر زن در شوهر جنون و یا جذام و یا برص یافت تواند که نکاح رد کند
باب العدة عدت عبارت از انتظاری
ست که بر زن لازم شود مسئله عدت زن آزاد بطلاق و
یا بفسخ نکاح سه حیض است و بقول شافعی سه طهر است مسئله
اگر زن حیض نمی بیند بسبب خردی یا کبر و یا غیر آن عدت او سه ماه است
مسئله عدت وفات چهار ماه و ده روز است مسئله عدت
کنیزک دو حیض است و یا یک نیم ماه در طلاق و فسخ نکاح و وفات دو ماه و پنج
روز است مسئله عدت زن حامله در فسخ و طلاق و وفات بوضع
حمل است مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق باین گفت و در
عدت بمرد عدت این زن چهار ماه و ده روز است که در آن سه حیض بیند و بقول
ابی یوسف رحمه الله سه حیض است مسئله اگر کنیزکی در عدت از طلاق رجعی
آزاد شد عدت وی بگردد و سه حیض واجب شود اما اگر در عدت سه طلاق
و یا در عدت طلاق باین و یا در عدت وفات آزاد شد همان عدت کنیزکان تمام
کند مسئله اگر زنی آیسه عدت بماهها نشسته است و در میان عدت بر عادت
خود حیض دید عدت او بحیض شود مسئله عدت از نکاح فاسد و از
وطی بشبهه در فرقت و موت سه حیض است مسئله اگر ام ولد آزاد شد
و یا مولی او بمرد عدت او سه حیض بود و بقول شافعی یک حیض است مسئله

عدت وفات زنی حامله که شوهر او صغیر بود بوضع حمل است و بقول
ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیهما چهار ماه و ده روز است مسئله
اگر زن صغیر بعد از موت او حامل شد عدت وی چهار ماه و ده روز بود
و نسب حمل در هر دو صورت از صغیر ثابت نشود مسئله حنفی که در
طلاق افتاد از عدت مسئله اگر معتده را بشبهه وطی کرد
عدت دیگر واجب آید و هر دو عدت متداخل واجب آید و هر حیضی
که بعد از وطی بیند از هر دو عدت محسوب بود و چون عدت اول تمام شود عدت
دوم تمام کند و بقول شافعی رحمة الله علیه تداخل نبود مسئله ابتداء عدت
در طلاق و موت بعد از طلاق و موت او بود و در نکاح فاسد ابتداء عدت
بعد تفریق و یا بعد از عزم شوهر بترک وطی بود و بقول زفر رحمة الله علیه از آخر
وطی ابتدا کند مسئله اگر زن گفت که عدت من گذشته است
و شوهر منکر است قول زن معتبر بود با سوگند مسئله اگر معتده خود
را بطلاق باین نکاح کرد و پیش از وطی طلاق گفت مهر کامل واجب
آید و عدت از سر گیرد و بقول محمد رحمة الله علیه عدت اول تمام کند و نصف
مهر واجب شود و بقول زفر رحمة الله علیه عدت اصلا واجب نیاید مسئله
اگر ذمی ذمیه را طلاق گفت عدت واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد
واجب آید

فصل فی الحداد

مسئله معتده مسلمه عاقله بالغه
از طلاق باین و از وفات شوهر سوگ دارد بترک زینت و خوشبوی
و سرمه و روغن مگر بعذر و ترک حنا و جامه رنگین بمعصفر و زعفران و
بقول شافعی رحمة الله علیه معتده از طلاق باین سوگ ندارد مسئله
معتده عتاق و معتده نکاح فاسد سوگ ندارد مسئله

خطبه کند و تعریض در خطبه درست است و تعریض آن بود که گوید تو جمیله
من میخواهم که زنی نکاح کنم مسئله معتده طلاق از خانه بیرون نیاید و
معتده وفات را جایز بود که در روز بیرون آید و با بعضی از شب بیرون
آید فاما شب همه در منزل خود باشد و معتده طلاق و وفات عدت داری
در منزلی کند که در وی عدت واجب شده است مگر که بیرون کنند
یا آن منزل خراب شود مسئله اگر زنی در سفر مطلقه شد بطلاق بائن
و یا شوهر وی بمرد و از آنجا تا شهر وی کم از سه روزه راه است باز گردد
بسوی شهر خود و اگر زیادت از سه روزه راه است نرود و اگر
تا بمقصد کم از سه روزه راه است برود و اگر تا بشهر وی و تا بمقصد وی
سه روزه راه است اختیار بدست او بود بشهر خود باز آید و یا
بجانب مقصد خود در رود با او محرم بود یا نبود و اگر از هر جانبی سه روزه
راه است و او در شهر است همانجا عدت دارد و بیرون نیاید اگرچه محرم
دارد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر با او محرم بود روا باشد که بیرون
آید و بی محرم بیرون نیاید

باب ثبوت النسب

مسئله اگر مردی زنی را گفت اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد طلاق واقع شود
و از وقت نکاح شش ماه فرزند آورد نسب از وی ثابت شود و مهر واجب آید
مسئله معتده از طلاق رجعی فرزند آورد نسب از شوهر ثابت شود و اگر
بیشتر از دو سال بود تا اقرار نکرده است بگذشتن عدت و مراجعت باشد
و اگر کم از دو سال آورده نسب ثابت شود و مراجعت نبود مسئله
اگر معتده بطلاق بائن فرزند آورد و اقرار نکرده است بگذشتن عدت اگر کم از
دو سال بود نسب از شوهر ثابت شود و اگر دو سال یا بیشتر از دو سال

باشند نسب ثابت نشود مگر که شوهر دعوی نسب کند مسئله اگر مراهقه
را طلاق باین و یا رجعی گفت و این مراهقه کم از نه ماه فرزند آورد از گاه طلاق
نسب ثابت شود و اگر به نه ماه آورد نسب ثابت نشود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه در طلاق باین تا دو سال نسب ثابت شود و در رجعی تا بیست و هفت ماه
نسب ثابت شود و این مسئله جایی هست که اقرار نکرده است بگذشتن عدت
مسئله اگر معتده وفات فرزند آورد نسب او از شوهر ثابت شود
تا دو سال اگر اقرار بگذشتن عدت نکرده است و بقول زفر رحمة الله علیه
اگر بعد از گذشتن عدت وفات بشش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود
مسئله اگر معتده اقرار کرد بگذشتن عدت و کم از شش ماه از
وقت اقرار فرزند آورد نسب ثابت شود و اگر بشش ماه آورد نسب ثابت
نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه ثابت شود تا دو سالی که شوهر
نکرده است مسئله اگر معتده طلاق باین یا وفات یا خلع و یا
[illegible] طلاق فرزند آورد و شوهر و یا ورثه از ولادت منکر شوند و فرزند
کم از دو سال آورده است و اقرار بگذشتن عدت نکرده است اگر دو مرد
و یا یک مرد و دو زن بولادت گواهی دهند و یا حمل ظاهر باشد و یا شوهر
بحمل اقرار کرده باشد و یا ورثه تصدیق کنند نسب ثابت شود مسئله
اگر زنی را نکاح کرد و کم از شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود و اگر بشش ماه
و یا زیادت از آن آورد از وقت نکاح نسب ثابت شود اگرچه شوهر
ساکت بود و اگر شوهر از ولادت منکر شود بگواهی یک زن بولادت نسب
ثابت شود و اگر بعد از ولادت میان زن و شوهر اختلاف افتاد شوهر میگوید
که مدت چهار ماه شد که ترا نکاح کرده ام و زن میگوید که شش ماه شده است که مرا

نکاح کرده قول زن معتبر بود و نسب از شوهر ثابت شود مسئله اگر تعلیق
طلاق بولادت زن کرد و یک زن گواهی داد بولادت این زن را طلاق
نیفتد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما افتد مسئله اگر تعلیق طلاق
بولادت کرد و شوهر اقرار کرده است بحمل بی گواهی دایه طلاق افتد و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما گواهی دایه برای وقوع طلاق شرط است
مسئله اکثر مدت حمل دو سال است و بقول شافعی رحمة الله علیه
چهار سال مسئله اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کنیزکی را نکاح کرد
و یک طلاق گفت پس بخرید و از وقت خریدن کم از شش ماه فرزند آورد نسب
از وی ثابت شود و اگر بیشتر شش ماه آورد نسب ثابت نشود مگر که دعوی نسب کند
مسئله اگر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد بود از من بود پس یک زن
بولادت این کنیزک گواهی داد کنیزک ام ولد شود مسئله اگر کودکی را
گفت که این کودک پسر من است و بعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن
او بودم و کودک پسر او است هر دو میراث برند و اگر حریت این زن معلوم نبود
ورثه میگویند که تو ام ولد پدر ما ئی این زن میراث نبرد

باب الحضانت

مادر اولی است نگاه داشتن بفرزند پیش از تفریق و پس از تفریق و بعده جده
مادری اولی است بعد جده پدری بعده خواهر مادری و پدری
بعده خواهر مادری بعده خواهر پدری بعده خاله مادری و پدری بعده خاله
مادری بعده خاله پدری بعده عمه مادری و پدری بعده عمه مادری بعده عمه پدری
و هر که از ایشان شوهر کند اگر غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود و بعد از
رفتن حق او باز گردد و بقول زفر رحمة الله علیه خواهر حقیقی و خواهر مادری
و خاله اولی است از جده پدری مسئله اگر این زنان نباشند

عصبه اقرب اولی بود مسئله مادر و جده اولی تر بود به پسر تا مستغنی شود و حد استغنا مقدر بهفت سال است و مادر و جده بدختر اولی است تا حیض بیند و بقول محمد رحمة الله علیه تا حد شهوت رسد مسئله حرّ مادر و جده اولی است بدختر تا حد شهوت رسد مسئله کنیزک و ام ولد را حق حضانت نیست تا آزاد نشود مسئله ذمیه را اولی است بفرزند مسلمان مادام که فرزند بی‌خرد باشد و یا ادیان معلوم نشود مسئله فرزند را خیار نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه فرزند مخیر است بعد از هفت سال اگر تمیز دارد

مسئله زن مطلقه نتواند که فرزند را در سفر برد مگر بوطن خود که نکاح وی در آنجا بود

باب النفقه

مسئله نفقه و کسوت زن بر شوهر واجب است بقدر حال زن و شوهر یعنی اگر هر دو توانگر باشند نفقه توانگرانه دهد و اگر هر دو درویش اند نفقه درویشانه دهد و اگر زن درویش است و شوهر توانگر است نفقه او کمتر از توانگرانه و بالاتر از درویشانه دهد و بقول شافعی رحمة الله علیه بر اندازه حال شوهر لازم آید مسئله اگر زن منع نفس از وطی میکند برای طلب مهر معجل نفقه واجب آید اگرچه پیش از دخول و یا بعد از دخول بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر منع بعد از دخول است نفقه واجب نبود مسئله اگر زن ناشزه است یعنی نافرمان یا صغیره که وطی او ممکن نبود و یا برای دین محبوس است و یا کسی وی را غصب کرده است و یا بی شوهر برای حج رفته و یا بیمار است و تسلیم بشوهر نکرده اند نفقه واجب نیاید و اگر تسلیم کرد بعده مریض شد نفقه واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه برای زن صغیره نفقه واجب آید و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه برای مغصوبه و زنی که برای حج با محرم رود نفقه واجب آید مسئله اگر شوهر

از نفقهٔ زن عاجز شد تفریق نکند و بقول شافعی رحمه الله تفریق کنند اگر زن طلب
تفریق کند مسئله اگر شوهر توانگر است نفقهٔ یکی خدمتکاران زن نیز واجب
آید و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه نفقهٔ دو خادم واجب آید مسئله
اگر شوهر از نفقه عاجز است قاضی زن را بفرماید تا وام کند بر شوهر و اگر شوهر
درویش بود نفقهٔ درویشانه بستاند و بعد ازان توانگر شد نفقهٔ توانگرانه در تمام
کند اگرچه بنفقهٔ درویشانه حکم شده است مسئله اگر مدتی گذشت
و نفقه نداد واجب نشود مگر که قاضی نفقه فرض کرده باشد و یا زن بمقداری
با شوهر صلح کرده باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه نفقهٔ گذشته واجب
شود مسئله اگر زن و یا شوهر بمیرد نفقهٔ گذشته ساقط شود اگرچه
حکم شده باشد و بقول شافعی رحمه الله علیه ساقط نشود مسئله اگر زن
نفقهٔ آینده بستد یکی از زن و شوهر بمرد رد نکند و بقول امام محمد و شافعی رحمه الله علیهما
نفقهٔ روزهای آینده اگر موجود بود باز بستانند و اگر بی استهلاک او هلاک شده است
هیچ نستانند و اگر هلاک باستهلاک اوست رد قیمت واجب آید مسئله
اگر بنده باذن مولی زنی را نکاح کرد بنده را برای نفقهٔ زن بفروشند مسئله
اگر شخصی کنیزک شخصی را نکاح کرد و اگر مولی کنیزک را بشوهر تسلیم کرد نفقه بر
شوهر واجب شود مسئله بر شوهر واجب است که زنان را ساکن
کند اندر منزلی که خالی بود از اهل هر دو و شوهر نتواند که اهل زن را از دران
منزل منع کند فاما از نظر و سخن منع نتواند کرد مسئله مردی غایب
است و او را مالی است بدست شخصی از دراهم و یا دنانیر و یا طعام و یا
جامه از جنس کسوت او و این شخص معترف است بمال و زوجیت قاضی
فرض کند دران مال نفقهٔ زن غایب و نفقهٔ فرزندان صغار و مادر و پدر او

و از تن این میانجی ستاند و بقول زفر رحمة الله علیه از مال ودیعت ندهاند و نفقه باید که بر شوهر وام کند **مسئله** اگر زن را طلاق گفت نفقهٔ عدت و سکنی بر شوهر واجب آید اگرچه طلاق باین گفته است و یا طلاق رجعی و بقول شافعی در طلاق باین نفقهٔ عدت واجب نیاید **مسئله** برای معتده وفات نفقه واجب نیاید **مسئله** هر فرقتی که از جهت زن شود بسبب معصیت چون ردّه و غیر آن نفقه ساقط کند **مسئله** اگر زن مطلقه باین در عدت ارتداد آرد نفقهٔ عدت ساقط شود و اگر بعد از سه طلاق و یا باین پسر شوهر را تمکین کرد برای وطی نفقهٔ عدت ساقط نشود و بقول زفر رحمة الله علیه ساقط شود **مسئله** نفقهٔ طفل در ویش هر پدر واجب است و مادر او را برای شیر دادن جبر نکنند بلکه بر پدر واجب است که دایه مزدور گیرد تا طفل را شیر دهد نزدیک مادر او و مادر طفل را اجارت برای شیر دادن فرزند نگیرد اگر در نکاح پدر طفل بود و یا معتده بود و اگر مادر طفل بعد از گذشتن عدت با جر مثل شیر دهد همون اولی بود و بقول مالک اگر مادر طفل شریفه نبود جبر کنند تا شیر دهد **مسئله** نفقهٔ مادر و پدر و اجداد و جدات اگر درویش باشند واجب آید اما نفقهٔ ایشان با اختلاف دین واجب نیاید مگر نفقهٔ زن و فرزندان جای مانده که با اختلاف دین واجب آید و کسی شریک نبود با پدر در نفقهٔ فرزندان و نیز کسی شریک نبود با فرزند در نفقهٔ مادر و پدر **مسئله** نفقهٔ ذی رحم محرم فقیر که عاجز است از کسب چون نابینا و جای مانده بس تو نگر بقدر میراث واجب آید یعنی نفقهٔ خواهر بالغه فقیره و برادر بالغ فقیر جای مانده بر برادر دو حصه و بر خواهر یک حصه و اگر برادر را بالغ فقیر جای مانده که سه خواهر دارد یکی خواهر حقیقی دوم خواهر پدری سیوم خواهر

مادري بر خواهر حقيقي سه حصه است و بر خواهر پدري يكحصه و بر خواهر مادري نيز
يكحصه واجب آيد و بقول شافعي نفقه واجب نيست مگر بر مادر و پدر براي فرزند
و بر فرزند براي مادر و پدر مسئله اگر پسر غايب است و پدر متاع او براي نفقه
خود بفروشد جايز بود و بقول ابي يوسف و محمد رحمة الله عليه جايز نبود و فاما بيع عقار
پسر غايب براي نفقه باتفاق جايز نيست مسئله اگر مودع پسر غايب از
مال غايب بر مادر و پدر او نفقه ميكند بي امر قاضي ضامن شود مسئله اگر
مادر و پدر مال پسر غايب كه بر ايشان است نفقه كردند ضامن نشوند مسئله
اگر قاضي نفقه مادر و پدر و فرزند و قرابت ذي رحم محرم فرض كرد و مدتي
گذشت كه نفقه نرسيد ساقط شود مگر كه قاضي بوام كردن فرموده باشد
مسئله نفقه مملوك بر مالك واجب است اگر امتناع آورد مملوك
از نفقه مملوك كسب كند و از ان وجه نفقه كند و اگر كسب نتواند كرد
قاضي مولي را بفرمايد تا بفروشد

كتاب العتاق

عتاق
اثبات قوتي است شرعي كه در مملوك ثابت ميشود در محل نزديك زايل
شدن رق و ملك مسئله عتق جايز است از حر عاقل و بالغ
مملوك خود را مسئله عتق ثابت شود بدين الفاظ انت حر
انت عتيق انت محرر انت معتق يعني تو آزادي
و نيز آزاد شود بلفظ حررتك و اعتقتك يعني ترا آزاد كردم و نيز
آزاد شود باضافت عتق بالفاظي كه معبر از تمام تن است چون راسك حر
و يا وجهك حر يا گويد رقبتك حر و يا گويد فرجك حر يا گويد
بدنك حر يعني سر تو يا روي تو يا گردن تو يا فرج تو يا تن تو آزاد
و از ين الفاظ آزاد شود اگرچه نيت آزادي نكرد مسئله اگر گفت

لا ملک لي عليک و يا گفت لا رق لي عليک و يا گفت لا سبيل لي عليک يعني مرا بر تو هيچ ملکي و رقيتي و راهي نيست درين الفاظ بي نيت ازاد نشود **مسئله** اگر گفت هذا ابني و يا گفت هذا ابي يعني اين پسر منست يا پدر منست و يا کنيزک را گفت هذه امي يعني اين مادر منست و يا گفت هذا مولائي يعني اين مولي منست و يا گفت يا حر يا عتيق يعني اي ازاد درين الفاظ نيز ازاد شود و بقول زفر رحمة الله عليه در لفظ يا مولائي ازاد نشود مگر به نيت **مسئله** اگر گفت يا ابني يعني اي پسر من و يا گفت يا اخي اي برادر من و يا گفت لا سلطان لي عليک يعني نيست مرا هيچ بر تو درين الفاظ ازاد نشود اگرچه نيت عتق دارد **مسئله** اگر کنيزک را گفت انت طالق و يا انت باين و يا تخمري بسبب الفاظ اگرچه نيت ازادي دارد ازاد نشود و بقول شافعي اگر نيت عتق دارد ازاد شود **مسئله** اگر بنده را گفت تو مثل ازادي ازاد نشود **مسئله** اگر گفت نيستي تو مگر ازاد ازاد شود **مسئله** اگر ذي رحم محرم را مالک شد ازاد شود اگرچه مالک کافر و يا مسلمان و يا صبي و يا مجنون بود و بقول شافعي رحمة الله عليه غير ذي رحم محرم غير ولاد ازاد نشود **مسئله** اگر بنده را ازاد کرد براي خدا تعالي و يا براي شيطان و يا براي بت ازاد شود **مسئله** اگر باکراه بنده را ازاد کرد و يا در حالت مستي بنده را ازاد کرد ازاد شود و بقول شافعي رحمة الله عليه ازاد نشود **مسئله** اگر اضافت عتق بملک کرد چنانچه بنده غير را گفت اگر تر اخريدم تو ازاد باشي و يا اضافت عتق بوجود شرط کرد چنانچه بنده خود را گفت اگر در سراي درايي تو ازاد باشي درين هر دو صورت

مسئله اگر یک شریک گفت اگر زید دران سرای در نیاید در فلان روز این بنده آزاد و شریک دوم گفت اگر زید دران سرای درآید فلان روز این بنده آزاد و آن روز گذشت و دخول و عدم دخول زید معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف دیگر برای هر دو شریک سعایت کند و بقول محمد رحمة الله علیه در جمیع قیمت سعایت کند و اگر درین صورت هر یکی سوگند خورد بعتق بنده خود بدخول زید و بعدم دخول زید اگر دران سرای پدران روز دخول و عدم دخول زید معلوم نباشند هیچ بنده آزاد نشود مسئله اگر دو کس بنده خریدند و این بنده پسر یکی بوده است نصیب پدرش آزاد شود و ضامن نشود و شریک وی نصیب خود آزاد کند و یا سعایت فرماید و بقول ابی یوسف و محمد اگر پدر تونگر است نصف قیمت پسر ضامن شود برای شریک و اگر درویش است پسر سعایت کند در نصف قیمت خود برای شریک و اگر اول اجنبی نصف بنده خرید و بعده پدر نصف دیگر خرید و پدر تونگر است شریک بیگانه مختار بود پدر بنده را تضمین کند و یا بنده را استسعایت فرماید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما شریک بیگانه مخیر نبود و پدر بنده را در نصف قیمت بنده تضمین کند مسئله اگر پدر نصف پسر خود را خرید از کسی که تمام در ملک او بود برای بایع ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما اگر پدر تونگر است نصف قیمت باقی برای بایع ضامن شود مسئله بنده ایست مشترک میان سه شریک یکی مدبر کرد انید بعده شریک دوم آزاد کرد و هر دو تونگر اند شریک سیوم مدبر را تضمین کند در نصیب خود و معتق را تضمین نکند و شریک مدبر معتق را تضمین کند و شریک مدبر معتق را تضمین کند در ثلث قیمت مدبر را نه بدانچه ضامن شده است و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه تمام بنده مدبر شود و

عتاق شریک دوم باطل بود و شریک مدبر برای هر دو شریک در ثلثان قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود مسئله کنیزک مشترک میان دو شریک ست یکی شریک دوم را گفت که این کنیزک ام ولد تست و او منکر شد و این کنیزک یک روز منکر را خدمت کند و یکروز توقف کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه اگر منکر خواهد کنیزک را در نصف قیمت سعایت فرماید بعده آزاد شود مسئله ام ولد را قیمت نیست تا اگر ام ولد مشترک ست میان دو کس و یکی آزاد کرد و او توانگر ست ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه نصف قیمت ام ولد ضامن شود مسئله مردی سه بنده دارد و دو بنده درآمدند مولی گفت یکی از شما آزاد و یکی بیرون آمد و سیوم بنده درآمد باز مولی گفت یکی از شما آزاد و مولی پیش از بیان بمرد بنده که اول درآمده بود و بیرون نرفت سه ربع او آزاد شود و نصف هر یک ازان دو بنده آزاد شود و بقول محمد رحمة الله علیه بنده که آخر درآمد ربع او آزاد شود و اگر این مسئله در مرض موت بود و تمام ترکه همین سه بنده ست از ثلث مال آن یک بنده مجانًا آزاد شود و میان این سه بنده هفت سهم آزاد شود بنده که اول درآمده ست و ثابت بوده ست سه سهم او آزاد شود و در چهار سهم سعایت کند و از دو بنده دیگر از هر بنده دوگان سهم آزاد شوند و هر یکی در پنجگان سهم سعایت کنند مسئله اگر دو بنده دارد گفت یکی از شما آزاد و یکی ازین دو فروخت و یا یکی از ایشان بمرد و یا یکی را آزاد کرد و یا مدبر کرد و یا یکی مکاتب کند دوم آزاد شود و اگر دو کنیزک را گفت یکی از شما آزاد و یکی را وطی کرد کنیزک دوم آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه آزاد شود

و اگر دو زن را گفت یکی از شما مطلقه است و یکی را وطی کرد و یا بمرد زن دوم مطلقه شود **مسئله** کنیزک را گفت اول فرزندی که از تو بزاید اگر پسر بود تو آزاد باشی و این کنیزک پسر و دختر بیک شکم زورد و معلوم نیست که اول پسر زاده یا دختر پسر بنده بود و نصف از مادر و دختر آزاد شود **مسئله** دو مرد گواهی دادند بر مردی که یکی از دو بنده خود آزاد کرده است گواهی دادند که یکی از دو کنیزک خود آزاد کرده است گواهی نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما شنوند و جبر کنند تا یکی را تعیین کنند **مسئله** اگر گواهی دادند که در مرض موت یکی از این دو بنده آزاد کرده است و یا گواهی دادند که یکی را ازین دو زنان طلاق گفته است مسموع بود باجماع والله اعلم

باب الحلف بالعتق

مسئله اگر گفت هر بنده که مرا بود امروز آزاد است آنرا که بعد از سوگند مالک شود و بعد از آن بخرد آزاد نشود و اگر آن روز نگفت هر مملوکی که بعد از ذکر سوگند مالک شود آزاد نشود **مسئله** لفظ مملوک شامل حمل نیست تا اگر گفت هر مملوکی که مرا ست آزاد و کنیزک حمل دارد و آن پسر آورد آزاد نشود **مسئله** اگر گفت هر بنده که مرا است فردا آزاد و یا گفت هر مملوکی را که مالکم پس فردا آزاد و یک بنده دارد و بنده دیگر خرید و پس فردا شد همان بنده که در حالت سوگند در ملک او بوده است آزاد شود و بنده دیگر بعد از آن خرید آزاد نشود **مسئله** اگر گفت هر مملوکی که مرا است بعد از موت من آزاد و همچنین اگر گفت هر بنده را که مالکم بعد از موت من آزاد و در حالت سوگند یک بنده دارد و بنده دیگر بعده خرید بمرد هر دو بنده از ثلث مال آزاد شوند

باب العتق علی جعل

مسئله بنده را بمالی مقدر آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و اگر عتق بنده معلق گردانید باداء مال بنده ماذون شود چون بنده مال پیش مولی حاضر آورد بنده آزاد شود و قاضی مولی را جبر کند بر قبض مال یعنی در شرع او را قابض دارند و بقول زفر رحمة الله علیه

جبر نکنند بر قبض **مسئله** اگر گفت تو آزادی بعد از مرگ من بهزار درم قبول بنده بعد از موت مولی معتبر بود اگر وارث جایز دارند تا اگر بنده بعد از موت مولی بهزار درم قبول کرد آزاد شود و هزار درم واجب آید **مسئله** اگر بنده را بمقابله خدمت یکساله آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و خدمت یکسال واجب آید و اگر مولی پیش از خدمت بمرد قیمت بنده واجب شود و بقول محمد رحمة الله علیهما قیمت خدمت یکسال واجب آید **مسئله** مردی گفت این کنیزک خود را بهزار درم آزاد کن بشرطی که بمن تزویج کنی مولی آزاد کرد و این معتقه از نکاح امتناع آورد کنیزک مجانا آزاد شود و بر فرمایننده هیچ واجب نشود و اگر گوید که این کنیزک خود را از جهت من آزاد کن بهزار درم بشرطی که بمن تزویج کنی پس مولی آزاد کرد و کنیزک از نکاح امتناع آورد و آن کنیزک را هزار درم قسمت کنند بر قیمت و بر مهر مثل او و آنچه حصه قیمت آید فرماینده مالک کنیزک را دهد و حصه مهر ساقط شود والله اعلم

باب المدبر

تدبیر معلق کردانیدن عتق است بمطلق موت چنانکه گوید چون بمیرم پس تو آزاد باشی و یا گفت آن روز که بمیرم تو آزاد و یا گوید تو آزادی پس از مرگ من و یا گوید تو مدبری و یا گوید ترا مدبر کردم درین جمیع مسایل مدبر شود و فروختن و بخشیدن او را روا نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه فروختن و بخشیدن مدبر جایز بود **مسئله** جایز بود که مولی مدبر را خدمت فرماید و بمزدوری دهد و نیز جایز بود که مولی کنیزک مدبره را وطی کند و یا تزویج کند و بموت مولی مدبر از ثلث مال آزاد شود یعنی اگر ترکه میت دو چندان قیمت مدبر بود

مدبر تمام ازاد نشود و اگر مولی بجز مدبر مال دیگر نگذاشت مدبر دو حصه قیمت
سعایت کند برای ورثه و اگر مولی وام دادنی دارد که مستغرق قیمت مدبر
ست مدبر در کل قیمت سعایت کند **مسئله** اگر مولی گفت که اگر
درین مرض یا درین سفر بمیرم و یا تا ده سال بمیرم تو ازاد باشی مدبر مقید
بود و همچنین اگر گفت تو ازادی بمرگ فلان واین مدبر مقید بود فروختن و بخشیدن
او جایز بود اگر مولی هم بران صفت بمیرد ازاد شود چنانچه مدبر مطلق ازاد
شود یعنی از ثلث مال ازاد شود و در مسئله تعلیق عتق بمرگ فلان اگر فلان
بمیرد نیز ازاد شود والله اعلم بالصواب

باب الاستیلاد

اگر کنیزک از مولی فرزند آورد ام ولد شود فروختن و ملک گردانیدن او جایز نبود
جایز بود که مولی وطی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند
و چون ام ولد بار دیگر فرزند آورد نسب از مولی ثابت شود بی دعوی
مولی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار کرد
دوم نفی کرد نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود و بقول
شافعی رحمة الله علیه اول بار نیز بی اقرار مولی نسب ثابت شود اگر مقر بوطی
بود **مسئله** چون مولی بمیرد ام ولد از کل مال ازاد شود و اگر مولی مدیون
بود ام ولد برای وام داران سعایت نکند **مسئله** اگر ام ولد ز
نصرانی اسلام آورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزله مکاتبه
بود تا قیمت ادا نکند ازاد نشود و بقول زفر در حال ازاد شود و سعایت
بمنزله دین بود بر ام ولد **مسئله** اگر مردی کنیزک شخصی نکاح کرد و از وی
فرزند آورد بعده شوهر مالک کنیزک شد کنیزک ام ولد او شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه ام ولد نشود **مسئله** اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و

یکی ازین دو شریک دعوی نسب کرد نسب او ثابت شود و کنیزک ام ولد
او شود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود
و قیمت فرزند او ضامن نشود و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب او ام ولد شود و بعد
نصیب شریک مالک شود بسبب ضمان ۞ اگر هر دو شریک یکبار دعوی نسب
کردند فرزند از هر دو شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک
واجب شود و بطریق مقاصه ساقط شود و آن پسر از هر یکی میراث
کامل گیرد و آن هر دو از آن پسر میراث یک پدر برند و میان خود قسمت کنند
و بقول شافعی رحمة الله علیه درین مسایل رجوع بقول قایف کنند و هر که قایف این
پسر را الحاق کند پسر او باشد ۞ مسئله اگر مولی کنیزک مکاتب خود را وطی
کرد و از و فرزند زاد و مولی دعوی نسب فرزند کرد و اگر مکاتب تصدیق کند نسب از
مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتب واجب آید
و کنیزک ام ولد او نشود و اگر مکاتب تکذیب کند نسب از مولی ثابت نشود
و بقول ابی یوسف رحمه تصدیق مکاتب معتبر نیست ۞ کتاب الایمان
یمین عبارت از تقویت یکی از دو طرف خبرست بمقسم به ۞ مسئله
سوگند بر سه نوع است نوع اول را غموس گویند و این سوگندیست بر کاری
گذشته با قصد دروغ و درین سوگند گنهگار شود و کفارت واجب
و توبه و استغفار کند و بقول شافعی رحمة الله علیه سوگند غموس از سوگند منعقد است
و کفارت واجب آید ۞ مسئله نوع دوم سوگند لغو است و آن سوگند
بکاری گذشته بگمان صدق و حال بر خلاف آن بود و درین سوگند امید
هست که عند الله ماخوذ نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه لغو سوگندیست که بی
قصد بر زبان رود چنانکه در حالت خشم و لجاج گوید لا والله و بلی والله

مدبر بتمام ازاد نشود و اگر مولی بجز مدبر مال دیگر نگذاشت مدبر در دو حصه قیمت سعایت کند برای ورثه و اگر مولی وام داولی دارد که مستغرق قیمت مدبر ست مدبر در کل قیمت سعایت کند **مسئله** اگر مولی گفت که اگر درین مرض یا درین سفر بمیرم و یا تا ده سال بمیرم تو ازاد باشی مدبر مقید بود و همچنین اگر گفت تو ازادی بمرگ فلان واین مدبر مقید بود فروختن و بخشیدن او جایز بود اگر مولی هم بران صفت بمیرد ازاد شود چنانچه مدبر مطلق ازاد شود یعنی از ثلث مال ازاد شود و در مسئله تعلیق عتق بمرگ فلان اگر فلان بمیرد نیز ازاد شود والله اعلم بالصواب

باب الاستیلاد

اگر کنیزک از مولی فرزند اورد ام ولد شود و فروختن و ملک گردانیدن او جایز نبود جایز بود که مولی وطی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند

و چون ام ولد بار دیگر فرزند اورد نسب از مولی ثابت نشود لی دعوی مولی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار کرد و دوم نفی کرد نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه اول بار نیز بی اقرار مولی نسب ثابت شود اگر مقر بوطی بود **مسئله** چون مولی بمیرد ام ولد از کل مال ازاد شود و اگر مولی مدیون بود ام ولد برای وام داران سعایت نکند **مسئله** اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزله مکاتبه بود تا قیمت ادا نکند ازاد نشود و بقول زفر در حال ازاد شود و سعایت بمنزله دین بود بر ام ولد **مسئله** اگر مردی کنیزک شخصی نکاح کرد و از وی فرزند آورد و بعده شوهر مالک کنیزک شد کنیزک ام ولد او شود و بقول شافعی رحمة الله علیه ام ولد نشود **مسئله** اگر کنیزک مشترک فرزند اورد و

یکی زین دو شریک دعوی نسب کرد نسب او ثابت شود و کنیزک ام ولد
او شود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود
و قیمت فرزند او ضامن نشود و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب او ام ولد شود و نصیب
شریک مالک شود بسبب ضمان و اگر هر دو شریک یکبار دعوی نسب
کردند فرزند از هر دو شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک
واجب شود و بطریق مقاصاة ساقط شود و آن پسر از هر یکی میراث
کامل گیرد و آن هر دو وارثان پسر میراث یک پدر برند و میان خود قسمت کنند
و بقول شافعی رحمة الله علیه درین مسایل رجوع بقول قایف کنند و هر که قایف این
پسر را الحاق کند پسر او باشد **مسئله** اگر مولی کنیزک مکاتب خود را وطی
کرد و ازو فرزند زاد و مولی دعوی نسب فرزند کرد و اگر مکاتب تصدیق کند نسب از
مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتب واجب آید
و کنیزک ام ولد او نشود و اگر مکاتب تکذیب کند نسب از مولی ثابت نشود
و بقول ابی یوسف رحمه تصدیق مکاتب معتبر نیست

کتاب الایمان

یمین عبارت از تقویت یکی از دو طرف خبرست منقسم بسه **مسئله**
سوگند بر سه نوعست نوع اول را غموس گویند و این سوگندیست بر کاری
گذشته با قصد دروغ و درین سوگند گنهگار شود و کفارت واجب نیاید
و توبه و استغفار کند و بقول شافعی رحمة الله علیه سوگند غموس از سوگند منعقدست
و کفارت واجب آید **مسئله** نوع دوم سوگند لغوست و آن سوگند
بکاری گذشته بگمان صدق و حال برخلاف آن بود و درین سوگند امید
نیست که عند الله ماخوذ شود و بقول شافعی رحمة الله علیه لغو سوگندیست که بی
قصد بر زبان رود چنانکه در حالت خشم و لجاج گوید لا والله و بلی والله

بی قصد سوگند مسئله نوع سیوم سوگندی است که انرا منعقد گویند
واین سوگندیست برکاری اینده چنانچه گوید بخدای که این کار نکنم و یا بخدای
که این کار کنم درین سوگند اگر بخلاف ان کار کرد کفارت واجب اید مسئله
اگر باکراه و یا بفراموشی سوگند خورد اگر بر خلاف ان کار کرد کفارت واجب اید
و بقول شافعی رحمة الله علیه کفارت واجب نیاید مسئله اگر سوگند
خورد که فلان کار نکنم و باکراه و یا به نسیان و یا بالقصد کرد کفارت واجب اید
مسئله کلمائی که بدان سوگند جایز بود اینست بالله و بالرحمن بالرحیم
و بعزة الله و بجلال الله و بکبریاء الله و اقسم و احلف و اشهد یعنی انکه
متصل کند بکلمه بالله و لعمر الله و ایم الله یعنی سوگند بخدای تعالی و بعهد الله
بمیثاق الله علی نذر و نذر الله یعنی بر من است عهد خدای تعالی و بقول زفر رحمه
در احلف و در اشهد بی اتصال بکلمه بالله بی نیت سوگند نشود
مسئله اگر گفت چنین کار کند او کافر بود وان کار کرد کفارت
سوگند واجب اید اگر او میداند که بدین سخن سوگند میشود و اگر میداند که
بکردن این کار درین سوگند کافر میشود کافر شود و بقول شافعی رحمه الله علیه
سوگند نشود مسئله اگر سوگند خورد بعلم خدای و یا بغضب
خدای و یا بسخط او و یا برحمت او و یا بسوگند بپیغامبر و یا بقران و یا بکعبه
خورد جایز نبود و هم چنین اگر گفت بحق الله که این کار نکنم سوگند نبود و
بقول ابی یوسف رحمه الله سوگند بود مسئله اگر سوگند خورد اگر بکنم چنین کار پس
بر من غضب خدای و خشم خدا باد و یا اگر گفت این کار
بکنم مرد زانی یا سارق یا شارب خمر یا خوار بود سوگند نبود مسئله
حروف قسم سه است وان با و واو و تا است چنانکه بالله والله وتالله

وجایز بود که حروف قسم اضمار کنند گویند والله لا افعلن کذا یعنی بخدای
که این کار بکنم مسئله کفارت سوگند آزاد کردن بنده است و یا طعام
دادن بده درویش و یا پوشانیدن ده درویش و اندک ترین جامه آنست
که بیشتر اندام پوشیده شود تا اگر هر یکی را یکان ازار داد صحیح آنست که جایز
نبود و بقول محمد یا یجوز به الصلوة و اگر ازین سه چیز عاجز بود سه روز متصل
روزه دارد و بقول شافعی مخیر بود سه روز متتابع روزه دارد و یا متفرق مسئله
آزاد کردن بنده و طعام دادن چنانچه در ظهار درست است در کفارت
یمین نیز درست است مسئله پیش از آنکه حانث شود اگر کفارت
بمال بدهد جایز نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه کفارت بمال پیش از
حنث جایز بود مسئله اگر سوگند خورد بمعصیت چنانکه نماز نگذارد و یا
با مادر و پدر سخن نگوید و یا مسلمانی را بکشد باید که سوگند بشکند و برخلاف
آن کند و کفارت دهد مسئله اگر کافر سوگند خورد و خلاف آن
کرد در کفر و یا بعد از اسلام کفارت واجب نباید و بقول شافعی رحمة الله علیه
سوگند کافر صحیح است و در حنث کفارت بمال واجب آید مسئله
اگر ملوک خود را بر خود حرام گردانید حرام نشود و چون بران اقدام کند
کفارت واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه کفارت واجب نشود
مسئله اگر گفت همه حلال بر من حرام بر طعام و شراب واقع
شود و فا مافتوی برین است که درین سوگند طلاق بائن افتد بی نیت
مسئله اگر نذر مطلق کرد وفا نذر واجب آید و اگر نذر معلق بشرطی
کرد و نبید اگر شرط موجود شد وفا نذر واجب شود مسئله
اگر سوگند خورد و متصل آن گفت ان شاء الله تعالی سوگند باطل شود

باب اليمين في الدخول والسكنى والخروج والاتيان وغير ذلك مسئله
اگر سوگند خورد که در خانه نیایم اگر در خانه کعبه یا در مسجد و یا در کلیسا ترسایان
و یا در کنشت جهودان و یا در دهلیز و یا در ساباط و یا در صفه درآمد حانث نشود مسئله
مسئله اگر گفت در سرای در نیایم و بعد از خراب شدن درآمد حانث
نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بعد از خراب شدن
درمی آید حانث شود و همچنین اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و آن سرای
خراب شد و صحرا گشت و آنجا سرای دیگر بنا کردند بعده درآمد حانث
شود و اگر آن سرای را بستان و یا مسجد و یا حمام و یا خانه ساختند بعده
درآمد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه در نیایم و آن خانه
خراب شد و صحرا گشت بعده درآمد حانث نشود و همچنین اگر آنجا خانه دیگر
بنا کردند بعده درآمد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای
در نیایم و بر سقف او بایستاد حانث شود و اگر بر طاق در بایستاد حانث
نشود مگر در حالتی باشد چون بسته شود در را داخل باشد حانث شود
مسئله اگر جامه پوشیده است و سوگند خورد که این جامه نپوشم
در حال کشید حانث نشود و اگر زمانی توقف کرد حانث شود
مسئله اگر سوگند خورد که برین اسپ سوار نشوم و در آن سوار است و در
حال فرود آمد حانث نشود و اگر فرود نیامد و زمانی گذشت حانث شود
مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه ساکن نشوم و او ساکن است و در
حال بیرون آوردن متاع مشغول شد حانث نشود و بقول زفر رحمة الله علیه
حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که در خانه در نیایم و او در خانه درآمده
است حانث نشود تا بار دیگر در نیاید و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر اول بار

درنگ کرد حانث شود مسئله سوگند خورد که درین سرای

و یا درین خانه و یا درین محلت ساکن نشوم و خود بیرون آمد و متاع و اهل خود
همانجا گذاشت حانث شود و اگر گفت که درین شهر ساکن نشوم و خود
بیرون آمد و متاع و اهل خانه خود همانجا گذاشت حانث نشود و بقول شافعی رحمه الله
حانث شود مسئله اگر گفت بجایی که بیرون نیایم و او را برگرفته
بیرون آوردند بفرمان وی حانث شود و اگر باکراه و بیفرمانی وی برگرفتند و برون
آوردند لیکن رضا داشت حانث نشود مسئله سوگند خورد که بیرون
نیایم مگر برای جنازه و برای جنازه بیرون آمد و بکاری دیگر رفت حانث
نشود مسئله اگر گفت لا تخرج او لا تذهب الی مکة یعنی بیرون نیایم
بسوی مکه و یا گفت نروم بسوی مکه و به نیت مکه بیرون آمد و از راه بازگشت
حانث شود مسئله اگر گفت لا یاتی مکة یعنی مکه در نیاید و بیرون
آمد به نیت مکه و بازگشت از راه حانث نشود تا در مکه در نیاید مسئله
سوگند خورد که در بصره در آید و بمرد و در بصره نیامد در آخر جزو از اجزای حیات حانث
شود مسئله اگر سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم اگر توانم این استطاعت
صحت بود تا اگر بیماری و یا منع سلطان و یا مانع دیگر نشود و فردا گذشت و
نیامد حانث شود و اگر نیت استطاعت قدره حقیقی داشت تصدیق کنند
مسئله اگر سوگند خورد که زن وی بیرون نیاید مگر بدستوری وی برای
هر خروجی اذن شرط است مسئله اگر گفت لا تخرجی الا ان اذن لک و یا
حتی ان اذن لک یعنی بیرون نیایی مگر آنکه دستوری دهم ترا و یا گفت بیرون نیا
تا دستوری ندهم ترا اول بار بدستوری او بیرون آمد بار دیگر بی دستوری
بیرون آمد حانث نشود مسئله اگر شوهر وقت بیرون آمدن زن را گفت

اگر بیرون آمدی تو طلاقی و یا بوقت ضرب بنده زن را گفت اگر بزدی
او را تو طلاقی سوگند مقید بشود بزدن و بیرون امدن زن بهمدران وقت تا اگر
وقت دیگر بیرون امد و یا بزد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت بنشین و چاشت
طعام بخور نزدیک من او گفت اگر چاشت خورم بنده من ازاد سوگند مقید
شود بدین طعام معین که میخورد تا اگر در منزل خود رفت و چاشت خورد بنده
ازاد نشود و بقول زفر و شافعی رحمهما الله بنده ازاد شود مسئله اگر سوگند
خورد که برداببه زید سوار نشود و بر دابه بنده ماذون زید سوار شد اگر نیت
دابه بنده نکرده بود نشده و بنده مدیون نیست بدین مستغرق قیمت و کسب او
حانث شود و اگر بنده بدین مستغرق ست حانث نشود اگر چه نیت
داشت و اگر مستغرق نیست و یا مدیون نیست هم حانث نشود مگر نیت کند
و بقول ابی یوسف در جمیع صورت حانث شود اگر نیت داشت و بقول
امام محمد رحمة الله علیه حانث شود در کل حال اگر چه نیت نکند باب الیمین
فی الاکل والشرب واللبس الکلام وغیر ذلک مسئله اگر گفت ازین
درخت خرما نخورم اگر میوه ان درخت خورد حانث شود مسئله اگر گفت
این خرما ترش نخورم و بعد از پخته شدن میخورد حانث نشود مسئله اگر گفت
این خرما تر نخورم و بعد از خشک شدن میخورد حانث نشود مسئله اگر
گفت این شیر نخورم و از جغرات وی میخورد حانث نشود مسئله اگر گفت
باین کودک سخن نگویم و یا گفت باین جوان سخن نگویم بعد ازانکه پیر شدند
با ایشان سخن میگوید حانث شود مسئله اگر گفت گوشت این بره نخورم
بعد ازانکه گوسپند بزرگ شد گوشت او میخورد حانث شود مسئله
اگر گفت خرما تر نخورم و یا گفت خرما پخته نخورم و یا گفت نه خرما ترش خورم

ه خرما تر خورم ذنب او خرما که تر است میخورد در جمیع مسایل حانث نشود

و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه حانث نشود مسئله اگر گفت

خرما تر نخورم و خوشه خرما خام که در ذنب او خرما تر بود بخرید حانث

نشود مسئله اگر گفت گوشت نخورم و ماهی خورد حانث نشود

و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما حانث شود مسئله اگر گفت گوشت

نخورم و گوشت خوک و یا گوشت آدمی خورد و یا جگر و یا شکنبه میخورد حانث

شود مسئله اگر گفت پیه نخورم و گوشت پشت خورد که در وی پیه

بود حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما حانث شود مسئله

اگر گفت گوشت یا پیه نخورم و گوشت سرین گوسفند خرید حانث نشود

مسئله اگر گفت که ازین گندم نخورم و از نان او میخورد حانث

نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما حانث شود مسئله

اگر گفت که ازین آرد نخورم و از نان وی خورد حانث شود و اگر همان آرد را

سفوف کرد حانث نشود مسئله اگر گفت نان نخورم بدانچه

متعارف اهل شهر است که نان وی میخورند حانث شود چنانچه نان

گندم و نان جو و نان برنج و نخود و لوبیا و جواریست که در عرف شهر

در بلاد هندست و بدانچه متعارف نباشد چون نان ارزن و مانند

آن که متعارف نیست حانث نشود مسئله اگر گفت بریان

نخورم و گوشت بریان خورد واقع شود مسئله اگر گفت طبیخ نخورم

بر گوشت باب پخته واقع شود و اگر گفت سر بریان نخورم

که در شهر میفروشند واقع شود اگر نخورد حانث نشود مسئله

اگر گفت که فاکهه نخورم و خوردن سیب و خربزه و زرد آلو حانث نشود

و بخوردن خرما و انگور و خیار و انار و بادرنگ حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد
بخوردن انگور و انار و خرما حانث شود مسئله اگر گفت که نان خورش نخورم
و نان خورش چیزی را گویند که نان بدان ترکنند چون سرکه و نمک و روغن زیت
حانث شود و بخوردن گوشت و بیضه و پنیر حانث نشود و بقول محمد حانث شود
مسئله غدا خوردن سهمت از طلوع صبح تا وقت ظهر و عشاء از وقت ظهر
تا نیم شب و سحور از نیم شب تا طلوع صبح است مسئله اگر گفت اگر بخورم
و یا بیاشامم و یا بپوشم بنده من آزاد و چیزی معین از ماکولات و ملبوسات
و مشروبات نیت و نداشت تصدیق نکنند هر چه بخورد و یا بیاشامد و یا بپوشد
بنده او آزاد شود و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهما الله و یا نیت مصدق باشد
مسئله اگر گفت اِنْ لَبِسْتُ ثَوْبًا و یا گفت اِنْ اَکَلْتُ طَعَامًا و یا گفت
اِنْ شَرِبْتُ شَرَابًا فَعَبْدِی حُرٌّ یعنی اگر جامه بپوشم و یا طعام بخورم و یا شراب
بیاشامم و طعامی معین و یا جامه معین و یا شرابی معین نیت داشت تصدیق
کنند و یا نیت نه قضاء مسئله اگر گفت از دجله نیاشامم اگر بیدها آب دجله خورد
از دست و یا از کوزه و یا از سبو خورد حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد
رحمة الله علیهما حانث شود مسئله اگر گفت از آب دجله نیاشامم
به هر طریق که بیاشامد حانث شود مسئله اگر گفت آبی که در این
کوزه است اگر امروز نیاشامم پس بنده من آزاد و در کوزه [illegible]
ست و یا آب در کوزه بود و ریخته شد پیش از آنکه روز گذشت و یا
مقید بر فور نکرد و در و آب نبود حانث نشود و اگر در کوزه آب بود و ریخته
شد حانث شود اگر مقید نکرده است بر فور و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه
در جمیع صورت حانث شود مگر آنکه در مسئله مطلق در حال حانث شود و

در مسئله منعقد بروز گذشتن حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان
برآیم امروز و یا این سنگ را زر گردانم در حال حانث شود و بقول زفر رحمه الله
سوگند منعقد نشود مسئله اگر سوگند خورد که با زید سخن نگوید و زید را
خواند در حالیکه زید خفته بود و بیدار گردانید حانث شود و اگر بیدار نکند حانث
نشود بر قول صحیح مسئله اگر گفت که با وی سخن نگویم مگر باذن وی و او
اذن کرده بود و معلوم نشد تا سخن گفت حانث شود و بقول ابی یوسف حانث
نشود مسئله اگر سوگند خورد که یکماه با وی سخن نگویم از وقت سوگند شمار
ماه کنند مسئله سوگند خورد که سخن نگویم و قران خواند و یا تسبیح گفت
حانث نشود مسئله اگر گفت یوم اکلم فلانا فعبدی کذا یعنی روزیکه با
فلان سخن گویم پس بنده من آزاد باشد بر شب و روز واقع شود و اگر مراد روز دارد
تصدیق کنند مسئله اگر سوگند خورد که اگر در شب با فلان سخن گویم بنده
من آزاد این سوگند بر شب واقع شود مسئله اگر گفت ان کلمت فلانا
الا ان یقدم زید و یا گفت حتی یقدم زید و یا گفت الا ان یاذن زید و یا گفت
حتی یاذن زید فامراته کذا یعنی با فلان سخن نگویم مگر آنکه زید از سفر باز آید و
یا گفت تا زید از سفر باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن دهد یا گفت تا اذن دهد
پس زن وی چنین بود بعده پیش از قدوم و اذن زید با فلان سخن گفت
حانث شود و اگر بعد از قدوم و اذن زید سخن گفت حانث نشود و اگر
زید بمرد سوگند ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه ساقط نشود مسئله
اگر گفت طعام زید نخورم و یا گفت در سرای زید در نیایم و یا گفت جامه زید
نپوشم و یا گفت بر دابه زید سوار نشوم و یا گفت با بنده زید سخن نگویم
اگر بهر یکی ازین اشیاء اشارت کرد و ملک زید ازین اشیاء زائل شد و

سکدم که اگر جیان شکسته است که نام قلم باقی ست سوگند فرود آید و اگر جیان شکسته است که نام قلمی باقی نماند ... سوگند فرود نیاید

این شروط معین موجود شد حانث نشود و بقول محمد و زفر رحمهما الله علیهما حانث شود و اگر اشاره نکرد و بعد از زوال ملک این شروط موجود شد حانث نشود بالاتفاق و اگر زید این اشیا را بعد از سوگند مالک شد و این شروط موجود شد حانث نشود بالاتفاق اگر در سوگند اشارت کرده است بدین اشیاء و اگر اشارت نکرده است حانث شود و بقول ابی یوسف رحمه الله در مسئله سرای در ملک جدید حانث نشود مسئله سوگند خورد که با این دوست زید و یا با این زن زید سخن نگویم و بعد از زوال صحبت و نکاح سخن گفت حانث نشود اگر اشارت کرده باشد و اگر اشارت نکرده باشد حانث نشود و بقول محمد رحمه الله حانث شود و اگر زید زن را بعد از سوگند نکاح کرد و این حالف با او سخن گفت و اشارت نکرده است حانث شود و بقول محمد رحمه الله حانث نشود مسئله اگر گفت که با صاحب طیلسان سخن نگویم و بعد از بیع طیلسان با او سخن گفت حانث شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الزمان او الحین او لا یکلمه زمانا او حینا یعنی با فلان سخن نگویم زمانی و یا هنگامی بر شش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الدهر و یا گفت لا یکلمه ابدا و یا گفت لا یکلمه دهرا مجمل است از امام اعظم و حکم وی معلوم نی و بقول ابی یوسف و محمد در لفظ دهر بی الف و لام بر شش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الایام و یا گفت لا یکلمه ایاما کثیرة و یا گفت لا یکلمه الشهور و یا گفت لا یکلمه السنین بر ده ماه و ده روز و ده سال واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد در ایام بر یک هفته و در شهور بر یکسال و در سنین بر تمام عمر واقع شود و اگر بی الف و لام گفت و نیت ندارد بالاتفاق بر سه گان روز و سه گان ماه و سه گان سال واقع شود و اگر نیت هر چیزی کرده باشد آن نیت معتبر باشد والله اعلم بالصواب

باب الیمین في الطلاق والعتاق مسئله اگر زن را گفت
اگر فرزند آوري تو را طلاق و فرزند مرده آورد طلاق افتد و اگر کنیزک را گفت اگر تو فرزند
آري تو آزادي بعده آن کنیزک فرزند مرده زاد آزاد نشود و اگر گفت کنیزک را
اگر از تو فرزندي زاید او آزاد باشد و آن کنیزک فرزند مرده زاد بعده فرزند دیگر
زنده زاد فرزند زنده آن آزاد شود و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیه آزاد
نشود مسئله اگر گفت اول بنده که مالک شوم آن آزاد بعده
یک بنده را مالک شد آزاد شود و اگر بعد از سوگند دو بنده را یکبار یکی
مالک شد بعده بنده دیگر را مالک شد هیچ کدام آزاد نشود مسئله اگر
گفت هر بنده یگانه که اول مالک شوم آن آزاد بعده دو بنده را یکبار
مالک شد و بعد از آن یک بنده را مالک شد این بنده سیوم آزاد شود
مسئله اگر گفت آخر بنده که مالک شوم آن آزاد بعده بنده را مالک شد و
بعد از آن بنده دیگر را مالک شد بعده مالک مرد بنده آخر آزاد شود و از گاهي
که در ملک او در آمده است و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما از وقت مرگ
آزاد شود اگر از ثلث مال بیرون آید مسئله اگر گفت هر بنده که مرا بشارت
دهد بفلان چیز آزاد باشد دسته پس یکدیگر بشارت دادند اول بنده بشارت
دهنده آزاد شود و اگر هر سه بنده یکبار بشارت دادند همه آزاد شوند مسئله
اگر پسر پدر خود را به نیت کفارت خرید از کفارت محسوب بود و بقول زفر و شافعي
رحمة الله علیهما محسوب نبود مسئله اگر بنده را گفت اگر ترا بخرم تو آزاد و
او را به نیت کفارت خرید آزاد شود و از کفارت محسوب نبود مسئله
اگر از کنیزک نکاح که فرزند دارد و گفت اگر ترا بخرم تو از کفارت
[illegible] آزاد باشي او بخرید آزاد شود و از کفارت محسوب نبود

سوگند خورد اگر کنیزک را سرّیت کنم آن آزاد باشد و کنیزکی که در ملک او بود سرّیت کرد آزاد شود و اگر بعد از سوگند کنیزک خرید و سرّیت کرد آزاد نشود

و لقول زفر رحمه الله علیه آزاد شود مسئله اگر گفت هر مملوکی که مراست آزاد بندگان او و مدبران و امهات و اولاد همه آزاد شوند فاما مکاتب بدین سوگند آزاد نشود مسئله زنان خود را گفت هذه طالق او هذه و هذه زن اخیره مطلقه شود و در دو زن پیشینه شوهر مخیر بود هر کرا تعین کند همان مطلقه شود مسئله اگر گفت هذا حرّ او هذا و هذا بنده اخر آزاد شود و در دو بنده دیگر پیشینه مولی مخیر بود هر کدام که تعین کند همان آزاد شود و هم چنین اگر گفت لزید علیّ الف او لعمرو و بکر برای بکر پانصد درم واجب آید و پانصد درم دیگر برای زید و عمرو واجب آید و میان ایشان مناصفه بود

باب الیمین

فی البیع والشراء والتزوج والحج والصوم والصلوة و غیر ذلک مسئله اگر سوگند خورد که نفروشم و یا نخرم و یا اجازت ندهم و استیجار نکنم و یا صلح از مال نکنم و قسمت نکنم و خصومت نکنم و قرض نداز نخرم اگر این تصرفات خود کند حانث شود و اگر درین تصرفات دیگری را وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زن نکاح نکنم و یا طلاق نگویم و یا خلع نکنم و یا آزاد نکنم و یا بنده را مکاتب نکنم و صلح از قصاص نکنم و نه بخشم و صدقه ندهم و وام ندهم و وام نستانم و بنده را نزنم و ذبح نکنم و بنا نکنم و ندوزم و امانت بر کسی ننهم و از کسی نستانم و عاریت ندهم و نستانم و وام نگذارم و وام قبض نکنم و جامه نپوشم و بار نکنم اگر این تصرفات خود کرد و یا دیگری را برای این تصرفات وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد در هر دو صورت حانث شود مسئله اگر گفت ان لبست ثوبًا

یعنی اگر این جامه برای تو بفروشم و یا گفت إن اشتریت لک ثوبًا یعنی
اگر این جامه برای تو بخرم و یا گفت إن آجرت لک یعنی اگر برای
تو اجارت دهم و یا گفت إن صبغت لک یعنی اگر برای تو رنگ کنم و یا گفت
إن خطت لک یعنی اگر بدوزم برای تو و یا گفت إن بنیت لک یعنی
اگر بنای کنم برای تو زمین را و این تصرفات بفرمان محلوف علیه برای
او کرد حانث شود اگرچه آن کالا ملک محلوف علیه نباشد مسئله
اگر گفت إن بعت ثوبًا لک اگر بفروشم جامه را برای تو اگر جامه مملوک محلوف علیه
بفروشند بامر وی و یا بی امر وی بعلم وی و یا بی علم وی حانث شود و نیز ای
واجارت و صباغت و خیاطت و بنا همین حکم دارد و اگر جامه ملک محلوف علیه
نباشد حانث نشود و اگر گفت إن دخلت الدار لک و یا گفت إن ضربت
عبدًا لک و یا گفت إن اکلت طعامًا لک و یا گفت إن شربت شرابًا لک
و این اشیا مملوک محلوف علیه بود و حالف این تصرفات کرد حانث شود
اگرچه بامر وی کرد و یا بی امر وی و یا گفت إن اکلت طعامًا لک و یا گفت إن اکلت
لک طعامًا در هر دو صورت حکم برابر است و اگر در مسئله إن بعت لک ثوبًا نیت
إن بعت ثوبًا لک دارد تصدیق کنند در آنچه بر وی تخفیف بود مسئله اگر گفت
اگر این بنده را بفروشم و یا بخرم آزاد بود و لیشرط خیار فروخت و یا خرید آزاد
شود و همچنین اگر بعقد فاسد خرید و یا فروخت نیز آزاد شود اگر بنده بدست بایع
بود و اگر بدست مشتری بود آزاد نشود و بعقد موقوف نیز آزاد شود و
بعقد باطل آزاد نشود مسئله اگر گفت اگر این بنده را بفروشم زن
من چنین بود و این بنده آزاد کرد و یا مدبر کرد حانث شود مسئله اگر زن
شوهر را گفت که بر سر من زنی نکاح کرده ای شوهر گفت کل امرأة لی طالق یعنی هر زنی

که مر است طلاق این زن سوگند دهنده نیز مطلقه شود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه این زن مطلقه نشود مسئله اگر گفت علیّ المشي الی بیت الله
او الی الکعبة یعنی بر من است رفتن سوی خانه خدای و یا گفت بر من است
رفتن سوی کعبه حج و یا عمره پیاده لازم شود و اگر سوار رود قربانی
دهد و اگر گفت علی الخروج الی بیت الله یا گفت علی الذهاب الی بیت الله
یعنی بر من است بیرون آمدن سوی خانه خدای و یا بر من است رفتن
سوی خانه خدای هیچ واجب نشود و همچنین اگر گفت علی المشي الی الحرم و یا گفت
علی المشي الی الصفا والمروة یعنی بر من است رفتن سوی حرم کعبه و یا گفت بر من است
رفتن سوی صفا و مروه هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه در
مسئله علی المشي الی الحرم حج یا عمره واجب شود مسئله اگر سوگند خورد اگر امسال
حج نکنم بنده وی آزاد و گفت حج کرده ام و دو مرد گواهی دادند که این مرد امسال
در کوفه اضحیه داده است بنده وی آزاد نشود و بقول محمد رحمة الله علیه آزاد شود مسئله
اگر گفت لا اصوم و ساعتی نیت صوم امساک کرد حانث شود مسئله اگر
گفت لا اصوم صوما و یا گفت لا اصوم یوما با امساک ساعتی حانث نشود مگر آنکه تمام
روز بنیت صوم امساک کند آنگاه حانث شود مسئله اگر گفت لا اصلی و قیام
و قرات و رکوع کرد حانث نشود و اگر سجده کرد حانث شود و مسئله
اگر گفت لا اصلی صلوة بگزاردن دو رکعت حانث شود مسئله زن
را گفت اگر از رشته تو پوشم پس این هدیه بود و پنبه خرید و زن ریسید
و از آن جامه بافت پوشید هدی شود و بقول ابی یوسف و محمد اگر وقت سوگند
پنبه را مالک بوده است هدی شود مسئله اگر سوگند خورد که نه
پوشم و انگشتری زر و یا رشته یعنی از مروارید پوشد حانث شود

ولبقول ابي حنيفه رحمة الله عليه بپوشيدن رشته مرواريد حانث نشود
مسئله اگر گفت پيراهن نپوشم وانگشتري نقره پوشيد حانث
نشود مسئله اگر سوگند خورد كه بر زمين ننشيند و بر بساط و يا بر بوريا نشست
حانث نشود مسئله اگر گفت برين بستر نخسپم و برين بستر ديگر
انداخت و بران خفت حانث نشود و اگر بر بستر جامه انداخت و بران خفت
حانث شود مسئله اگر گفت برين تخته ننشينم و بران تخته بساط
و يا بوريا گسترد و بران نشست حانث شود و اگر بران تخته تخته ديگر انداخت
و بران نشست حانث نشود و بقول ابي يوسف رحمه الله عليه اگر بر بستر بستر ديگر
گسترد و خفت حانث شود والله اعلم بالصواب باب اليمين
في الضرب والقتل وغير ذلك مسئله اگر سوگند
خورد كه زيد را نزنم و يا بپوشانم و يا بادي سخن گويم و يا بر و درايم يعني اورا زيارت
كنم اين سوگند مقيد بحيات زيد بود و اگر سوگند خورد كه اگر زيد را بشويم و يا
بردارم و يا مس كنم پس بنده من آزاد و بعد از وفات زيد را بشست و يا برداشت و
يا مس كرد حانث شود مسئله سوگند خورد كه زن را نزنم و موش كشيد و يا خفه
كرد و يا بگزيد حانث شود و بقول شافعي رحمه الله عليه حانث نشود مسئله
سوگند خورد كه اگر فلان را نكشم بنده من آزاد و فلان مرده است اگر در وقت سوگند
بمردن او عالم بود حانث شود و اگر بموت وي عالم نبود حانث نشود و بنده
آزاد نبود و بقول ابي يوسف اگرچه بموت او عالم نبود نيز بنده آزاد شود مسئله
اگر سوگند خورد كه دين فلان بمدت قريب ادا كنم كم از يكماه واقع شود و اگر گفت
بمدت بعيد ادا كنم بر يكماه و زيادت از يكماه واقع شود مسئله
اگر سوگند خورد كه دين وي امروز ادا كنم و ادا كرد و آن دراهم زيوف و نه

یا بهرج و یا ستوقه بوده است حانث نشود و اگر دراهم ارزیف و یا ستوقه بود
حانث شود و اگر سوگند خورد که دین وی امروز بگذارم و بدان دین کالای بدست
داین فروخت و داین قبض کرد حانث نشود و اگر داین این دین بمدیون
بخشید حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که دین خود را درمی بی
درمی دیگر قبض نکنم و چیزی قبض کرد حانث نشود تا تمام دین متفرق قبض
کند آنگاه حانث شود و تفرق ضروری حانث نشود یعنی اگر دین بوزن
قبض کرد و میان این دو وزن بهیچ کاری مشغول نشد حانث نشود مسئله اگر گفت نیست مرا ملک
مگر صد درم و یا گفت اگر مرا بجز صد درم باشد بنده من آزاد اگر صد درم و یا کمتر
از صد درم مالک است حانث نشود مسئله سوگند خورد که فلان کار نکنم همیشه
این کار را ترک آرد و اگر سوگند خورد که فلان کار کنم اگر یکبار کرد سوگند راست
شود و از عهده آن بیرون آید مسئله اگر والی شخصی را سوگند داد تا هر فاسقی
و یا هر جاسوسی که در شهر در آید ما را اعلام کند این سوگند مقید بود بحالهٔ امارت
و ولایت وی و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه بعد از عزل وی نیز اعلام
واجب شود مسئله اگر سوگند خورد به بخشیدن بنده بفلان و بخشید و فلان
قبول نکرد حانث نشود و بقول زفر حانث شود و اگر سوگند خورد بفروختن بنده
بدست فلان و گفت فلان را بنده بدست تو فروختم و فلان قبول نکرد حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که ریحان نبویم و گل و یا سمین را و یا گل بنفشه را
ببوید حانث نشود و بنفشه و ورد بر برگ واقع شود تا اگر سوگند خورد که
بنفشه و یا ورد نخرد اگر برگ بخرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که
گل را نبویم بر برگ گل واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که زن نکنم و فضولی
برای او زنی خواست و او اجازت بقول کرد حانث شود و اگر اجازت

بفعل کرد حانث نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه بفعل نیز حانث شود مسئله
اگر سوگند خورد که در سرای زید در نیایم و در سرای مملوک زید در آمد حانث
شود و اگر در سرای که زید باجارت ساکن است در آید نیز حانث
شود و بقول شافعی رحمة الله علیه این سوگند بسرای مملوک زید واقع شود
و در غیر مملوک حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که هیچ مالی ندارد
و او را دینی است بر مدیون تونگر حانث نشود

کتاب الحدود

حد عقوبتی است مقدر که واجب است برای خدای تعالی و زنا عبارت
از وطی است در قبل خالی از ملک و از شبهه ملک مسئله زنا
ثابت شود بگواهی چهار مرد که گواهی دهند بصریح زنا نه بلفظ وطی و نه بلفظ
جماع و امام از گواهان ماهیت و کیفیت زنا و از مکان و زمان زنا و از زنی
که بوی زنا کرده است بپرسند اگر گواهان بیان کردند و گفتند که دیدیم که زنا
کرده و وطی کرده بفلان زن چون میل در سرمه دان و گواهان را تعدیل کنند در نهان
و آشکارا بعده حکم بر زنا کنند مسئله زنا ثابت شود باقرار چهار بار در چهار
مجلس و هر بار که اقرار کند قاضی رد کند و بپرسد از ماهیت و کیفیت زنا چنانچه
از شهود پرسیده است و چون بیان کرد حد زنند و بقول شافعی رحمة الله علیه
چهار بار را اقرار شرط نیست بلکه یک بار اقرار حد زنند مسئله اگر مقر
از اقامت حد از اقرار رجوع کرد او مقبول بود و حد ساقط شود و بقول شافعی
حد اقامت کنند مسئله مستحب است که امام مقر را برجوع تلقین کند
و بگوید مگر که قبله زده باشی و یا لمس کرده باشی و یا بشبهه وطی کرده باشی
مسئله اگر زانی محصن بود در صحرا رجم کنند تا بمیرد و در رجم ابتدا گواهان
کنند بعده امام رجم کنند بعد مردمان دیگر و اگر زانی اقرار کرده است ابتدا امام

بعده مرد ان دیگر و بقول شافعی رحمة الله علیه ابتدا از شهود شرط نیست مسئله
اگر شهود از رجم امتناع آورند حد ساقط شود بروایت ابو یوسف رحمة الله علیه
ساقط نشود مسئله اگر زانی غیر محصن است حد تازیانه زنند اگر حر است
و اگر بنده بود پنجاه تازیانه زنند و باید که در تازیانه گره و خار نباشد و ضربه
وسط زنند نه سخت و نه سست زنند و در وقت حد زدن
جامه از زانی دور کنند و تازیانه بر اندام پراکنده زنند مگر بر سر و روی و
فرج نزنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه بر سر نیز زنند و بقول شافعی رحمة الله علیه
بکن پشت بر اندام دیگر نزنند مسئله مرد را حد ایستاده زنند و بر زمین نشیند از زنند
و از زنان جامه نکشند برای حد زدن مگر پوستین و لباچه و زن را نشسته حد
زنند و در زمین ننشانند و اگر زن را رجم کنند حفره بکاوند و در آن حفره تا سینه
فرو برند و برای مرد حفره نکاوند مسئله مولی بنده را حد نزند بی اذن
امام و بقول شافعی رحمة الله علیه مولی تواند که بی اذن امام بنده را حد زند مسئله
احصان رجم حریت و عقل و بلوغ و اسلام و وطی بنکاح صحیح بود در حالیکه زن
و شوی موصوف باشند بصفت احصان و بقول شافعی رحمة الله علیه اسلام
در احصان شرط نیست مسئله میان جلد و رجم جمع نکنند و میان جلد و نفی
نیز جمع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه میان جلد و نفی جمع است مسئله اگر
امام مصلحت بیند شهر بدر را التعزیر کند بلکه امام را مصلحت افتد
مسئله اگر بیمار زنا کند اگر محصن باشد رجم کنند و اگر محصن نبود جلد نکنند
تا از مرض صحت یابد مسئله اگر زنی حامله زنا کرد حد نزنند تا ولادت
نشود و از نفاس بیرون نیاید اگر حد او جلد بود و اگر حد او رجم بود بعد از
وضع حمل رجم کنند و تا که سن نفاس ما حبس نکنند والله اعلم باب ذکر الوطی

الذي يوجب الحد والذي لا يوجب الحد اگر در محل شبهت بود زنا حد واجب
نيايد اگر چه وطي كنان حرمت بود چنانكه كنيزك فرزند يا ابينه را وطي كرد و يا
معتده طلاق كنايت را وطي كرد مسئله اگر شبهه در فعل بود چنانكه
معتده ثلثه را در عدة وطي كرد و يا كنيزك مادر و پدر را و يا كنيزك منكوحه را و يا
كنيزك مولى را وطي كرد واگر عالم بحرمت وطي حد واجب آيد واگر
گمان حل وطي كرد حد واجب نيايد ودر مسئله اول نسب ثابت شود و در مسائل
ديگر ثابت نشود مسئله اگر كنيزك برادر و يا عم را وطي كرد حد
واجب آيد اگر چه گمان حل بود مسئله اگر زن بيگانه را در بستر خود يافت
و وطي كرد حد واجب آيد اگر چه حد السنه كه زن من است مسئله اگر اعمى
را در شب زفاف آوردند و گفتند كه اين زن تست و او وطي كرد حد
واجب نيايد و مهر واجب آيد مسئله اگر زني را از محارم نكاح كرد و
وطي كرد و يا اجنبيه را در غير فرج وطي كرد حد واجب نيايد و بقول ابي يوسف و
محمد و شافعي رحمه الله عليهم در وطي محارم بنكاح اگر عالم است بحرمت حد واجب آيد
مسئله لواطت حد واجب نيايد و بقول ابي يوسف و محمد رحمهم الله عليهما
حد واجب آيد مسئله بوطي بهيمه و بزنا در دار حرب و يا در دار بغي
حد واجب نيايد و بقول شافعي رحمه الله عليه بزنا و در دار حرب و بغي حد واجب آيد
مسئله اگر حربي در دار اسلام با امان در آمد و با ذميه و يا با مسلمه زنا كرد بر حربي
حد واجب نيايد و بر ذميه واجب آيد و بقول محمد بر هر دو حد واجب نيايد
و بقول آخر ابي يوسف حد بر هر دو واجب آيد مسئله اگر صبي و يا
مجنون با عاقله و بالغه مطاوعه حد واجب نيايد و بقول زفر و شافعي رحمهم الله عليهما
و بقول واجب از ابي يوسف بر زن حد واجب آيد مسئله

اگر عاقل و بالغ با صبیه و یا مجنونه زنا کرد بر زانی حد اجماعاً واجب آید مسئله
اگر زنی را استیجار کرد برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف
و محمد و شافعی رحمهم الله حد واجب آید مسئله اگر باکراه زنا کرد بروی حد
واجب نیاید مسئله اگر اقرار کرد بزنا بزنی معینه و آن زن گفت که مرا نکاح
کرده است و یا زنی اقرار کرد بزنا با فلان مرد و او گفت که نکاح کرده ام در هر دو
صورت حد واجب نیاید و بر وی مهر واجب آید مسئله اگر
با کنیزک بیگانه زنا کرد پس بفعل زنا بکشت او را بفعل زنا حد زنند و قیمت
کنیزک واجب آید و بقول ابی یوسف حد واجب نیاید باب الشهادة
علی الزنا والرجوع عنها اگر گواهی دادند بحدی متقادم که بعد ایشان مانع نبود
از اداء شهادة مقبول نبود مگر در حد قذف و بقول شافعی مقبول بود مسئله
اگر در دزدی مال گواهی دادند بعد از مدتی قطع نکنند و ضمان سرقه لازم آید
مسئله اگر گواهی دادند بزنا با زنی غایبه حد زنند بر مرد و اگر گواهی دادند
که از فلان غایب مالی دزدیده است قطع نکنند مسئله
اگر گواهی دادند بزنا با زنی که گواهان نمی شناسند آن زن را حد نزنند و اگر
اقرار کرد بزنا با زنی مجهول حد بزنند مسئله اگر دو گواه گواهی
بزنا مردی بزنی معین که آن زن را اکراه کرده است بزنا و دو گواه
گواهی دادند که آن زن طایعه بوده است بر هر دو حد واجب نیاید و
بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بر مرد حد واجب آید مسئله
اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع
شمس در فلان محلت و چهار گواه گواهی دادند که زید با آن زن
بوقت طلوع آفتاب در آن روز در محلت دیگر زنا کرده است از

ساقط شود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که مردی با فلانه
در فلان محلت و فلان خانه و فلان گوشه زنا کرده است و دو گواه گواهی
دادند بگوشهٔ دیگر از آن خانه بر هر دو حد واجب آید مسئله اگر چهار
گواه گواهی دادند بر زنا بزنی معینه و آن زن بکر است و یا گواهان فاسق
اند از همه حد ساقط شود خلاف شافعی رحمة الله علیه مسئله اگر چهار گواه
فرع بر زنا گواهی دادند حد بر نزنند و اگر گواهان اصل نیز گواهی دادند بمعاینه نیز
حد بر نزنند مسئله اگر چهار گواه نابینا و یا محدود قذف و یا سه گواه بر زنا
گواهی دادند بر گواهان حد قذف واجب آید و مشهود علیه را حد
نزنند و اگر چهار گواه بر زنا گواهی دادند و حد اقامت شد بعد یکی از گواهان
بنده یا محدود قذف ظاهر شد بر گواهان حد قذف واجب آید و ارش
ضرب بر گواهان واجب شود نه در بیت المال و اگر درین مسئله
رجم کردند دیت مقتول از بیت المال واجب آید و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهما الله ارش ضرب در بیت المال واجب آید مسئله اگر بعد از رجم یکی
از چهار گواه رجوع کرد بر راجع حد قذف واجب آید و ربع دیت
را ضامن شود و بقول زفر رحمة الله علیه حد قذف نزنند و بقول شافعی
کشتن واجب آید نه مال و اگر پیش از رجم یک گواه رجوع کرد همه
گواهان را حد قذف زنند و از مشهود علیه حد ساقط شود و بقول محمد حد قذف
نزنند مگر راجع را و اگر پیش از حکم یک گواه رجوع کند همه گواهان را حد قذف
زنند و بقول زفر رحمة الله علیه هر که رجوع کرد همون را حد زنند مسئله
اگر پنج گواه گواهی دادند بر زنا و یکی رجوع کرد بر راجع هیچ واجب نیاید و
اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف واجب آید و ربع دیت ضامن شوند

مسئله اگر گواهان بعد از رجم و بعد از تزکیه مزکی بنده یا کافر ثابت شدند پس دیت مرجوم ضامن شود یعنی مزکی اگر بعد از تزکیه رجوع کرد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهم دیت مرجوم در بیت المال واجب آید مسئله اگر شهود زنا گفتند که بقصد نظر کرده ایم هم گواهی مسموع بود مسئله اگر مشهود علیه احصان را منکر شد و یکمرد و دو زن باحصان گواهی دادند و یا از وی زنی است که از وی فرزند آورده است رجم کنند و بقول زفر و شافعی رحمهم گواهی زنان با مرد در احصان نشنوند و اگر زنان تنها گواهی دهند بغیر مرد اجماعاً نشنوند ۞

باب حد الشرب اگر مردی خمر خورد و گرفتند و بوی خمر موجود است و یا بخوردن نبیذ مست شد و دو گواه گواهی دادند که شرب خمر و نبیذ باختیار خورده است و یا یکبار اقرار کرد حد زنند بعد از زوال مستی و بقول ابی یوسف دو بار اقرار شرط است مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی و یا گواهی دادند حد نزنند و بقول امام محمد رحمه الله علیه حد زنند و اگر بسبب بعد مسافت بوی شکر زایل شد باتفاق حد زنند مسئله اگر بشنیدن بوی خمر موجود شد یا خمر را قی کرده یا اقرار کرد بشرب خمر بعد از ان مستی از حد و یا در میان حد رجوع کرد و یا مستی که عقل وی زایل شده بود اقرار بشرب خمر کرد درین مسائل حد نزنند مسئله مستی که بر وی حد واجب است کسی است که عقل وی زایل شود و بقول امام ابی یوسف و امام محمد رحمهما الله اگر بیهوده گوید و سخن او مختلط بود حد مستی واجب شود فتوی برین است مسئله حد مستی و شرب خمر هشتاد تازیانه است و بقول شافعی چهل تازیانه است مسئله اگر قطره خمر خورد حد واجب شود مسئله حد مستی و شرب خمر بر بنده چهل تازیانه است

باب حد القذف

مسئله حد مستی بر اندام پراکنده زنند چنانچه حد زنا
حد قذف هشتاد تازیانه است چنانچه حد مستی و بنده را چهل تازیانه
بود به دو گواه و یا بیک اقرار ثابت شود مسئله اگر مردی محصن را یا
زنی محصنه را قذف کرد و بزنا و مقذوف طلب حد کرد حد زنند پراکنده
بر اندام با جامه مگر پوستین و لباچه دور کنند مسئله احصان مقذوف
آنست که عاقل و بالغ و حر و مسلمان و عفیف از فعل زنا بود مسئله
اگر گفت لست لابیک یعنی نیستی تو مر پدر خود را و مادر او محصنه است
حد زنند مسئله اگر کسی گفت که تو پسر زید نه و او را پسر زید میخوانند
حد زنند و اگر خشم نبود حد نزنند مسئله اگر نفی نسب از جد کرد یعنی
گفت تو پسر پدر نه و پسر جد او نبود حد نزنند مسئله اگر عربی را
گفت یا نبطی یا گفت یا ابن ماء السماء و یا نسبت کرد بعم یا خال یا شوهر
مادر کرد حد نزنند مسئله اگر شخصی گفت که ای پسر زانیه و مادر مقذوف
مرده است و محصنه بود و لد آن زن و یا پدر او طلب حد کرد حد زنند
مسئله اگر پدر پسر خود را قذف مادر کرد و یا مولی بنده خود را قذف
مادر کرد و مادر بنده حره و مسلمه است و ایشان طلب حد کردند حد نزنند
مسئله بمردن مقذوف حد باطل شود و بقول شافعی رحمة الله علیه باطل
نشود مسئله اگر اقرار بقذف کرد و رجوع کرد و یا مقذوف عفو کرد
حد باطل نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه باطل شود و بقول ابی یوسف رحمة الله
بعفو باطل شود مسئله اگر گفت زنأت فی الجبل و مراد صعود آن
کوه دارد حد واجب آید و بقول امام محمد حد واجب نیاید مسئله اگر مردی
گفت ای زانی او گفت نه بلکه تو بیشتر هر دو را حد واجب آید مسئله

اگر زن خود را گفت ای زانیه او گفت نی بلکه تو نی بر زن حد واجب آید
و لعان واجب نشود مسئله اگر زن خود را گفت ای زانیه و زن
گفت با تو زنا کردم نه حد واجب آید و نه لعان مسئله اگر اقرار بفرزند کرد
بعد نفی کرد لعان کنند و اگر اول نفی کرد و بعده اقرار کرد حد واجب آید و در
هر دو صورت نسب از وی ثابت شود مسئله زن را گفت این فرزند نیز
نیست و نه پسر تو حد و لعان باطل شود مسئله اگر زنی را قذف کرد و این زن
فرزند دارد و پدر فرزند معلوم نی و یا شوهر با وی بنفی فرزند لعان کرده است حد
واجب نشود مسئله اگر شخصی را قذف کرد که در غیر ملک وطی کرده است
و یا کنیزک مشترک را وطی کرده است و یا مسلمانی را قذف کرد که در حالت کفر
زنا کرده است و یا مکاتبی را قذف کرد که مرده است و وفا بدل کتابت
گذاشته است درین مسایل حد واجب نشود مسئله اگر مردی را قذف
کرد که کنیزک مجوسیه خود را وطی کرده است و یا زن خود را در حالت حیض وطی
کرده و یا مکاتبه خود را وطی کرده است حد واجب شود و بقول ابی یوسف و زفر رحمهم الله
در وطی مکاتبه احصان ساقط شود بر قاذف حد واجب نیاید مسئله اگر
مسلمانی را قذف کرد که در حالت کفر مادر خود را نکاح کرده است حد نزنند و
بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله حد نزنند مسئله اگر شخصی بارها قذف کرد
و یا زنا کرد و یا شراب خورد یک حد زنند از همه محسوب بود و بقول شافعی رحمه الله
اگر مقذوف مختلف بود یعنی جماعتی را قذف کرد برای هر یکی حد زنند
والله اعلم باب فی التعزیر اگر مملوکی و یا کافری را بزنا قذف
کرد و یا مسلمانی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا منافق یا لوطی
گفت بر قاذف تعزیر واجب شود و همچنین اگر مسلمانی را گفت یا [illegible]

وبقول شافعي رحمة الله عليه نصاب سرقه ربع دينارست وبقول امام مالك
رحمة الله عليه سه درم است پس اگر جماعتی سرقه کردند همه را بقول امام مالك
رحمة الله عليه قطع کنند وبقول ابي يوسف در اقرار دو بار در دو مجلس مختلف
شرط است مسئله اگر جماعتی دزدی کردند یکی از ایشان مال گرفت اگر بهر یکی
از ایشان ده درم رسد همه را قطع واجب آید وبقول زفر وشافعی
رحمهما الله هر که متاع گرفت همو را قطع کنند مسئله بدزدیدن چوب وگاه ونی
وماهی ومرغ وزرنیخ وآهک ونوره یعنی گل سرخ ومیوه تر اگرچه بر درخت بود وشیر
وگوشت وچیزی که تا ده روز تباه شود ویا اشربه یا طنبور ومصحف اگرچه با پیرایه بود
قطع واجب نیاید وبقول امام شافعي رحمة الله عليه ومکروا ست از ابو یوسف قطع
واجب آید مسئله بدزدیدن چلیپا ونرد وشطرنج وسرود ودر مسجد وبدزدیدن
کودک آزاد اگرچه با پیرایه بود قطع نکنند وبقول ابي يوسف رحمة الله عليه اگر پیرایه
بنصاب سرقه رسد قطع کنند مسئله بدزدیدن صبی بالغ ودفاتر قطع نکنند
مگر دفاتر حساب واگر بنده خورد نادان را بدزدید قطع کنند وبقول ابي يوسف
رحمة الله عليه قطع نکنند مسئله بدزدیدن سگ ویوز ودف وطبل و
بربط ونای ونجیانت کردن ونهب کردن یعنی بقهر وغلبه از شهر وبادیه
بودن واز گور کفن دزدیدن ودزدیدن از بیت المال قطع نکنند وبقول ابي يوسف
شافعي بدزدیدن کفن قطع واجب آید مسئله اگر مثل دین خود از مدیون دزدید
قطع نکنند مسئله اگر یکی از شرکاء مال مشترک دزدید نیز قطع نکنند
مسئله اگر کالای سرقه کرده وقطع کردند وآن کالا بمالک رد کرد باز آن
کالا را بار دیگر دزدید قطع نکنند اگر کالا متغیر نشده است وبقول ابي يوسف
وشافعي رحمه الله قطع کنند مسئله بدزدیدن چوب ساج وقنا ونیزه وآبنوس

صندل و نکینها سبز و یاقوت و زبرجد و مروارید و لوندها و درها که از چوب ساختند قطع کنند مسئله اگر از قرابت محرم دزد قطع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه بجز قرابت ولاد قطع کنند مسئله اگر زن از شوهر دزدید و یا شوهر از زن دزدید قطع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه قطع کنند و بقول مالک اگر از خانه دزدید که ساکن نشد دران خانه قطع کنند مسئله اگر از مادر رضاعی خود یا از پدر رضاعی خود دزدیده قطع کنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر از مادر رضاعی دزدیده قطع نکنند مسئله اگر بنده کالای مولی و یا کالای زن مولی و یا کالای مالکه خود دزدید قطع نکنند و همچنین اگر کالای شوهر مالکه خود دزدید قطع نکنند مسئله اگر از مکاتب خود و یا از داماد خود و یا از خسر خود کالای دزدید قطع نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر خسر از خانه داماد و یا داماد از خانه خسر دزدید قطع کنند مسئله اگر از غنیمت و یا از حمام و یا از خانه که بدر آمدن دران خانه ماذون است دزدید قطع نکنند مسئله اگر از مسجد کالای دزدید و مالک کالا نزدیک وی بود قطع کنند مسئله اگر مهمان از خانه که دران مهمان طلبیده کالای دزدید قطع نکنند مسئله اگر دزد در سرائی درآمد و کالا دزدید و از سرای بیرون نیاورد و اگر از حجره بیرون آورد تا صحن سرای قطع کنند مسئله اگر از اهل حجرات حجره را غارت کرد و از ان حجره کالا دزدید قطع کنند مسئله اگر دزد خانه را سوراخ کرد و درآمد و کالای در کوچه انداخت بعده بیرون آمد آن کالا بستد و یا دزد کالا بر خر بار کرد و براند و خر را بیرون آورد در هر دو صورة قطع کنند و بقول زفر در مسئله اول قطع نکنند مسئله اگر دزد در خانه سوراخ کرد و درآمد کالا گرفت و بدزدی دیگر که بیرون خانه بود داد هر دو را قطع نکنند و بقول ابی یوسف

اگر دزدی درونی دست بیرون آورد کالا بدزد بیرونی داد دزد درونی
را قطع کنند و اگر دزد بیرونی دست درون کرد و از دست دزد درونی کالا
بستد هردو را قطع کنند مسئله اگر خانه را سوراخ کرد و دست درون
کرده کالای بیرون آورد قطع نکنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه قطع کنند مسئله
اگر از آستین کرته بیرون آمد و شقصی از بیرون برید قطع نکنند و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه قطع کنند مسئله اگر از قطار شتری و یا باری دزد برید قطع
نکنند مسئله اگر بار را پاره کرد و از و متاع بستد و جوالی با متاع دزد برید
و صاحب جوال نزدیک جوال بود و یا بر جوال خفته بود قطع کنند مسئله
اگر دست در صندوق و یا در جیب و یا در آستین کسی در آورد و مال کشید
قطع کنند فصل فی کیفیة القطع و اثباته دست راست دزد
از بند دست قطع کنند و بریان کنند و اگر بار دوم دزدی
کند پای چپ ببرند و اگر سیوم بار دزدی کرد حبس کنند تا توبه کند
و قطع نکنند و بقول شافعی بار سیوم دست چپ ببرند و بار چهارم پای
راست ببرند مسئله اگر ابهام انگشت دست چپ دزد پیش از دزدی
بریده شده است و یا شل شده است و یا دو انگشت جز ابهام انگشت
دست چپ بریده است و یا شل است و یا پای راست او بریده شده
درین مسایل قطع نکنند مسئله اگر مامور لقطع دست راست دست چپ
بریده ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهم در عمدا ضامن شود و
بقول زفر رحمة الله علیه در خطا و عمدا ضامن شود مسئله طلب قطع از صاحب
مال شرط قطع است مسئله اگر کالا از مودع و یا از غاصب و یا از
صاحب ربا دزد برد بمطالبه ایشان قطع کنند و اگر درین صورت مالک طلب

قطع کرد قطع کنند و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیه نکنند مگر بطلب مالک مسئله
اگر کالا از دزد بعد از قطع دیگری دزدید دزد دوم را قطع نکنند اگرچه مالک
یا سارق اول طلب قطع کند مسئله اگر کالای دزدید و پیش از خصومت
بمالک رد شد و یا بعد از حکم بقطع دزد مالک آن کالا شد و یا دزد دعوی ملکیت
خود کرد بعد از ثبوت سرقه و یا قیمت کم از نصاب شد درین مسایل
قطع نکنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در صورة رد بمالک پیش از حکم
قطع نکنند و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیه و بروایتی ابی یوسف در صورة
مالک شدن سارق قطع کنند و در مسئله نقصان قیمت از نصاب بقول
زفر و شافعی و بروایتی از امام محمد قطع کنند مسئله اگر دو مرد بدزدی اقرار
کردند دیگری گفت که این مسروق مال منست هر دو را قطع نکنند مسئله اگر
دو کس سرقه کردند و یکی غایب شد و بر حاضر بینه اقامت کردند بر
حاضر قطع واجب شود مسئله اگر بنده محجور اقرار کرد بدزدی ده درم
قطع کنند و آن ده درم بمالک مال رد کنند و بقول شافعی و ابی یوسف اگر مالک
بنده تکذیب کرد و گفت که این مال منست آن ده درم بمالک بنده دهند
و قطع کنند و بقول محمد قطع نکنند و ده درم بمالک بنده دهند مسئله
اگر دزد مال را هلاک کرد و قطع کردند ضمان لازم نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه
لازم شود مسئله اگر قطع کردند کالا مسروق موجودست بمالک رد
کنند مسئله اگر از جماعتی دزدید و یا بارها سرقه کرد برای بعضی قطع کردند
از همه دزدیها قطع شود و برای هیچکس ضامن نشود و بقول ابی یوسف
و محمد برای همه ضامن شود مگر برای سرقه که بدعوی آن قطع کردند مسئله
اگر دزد در سرائی در آمد و جامه دزدید و دو پاره کرد و بعد از آن بیرون

آورد و قیمت از ده درم نقره ست قطع کنند و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه
قطع نکنند مسئله اگر گوسپندی دزدید و ذبح کرد بعده بیرون آورد
قیمت آن ده درم نقره ست قطع نکنند و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه
قطع کنند مسئله اگر زر و یا نقره دزدید و دراهم و یا دنانیر ساخته قطع کنند
و دراهم و دنانیر بمالک دهند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله ندهند مسئله
اگر جامه دزدید و رنگ سرخ کرد و قطع کردند رد نکنند و ضامن نشود و
بقول امام محمد رحمة الله علیه جامه بمالک رد کنند و از مالک قیمت آنچه در
رنگ زیاده شده ست بستانند و اگر رنگ سیاه کرد بمالک
رد کنند و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه در هر دو صورت برابر ست
یعنی رد نکنند باب قطاع الطریق مسئله اگر جماعتی قصد قطع طریق
کردند و پیش از قطع طریق گرفتار شدند حبس کنند تا توبه کنند و اگر
مالی معصوم بستدند دست راست و پای چپ ببرند و اگر کسی را کشتند و مال نستدند
بحکم حد بکشند اگر چه اولیاء مقتول عفو کنند و بقول شافعی رحمه الله علیه
بحکم قصاص بکشند و اگر هم کشتند و هم مال ستدند دست و پای ایشان
ببرند بعده بکشند و بردار کنند و یا بکشند و بردار نکنند و یا زنده بردار کنند
و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله بکشند و یا بردار کنند و قطع نکنند مسئله
اگر بردار کنند باید که زنده بردار کنند و بشکم نیزه زنند تا بمیرد و سه روز بر دار
بدارند مسئله چون قطاع طریق را کشتند ضمان مال بر ایشان لازم نشود
مسئله اگر بعضی از قطاع طریق مباشرت قتل کردند بعضی نکردند حد بر همه
واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه کسی که قتل نکردند حد بر وی
واجب نشود مسئله قطاع طریق بعصا و سنگ و تیغ برابر ست

مسئله اگر قطاع طریق مال بستدند و جراحت کردند دست و پای ایشان ببرند و جراحت باطل شود و اگر جراحت کردند و مال نستدند در جراحتی که قصاص واجبست قصاص کنند و در آنچه ارش واجبست ارش ستانند و اگر قطاع طریق بعد از قتل عمداً بعد گرفتار شدند اولیاء مقتول مخیر اند بکشند یا عفو کنند و اگر در میان قطاع طریق کودک و یا مجنون و یا ذو رحم محرم مقطوع علیه باشد حد ساقط شود و اولیاء در عفو و قصاص مخیر اند مسئله اگر بعضی از قافله بر بعضی قطع طریق کردند حد واجب نشود و اولیاء مقتول در عفو قصاص مخیر اند مسئله اگر در شهر قطع طریق کردند شب و یا روز و یا میان دو شهر حد واجب نشود و ولی مقتول مخیر بود در عفو و قصاص و بقول شافعی رحمة الله علیه حد واجب شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر بیرون شهر قطع طریق کردند حد واجب شود اگرچه در دیه بود و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه اگر قطع طریق بروز در شهر کردند اگرچه نزدیک شهر باشد بسلاح و یا بغیر بسنگ و یا بچوب کشتند حد واجب آید مسئله اگر مردی در شهر [illegible] خفه کرده بکشند والله اعلم

باب السیر والجهاد

جهاد فرض کفایت است در ابتدا اگر بعضی جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر همه ترک جهاد گرفتند همه گناهکار شوند مسئله جهاد بر کودک و زن و بنده و نابینا و جای مانده و دست بریده واجب نیست مسئله اگر کفار بر دار اسلام هجوم کردند جهاد بر همه فرض عین شود پس زن بی اذن شوهر و بنده بی اذن مولی بیرون آید مسئله جعل دادن با وجود غنیمت مکروه بود و اگر غنیمت موجود نبود جعل دادن مکروه نبود مسئله اگر در جنگ خوف نبود مصحف و زن همراه نبرند مسئله مسلمانان در غنیمت خیانت نکنند

و عهد بشکنند و مثله نکنند و مثله آنست که بعضی اعضا ببرند و روی
سیاه کنند **مسئله** از کفار زن و کودک و شیخ فانی و نابینا و جای مانده
را نکشند مگر کسی که صاحب رای بود در جنگ و یا زن مالکه بود و بقول
امام شافعی رحمة الله علیه شیخ فانی و جای مانده و نابینا را کشتن جایز ست
مسئله اگر مسلمانی با پدر مشرک در جنگ مقابل شد از کشتن
پدر امتناع آورد تا دیگری او را بکشد **مسئله** اگر امام مصلحت بیند
با کفار صلح کند بمال و غیر آن و اگر در شکستن صلح منفعت بیند بشکستن صلح خبر کند
و صلح بشکند و اگر ملک کفار بعد از صلح باتفاق ایشان خیانت کرده مقاتله
کنند با ایشان بی آنکه صلح براندازد **مسئله** اگر امام با مرتدان صلح کرد بی
مال روا بود و اگر مال بستد رد نکند **مسئله** نشاید مسلمانرا که سلاح بر دست
کافر فروشد **مسئله** اگر حری و یا حره از مسلمانان کافر حربی را یا جماعتی از
کفار و یا اهل حصار را امان داد درست باشد و کشتن ایشان جایز نبود اما
اگر درین امان دادن افساد بود امام براندازد و ایشانرا زجر کند **مسئله** امان
دادن ذمی و اسیری که از اهل حرب است و تاجری که در دار حرب است و بنده
که محجور از قتال است باطل بود و بقول محمد و شافعی رحمهم الله و بروایتی از ابی یوسف
رحمة الله علیه امان بنده محجور درست است

کتاب الغنایم و قسمتها

مسئله چون امام شهری را بقهر و غلبه فتح کرد مخیر بود یا قسمت
میان مسلمانان کند و یا بر اهل شهر مقرر دارد و بر ایشان و بر زمینهای ایشان
جزیه و خراج وضع کند فاما منقول بر ایشان رد نکند و بقول امام شافعی رد عقار نیز
جایز نبود **مسئله** در کفار که اسیر شده اند نیز امام مخیرست یا بکشد و
یا برده کند و یا بگذارد تا آزاد باشد و حکم ذمی مسلمان باشند اما ستدن

فدا ورد کردن اسیران بدار حرب جایز نبود و نیز منت نهادن بر اسیران
کفار و گذاشتن ایشان جایز نبود و بقول امام ابی یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله
اگر اسیران مسلمان را فدای ستانند بعبدل اسیران کفار روا بود مسئله چون
امام از دار حرب بازگشت و با او مواشی باشد و نقل آن بدار اسلام ممکن نشد ذبح
کنند و بسوزد و دست و پای ایشان نبرد و نگذارد و بقول شافعی بگذارد و بقول
مالک رحمة الله علیه دست و پای ایشان ببرد و بگذارد مسئله قسمت
غنیمت در دار حرب جایز نبود مگر برای نگاهداشتن و آوردن بدار اسلام و بقول
امام شافعی رحمة الله علیه جایز بود که در دار حرب غنیمت قسمت کنند مسئله
بیع غنیمت پیش از قسمت جایز نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز بود مسئله
یاری دهنده یکسان است در غنیمت و با جنگ کننده برابر است مسئله
اگر پیش از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب مدد رسید در غنیمت شریک
شوند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر بعد از جنگ مدد رسید شریک نشوند
مسئله بازاری در غنیمت شریک نشوند مگر که مقاتله کنند و بقول
امام شافعی شریک شوند مسئله اگر از غازیان کسی در دار حرب بمیرد
مرد از غنیمت نصیب نبرد و اگر بعد از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب بمیرد
نصیب او بوارثه او دهند و بقول شافعی هر که بعد از انقضاء حرب بمیرد نصیب او
میراث شود مسئله جایز است که لشکر از دار حرب انتفاع گیرد در
دار حرب از غنیمت بعلف مرکب و بخوردن طعام و سوختن هیزم و بکار
بستن سلاح و حرب کردن و بروغن بیقسمت اما فروختن هیچ چیز جایز نبود
پیش از قسمت و بعد از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب انتفاع جایز
نبود و آنچه از غنیمت بعد از انتفاع بماند فاضل باز رد کنند بقسمت مسئله

ان شخصی است که برای او حصه باشد در غنیمت ...

اگر حربی در دار حرب مسلمان شد او را فرزندان صغیر اوراکشند و برده نکنند مالی که در قبض اوست و یا ودیعت او نزد یک مسلمان و یا ذمی بود غنیمت نکنند فاما فرزندان کبار و زن او و حمل زن وی و عقار او و بنده او که جنگ کنند غنیمت شوند و بقول امام شافعی و محمد رحمهم الله عقار مسلمان در دار حرب و حمل زن وی غنیمت نشود

فصل فی القسمت

پیاده را یکسهم دهند و سوار را دو سهم اگرچه دو اسپ وارد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهما سوار را سه سهم

مسئله سوار را نصیب یک اسپ دهند اگرچه اسپان بسیار دارد و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه نصیب دو اسپ بدهند مسئله اسپ عربی و عجمی در قسمت برابر اند و شتر و استر را سهم ندهند مسئله اگر سوار در دار حرب درآمد و اسپ او بمرد سهم سوار برد و اگر پیاده در دار حرب درآمد بعده اسپ خرید سهم پیاده برد و بقول شافعی اگر بعد از مردن اسپ کارزار پیاده کرد سهم پیاده برد مسئله اگر زن یا بنده یا کودک یا ذمی جنگ کرد سهم تمام ندهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند ایشانرا بدهند مسئله چون امام خمس از غنیمت جدا کرد سه سهم کنند یکسهم یتیمانرا بدهند و یکسهم مساکین را دهند و یکسهم ابن سبیل را بدهند و درین سهام درویشان و خویشاوندان پیغمبر یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب و غیر آن داخل اند و درویشان خویشاوندان پیغمبر را بر یتیمان و مساکین و ابن سبیل مقدم دارند و توانگران خویشاوندان پیغمبر را در غنیمت حق نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه قرابتان پیغامبر را خمس از خمس غنیمت دهند و توانگر و درویش ایشان برابر است و زنانرا یک حصه دهند و مردرا دو حصه و جز بنی هاشم و بنی عبد المطلب قرابت دیگر را ندهند مسئله ذکر خدای تعالی در قران برای

(حاشیه:) واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل

تبرک است و سهم پیغامبر علیه السلام بنقل وی ساقط شده است چنانچه
صفی بنقل او ساقط شده است و صفی چیزی بود که پیغامبر علیه السلام برای
خود از غنیمت برگزیدی چون زره و نیزه و یا تیغ و یا جاریه و بقول شافعی
سهم پیغامبر علیه السلام بخلیفه دهند مسئله اگر جماعتی با قوت و شوکت
بی اذن امام در دار حرب در آمدند و چیزی آورد خمس از ایشان بستانند و اگر
یکی و یا دو مرد در دار حرب بی اذن امام در آمدند و چیزی آوردند خمس نستانند
از ایشان مسئله جایز است که امام در حالهٔ قتال لشکر را تحریض تنفیل بر
قتال کند و گوید که هر که حربی را بکشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و
مالی که بهره باشند و یا دابه او که باشد قاتل را بود و سریت را بگوید که ربعی
از غنیمت بعد از خمس شما را التعیین کردیم مسئله بعد از احراز غنیمت
بدار اسلام تنفیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تنفیل نکرد و جامه و سلاح
مقتول و چیزی که با او باشد از کمر بند و زر و نقره و غیر آن غنیمت بود و بقول
شافعی رحمة الله علیه قاتل را بود و الله اعلم باب استیلاء
الکفار مسئله اگر ترک بر روم غالب شدند و روم را برده کردند و
مال ایشان بستدند مالک شوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و
از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد مسلمانان نیز مالک شوند
و اگر ترک بر مسلمانان غالب شدند و اموال مسلمانان در دار خود بردند مالک شوند
و بقول شافعی رحمة الله علیه مالک نشوند باز چون مسلمانان بر ترک غالب
شدند هر مسلمانی که ملک خود یابد اگر پیش از قسمت غنیمت بود
بی عوض بستانند و اگر بعد از قسمت یابد بقیمت بستانند و اگر بازرگانی
در دار حرب رفت کالای مسلمانی که کفار از دار اسلام برده اند بخرید

و در دار اسلام آورد مالک قدیم مخیرست به بهایی که بازرگان خریده است
بستاند و یا ترک گیرد و اگر بنده از دار اسلام اسیر کفار شد بازرگانی
در دار حرب رفت و بنده را خرید و بدار اسلام آورد و شخصی چشم بنده
کشید و مولی آرشش بستد مالک قدیم مخیرست تمام بها بستاند و یا ترک
آرد و نتواند که از ثمن نقصان کند و بقول محمد رحمه الله علیه از ثمن مقدار ارش
کم کند مسئله اگر بنده مسلمان اسیر کفار شد و تاجر مسلمان از دار حرب
بهزار درم خرید و بدار اسلام آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد تاجری
دیگر از دار حرب بهزار درم خرید و در دار اسلام آورد و این مالک قدیم
نتواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند و مشتری
اول نتواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند لیکن مالک
قدیم اگر خواهد بدو هزار درم بستاند مسئله اگر کفار از دار اسلام آزاد و
یا مدبر را یا مکاتب و یا ام ولد را در دار حرب برند مالک نشوند و اگر مسلمانان
از دار حرب آزاد حربی را و یا مدبر را و یا مکاتب و یا ام ولد حربی را در دار
اسلام آورند مالک شوند مسئله اگر مشتری از دار اسلام در دار حرب
رفت و اهل حرب گرفتند مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی گریخته در
دار حرب رفت و حربیان گرفتند مالک نشوند و بقول ابی یوسف و محمد
رحمهما الله علیهما مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی با اسپ و متاع گریخته
در دار حرب رفت و گرفتار حربیان شد و مردی آن بنده را با اسپ و متاع خرید و
بدار اسلام آورد مالک قدیم بنده را مجانا بعوض بستاند و اسپ و متاع را
به بهایی که خریده بود بستاند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله بنده نیز به بها بستاند
مسئله اگر حربی در دار اسلام با امان درآمد و بنده مسلمانی خرید و در دار حرب برد

بردار آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله آزاد نشود و اگر بنده حربی
در دار حرب ایمان آورد پس در دار اسلام درآمد یا مسلمانان بر اهل حرب غالب
شدند در هر دو صورت آن بنده حربی آزاد شود والله اعلم باب
المستامن اگر مسلمانی بتجارت در دار حرب بامان درآمد
روا نبود که با موال و یا دماء اهل حرب تعرض رساند و اگر چیزی از آن حرب
بیرون آورده در دار اسلام برد مالک شود ملکی خبیث پس تصدق
کند آنرا مسئله اگر بازرگانی مسلمان بامان در دار حرب درآمد و
بدست حربی بوام چیزی فروخت و یا حربی بدست او چیزی
بوام فروخت و یا از حربی غصب کرد و یا حربی از و غصب کرد
هر دو در دار اسلام درآمدند میان ایشان قاضی بدین معاملات حکم نکند
و همچنین اگر دو حربی در میان خود این معاملات کرده باشند بعده بامان
در دار اسلام درآمدند میان ایشان نیز حکم نکند و اگر هر دو حربی
مسلمان شدند و بدار اسلام آمدند بوام حکم کند و بغصب حکم نکند مسئله
اگر دو مسلمان در دار حرب بامان درآمدند یکی مرد دیگر را کشت عمدا یا خطا
بر کشنده دیت واجب شود در مال او و در خطا کفارت نیز بر وی واجب
شود و اگر دو مسلمان اسیر کفار شدند یکی مرد دیگر را کشت بر قاتل هیچ واجب
نشود مگر کفارت در خطا و بقول صاحبین در خطا و عمدا بر قاتل دیت واجب
شود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه در عمدا قصاص و در خطا دیت واجب
شود و اگر مسلمان در دار حرب مسلمانی را کشت که در دار حرب مسلمان شده است بر قاتل هیچ واجب
نشود مگر کفارت در خطا فصل اگر حربی در دار اسلام بامان درآمد گذارند
که یکسال ساکن شود بگویند اگر در دیار ما یکسال اقامت کردی

جزیه بر تو وضع شود و اگر کلیسا ساکن شود ذمی شود و نگذارند که در دار حرب باز رود
و همچنین اگر حربیه در دار اسلام با امان در آمد و زمین خراجی خرید و خراج بروی
وضع شد ذمی شود و اگر همچنین حربیه در دار اسلام با امان در آمد ذمی ویرا نکاح
کرد این حربیه نیز ذمیه شود مسئله اگر حربی در دار اسلام با امان در آمد
و نزد مسلمان یا ذمی امانت نهاد و با مسلمان یا ذمی را وام داد و باز در دار حرب
رفت خون وی مباح شود و اگر اسیر شد بدست مسلمانان و یا مسلمانان
بر دار حرب غالب شدند و او کشته شد دین ساقط شود و امانت
غنیمت شود و بر روایتی از ابی یوسف ودیعت او ملک شود بر آن
کسی که بر و نهاده است و اگر کشته شد و مسلمانان بر دار حرب غالب
نشدند و یا مرد امانت و دین او ورثه او را رسد مسئله اگر حربی
در دار اسلام با امان در آمد و مسلمان شد او را در دار حرب زنیست
است و فرزندان خورد و بزرگ و مالی که ودیعت نهاده است
بدست مسلمانی و ذمی و حربی و مسلمانان بر دار حرب غالب
شده اند و زن و فرزندان و مال او همه غنیمت شود و اگر در دار حرب
مسلمان شده بعده بدار اسلام در آمد و مسلمانان بر دار حرب
غالب شدند پس فرزندان خورد او مسلمان باشند و امانتی که بدست
مسلمان و یا ذمی نهاده است ملک او بود و مالی که بدست حربی
امانت است غنیمت شود و فرزندان کبار و حمل زن نیز غنیمت شوند
مسئله اگر مسلمانی که ولی ندارد و یا حربی که در دار اسلام با امان
در آمد و مسلمان شد هر دو کشته شدند بخطا دیت ایشان بر
عاقله کشنده بود برای امام و اگر بعمد کشته شد امام قاتل را بکشد

و یا دیت ستانند و نتوانند که عفو کند **باب العشر والخراج**

زمین عرب تمام عشری است و زمینی که اهل او اسلام آورده‌اند یا زمین
که بقهر و غلبه فتح شد و میان غانمان قسمت شد این هر دو زمین عشری
بود **مسئله** سواد عراق و زمینی که بقهر و غلبه فتح شد و اهل وی را
بدان مقرر داشتند یا با اهل زمین صلح کنند هر سه زمین خراجی بود **مسئله**
اگر زمین موات را احیا کرد اگر به آب زمین عشری است عشری بود
و اگر بنهر و آب زمین خراجی است خراجی بود و در زمین البصره عشر است
و بقول امام محمد رحمة الله علیه اگر زمین موات را به آب چاهی
که خود حفر کرده است و یا آب چشمه بیرون آورده است
و یا آب دجله و فرات و چشمه نهر که ملک کسی نیست
تر کند عشری بود و اگر به آب آسمان تر کرد و یا آب جوی که عجمیان
حفر کرده اند چون جوی ملک و چون جوی یزدجرد تر کرد خراجی بود
مسئله خراج موظف از هر جریب که صالح زراعت باشد یک صاع
و یک درم است و از جریب تره پنج درم است و در جریب انگور و درختان
خرما که متصل یک دیگر اند ده درم و اگر آنچه موظف است ادا نتوانند کرد از خراج
جایز بود که امام نقصان کند و اگر طاقت زیاده از موظف است زیاده
نکند و بقول محمد رحمة الله علیه زیاده جایز است **مسئله** اگر بر زمین
خراجی آب غلبه کرد یا منقطع شود یا آفت سماوی زراعت هلاک شد
خراج ساقط شود و اگر صاحب زمین با وجود قدرت زمین را معطل کرد
از زراعت یا مسلمان شد یا مسلمان زمین خراجی را خرید خراج واجب آید
مسئله در خراج زمین خراجی عشر واجب نیاید و بقول امام شافعی رحمة الله علیه واجب آید

والله اعلم **فصل فی الجزیة** اگر جزیه بتراضی وضع شد عدول نکنند
و زیاده ازان جایز نبود و اگر امام شهری بقهر و غلبه فتح کرد و بر اهل وی
جزیه وضع کرد بر فقیری در سالی دوازده درم معین کنند و بر وسط حال
بیست و چهار درم و بر توانگر چهل و هشت درم و بقول شافعی رحمة الله علیه
از هر بالغی یکدینار و یا کالای قیمت یکدینار بستانند و درین حکم توانگر
و فقیر برابر است **مسئله** جزیه بر اهل کتاب و مجوسی و بت پرست
عجمی وضع کنند و بقول شافعی رحمة الله علیه از بت پرست عجمی جزیه
نستانند بلکه [illegible] **مسئله** بر کودک و زن و بنده و مکاتب
و جا مانده و بت پرست عربی و مرتد و نابینا و درویش که کسب نکند
و راهبی که با مردمان اختلاط نکند جزیه وضع نکنند و بقول شافعی
فقیری که کسب نکند جزیه بستانند و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه و یک روایت
محمد از ابو حنیفه رحمة الله علیه اگر راهب قادر است بر کسب جزیه بر وی وضع کنند
و اگر بر ذمی جزیه دو ساله جمع شد تداخل کنند یکساله بستانند و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله تداخل نکنند و دو ساله بستانند **مسئله** اگر ذمی آخر سال
مسلمان شد و یا بمرد جزیه ساقط شود و بقول شافعی رحمة الله علیه ساقط نشود
مسئله جایز نیست نو بر آوردن کنیسه یا کنشت در دار اسلام و اگر کنیسه
قدیم خراب شد و بنا کنند جایز بود **مسئله** اهل ذمی را بفرمایند
تا تمیز کنند از مسلمانان در لباس و مرکب و زین پس ذمی بر اسپ سوار
نشود و سلاح بکار نه بندد و کستیج را اظهار کند چون سوار شود و زین شان
پالان نهند **مسئله** اگر ذمی از ادای جزیه امتناع آورد و یا بر زنی
مسلمان زنا کرد و یا مسلمانی را کشت یا پیغامبر علیه السلام را دشنام داد

ازو عهد نشکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه بدشنام پیغامبر علیه الصلوة والسلام
عهد بشکنند مسئله عهد ذمی نشکنند مگر برسیدن در دار حرب
یا آنکه ذمیان بر موضعی غالب شوند برای جنگ و بدین سبب بمنزله مرتد شوند
مسئله از مرد تغلبی و از زن تغلبیه اگر چه دو بالغ باشند دو چند زکوة
ستانند و بقول شافعی و زفر از تغلبیه جزیه می ستانند مسئله مولی
تغلبی یا چو مولی قرشی است یعنی بر مولی تغلبی جزیه و خراج زمین وضع کنند چه
بقول زفر رحمه الله علیه از مولی تغلبی دو چند زکوة ستانند مسئله آنچه
امام جمع کند از خراج و جزیه و مال تغلبی و هدیه اهل حرب و آنچه از اهل حرب
بی جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانکه بستن سرحد
و برآوردن پل و کفایت قضات و نفقه اعمال و کفایت علما و غزاة
و فرزندان ایشان و هر که در میان سال از ایشان فوت شد از عطا محروم شود

باب المرتدین

مسئله بر مرتد عرض اسلام و کشف شبه او کنند
و سه روز حبس کنند و اگر اسلام نیاورد بکشند و اسلام مرتد آنست که بیزار شود
از جمله دینها باطل و بدین اسلام ایمان آرد یا بدینی که رفته است ازین دین بیزار
شود مسئله کشتن مرتد پیش از عرض اسلام مکروه بود و اگر کسی پیش از عرض
اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئله زن مرتده را نکشند
تا ترسانند بلکه حبس کنند تا اسلام آرد و بقول شافعی رحمة الله علیه کشته
شود اگر اسلام نیاورد مسئله ملک مرتد از اموال وی زایل شود
بر والی موقوف تا اگر اسلام آورد ملک او بدان باز گردد و اگر در ردة
بمرد یا کشته شد مالی که در حالت اسلام حاصل کرده است وارث مسلمان
برد بعد از ادای دیون اسلام و مالی که در ارتداد حاصل کرده است

بعد از قضای دیوان حال ارتداد و بقول صاحبین هر مالی که در حال اسلام و ردت
حاصل کرده بدست ورثه دهند و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر دو مال غنیمت
شود مسئله اگر مرتد در دار حرب نشست قاضی بلحوق او حکم کرد
مدبر و ام ولد او آزاد شود و دین موجل که بر وی است حال شود و آنچه خریده
و فروخته و آزاد کرده و بخشیده باشد موقوف بود اگر اسلام آورد نافذ
بود و اگر هلاک شد باطل شود و بقول صاحبین موقوف نبود بلکه جایز بود مسئله
اگر مرتد بعد از حکم قاضی بلحوق او مسلمان شده بدار اسلام آمد هر مالی
که بدست وارث یابد بستاند و آنچه از ملک وارث زایل شد نطلبد
مسئله اگر مرتد جاریه نصرانیه را که در حالت اسلام داشت وطی کرد
و این جاریه شش ماه از گاه ارتداد او فرزند آورد و مرتد دعوی نسب کرد
نسب از وی ثابت شود و جاریه ام ولد او شود و فرزند آزاد بود و میراث
از مرتد نبرد و اگر جاریه مسلمان بود و مرتد در رده مرد یا بدار حرب
ملحق شد فرزند او میراث برد مسئله اگر مرتد با مال خود در دار حرب
رفت و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند مال او غنیمت شود
و اگر مرتد از دار حرب بازگشت و مال خود را از دار اسلام بدار حرب
برد و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند و ورثه از آن مال را پیش
از قسمت غنیمت یافتند بورثه او رد کنند مسئله اگر بعد از رسیدن
مرتد در دار حرب قاضی حکم کرد بلحوق او و بنده او را به پسر او داد
پسر او این بنده را مکاتب کرد و مرتد مسلمان شده بدار اسلام
آمد مال کتابت و ولاء مکاتب پدر را بود مسئله اگر مرتد
شخصی را بخطا کشت و ملحق شد بدار حرب و یا کشته شد دیت این

مقتول ورمالی بود که مرتد در حالت اسلام حاصل کرده ست وبقول صاحبیه دیت از
مال حالت اسلام وارتداد او واجب شود مسئله اگر دست مسلمانی
عمداً بریده شد بعده نعوذ بالله منها مرتد شد وبسبب قطع ید در حالت ارتداد بمرد و
یا بدار حرب رفت بعده مسلمان شده بدار اسلام آمد وبسبب القطع بمرد بر قاطع
نصف دیت در مال او واجب شود برای ورثه مقطوع واگر بدار حرب
نرفت بعد از مسلمان شدن بمرد بسبب القطع بر قاطع تمام دیت واجب آید وبقول
محمد و زفر رحمة الله علیهما در جمیع صورت نصف دیت واجب آید مسئله
اگر مکاتب مرتد شد نعوذ بالله منها وبدار حرب رفت و مالی کسب کرد وبا
مال گرفتار شد واز اسلام امتناع آورد وکشته شد مقدار مال بدل کتابت
بمولی او دهند وباقی ورثه مکاتب برند مسئله اگر زن وشوی هردو
مرتد شدند نعوذ بالله منها بدار حرب رفتند وزن حامله شد وفرزند آورد وفرزندان
ایشان را نیز فرزند شد واهل اسلام برایشان غالب شدند هردو فرزند
غنیمت شوند وولد اول را جبر کنند بر اسلام ونبیره را جبر نکنند مسئله
ارتداد صبی عاقل واسلام او صحیح ست وجبر کنند اورا بر اسلام ونکشند
وبقول ابو یوسف ارتداد معتبر نی واسلام او صحیح ست وبقول زفر وشافعی رحمه الله
هردو معتبر نی مسئله اگر جماعتی از مسلمانان بر شهری غالب شدند واز
اطاعت امام بیرون آمدند امام ایشان را دعوت کند بسنت وجماعت وشبه
ایشان دور کند وجایز ست که امام ابتدا کند بقتال ایشان وبقول شافعی
جایز نبود واگر ایشان را گروهی قوت گیرند مجروح وجانرا بکشند وهر که روی
گردانیده ست اتباع او کنند واگر متفرق شدند وجمعیت نکنند خستگان را نکشند
واتباع او نکنند وبقول شافعی رحمة الله علیه هردو حال کشتن خسته واتباع

روي گردانیده جایز بود مسئله فرزندان ایشان را برده نکنند و مال ایشان
حبس کنند تا توبه کنند و اگر مسلمانان را بسلاح و یا باسب ایشان حاجت شود
بستانند و جنگ کنند و بقول شافعي رحمة الله علیه روا نبود که بستانند مسئله
اگر باغي باغي دیگري را بکشت و امام بر ایشان غلبه کرد بر قاتل هیچ واجب نشود
مسئله اگر عادل باغي را و یا باغي عادل را بکشت و گفت من برحق
بوده ام و اکنون نیز برحق ام قاتل وارث او است میراث برد و اگر
گفت که من جور باطل بودم میراث نبرد و بقول شافعي و ابو یوسف رحمة الله علیهما در هردو
وجه میراث نبرد مسئله اگر باغیان بر شهري غالب شدند
و شهري یا مر شهري دیگر را کشت و مسلمانان برین شهر غالب شدند
قاتل را بکشند مسئله فروختن سلاح بدست اهل فتنه مکروه است و اگر خرنده را
از اهل فتنه نمیدانند مکروه نبود باب اللقیط گرفتن لقیط
مستحب است و اگر خوف ضایع شدن بود برگرفتن لقیط واجب است مسئله
اگر لقیط برداشت آزاد بود و نفقه لقیط در بیت المال بود و اگر لقیط را دو
مالي گذاشته است مال او در بیت المال بود جنایت لقیط در بیت المال بود
هرکه لقیط را برداشت دیگري نتواند که از وي بستاند مسئله اگر
یکي دعوي نسب لقیط کند نسب از وي ثابت شود و اگر دو کس دعوي
نسب لقیط کردند و یکي نشاني در تن لقیط گفت و آن نشان موجود است
او اولي بود و اگر هیچکس نشاني نگفت نسب لقیط از هردو ثابت شود
مسئله اگر در شهري مسلمانان لقیط موجود شد و ذمي دعوي
نسب کرد نسب از ذمي ثابت شود و لقیط مسلمان بود اگر بنده دعوي
نسب لقیط کرد نسب ثابت شود و لقیط آزاد بود مسئله اگر مرد

دعوی کرد که لقیط بنده منست نشنوند مگر که بینه اقامت کند مسئله
اگر با لقیط مالی بسته یافتند لقیط را بود مسئله جایز نیست که ملتقط
لقیط را تزویج کند یا در مال او تصرف کند و روا است تا ملتقط لقیط را بآموختن
حرفت فرستد مسئله ملتقط را جایز نیست که مال لقیط را فروشد و
یا اجارت دهد و اگر کسی لقیط را چیزی بخشد ملتقط قبض کند

کتاب اللقطه

اگر کالای افتاده یافت بوقت برگرفتن گواه گیرد که این کالا برای
مالک برمیگیرم تا برو رد کنم درین صورت لقطه امانت بود و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه گواه گرفتن شرط نیست و لقطه از زمین حل و حرم و غیر آن برابر است
و در لقطه اشتهار و تعریف کند تا آنگاه که بداند که مالک او طلب نخواهد کرد
بعده تصدق کند اگر بعد از صدقه دادن مالک لقطه آمد مالک مخیر بود تا صدقه را نافذ
کند و یا ملتقط را تضمین کند مسئله التقاط در چهارپایه جایز است و بقول
مالک و شافعی رحمة الله علیهما اگر چهارپایه را در صحرا یافت گذاشتن او فاضلتر است
مسئله اگر ملتقط بر چهارپایه بی اذن قاضی انفاق کرد متبرع بود و اگر
باذن قاضی انفاق کرد دین بود بر مالک لقطه و اگر پیش قاضی در باب لقطه
مرافعت کردند نظر کند اگر در چهارپایه منفعت است اجاره دهد از اجرت
بروی نفقه کنند و اگر منفعت نباشد بفرماید تا بفروشند و بهای آن نگاه دارد و اگر
مالک حاضر شد و او باذن قاضی بر لقطه نفقه داده است تواند که مالک را ندهد
تا نفقه نستاند مسئله اگر شخصی دعوی لقطه کرد ملتقط لقطه را بوی ندهد
تا بینه اقامت نکند و اگر مدعی علامتی در لقطه گفت و آن علامت موجود است
روا بود که لقطه بوی دهند فاما جبر نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه جبر کنند مسئله
اگر ملتقط درویش است باکی نبود که ملتقط انتفاع گیرد و اگر توانگر است روا نباشد

بلکه صدقه کنند هر دو نیستین بیگانه و هر مادر پدر و زن و فرزند اگر درویش باشد و بقول شافعی
جایز بود که ملتقط منفعت گیرد اگرچه توانگر بود **باب الآبق** گرفتن بنده گریخته بهتر است
اگر قادر بود بر گرفتن **مسئله** اگر بنده گریخته را سه شبانروز راه آورد چهل درم نقره بر مالک بنده دادن واجب
شود مر آرنده را اگرچه قیمت او کم از چهل درم باشد و اگر دو روزه راه آورد حصه بقدر آن از چهل درم
نقره و بقول امام محمد رحمه الله علیه اگر قیمت کم از چهل درم باشد تمام قیمت بوی بکم یک درم دهند
و بقول شافعی رحمة الله علیه جعل واجب نیاید مگر بشرط سابق اگر بنده گریخته را کم از سه شبانروز
راه آورد از چهل درم بحساب آن کم کنند تا اگر یک شبانروز راه آورد سیزده درم و سوم حصه
درم دهند **مسئله** اگر آبق را دو یا مدبر گریخته را از سه شبانروز راه آورد در حیات
مالک چهل درم بدهد **مسئله** اگر بنده بعد از گرفتن بگریخت و در وقت گرفتن گواه گرفته است
که این بنده را بگیرم تا بمالک رد کنم گیرنده ضامن نشود **مسئله** جعل بنده مرهون
بر مرتهن بود **مسئله** حکم در نفقه بنده گریخته چون حکم نفقه لقیط است **مسئله**

کتاب المفقود مفقود غایبی است که حیات و ممات او معلوم نبود **مسئله**
قاضی نصب کند کسی را تا مال مفقود نگاه دارد و حقوق او استیفا کند بر مال او قیام
کند و بر زن و فرزند مفقود و کسی که با مفقود قرابتی ولاد دارد از مال او نفقه کند
مسئله میان زن مفقود و میان مرد مفقود تفریق نکنند و بقول مالک رحمه الله علیه
بعد از گذشتن چهار سال بتفریق قاضی حکم کند اگر زن طلب کند **مسئله**
بعد از گذشتن نود سال قاضی حکم بموت کند و زن عدت وفات دارد و مال میان ورثه
که دران وقت موجود اند قسمت کنند و هر که پیش از حکم بموت او مرد میراث نبرد و مفقود
از وی میراث نبرد **مسئله** اگر وارثی با وجود مفقود میراث نمی برد او را میراث ندهند
اگر با وجود مفقود نصیب او کم شود آنچه با وجود مفقود میرسد همان مقدار دهند و باقی نگاه دارند
مثلاً اگر مردی بمرد و دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود و پسر پسر و دختر پسر و ترکه او بدست

اجنبی ست و دختران میراث میطلبند نصف مال بدختران دهند و نصف
دیگر موقوف دارند و لقمه بنداند پسر زند شد و اگر تنگیت زن حامله گذاشت هم
وارثی که با حمل میراث می برد و نصیب او نقصان نمیشود نصیب او بدهند
و اگر با حمل احتمال دارد که میراث نبرد توقف دارند تا ولادت شود
و اگر احتمال نقصان بود آنچه کمتر است همان دهند باب الشرکة
مسئله شرکت در مال بر دو نوعست شرکت املاک و شرکت
عقود و شرکت املاک آنست که دو کس کالا را بسبب ارث و یا بسبب
شرا مالک شوند و هر یکی ازین شریکان در نصیب شریک دیگر بمنزله
اجنبی ست روا نباشد هر یکی از ایشان را که در نصیب دیگر تصرف کند مگر باذن
و شرکت عقود آنست که دو کس شریک شوند و یکی دیگر را گوید شریک
با تو شدم درین درم و شریک دوم قبول کرد و شرکت عقود بر انواع ست یکی
مفاوضه چنانکه دو کس درین شریک شوند هر دو شریک برابر باشند در مال
و تصرف و در دین و هر دو آزاد باشند و بالغ فاما اگر یکی حر و دیگری بنده
و یکی کودک بود و دیگری بالغ و یا یکی مسلمان و دیگری کافر شرکت مفاوضه
بستند درست نبود و این شرکت متضمن وکالت و کفالت ست و هرچه
یک شریک بخرد مشترک بود مگر طعام و جامه که برای اهل خود بخرد و هر دام
که بر یک شریک مفاوض لازم شود بسبب تجارت و غصب و کفالت
بر شریک دوم نیز لازم شود و اگر یک شریک از جنس مال بخشیده
یافت و یا میراث رسید شرکت مفاوضه باطل شود و شرکت
عنان گردد و اگر عروض بخشیده یافت و یا میراث رسید باطل نشود
مسئله شرکت مفاوضه و عنان جایز نیست مگر بدراهم و دنانیر

و فلوس نافقه و بزر و نقره نا ساخته که مردمان بدان معاملت کنند مسئله
اگر خواهند بعروض شرکت مفاوضه بندند هر یک از ایشان نصف
عروض خود به نصف عروض شریک دوم بفروشد بعده عقد شرکت شود
مسئله یکی را ده گز کرباس باشد و دیگری را ده گز کرباس و صاحب دستار هم
اعداد گز کرباس معین بفروشند بدست صاحب دستار انتها شرکت
درست آید مسئله نوع دوم شرکت عنانست و درین شرکت هر یک وکیل
دیگری باشد اما هر یک میانجی نباشد و شرکت عنان جایز بود اگر متساوی
بود در مال و یا متفاضل و یا متساوی در مال و در ربح متفاضل و یا مال متفاضل
بود و ربح متساوی و یا بکل مال شرکت بندند و یا بعض مال و بقول زفر و
شافعی رحمة الله علیهما اگر مال متساوی بود و ربح متفاضل و یا کم شرکت جایز
نبود مسئله اگر شرکت عنان ببندند از جهت یکی دراهم است و از دیگری
دنانیر جایز بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله
در شرکت عنان خلط مال شرط نیست و بقول زفر و شافعی رحمهم الله خلط
شرط است مسئله اگر پیش از آنکه بمال خود کالا خرید
مال هر دو شریک هلاک شد و یا مال دوم شریک هلاک شد شرکت
باطل شود مسئله و اگر یکی شریک بمال خود کالای برای شرکت خرید بعده مال شریک
دوم هلاک شد کالای میان هر دو شریک بهمان شرط که کرده اند مشترک
بود همچو وکیل و [illegible] و این شریک بحصه او از ثمن رجوع کند
مسئله اگر برای یک شریک چند درم معین ربح شرط کردند شرکت
فاسد شود مسئله هر یکی از شریکان در مفاوضه و عنان تواند که مال
شریک لبضاعت دهد یا اجیر گیرد برای عمل و یا ودیعت نهد

و یا دیگری را مضاربت بدهد یا وکیل کند درست باشد مسئله مال مشترک بدست شریک امانت است مسئله نوع سیوم شرکت تقبل و شرکت تقبل آنست که دو درزی و یا دو رنگریز شریک شوند بدانکه از خلق عمل قبول کنند و آنچه از کسب حاصل شود میان ایشان بدو نیم باشد و بقول امام زفر رحمة الله علیه اگر درزی و رنگریز شریک باشند جایز نبود پس هر که عمل قبول کرد از ایشان بر هر دو لازم شود که کار کنند و اگر یکی کسب کرد و دیگری نکرد میان هر دو بدو نیم باشد هم بدان شرط که کرده اند مسئله نوع چهارم شرکت وجوه است و شرکت وجوه آنست که دو مردی بی مال شریک شوند بدانکه بخرند و بفروشند بوجاهت یکدیگر جایز بود و هر یکی از ایشان وکیل دیگری باشد در خریدن و فروختن و اگر شرط کردند که آنچه بخرند میان ایشان مناصفه و یا ثلاثه باشد ربح نیز همچنان بود و اگر یکی را در ربح زیادت شرط کردند شرط تفاضل باطل باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه شرکت مفاوضه و شرکت وجوه و تقبل جایز نبود

فصل فی شرکة الفاسدة

شرکت در هیزم چیدن و صید کردن و کاه درویدن و آب کشیدن جایز نبود و آنچه از کسب حاصل شود کاسب را بود و برای شریک دیگر اجر مثل لازم شود مسئله در شرکت فاسد ربح را بقدر مال قسمت کنند اگر چه ربح را زیادت شرط کردند مسئله اگر یک شریک از دو شریک بمیرد و یا مرتد شود و بدار حرب رفت در هر دو صورت حکم شرکت باطل بود مسئله شریک نتواند که زکوة مال شریک دیگر دهد مگر بدستوری شریک مسئله اگر هر دو شریک یکدیگر را اذن کردند بدادن زکوة مال خود و هر یکی زکوة داد اگر بتعاقب دادند ثانی زکوة ضامن شود اگر چه ندانسته بود که شریک زکوة خود داده

وبقول صاحبین اگر نمیدانند که شریک زکوة خود داده است ضامن نشود واگر هر دو شریک برابر زکوة دادند هر یکی برای دوم ضامن شود مسئله اگر یک شریک مفاوضه باذن شریک دوم کنیزک برای وطی خرید و بهای آن از مال مشترک داده کنیزک ملک مشتری باشد و برای شریک ضامن نشود وبقول صاحبین شریک ضامن شود مسئله اگر دو شریک شوند بدانکه یکی را استری بود و دیگری را مشک تا بدان آب کشند و از کسب میان ایشان هر دو نیم بود شرکت درست نباشد و کسب آنکس را بود که آب کشد و دیگری را اجر مثل مزد اجیر باید

فصل فی الوقف

وقف عبارت از حبس عین است بر ملک واقف و تصدق منفعت وبقول صاحبین وقف حبس عین است بر حکم ملک خدا تعالی مسئله در وقف ملک زائل نشود مگر آنکه بحکم قاضی و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم حاکم در وقف ملک زایل نشود مگر که تعلیق بموت کند و گوید چون بمیرم پس من سرای خود را وقف کردم وبقول ابو یوسف رحمة الله علیه بمجرد قول واقف ملک زایل شود وبقول محمد رحمه ملک واقف زایل نشود تا وقف را بمتولی تسلیم نکند و بقول شافعی رحمه وقف در ملک موقوف علیه در آید مسئله وقف تمام نشود مگر بقبض متولی و افراز از ملک و بیان کردن جهتی که منقطع نشود وبقول ابی یوسف بقبض متولی و افراز از ملک و بیان کردن جهت غیر منقطع شرط نیست مسئله اگر زمینی وقف کرد با ستوران و با بندگان کشاورز درست بود مسئله درست است وقف مشاعی که بجواز او حکم شده است و نیز درست است وقف منقولی که در وی تعامل است وبقول محمد وقف مشاعی که متحمل قسمت بود جایز نبود وبقول ابی یوسف وقف منقول جایز نیست مسئله چون وقف درست

تملیک و قسمت او جایز نبود اگرچه وقف بر اولاد بود **مسئله** آنچه از
وقف حاصل شود اول در عمارت وقف خرج کنند اگرچه واقف شرط نکرده
باشد **مسئله** اگر سرای را وقف کرد بر سکنی ان سرای عمارت لازم
شود و اگر بر فرزندان خود وقف کرد عمارت بر فرزندان بود و اگر فرزندان
از عمارت امتناع آورد و یا عاجز شدند قاضی آن سرا را باجارت دهد
و از اجرت ان عمارت کند و اگر سرای وقف خراب شد و عمارت کرد شد و
چیزی از بناء وقف باقی ماند اگر بعمارت وقف حاجت بود در عمارت
صرف کنند و اگر حاجت نیست نگاه دارد تا وقت حاجت کار آید و در میان
مستحقان قسمت نکند **مسئله** اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین
کرد یا ولایت وقف برای خود شرط کرد درست بود و بقول محمد و
شافعی رحمة الله علیهما تعیین اجرت برای خود جایز نبود **مسئله** اگر
واقف ولایت برای خود شرط کرد و او خائن است قاضی از وی وقف
او بستاند اگرچه در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی و قاضی
وقف از دست من نستاند **فصل** اگر مسجدی بنا کرد ملک مالک از و
زایل نشود تا از ملک خود افراز نکند براهی علاحده و تا مردمان را اذن نکند
بنماز و چون در ان مسجد یکی نماز گذارد ملک مالک زایل شود و بقول ابی یوسف
اگر گفت که این زمین را مسجد کردانیدم ملک او زایل شود پیش از انکه نماز
گذارد و بر روایتی از محمد برای زوال ملک نماز بجماعت شرط است **مسئله**
اگر مسجد بنا کرد و در زیر مسجد سرداب کرد و یا بالای مسجد خانه بر آورد
و در ان مسجد بطرف راه جداگانه کرد و یا میانه سرای مسجد کرد و مردمان را بدر
آمدن اذن کرد در هر دو صورت فروختن این مسجد جایز بود و بعد موت او

واگر زیاده یافت بایع را بدهد واگر جامه خرید یا زمینی بران که صد گز است
بصد درم وکم ازان یافت به تمام بهاء بستاند یا بگذارد واگر زیادت یافت
مشتری را بود و بایع را خیار نبود مسئله اگر ز سرای که صد گز است ده گز
بده درم فروخت بیع فاسد بود واگر از صد سهم ده سهم بده درم فروخت
جایز بود و بقول صاحبین بیع بده درم ده گزی نیز جایز بود مسئله اگر تنگی
جامه خرید بران که در وی ده جامه است و نه جامه یا زیاده یافت بیع فاسد بود و
ای بران شرط ۱۲
اگر بهاء هر جامه معین کرده بود و نقصان یافت بقدر آن درست بود و
مشتری مخیر بود هر جامه که بهای معین کرده است بستاند یا بیع فسخ کند
ودر زیاده بیع فاسد شود مسئله اگر جامه خرید بران که ده گز است
بده درم هر گزی بدرمی و ده نیم گز یافت بده درم بستاند بی خیار واگر نه نیم گز
یافت بنه درم بستاند و یا فسخ کند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
در فصل اول اگر خواهد بیازده درم بستاند و در فصل دوم اگر خواهد بده درم
بستاند و بقول محمد رحمة الله علیه در فصل زیادت اگر خواهد بده نیم درم بستاند و در
فصل نقصان اگر خواهد بنه نیم درم بستاند فصل در بیع [illegible]
بناء و مفاتیح و اغلاق در آید و در بیع زمین درخت [illegible] ذکر در آید
اما در بیع زمین زرعست و اثمار میوه مگر در بیع ذکر کنند مسئله اگر درخت
میوه دار فروخت میوه بایع را بود مگر آنکه در بیع ذکر کنند و بایع را گویند که میوه
ببرد و درخت بمشتری تسلیم کن و بقول شافعی رحمة الله علیه بگذارد تا میوه
بعده ببرد مسئله اگر میوه بر درخت فروخت جایز بود اگر چه صلاح
وی ظاهر بود یا نبود و مشتری در حال میوه ببرد و اگر شرط کرد که میوه بر درخت
بگذارد بیع فاسد شود مسئله اگر میوه بر درخت فروخت [illegible]

استثنا کرد جایز بود مسئله اگر گندم در خوشه و یا باقلی در پوست فروخت جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع باقلی سبز جایز نبود مسئله اجرت کیال بر بایع است و اجرة شمردن و وزن کردن بها بر مشتری است مسئله اگر کالای بکالای فروختند هردو برابر تسلیم کنند و اگر کالا به ثمن فروخت اول ثمن تسلیم کند بعده مبیع تسلیم کند

باب خیار الشرط

شرط خیار جایز است بایع و مشتری را مسئله اگر یکی از بایع و مشتری یا هردو خیار شرط کردند از سه روز و یا کمتر از آن درست بود و بیشتر از سه روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما زیاده از سه روز جایز بود بشرطی که مدت معلوم باشد مسئله اگر زیاده از سه روز خیار شرط کرد و در سه روز بیع اجازت کرد جایز بود و بقول شافعی و زفر رحمهم الله جایز نبود مسئله اگر کالای فروخت بشرطی که اگر در مدت سه روز ثمن نقد نکند میان ایشان بیع نباشد جایز بود زیاده از سه روز جایز نبود و بقول محمد رحمة الله علیه جایز بود و بقول زفر رحمة الله علیه شرط از سه روز نیز جایز نبود و اگر سه روز ثمن نقد کرد بالاتفاق بیع جایز بود مسئله خیار بایع را بود مبیع از ملک وی بیرون نیاید و اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بر وی قیمت واجب آید مسئله اگر خیار مشتری را بود مبیع از ملک بایع بیرون آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و مبیع بر دست وی هلاک شد ثمن واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه قیمت واجب آید و بقول صاحبین بخیار مشتری مبیع از ملک بایع بیرون آید و ملک مشتری شود مسئله اگر خیار مشتری را بود مبیع در قبض وی معیب شد ثمن واجب آید

مسئله اگر زن خود را بشرط خیار خرید نکاح باقی بود و بعد از وطی تواند
که رد کند و بقول صاحبین نکاح فاسد شود و بعد از وطی نتواند که رد کند مسئله
اگر صاحب خیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازت کرد جایز بود و فسخ جایز
نبود مگر بحضور او و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیه فسخ نیز غیبت جایز بود
مسئله بگذشتن مدت خیار و موت صاحب خیار و یا آزاد کردن و
مدبر و مکاتب کردانیدن مشتری در مدت خیار بیع تمام شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه در موت مدت خیار بورثه منتقل شود و بقول مالک بگذشتن مدت
بی اجازت و موت صاحب خیار بیع باطل شود مسئله اگر صاحب
خیار مشتری بود او بحکم شفعه جوار خانه بستد بیع تمام شود مسئله اگر
مشتری خیار دیگری شرط کرد جایز بود و هر کدام که اجازت و یا فسخ کند
جایز بود و بقول زفر رحمة الله علیه بیع فاسد شود مسئله اگر خیار مر بایع و
مشتری راست و یکی اجازت کرد و دوم فسخ کند سابق اولی
بود و اگر هر دو برابر بود فسخ اولی بود مسئله اگر دو بنده فروخت بهزار درم برانکه
در یکی خیار بود اگر بهای هر دو بنده جداگانه معین کرد و خیار نیز در بنده معین
کرد جایز بود و اگر خیار و بهای هر بنده معین نکرد جایز نبود مسئله اگر
دو و یا سه جامه خرید برانکه مشتری را خیار باشد و هر کدام که خواهد بده
درم اختیار کند بیع جایز بود و در چهار جامه جایز نبود و بقول زفر و شافعی رحمهم الله
در هر دو مسئله بیع فاسد بود مسئله اگر دو کس کالای خرید بشرط
خیار و یکی اجازت کرد دوم نتواند که فسخ کند و بقول صاحبین تواند مسئله
اگر بنده خرید بشرط آنکه نان پزد و یا نویسنده است و بخلاف آن بود
مشتری مخیر بود و تمام بهای بستاند و یا بیع فسخ کند باب خیار رؤیت

خریدن کالای که ندیده است جایز بود و چون بیند تواند که رد کند اگرچه پیش از
دیدن رضا داده است و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع پیش از دیدن جایز
نباشد مسئله اگر کالای را فروخت که ندیده است بایع را خیار
نبود مسئله خیار رویت باطل شود بدانچه خیار شرط باطل شود مسئله
اگر روی ظاهر راس غلام و یا روی بنده و کنیزک و یا روی و سرین دابه و یا ظاهر
جامه بجیده و یا درون سرای دید در حال رد کند خیار رویت ساقط
شود و بقول زفر رحمة الله علیه در آمدن درون سرای و باز کردن جامه شرط
است برای سقوط خیار رویت و بقول محمد رحمة الله علیه روی دابه دیدن
کافی است مسئله نظر وکیل بالقبض او بچو نظر موکل است در سقوط خیار رویت
و بنظر رسول مشتری خیار او باطل نشود و بقول صاحب بنظر وکیل بالقبض خیار
رویت ساقط نشود مسئله اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار
او ساقط شود بمالیدن بیع اگر بمالیدن معلوم شود و آنچه ببوی معلوم شود خیار
نابینا ببوی بود و آنچه چشیدنی است خیار نابینا بچشیدن ساقط شود و در
عقار چون بر نابینا صفت کنند و رد نکرد خیار رویت ساقط شود و
بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر نابینا در سرای استاد اگر بینا بودی
بدیدی و گفت رضای دادم خیار وی ساقط شود مسئله اگر یکی از دو
جامه پیش از خریدن دیده هر دو جامه را خرید و بعده دوم جامه را دید
تواند که هر دو جامه رد کند مسئله بمردن مشتری خیار رویت ساقط
شود و رویت او میراث نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه میراث شود
مسئله اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دیده بود اگر بمیدان
صفت یافت نتواند که رد کند و اگر متغیر یافت تواند که رد کند و اگر

میان بایع و مشتری در تعیین مبیع اختلاف شد قول بایع معتبر بود با سوگند
و اگر میان ایشان در رویت اختلاف شد قول مشتری معتبر بود مسئله
اگر تنگی جامه خرید و پیش از رویت یکی جامه ازان فروخت و یا بخشید و تسلیم
کرد نتواند که بخیار رویت و یا خیار شرط جامهای باقی رد کند و بخیار عیب
تواند که رد کند باب خیار العیب اگر در مبیع عیبی یافت بتمام بها
بستاند و یا رد کند مسئله هرچه بسبب او نقصان ثمن شود نزدیک تجار آن
عیب بود چون گریختن بنده و بول در بستر کردن و دزدی کردن و دیوانگی و گنده
دهن و بغل و زناکردن و فرزند زنا در کنیزک عیب ست و در غلام عیب نیست و
کفر در غلام و کنیزک عیب ست و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه زنا مطلقا
عیب ست یعنی در غلام و کنیزک چنانچه دزدی و کفر مسئله
نادیدن حیض و استحاضه و سرفه قدیم و دامی که فی الحال طلبیده شود و موی
و آب در چشم عیب ست مسئله نزدیک مشتری عیبی دیگر حادث
شد مشتری بر بایع رجوع بنقصان کند و یا برضا بایع رد کند مسئله
اگر جامه را خرید و بعد از بریدن در جامه عیب یافت بنقصان رجوع کند مگر آنکه
بایع بعیب بریده قبول کند مسئله اگر مشتری بعد از بریدن و دوختن و یا
بعد از رنگ کردن جامه بر عیبی مطلع شد و یا بعد از ترکردن پست بروغن
عیب یافته ست رجوع بنقصان کند مسئله اگر این جامه و پست را که
بعد از دوختن و رنگ کردن و بروغن ترکردن عیب یافته ست بدست
دیگری فروخت رجوع نکند و نزدیک صاحبین رجوع کند مسئله اگر
بنده را خرید و آزاد کرد بر مالی یا مکاتب کرد و یا موسے او را کشت
و یا طعام خرید تمام و یا بعض ازان خورد بعده عیب یافت درین مسایل

رجوع بنقصان نکند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر مشتری بنده را کشت بر
بایع رجوع کند و در مسئله طعام بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله در آنچه خورده است رجوع
بنقصان کند و باقی طعام رد کند و اگر تمام طعام خورده است رجوع کند بر تمام نقصان
مسئله اگر بنده را خرید و آزاد کرد و یا بنده بمرد و بعده مطلع شد بر عیب
رجوع بنقصان کند و بقول شافعی رحمة الله علیه در عتق رجوع نکند مسئله
اگر بیضه و یا خیار و یا جوز یا خربزه خرید و شکست و فاسد یافت و اگر در و انتفاع
تواند گرفت رد نکند و رجوع بنقصان کند و اگر منفعت نتواند گرفت رد کند و بکل
ثمن رجوع کند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر برای آن شکست تا عیب روشن کند
در مسئله اولی نیز تواند که رد کند مسئله اگر مشتری مبیع را فروخت و بر وی
رد شد بسبب عیب اگر بحکم قاضی رد شد مشتری اول تواند که بر بایع
خود رد کند و اگر برضا او رد شد بی حکم قاضی نتواند که بر بایع اول رد کند
مسئله اگر بنده را خرید و قبض کرد و بعد دعوی عیب کرد مشتری را
جبر نکنند برای دفع ثمن تا آنگاه که مشتری بینه اقامت کند و یا بایع سوگند
خورد و اگر مشتری میگوید گواهان من در شام اند بایع را سوگند دهند و
ثمن تسلیم کند مسئله اگر مشتری دعوی میکند که این بنده گریزپاست
بایع را سوگند ندهند مگر که مشتری بینه اقامت کند که آن بنده نزدیک وی
گریخته بود بعده بایع را سوگند دهند که نزدیک تو هرگز نگریخته است مسئله
کنیزکی خرید و قبض کرد و ثمن تسلیم کرد بعده مشتری در کنیزک عیب یافت
و میخواهد که رد کند و بایع میگوید همین کنیزک را با چیزی دیگر فروخته ام مشتری
میگوید که همین کنیزک تنها فروخته قول مشتری معتبر بود مسئله اگر دو بنده
را یک صفقه خرید یکی را قبض کرد و در دوم عیب یافت مشتری

مخیر بود یا هر دو قبول کند و یا هر دو رد کند و بقول ابی یوسف اگر در مقبوض
عیب یافت همورا رد کند و اگر هر دو بنده قبض کرد و بعد از آن در یکی عیب
یافت رد کند معیب را مسئله اگر مشتری بعضی مکیل را و یا موزون
را معیب یافت یا تمام رد کند و یا تمام قبول کند و اگر بعضی از مکیل را و یا موزون
را مستحق باستحقاق برد اگر پیش از قبض مشتری برد تواند که رد کند و اگر
بعد از قبض برد مشتری نتواند که باقی رد کند و اگر بعضی جامه مستحق
باستحقاق برد مشتری مخیر بود که جامه باقی رد کند بر بایع و با تمام بها رجوع
کند و یا باقی نگاه دارد و بحساب آن از ثمن رجوع کند مسئله اگر مشتری
جاریه معیب را مداوات کرد و یا جامه معیب را لبس کند و یا بر دابه معیب
سوار شد در حاجت خود نتواند که رد کند و رضا بود بعیب و اگر سوار شد
تا دابه را آب دهد یا برای او علف بخرد یا بر بایع رد کند رضا نبود تواند که رد کند
مسئله اگر بنده را در قبض مشتری دست بریدند بسبب دزدی
که پیش از بیع کرده بود نزدیک بایع و مشتری را معلوم نبود تواند که بنده بیع
کرده را رد کند و تمام بها را بستاند و بقول صاحبین بنده را بی عیب دزدی
قیمت کنند آنچه نقصان شود بحساب آن از ثمن رجوع کند مسئله اگر
بایع بشرط براءة جمله عیوب بیع کرد جایز بود مشتری نتواند که بسبب عیب رد کند
اگر چه جمله عیوب نشمرد و بقول شافعی رحمة الله علیه این براءة درست نباشد

باب البیع الفاسد

مسئله فروختن مردار و خون و خوک و می
و آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب روا نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه
بیع مدبر مطلقا جایز بود و اگر این اشیا بر دست مشتری هلاک شد ضامن
نشود و بقول صاحبین در مدبر و ام ولد بر مشتری ضمان واجب شود

مسئله روا نباشد فروختن ماهی پیش از گرفتن و فروختن پرنده در هوای
و فروختن حمل کنیزک و گوسپند و [illegible] آن و فروختن آنچه خواهد زاد پیش از آنکه حمل وضع
شود و فروختن شیر در پستان و هر دو اینها در صوف که بر پشت
گوسپند و پیه و [illegible] از ابی یوسف رحمة الله علیه اگر گفته که این صوف که بر پشت
گوسپند است فروختم روا باشد مسئله روا نباشد فروختن [illegible]
که بر سقف است و فروختن [illegible] مسئله اگر [illegible] آنچه این
بار از دام صید حاصل شود فروختم و مشتری بخرید روا نبود مسئله اگر خرمائی
که بر درخت است مقابله خرما که بریده از درخت است بکیل آن آنکه هر دو خرما برابر
اندر روا نباشد و این بیع مزابنه گویند و بقول شافعی رحمة الله علیه روا باشد
مسئله اگر دو کس در کالای را قیمت شدند بدانکه چون بایع یا مشتری
دست بران کالای نهد و یا سنگریزه بر آن کالای نهد میان ایشان
بیع بود در هر دو صورت بیع درست نباشد اول را بیع ملامسه گویند و
دوم را بیع بالقاء حجر گویند مسئله فروختن یکجامه از دو جامه و فروختن گیاه
چراگاه و اجارت دادن ان جایز نبود و علیه الفتوی مسئله فروختن
زنبوران انگبین جایز نبود و بقول محمد و شافعی رحمهم الله اگر جمع کرده باشد
جایز بود مسئله فروختن کرم قز پیله و بیضه وی جایز بود و فتوی
برین است و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه جایز نبود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
اگر قز پیله درو ظاهر شده است جایز بود مسئله فروختن بنده گریخته
روا نبود مگر بنده بدست مشتری بود مسئله فروختن شیر زن یک
دو قدح جواهر در پستان روا نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز بود و
بقول ابی یوسف اگر شیر کنیزک بود روا باشد مسئله فروختن

موي خوک جايز نبود فاما انتفاع گرفتن موي خوک در دوختن موزه وغيران جايز بود در روايتي از ابو يوسف انتفاع گرفتن بموي خوک کراهيت ست مسئله فروختن موي ادمي ومنفعت گرفتن بدو وفروختن پوست مردار پيش از دباغت جايز نبود فاما فروختن پوست مردار بعد از دباغت جايز بود وبقول امام محمد رحمة الله عليه انتفاع گرفتن بموي ادمي جايز ست مسئله باک نيست فروختن استخوان مردار وپي وپشم وسرون وانتفاع گرفتن بدين اشيا وبقول شافعي رحمة الله عليه اين همه اشيا نجس ست وانتفاع گرفتن وبيع کردن نيز درست نيست مسئله اگر خانه زيد را بالا ست وعمر را فرود وبالا خراب شد زيد بعد از افتادن وخراب شدن آن بالا را ميفروشد جايز نبود مسئله اگر کنيزک را فروخت وا و غلام بود يا برعکس بيع نباشد وبقول زفر رحمة الله عليه بيع منعقد شود مسئله اگر جاريه بهزار درم خريد وقبض کرد وپيش از تسليم ثمن بدست بايع بپانصد درم فروخت جايز نبود وبقول شافعي رحمة الله عليه جايز بود مسئله اگر جاريه را به پانصد درم خريد وقبض کرد وپيش از اداء ثمن آن جاريه با جاريه ديگر بدست بايع بپانصد درم فروخت دران جاريه که از بايع نخريده ست بيع جايز بود ودران جاريه که از بايع خريده ست بيع جايز نبود مسئله اگر روغن خريد بشرط انکه اين روغن با ونه هم وزن کنند به نه او نه بنجاه رطل کم کنند اين بيع فاسد بود واگر شرط کرد انچه وزن او نه بود کم کنند جايز بود مسئله اگر روغن در مشک خريد ومشتري مشک بر بايع رد کرد وزن وي ده رطل ست وبايع ميگويد که ان مشک ديگر ست ووزن ان مشک که در و روغن بود پنج رطل

و مشتري كفت كه اين مشك جانست قول مشتري مقبول بود و معيبه مسئله
اكر مسلماني ذمي را فرمود بخريدن و يا فروختن خمر جايز بود و بقول صاحبيه جايز نبود
مسئله اكر كنيزك فروخت بشرط انكه مشتري ازرا وكند و يا مدبره
يا مكاتب يا ام ولد كردانيد بيع فاسد بود و بقول شافعي رحمة الله عليه بشرط اعتاق
جايز بود مسئله اكر كنيزك حامله را خريد مكر حمل وي اين بيع فاسد بود
مسئله اكر بنده را فروخت بشرط انكه بايع را خدمت كند يكماه و يا
سراي فروخت بشرط انكه يكماه بايع ساكن شود و يا بشرطي كه مشتري
درمي چند بايع وام دهد و يا بشرطي كه مشتري هديه بايع دهد و يا بشرطي
كه بايع مبيع را سري ماه تسليم كند در جميع صورت بيع فاسد بود مسئله
اكر جامه خريد بشرط انكه بايع ببرد و پيراهن دوزد براي مشتري جايز نبود و
و اكر نعل خريد بشرطي كه بايع برابر كند و بنهد نعل به بندد جايز بود و بقول
زفر رحمة الله عليه جايز نبود مسئله اكر كالاي فروخت بهاء موجل تا نيروز
و مهرجان و صوم نصاري و فطر جهودان اكر بايع و مشتري را معلوم نبود بيع فاسد بود
مسئله كالاي فروخت تا امدن حاجيان و يا دريدن و ياك كردن
و كوفتن غله كشت يا تا وقت انكور بريدن جايز نبود و اكر تا اين اوقات
ميانجي نشود جايز بود و اكر پيش از رسيدن اين اوقات مهلت برانداختند
بيع جايز بود و بقول زفر رحمه الله عليه جايز نبود مسئله اكر ازاد و بنده را
و يا كوسپند مذبوحه و مردار بيك بيع فروخت هردو جايز نبود و بقول
صاحبيه اكر بهاء هريكي معين كرده است در بنده و مذبوحه بيع جايز بود
در ازاد و مردار باطل بود مسئله اكر بنده و مدبر را و يا بنده خود
و بنده ديكري را فروخت و يا ملك و وقف را بيك بيع فروخت

بیع در بنده خود و ملک جایز بود بجهة ثمن و در مدبر و بنت دیگر و در وقف
بیع جایز نبود و بقول زفر رحمة الله علیه در همه بیع فاسد بود باب فی احکام
البیع الفاسد مسئله اگر مشتری در بیع فاسد مبیع را قبض کرد
باذن بایع و هر دو عوض مال بود مشتری مالک شود و قیمت واجب آید
و هر یکی را ولایت فسخ بیع بود مگر که مبیع از ملک مشتری بیرون آید
به بیع یا هبه و یا آزاد کند و یا بنا کند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگرچه قبض کنند
ملک نشود و بقول صاحبین بنا را خراب کنند و سرای بر بایع رد کنند و در فسخ
بیع بایع نتواند که پیش تسلیم ثمن مبیع از مشتری بستاند مسئله اگر
جاریه را بشرای فاسد خرید و در هر دو بدل تقابض شد و مشتری
این جاریه را بدست دیگری به ربح فروخت ربح را صدقه کند و اگر بایع در
ثمن ربح کرد بایع را حلال بود مسئله اگر بر شخصی مالی دعوی کرد و آن
شخص مال داد مدعی ازین مال ربح حاصل کرد و بعده هر دو اتفاق کردند که
مالی باقی نبود و مدعی علیه را داده نبود مدعی را سود حلال بود
مسئله بیع نجش مکروه است و نجش آنکه در ثمن زیاده کند و مقصود
خریدن ندارد و نیز مکروه است خریداری کردن بر خریدن دیگری
نیز یاد ست کردن ثمن و نیز مکروه است تلقی جلب یعنی شخصی از شهری
بیرون رود بر کاروانی که طعام سوی شهر آورد خرد از ایشان به بهای
به بهای سهل بخرد و اگر شهر را زیان ندارد مکروه نبود مگر که نرخ بر اهل
شهر پوشیده بود و نیز مکروه است فروختن شهری بدست
بیابانی اگر اهل شهر محتاج باشند و نیز مکروه است فروختن
بوقت بانگ نماز جمعه مسئله باکی نیست در بیع من یزید یعنی هر که

زیادت کند بخرد مسئله در میان دو مملوک خورد ذی رحم محرم تفریق نکنند
و همچنین اگر یکی خورد باشد نیز تفریق نکند و اگر تفریق کرد مکروه بود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه بیع جایز نبود در قرابت ولاد و تفریق میان زن و شوی
مکروه نبود اگرچه خورد باشند و اگر هر دو مملوک و بزرگ اند تفریق مکروه نبود

باب الاقالت

اقالت فسخ است در حق بایع و مشتری
و بیع است جدید در حق ثالث و اقاله درست باشد بمثل ثمن اول و اگر
زیادت از ثمن اول و یا کم از آن شرط کردند بغیر عیب در مبیع ثمن
اول واجب آید و شرط باطل بود و بقول ابو یوسف رح اقالت بیع است
مگر که بیع داشتن ممکن نبود آنگاه فسخ بود و بقول محمد رحمة الله علیه اقالت
فسخ است مگر که فسخ نتوان داشت آنگاه بیع بود و اگر بیع نیز نتوان داشت
اقاله باطل شود مسئله اگر در مبیع بعد حدوث عیب اقالت بکمتر
از ثمن اول بکنند جایز بود مسئله اگر اقالت بغیر جنس ثمن اول کردند
فسخ بود و ثمن اول لازم شود و بقول صاحبین بیع بود مسئله هلاک
ثمن اول مانع اقالت نبود و هلاک مبیع مانع اقالت است و اگر بعضی مبیع هلاک
شد در باقی اقالت جایز بود والله اعلم بالصواب

باب المرابحة والتولیت

مسئله تولیت عبارت از بیع است بمقدار ثمن
اول و مرابحه عبارت از بیع است بمقدار ثمن اول با زیادت ربح و
شرط مرابحه و تولیت آنست که ثمن اول مثلی بود و جایز است که
بایع مزد کاذر و رنگریز و علم کشی و مزد تافتن ریسمان و بردن طعام
و مزد راندن گوسپندان بر اصل مال ضم کند و بگوید که این کالای
مرا باین مقدار شده است و نگوید که بدین مقدار خریده ام فاما مزد شبان

وتعلیم صبیان واجرت خانه که مبیع دران نگاه داشته است بر اس مال
ضم نکند مسئله اگر بایع در مرابحه خیانت کرد مشتري مخیر است
بتمام بها بستاند و یا رد کند مسئله اگر بایع در تولیت خیانت کرد
مشتري مقدار خیانت کم کند و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه در مرابحه
و تولیت کم کند اما در صورت ربح کم کند مقدار خیانت اصل و ربح آن
اصل و بقول امام محمد رحمة الله علیه در هر دو صورت مخیر است مسئله اگر
مشتري جامه بده درم خریده است بعد از قبض بپانزده درم فروخت و
تقابض شد باز بده درم خرید اگر مرابحت فروشد به پنج درم فروشد
و بگوید که این کالای مرا بر پنج درم افتاده است و نگوید که به پنج درم خریده ام و
اگر بده درم خرید و باز به بیست درم فروخت بعد از قبض و بعد از تقابض
بدلین باز بده درم خرید مرابحه فروختن جایز نبود و بقول ابي یوسف و امام محمد
رحمهم الله در هر دو صورت مرابحه بده درم جایز بود مسئله اگر بنده ماذون
مدیون جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست مولی بپانزده درم فروخت
مولی بده درم مرابحه فروشد و همچنین اگر مولی جامه را بده درم خرید و
بعد از قبض بپانزده درم بدست بنده ماذون مدیون خود فروخت
بنده ماذون بده درم مرابحه فروشد مسئله اگر بدست مضارب
ده درم است بنصف ربح و بدین ده درم جامه را خرید و بدست
رب المال به پانزده درم فروخت و رب المال اگر مرابحه فروشد
بدوازده و نیم درم فروشد و بقول امام زفر رحمة الله علیه بیع مضارب بدست
رب المال و رب المال بدست مضارب جایز نبود مسئله اگر جاریه
کالای را خرید و خود کور شد یا مولی وطی کرد جایز بود که بی بیان

عیب و وطی به بیع مرابحه فروشد اگر مولی جاریه کالمه را خرید و کور کرد و یا
بیگانه چشم جاریه کشید و مولی تاوان بستد و یا جاریه بکر را مولی
وطی کرد درین سه صورت بی بیان مرابحت نفروشد و بقول ابی یوسف
و زفر و امام شافعی رحمة الله علیهما در مسئله اول جایز بود که بی بیان مرابحه فروشد
مسئله اگر غلامی را بهزار درم موجل خرید و بیک هزار و پنج صد درم فروخت و
بیان نکرد و بعده مشتری را معلوم شد که با موجل گرفته است مشتری مخیر بود و
تمام ثمن قبول کند یا رد کند و اگر مشتری غلامی را هلاک کند بعده دانست که
بمهلت گرفته است هزار و صد درم لازم شود و اگر بتولیه فروخته و بیان نکرد که
بمهلت خریده است بعده مشتری را معلوم شد مشتری مخیر بود و با تمام ثمن قبول
کند و یا رد کند و اگر تلف کرد بعده معلوم شد بر مشتری هزار درم حال واجب
شود و بقول ابو یوسف مشتری قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند مسئله
اگر مردی کالای خرید هزار درم بمهلت و آن کالا بدست مردی بهزار درم حال
فروخت و آن کالا بدست مشتری هلاک شد بعده مشتری را معلوم
شد که این کالا بمهلت خریده است بر مشتری هزار درم حال واجب شود
و بقول ابی یوسف قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند مسئله
اگر کالای بدست مردی فروخت بتولیه بدانچه حاصل او را شده است و مشتری را
معلوم نیست که بایع را بچند درم حاصل شده است بیع فاسد بود و اگر مشتری را
بدر مجلس بیع معلوم شد مخیر بود بیع غیر منقول پیش از قبض جایز بود و بقول
محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهما جایز نیست مسئله بیع منقول پیش
از قبض جایز نیست و بقول مالک رحمة الله علیه جایز است در غیر طعام مسئله
اگر مکیل را بشرط کیل و یا موزون را بشرط وزن و یا معدود را بشرط عدد

خرید پیش از پیمودن و سنجیدن و شمردن فروختن و خوردن جایز نبود
واگر جامه خرید بشرط ذراع جایز بود که پیش از گز کردن بفروشد و یا بپوشد
و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله فروختن معدود پیش از شمردن جایز بود
مسئله بایع را تصرف در ثمن پیش از قبض جایز بود مسئله
جایز ست که مشتری در ثمن زیادت کند یا بایع در مبیع زیاده کند
و یا در ثمن نقصان کند و استحقاق بایع و مشتری در ثمن و مبیع که زیاده
بجمیع متعلق ست و بقول شافعی رحمة الله علیهم زیادت در مبیع و ثمن جایز نی
مسئله هر دین که حال ست موجل کند موجل شود مگر قرض و بقول مالک
در قرض نیز تاجیل شود والله اعلم باب الربوا ربوا عبارت از
افزونی مال ست که بی عوض بود در مبادله مال بمال و علت ربوا قدر
و جنس ست یعنی کیل در مکیل ست و وزن در موزونات و بقول شافعی
رحمة الله علیه علت ربوا طعام در مطعومات و ثمنیت در اثمان و بقول مالک
علت ربوا قتیات و ادخار ست مسئله بیع مکیل بجنس خود و بیع موزون
بجنس خود برابر دست بدست جایز بود و با فزونی و مهلت جایز نبود
مسئله بیع مکیل بمکیل بغیر جنس و بیع موزون بموزون غیر جنس با فزونی
دست بدست جایز بود و بمهلت جایز نبود مسئله بیع مکیل چون گندم و
جو و خرما و نمک و موزون چون زر و نقره و انچه منسوب ست بر اهل بیع او بجنس خود
برابر جایز بود و با فزونی جایز نبود مسئله بیع جید با ردی در جمیع صورت
برابر جایز بود و با فزونی حرام بود مسئله در غیر صرف تعیین شرط
ست نه تقابض و بقول شافعی در بیع طعام بمثل او و غیر مثل او تقابض
شرط ست مسئله جایز ست بیع یک حفنه بدو حفنه و یک بیضه بدو بیضه

و یک سیب بدو سیب یک بیضه بدو بیضه و یک جوز بدو جوز و یک
خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرط آنکه هردو معین باشد و بقول
شافعی رحمة الله علیه بیع یک مشت گندم بدو مشت گندم و یک سیب بدو سیب
و یک بیضه بدو بیضه و یک جوز بدو جوز و یک خرما بدو خرما و مثل آن جایز
نبود و بقول محمد رحمة الله علیه بیع یک فلس بدو فلس جایز نبود مسئله
اگر گوشت گوسفند بگوسفند و گوشت ستور بستور و یا گوشت گوسفند
بستور یا گوشت ستور با گوسفند بیع کرد در جمیع صورت بیع جایز بود و
بقول محمد و شافعی رحمهم الله گوشت گوسفند بگوسفند و گوشت ستور بستور جایز
نبود مگر گوشت مفرز زیادت بود از گوشتی که در گوسفند و یا ستور است
تا گوشت برابر گوشت بود و زیاده گوشت بمقابله سر و پاچه و پوست و غیر
آن گردد جایز بود مسئله بیع کرباس به پنبه جایز بود باجماع مسئله
بیع خرما تر بخرما تر جایز است و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نیست مسئله
فروختن خرما خشک بخرما تر برابر پیمانه و بیع انگور تر با انگور خشک و بیع انگور بمویز
برابر جایز است و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم بیع خرما تر
بخرما خشک و بیع انگور بمویز جایز نبود مسئله فروختن گوشت گوسفند
بگوشت ستور و یا بگوشت شتر بزیادت جایز بود مسئله بیع گوشت ستور
بگوشت گاومیش بزیادت جایز نبود و همچنین بیع گوشت بز بگوشت میش
بزیاده جایز نبود مسئله بیع شیر گوسفند بشیر گاو بزیادت
جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نبود مگر برابر مسئله فروختن سرکه
خرما بسرکه انگور بزیادت جایز بود مسئله فروختن پیه شکم بسرین و یا
بگوشت بزیادت جایز بود مسئله فروختن نان گندم بگندم و یا بآرد گندم

بزیاده جایز بود فتوی برین است و بروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه جایز نبود
مسئله فروختن گندم بآرد گندم و یا به پست گندم جایز نبود خواه برابر
باشد خواه زیاده مسئله فروختن چوب زیتون بروغن زیتون
و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نباشد مگر که روغن زیادت
بود از آن روغن که در کنجد و در زیتون است بعده روا باشد که زیاده بمقابله
کنجاره باشد مسئله فروختن جاث گندم بآرد گندم یا پست گندم جایز
نبود خواه کم باشد یا زیاده مسئله وام ستدن نان بوزن جایز
بود بشمار جایز نبود و این نزدیک ابی یوسف رحمة الله علیه است فتوی
برین است و بقول ابی حنیفه رح بهر دو طریق جایز نبود و بقول محمد رحمة الله علیه
بهر دو طریق جایز بود مسئله میان بنده و مولی و میان مسلمان
و حربی مسلم در دار حرب ربوا نبود و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهم الله
میان مسلمان و حربی در دار حرب ربوا بود باب الحقوق
بخریدن منزل مشربه که بالاست در بیع در نیاید مگر که ذکر کنند در بیع بکل
حق هو له او بمرافقه او بکل قلیل او کثیر هو فیه او منه مسئله اگر بیت
خرید در بیع بکل حق و بمنافع ذکر کرد بالای آن در بیع در نیاید تا بالای
در بیع بلفظ صریح ذکر نکند مسئله اگر سرای خرید و آن در بیع در آید و بالا
آن سرای نیز در آید مسئله در ساباط خریدن سرای در نیاید مگر ذکر کنند
بکل حق هو له او بمرافقه او بکل قلیل و کثیر هو فیه و منه و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله
اگر ساباط درون سرای است نیز اگرنه ذکر کل حق هو له کنند ساباط در بیع در آید
مسئله اگر از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و مسیل
در بیع در نیاید مگر بکل حق هو له او بمرافقه ذکر کنند مسئله اگر مردی زمین خرید

مشترب در بیع در نیابد بغیر ذکر مسئله از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن
اجارت داد طریق و مسیل در اید بی انکه حقوق و مرافق ذکر کند باب
الاستحقاق اگر مردی جاریه خرید و در قبض او فرزند اورد و مردی استحقاق
جاریه ببینه ثابت کرد جاریه را با فرزند ببرد و اگر مشتری خود اقرار جاریه برای
او کرد فرزند در اقرار در نیاید زیراکه بینه حجتی متعدیست و اقرار مسئله تناقض
در دعوی ملک مانع ملک نیست تا اگر از شخص طلب هبه کرد یا طلب شرا کرد و بعده
دعوی ملک کرد پیش از هبه و یا پیش از سرای دعوی او نشنوند برای تناقض
و در دعوی حریت و طلاق و نسب تناقض مانع نیست تا اگر بنده مشتری را
گفت مرا بخر که من بنده ام وا و بخرید و این بنده ازاد پیدا شد اگر بایع
حاضر بود و یا غایب بود و معلوم بود که کجاست مشتری را بر بنده هیچ نرسد
و اگر بایع معلوم نبود که کجاست مشتری بر بنده ثمن رجوع کند و بنده
بر بایع رجوع کند و بقول ابی یوسف رحمه در هر دو صورة مشتری بر بنده
رجوع نکند چنانچه در رهن مسئله اگر بنده گفت مرا گرو بستان که
من بنده ام و زید گرو کرد و این بنده ازاد بود زید بر بنده هیچ حال بوام
رجوع نکند فاما بر راهن وام رجوع کند مسئله اگر مردی در سرای
حقی مجهول دعوی کرد و صاحب سرای بصد درم صلح کرد و بعضی ازین سرای
مردی دیگر باستحقاق برد مدعی علیه بر مدعی بر و اول هیچ رجوع نکند و اگر دعوی
تمام سرای کرده بود بعده صلح کرد و مدعی علیه بحصه ان از مال صلح بر مدعی
اول رجوع کند مسئله اگر مردی ملک غیر بی اذن او فروخت مالک
مخیر بود در اجارت و فسخ و در اجارت بقا مبیع و بقا متعاقدین شرط
ست و بقا ثمن نیز در اجارت شرطست اگر از جنس عروض باشد

قول مسلم الیه معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله قول رب السلم معتبر بود بنجین قول مدعی
صفت معتبر بود نه قول منکر صفت **مسئله** جایز است سلم استصناع در موزه و
طشت و آفتابه چون فرماینده به بیند مخیر بود و پیش از آنکه خرنده به بیند صانع
تواند که بدست دیگری فروشد و صورت استصناع آنست که مرد
موزه دوز را بگوید که موزه از ادیم خود اندازه پای من بدوز بچندین مهلت
بچندین درم و پای بنماید و یا زرگر را بگوید که انگشتری برای من از نقره خود
بساز بچندین مهلت و چندین درم و در استصناع موجل حکم سلم بود و بقول
ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم سلم ندارد و الله اعلم **باب مسایل متفرقه**
مسئله بیع سگ و یوز و دو کان و پرندگان جایز است و بقول شافعی رح
بیع سگ اصلا جایز نیست و بروایتی ابی یوسف رحمه الله علیه فروختن سگ گزنده
جایز نبود **مسئله** حکم ذمی در بیع چون حکم مسلمان است مگر در بیع خمر و خوک که حکم
مسلمان نیست در بیع شیر و گوسپند **مسئله** اگر مرد
گفت مردی را که بنده خود را بدست زید بهزار درم بفروش در آنکه من میانجی ام
برای تو صد درم جز هزار درم را و فروخت بیع جایز بود و هزار درم بر مشتری
واجب شود بر میانجی هیچ واجب نیاید و اگر گفت ثمن خود بدست زید
هزار درم بفروش بدانچه من میانجی ام برای تو بصد درم از بها و آن بنده جز
هزار او بفروخت هزار درم بر مشتری واجب شود و صد درم بر میانجی واجب
شود **مسئله** اگر کنیزک را بخرید و مشتری پیش از قبض تزویج کرد
و شوهر وطی کرد و وطی شوهر بمنزله قبض مشتری بود و نکاح حکم قبض ندارد **مسئله**
اگر بنده را خرید و مشتری پیش از قبض و تسلیم ثمن غایب شد و
بایع بینه اقامت کرد بشرا و غیبت مشتری پیش از تسلیم ثمن و از

قاضي طلب بيع بنده كرد براي ثمن اگر به غيبت مشتري معروف است بيع
بنده جايز نبود و اگر مكان مشتري معلوم نشود بيع بنده براي دفع ثمن جايز
بود پس اگر ثمن بيع دويم از ثمن اول زياده باشد قاضي زياده
ثمن را براي مشتري اول نگاه دارد تا مشتري حاضر شود و اگر ثمن بيع ثاني
از ثمن اول كم باشد آن قدر بايع بر مشتري اول رجوع كند وقتي كه بيايد
مسئله اگر از دو خرنده كالا خريدند يكي پيش از قبض مبيع و تسليم ثمن
غايب شد مشتري حاضر تواند كه تمام ثمن به بايع دهد و تمام مبيع قبض كند
و حبس كند تا شريك ثمن دهد اگر در ثمن مهلت نباشد و اگر در ثمن مهلت باشد
حبس نكند تا مهلت نگذرد و چون شريك غايب حاضر آيد نتواند كه نصيب
خود از مبيع قبض كند پيش از دفع ثمن و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه اگر تمام
ثمن ادا كرد نتواند كه نصيب غايب قبض كند و در نصيب غايب از ثمن متبرع
بود بر شريك رجوع نكند مسئله اگر كنيزكي را فروخت بهزار مثقال زر و
نقره بر مشتري بالف مثقال زر و بالف مثقال نقره واجب آيد مسئله
اگر درم جياد و از قرضي داشت و زيوف داد و دين را معلوم نبود تا تلف
كرد دين مستوفا شده باشد و بر مديون بيع واجب نبايد و بقول ابي يوسف
رحمة الله عليه دين تواند كه مثل زيوف بمديون رد كند و درم جياد بستاند
مسئله اگر مرغي در زمين غيري چوزه و يا بيضه نهاده يا آهو در زمين يكي
پنهان شد هر كه بگيرد ملك او شود و اين حكم جائي بود كه صاحب زمين
خود را براي صيد مهيا نكرده باشد و اگر زمين را براي صيد مهيا كرده باشد
اين همه صاحب زمين را بود مسئله آنچه بشرط فاسد باطل شود و تعليق
آن بشرط فاسد جايز نباشد راست بيع و قسمت و اجارت و

اگر تیغ با حلیه فروخت بصد درم وقیمت حلیه او پنجاه درم نقره است ومشتری پنجاه درم بها
بالفتح وبالکسر بمعنی زیور وبالکسر بمعنی خلقت وصورت
بهایع داد بیع درست باشد وپنجاه درم مخصوص حصه حلیه بود اگرچه بیان نکرد که
این پنجاه درم حصه حلیه است وهمچنین اگر گفت این پنجاه درم از بهای هر دو چیز است
نیز پنجاه درم حصه حلیه بود وبیع جایز بود واگر هر دو عاقد متفرق شدند وبیع
قبض نشد بیع در تیغ درست بود ودر نقره فاسد شود اگر نقره از تیغ جدا میشود
بیضرر واگر بیضرر جدا نمی شود بیع هر دو باطل شود مسئله اگر آوند نقره فروخت
وچیزی از ثمن قبض کرد واز مجلس متفرق شدند بمقداری که ثمن قبض نشده
است بیع باطل شود ودر مقداری که ثمن قبض شده است جایز بود وآوند میان
هر دو مشترک بود واگر بعضی از آوند مستحق باستحقاق برود مشتری مخیر بود
باقی بحصه ثمن بستاند یا رد کند مسئله اگر قطعه نقره فروخت وبعضی
ازان قطعه مستحق باستحقاق برد مشتری باقی بحصه ثمن بستاند بی خیار مسئله
اگر دو درم نقره ویک دینار زر بدو دینار زر ویک درم نقره فروخت جایز بود
یعنی هر دو در مجلس قبض کنند درم مقابله دینار بود ودو درم مقابله دو دینار و
بقول زفر وشافعی رحمهما الله جایز نبود وهمچنین اگر یک خروار گندم ویک خروار جو
بدو خروار گندم وبدو خروار جو فروخت جایز بود ودر هر جنس مقابله خلاف
جنس بود وبقول زفر وشافعی رحمهما الله جایز نبود مسئله اگر یازده درم
را بده درم نقره ویک دینار زر فروخت بیع جایز بود مسئله اگر یک درم
صحیح ودو درم مغشوش بدو درم صحیح ویک درم مغشوش فروخت جایز بود
مسئله اگر زید از عمرو ده درم بیافتنی دارد وعمرو بدست زید دیناری
فروخت بمقابله ده درم که بر عمرو بود یا بده درم مطلق فروخت وعمرو
دینار زر بزید داد در هر دو نوع بیع جایز بود وده درم از ذمه عمرو ساقط شد بطریق تقاصا(?)

ساقط شود و بقول زفر رحمة الله علیه بیع جایز نبود مسئله درم و دینار که
در وی نقره و زر غالب بود حکم زر و نقره خالص دارد تا اگر دراهم خالص
بدراهم مغشوش که نقره غالب دارد میفروشد و یا دنانیر خالص بدنانیر مغشوش
که زر غالب دارد میفروشد یا درم مغشوش بدرم مغشوش یا دینار مغشوش بدینار
مغشوش میفروشد اگر برابر بوزن فروشد جایز بود بزیادت و نقصان
جایز نبود و اگر این دراهم و دنانیر مغشوش بوام میستاند جایز نبود مگر
بوزن و اگر در درم و دینار غش غالبست حکم درم و دینار ندارد تا اگر بجنس
خود بتفاضل میفروشد جایز بود و اگر بوزن رواج دارند بیع و استقراض بوزن
کنند و اگر بعدد رواج دارند بیع و استقراض بعدد جایز بود و اگر بهر دو رواج
دارند بیع و استقراض بهر دو طریق جایز بود و مادام که رواج دارند بتعیین
در بیع و شرا معین نشوند و اگر رواج ندارند بتعیین معین شوند و اگر دراهم و
دنانیر که در ایشان غش برابرست در بیع و شرا و استقراض حکم
دراهم و دنانیر دارند که در ایشان فضه غالبست و در صرف حکم غالب غش
دارند پس بیع اینها بجنس خود و کم و زیادت و التقابض در مجلس شرط باشد مسئله
اگر بدراهم مغشوش و یا بفلوس رایج چیزی خرید و پیش از ادای بها رکاسد شد
بیع باطل شود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بر مشتری قیمت دراهم و فلوس روز
بیع واجب آید و بقول امام محمد رحمة الله علیه قیمت دراهم و فلوس آخرین
روزی که تعامل کرده اند واجب آید مسئله بیع بفلوس نافقه جایز
بود اگرچه تعیین نکند و بیع بفلوس کاسده جایز نبود مگر که تعیین کنند و اگر بفلوس نافقه

را وام ستند بعده کاسد شد مثل آن فلوس رد کند و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه قیمت فلوس روز قبض واجب آید و بقول محمد رحمة الله علیه قیمت
فلوس روزی که کاسد واجب آید مسئله اگر بنصف درم فلوس چیزی
خرید درست بود و بقول زفر رحمة الله علیه درست نبود و بر مشتری
واجب شود آنچه از فلوس به نیم درم میدهند آن بدهد مسئله
اگر بصرافی درم بصراف داد و گفت که بدین درم نیم درم را فلوس بده
و نیم درم را کم از حبه ده جایز بود والله اعلم کتاب الکفالت
کفالت از ضم ذمه بذمه دیگر است در مطالبه و کفالت بنفس جایز
است بلفظ کفلت بنفس فلان یعنی میانجی شده ام بنفس فلان
اگرچه شهود نبود تا اگر از یکمرد یا دو مرد یا سه مرد میانجی شده ام بنفس او
جایز بود و نیز کفالت بنفس جایز بود بلفظی که معبر است از بدن چون
رقبه و روح و جسد و راس و وجه فلان و نیز کفالت بنفس بجز
شایع جایز بود و منعقد شود چو کفلت بنصف فلان و بثلث فلان و
بلفظ ضمنت فلان بلفظ علی و الی و بلفظ انا زعیم به و قبیل به یعنی من
میانجی ام بنفس فلان مسئله اگر گفت من ضامنم بمعرفت او میانجی
نشود مسئله اگر در کفالت شرط کند که مکفول به را در وقتی معین تسلیم
کند لازم شود احضار وی بر آن وقت اگر مطالبه کند و اگر از احضار
عاجز آید قاضی میانجی را حبس کند و اگر مکفول عنه بنفسه غایب شد
قاضی کفیل را مدت آمدن و رفتن مهلت دهد و اگر این مدت گذشت
و حاضر نیاورد کفیل را حبس کند و اگر مکفول عنه بنفسه غایب شد و
مکان او معلوم نیست کفیل را مطالبه نبود و اگر کفیل مکفول عنه را حاضر

جز معین چنانچه بدن و روح و راس و وجه و رقبه یا جز شایع چنانکه نصف یا ثلث یا ربع یا خمس

آورد در مکانی که مکفول له نتواند که مخاصمت کند چنانچه درون شهر کفیل تسلیم کند
بنفس از کفالت بری شود و اگر شرط کرد که در مجلس قاضی تسلیم کند لازم شود که در
مجلس قاضی حاضر گرداند و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه اگر در بازار تسلیم کند
بری باشد مسئله کفالت بنفس باطل شود بموت مطلوب و بموت کفیل
فاما بموت طالب باطل نشود مسئله اگر میانجی بنفس مطلوب را بطالب تسلیم
کرد از ضمانت بری شود اگرچه در حالة کفالت براة به تسلیم مطلوب بشرط
نبوده است و اگر مکفول عنه نفس خود را تسلیم کرد از جهت کفیل کفیل بری شود و اگر
وکیل کفیل یا رسول کفیل مطلوب را بطالب تسلیم کرد کفیل بری شود مسئله
اگر کفیل بنفس شد بشرطی که اگر مکفول به را فردا تسلیم نکنم ضامن باشم بدانچه
بر وی است جایز بود و اگر فردا مکفول به را تسلیم نکرد و یا مطلوب بمرد مال را
ضامن شود و بقول شافعی رحمة الله علیه این کفالت جایز نبود مسئله
اگر مردی بر یکی دعوی صد دینار کرد و مردی میانجی شد و گفت اگر فردا
مدعا علیه را بتو تسلیم نکنم صد دینار بر من بود مدعی طلب کرد و میانجی مدعا علیه را
تسلیم نکرد صد دینار لازم شود مسئله در حدود و قصاص بر میانجی بداون
نفس جبر نکنند و بقول ابی یوسف و محمد در حد قذف و قصاص بر میانجی دادن
بنفس جبر کنند مسئله در حدود و قصاص حبس نکنند مگر بگواهی دو مرد مستور
یا بگواهی یک عادل که قاضی بعدالت او عالم بود مسئله کفالت بمال جایز
است اگرچه مال مجهول بود چون دینی صحیح باشد و آن هر دینی است که ساقط
نشود مگر باداکردن یا با براکردن چنانچه گوید میانجی شده ام از وی بهزار
درم و یا گوید میانجی شده ام از وی بدانچه ترا بر وی است و یا گفت میانجی شدم
از وی بدانچه برسد ترا در بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی

برهنست و یا گفت آنچه فلان از تو غصب کند بر من است پس درین مسایل
طالب مخیر بود بر کفیل و یا بر مدیون مطالبه کند مگر که در کفالت شرط براءة اصیل
کرده باشد پس حواله بود چنانچه حواله بشرط عدم براءة محیل کفالت است
مسئله اگر طالب از کفیل مطالبه کرد کفیل نیز تواند که از اصیل مطالبه کند
و اگر از اصیل مطالبه کند نیز تواند که از کفیل مطالبه کند مسئله
تعلیق کفالت بشرط ملایم جایز است و آن شرطی است که بدان حقی
واجب شود چنانکه گوید اگر مبیع مستحق شود من ضامنم از ثمن و شرطی
که بدان امکان استیفاء بود چنانکه گوید اگر زید از سفر آید من ضامنم
و زید مکفول عنه است و شرطی که بدان استیفاء متعذر شود مسئله
تعلیق کفالت بمجرد شرط جایز نبود چنانکه گوید اگر باد بوزد من ضامنم بنفس او
یا بچیزی که در ترست برد و درین صورت کفالت درست بود و مال یا نفس
در حال لازم بود مسئله اگر گفت کفیل شدم بدانچه ترا بر زید است
و مکفول له بینه اقامت کرد بهزار درم بر کفیل لازم شود و اگر بینه اقامت
نکرد کفیل مصدق بود بدانچه اقرار کند با سوگند و اگر مدیون بزیادت
ازان اقرار کند بر کفیل لازم نشود و کفالت صحیح است بامر مکفول عنه و بغیر امر وی
پس اگر بامر مطلوب میانجی شده بدانچه ادا کرد بر مطلوب تواند که رجوع کند و
اگر بغیر امر میانجی شد بدانکه ادای کرده مطلوب نتواند رجوع کند
مسئله میانجی پیش از اداء مال بر اصیل مطالبه نکند و اگر مدعی بر میانجی
ملازمت کند میانجی نیز با اصیل ملازمت کند تا خلاص کند و اگر حبس
کرده شد کفیل حبس کرده شود و مکفول عنه نیز و اگر اصیل مال ادا کرد و میانجی بری شود

واگر طالب اصیل را بری گردانید از دین کفیل نیز بری شود و اگر طالب اصیل
را مهلت داد بر کفیل نیز موصول شود و اگر طالب کفیل را بری گردانید و یا
از کفیل تاخیر کرد اصیل بری نشود و بری تاخیر نشود مسئله اگر کفیل یا
اصیل با رب مال از هزار درم بپانصد درم صلح کرد از پانصد درم دیگر هر دو
بری شوند مسئله اگر گفت طالب مر کفیل را برئت الی من المال
پس میانجی بر مطلوب رجوع کند اگر بامر اصیل میانجی شده است مسئله
اگر طالب گفت میانجی را بری انک و یا گفت برئت میانجی بر مطلوب رجوع
نکند و سبب باشد حق طالب را بر مطلوب چنانکه بود و بقول
ابی یوسف در لفظ برئت میانجی بر مطلوب رجوع کند مسئله تعلیق
براة از کفالت بشرط باطل است چنانکه گوید طالب مر کفیل را وقتی
که بیاید پس تو بیزاری از کفالت مسئله کفالت بنفس در حدود
قصاص و مبیع و مرهون و امانت باطل است مسئله کفالت بثمن
مغصوب و مقبوض برای خریدن و مبیع بیع فاسد جایز است مسئله
اگر دابه را استیجار کرد برای بار کردن اگر معین بود کفالت بران
جایز نبود مسئله اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت و مردی
بخدمت این بنده میانجی شد جایز نبود مسئله کفالت بنفس و مال
جایز نبود مگر بقبول طالب در مجلس عقد کفالت و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه اگر بعد از مجلس طالب را خبر شد و اجازت کرد جایز
بود مسئله اگر در غیبت غرما مریض مدیون وارث را گفت کفیل
شو از من بدینی که بر منست و وارث میانجی شد جایز بود مسئله
اگر مدیون مفلس مرد و مردی از وی میانجی شد برای غرما جایز نبود

ولقول ابي يوسف ومحمد رحمة الله عليهما جايز بود مسئله اگر جامه مردي
با مردي بيع كرد وثمن آنجامه از مشتري ميانجي شد براي موكل
يا مضارب مال مضاربت فروخت وثمن از مشتري براي رب
مال ميانجي شد جايز نبود مسئله اگر دو شريك كالا مشترك را فروختند
بيك عقد ويك شريك بحصه شريك دوم از ثمن ميانجي شد جايز نبود
مسئله اگر بنده را خريد ومردي ضمان عهده شد جايز بود مسئله ضمان
خلاص باطل است وصورت وي انست كه اگر در مبيع استحقاق ازنه تخليص كند
ولقول ابي يوسف ومحمد رحمهم الله ضمان جايز است واين عبارت از
تسليم مبيع ويا بتسليم قيمت اوست بمنزله ضمان درك مسئله كفالت
بمال كتابت جايز نبود فصل اگر مديون دين بكفيل داد پيش از انكه كفيل
بتواند كه بازستاند واگر كفيل درين مال ربح حاصل كرد ربح كفيل را بود
واگر ديني است كه بتعيين متعين ميشود چنانكه گندم بهتر انست كه ربح مطلوب
رد كند ولقول ابي يوسف ومحمد رحمة الله عليه رد نكند واگر طالب كفيل ميانجي
از سوي كمرا نبيد بفرمايد كه ده درم را بتمام دين مطالبه كند مسئله اگر
مردي ميانجي شد بهرانچه واجب شود بروي ويا بهرانچه حكم شود بروي
بعده مطلوب غايب شد ومدعي بر كفيل بينه اورد كه هزار درم بر مطلوب
يافتني دارد بينه را قاضي بر كفيل نشنود مسئله اگر بر مردي بينه اورد كه
هزار درم از زيد يافتني دارد واين مرد بامر او ميانجي شده است قاضي
بهزار درم بر هر دو حكم كند واگر اثبات كفالت بي امر زيد كرد
هزار درم بر كفيل حكم شود نه بر زيد ودر مسئله اول كفيل بر زيد انچه ادا
كرده رجوع كند ولقول زفر رحمة الله عليه رجوع نكند ودر مسئله دوم باتفاق

کفیل بر اصیل رجوع نکند مسئله اگر مردی ضمان درک بیع شد این
کفالت تسلیم بود تا اگر ضمان درک دعوی ملکیت این بیع کند جایز نبود
و اگر در خط بیع گواهی نبشت و مهر کرد و میانجی نشد تسلیم نبود و تواند که دعوی
ملکیت کند مسئله اگر از کسی مردی میانجی خراج شد و یا بدان رهن داد
و یا میانجی نوایب و قسمت شد جایز بود مسئله اگر مردی را گفت که
برای تو میانجی شدم از فلان بصد درم بمهلت یکماه و طالب گفت که
صد درم حال است قول کفیل معتبر بود مسئله اگر کنیزکی را خرید و مردی
ضمان درک شد و این کنیزک را مستحقی باستحقاق برد نتواند که مشتری کفیل
را بگیرد تا حکم نشود بر بایع بثمن برای مشتری فصل کفالت الرجلین والعبدین
مسئله اگر دو مرد دین مردی دادنی دارند و هر دو میانجی یکدیگر
شدند و یکی مقدار از دین ادا کرد نتواند که بر مدیون بدرم رجوع کند تا زیادت
از نصف ادا نکند و اگر زیادت از نصف ادا کرد بزیادت بر شریک رجوع
کند مسئله اگر دو مردی از شخصی میانجی شدند و آن هر دو میانجی از
کل مال یکدیگر شدند هرچه یکی از ایشان ادا کند نصف آن بر شریک
رجوع کند و اگر خواهد تمام بر اصل رجوع کند اگر دو شریک مفاوض از شرکت
جدا شدند و وامی دادنی دارند غریم تواند که هر یکی خواهد تمام دین بستاند
و هر یک از ایشان بر شریک رجوع نکند مگر که زیادة از نصف ادا کند
مسئله اگر دو بنده را بیک عقد کتابت مکاتب کرد و شدند هر دو
مکاتب از یکدیگر میانجی شدند هرچه یکی از ایشان از مال کتابت چیزی
ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر مولی بخشش از او [illegible] یکی از ایشان
آزاد کرد مولی تواند که حصه مکاتب [illegible] از هر که خواهد بستاند و اگر [illegible]

از ازاد وبستد ازاد رجوع کند بر مکاتب اگر از مکاتب بستد مکاتب نتواند
که بر ازاد رجوع کند مسئله اگر مولی از بنده خود میانجی شد بر مالی که بروی
لازم نیست مگر بعد از عتق اگرچه این بنده حال وغیر حال گفت ست مال حال
لازم شود واگر مولی مال ادا کرد بعد از عتق بر بنده رجوع کند انچه داده ست
مسئله اگر زید بر بکر دعوی رقبه بنده کرد که در قبض بکرست ومردی
بنفس بنده میانجی شد وبنده بمرد ومدعی بر ملکیت بنده بینه اقامت کرد میانجی
قیمت بنده ضامن شود مسئله اگر مدعی بر بنده دعوی مال کرد ومردی
بنفس بنده میانجی شد وبنده بمرد میانجی بری شود مسئله اگر بنده از
مولی باذن او میانجی شد بعده ازاد شد وبنده بعد از عتق مال را ادا کرد ویا
مولی از بنده خود باذن او میانجی شد وبعده بنده ازاد شد وبعد از عتق
او مولی مال ادا کرد هیچ یکی ازیشان بر دیگری رجوع نکند وبقول زفر رحمه الله
هر یکی بر دیگری رجوع کند والله اعلم کتاب الحوالت حوالت عبارت
از نقل دین ست از ذمه بذمه دیگری مسئله حواله در عین جایز نیست ودر دین
جایز ست برضاء محتال له یعنی صاحب دین وبرضاء محتال علیه یعنی کسی که
حواله قبول کرد چون حواله تمام شد محیل یعنی حواله کننده از دین بری شود و
محتال له بر محیل رجوع نکند مگر بتوی یعنی بهلاک حق وان وقتی بود که محتال علیه
حواله را منکر شود وسوگند خورد ومحتال را بینه نبود ویا محتال علیه مفلس
بمیرد ودرین هر دو صورت محتال له بر محیل رجوع کند وبقول ابی یوسف
ومحمد رحمهما الله اگر قاضی بافلاس محتال علیه حکم کرد نیز محتال له بر محیل رجوع
کند مسئله اگر محتال علیه از محیل انچه بسبب حواله داده ست طلب
کرد محیل گوید که بر تو حوالت کردم دینی که مرا بر تو باقی بوده ست

ومحتال علیه منکرست بر محیل واجب آید مثل آنچه محتال علیه ادای کرده است
مسئله اگر محیل از محتال له طلب کرد بدانچه او را حواله کرده است و گفت ترا
حوالت کردم تا برای من قبض کنی محتال له میگوید که مرا بر تو دینی یافتنی است
و بدان حوالت کرده و محیل از دین منکرست قول محیل معتبر بود مسئله اگر
هزار درم بر یکی امانت نهاد و بدان حوالت کرد جایز بود و اگر آن هزار درم
هلاک شد محتال علیه بری شود مسئله سفاتج مکروه است و این وامی است
که بکسی دهد تا مقرض از خوف راه ایمن بود والله اعلم کتاب
القضاء هرکه اهل شهادت است اهل قضاست و فاسق اهلیت
قضا دارد چنانچه اهلیت شهادت دارد ولیکن نشاید که فاسق را قضا
دهند مسئله اگر قاضی عادل بستدن رشوت فاسق شد از قضا معزول
نشود فاما مستحق عزل شود و اگر قضا به رشوت ستد قاضی نشود و بقول
شافعی رحمة الله علیه قاضی فاسق نشود و قضا فاسق نیز جایز نبود مسئله
فاسق صلاحیت فتوی دارد و بقول شافعی رحمه الله علیه صلاحیت ندارد مسئله
نشاید قاضی ترش روی و درشت خوی و جبار و ستیزه کار بود و باید که
در پارسائی و صلاحیت باشد و قاضی در عقل و فهم و علم با حادیث و آثار
و وجوه فقه واثق بود و اجتهاد قاضی شرط اولیترست یعنی اولی آنست
که قاضی مجتهد بود و باید که مفتی نیز بدین اوصاف موصوف بود و اگر قاضی
خایف است بر نفس خود از ظلم مکروه بود که قضا قبول کند و اگر ایمن است
قبول قضا مکروه نبود و نشاید که درخواست قضا کند مسئله جایز
است قبول قضا از سلطان عادل و ظالم و از اهل بغی مسئله بعد از قبول
قضا تفحص حال دیوان قاضی ماضی کند و دیوان عبارت از خریطها است که در آن

قبول نکنند و اگر بعد از حبس مدعا علیه بینه افلاس اقامت کرد و مدعی بینه
بر غنا آورد بینه مدعی اولی بود **مسئله** اگر قاضی از حال محبوس تفحص کرد
غنا او ظاهر شد حبس او موبد کنند **مسئله** امتناع شوهر از نفقه زن
حبس کنند **مسئله** پدر را برای وام فرزند حبس نکنند و اگر از نفقه فرزند
امتناع آورد حبس کنند والله اعلم **کتاب القاضی الی القاضی** وغیره
مسئله اگر قاضی بجانب قاضی دیگر در حقوق نامه بنویسد جایز بود
و در حد و قصاص اگر نامه بنویسد جایز نبود **مسئله** اگر پیش قاضی
گواهان بحضور خصم گواهی دادند حکم کند و حکم نامه بنویسد و انرا سجل میگویند و اگر پیش
قاضی در غیبت خصم گواهی دادند حکم نکند و نامه بجانب قاضی دیگر بنویسد و
دران نامه ذکر شهادت کند تا قاضی مکتوب الیه حکم کند بدان نامه و این نامه
را نامه حکمی گویند و در حقیقت این نامه نقل شهادت ست و چون نامه
بر قاضی فرستند باید که پیش گواهان که بدان قاضی خواهند رفت نامه
بخواند و بحضور ایشان مهر کند و بگواهان تسلیم کند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
خواندن نامه و مهر کردن پیش گواهان شرط نیست ولیکن این مقدار شرط
ست که پیش گواهان گوید که این نامه و مهر منست و چون نامه بمهر قاضی بقاضی
دیگر رسد باید که قاضی در مهر نامه نظر کند و نامه در غیبت خصم و شهود قبول
نکند **مسئله** اگر گواهان گواهی دادند که این نامه فلان قاضی ست در
مجلس حکم کرده و این کاغذ نبشته بما تسلیم کرده ست و پیش ما خوانده و
مهر کرده قاضی نامه را بگشاید و پیش خصم بخواند و انچه در نامه مسطور ست
بر خصم حکم بالزام کند و نامه قاضی بموت قاضی کاتب و بعزل او و بموت
و عزل قاضی مکتوب الیه باطل شود مگر که قاضی در مکتوب نبشته باشد که

که این نامه بدو رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بمیرد نامه باطل
نشود و بموت خصم نامه قاضی باطل نشود مسئله حکم زن در همه چیزها
جایز است مگر در حدود و قصاص مسئله قاضی خلیفه نگیرد مگر که وا را
برو تفویض کرده باشند فاما مامور باقامت جمعه جایز بود که خلیفه گیرد بی اذن
امام مسئله اگر پیش قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر مخالف
حدیث مشهور و قران و اجماع نبود امضا کند مسئله حکم قاضی
بگواهان دروغ در عقود و فسوخ ظاهرا و باطنا نافذ بود فاما در املاک مرسله
در ملک مطلق حکم قاضی بگواهان دروغ ظاهرا نافذ شود و باطنا
نافذ نشود و بقول ابی یوسف و محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهم حکم قاضی
بگواهان دروغ در عقود و فسوخ در ظاهر نافذ بود و در باطن نافذ نبود مسئله
حکم قاضی بر غایب جایز نبود مگر بحضور وکیل یا وصی غایب یا انکه
بر غایب سبب دعوی بر حاضر بود پس حاضر بجای
غایب خصم شود چنانکه زید دعوی کند بر عمرو که زید در قبض عمرو است
شرا از بکر غایب و عمرو منکر شد و زید بینه شرا و ملکیت از بکر
اقامت کرد قاضی بدان حکم کرد و بکر بعد از حکم حاضر شد و از
شرا منکر شد التفات وی معتبر نبود مسئله جایز است که قاضی
مال صغیر را وام دهد و صک قرض بنویسد اما پدر و وصی نتواند که مال
صغیر را وام دهد والله اعلم بالصواب

کتاب التحکیم

اگر دو کس مردی را حکم گرفتند تا میان هر دو کس حکم
کند پس حکم به بینه و یا باقرار و یا بنکول حکم کرد جایز بود مسئله
حکم گرفتن در حدود و قصاص جایز نبود مسئله اگر بقتل خطا حکم گرفتند

داد بر میت بر عاقله حکم کرد جایز نبود مسئله در حکم اهلیت قضا شرطست تا اگر کافر یا بنده و یا صبی و یا ذمی یا محدود قذف را حکم گرفتند جایز نبود مسئله هر یکی از خصمان تواند که پیش از حکم حکم رجوع کنند و چون حکم حکم کرد لازم بر هر دو خصم مسئله اگر حکم حکم پیش قاضی مرجع کردند و بر رضا کنند اگر موافق مذهب او بود و اگر مخالف بود و ابطال کند مسئله باطل است حکم حکم و حاکم برای پدر و مادر و فرزند و زن خود و حکم حکم و حاکم بر ایشان جایز بود والله اعلم

باب فی مسایل شتی

مسئله اگر خانه یکی علو دارد و دیگر سفل صاحب سفل نتواند که در دیوار خود میخ زند و یا روزن یعنی سوراخ کند بی رضای صاحب علو و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر علو را زیان ندارد تواند که بکند مسئله اگر کوچه است دراز از آن کوچه کوچه سربسته بیرون آمده است اهل کوچه دراز نتوانند که درین کوچه سربسته در کشند فاما اگر کوچه مدور است که هر دو طرف او متصل است هر یک توانند که درین کوچه مدور در می کشند مسئله اگر زید بر عمرو دعوی هبه سرایی کرد و از آن سرای که در دست عمرو است و زید گفت که عمرو این سرای را در فلان وقت بمن بخشیده بود تا هبه طلب کرد و بعد از آنکه عمرو از هبه منکر شده است باز گفت از و خریده ام و بینه بر شرا اقامت کرد بتاریخ سابق از هبه مقبول نبود و اگر تاریخ شرا موخر بود از هبه مقبول بود مسئله اگر مردی دعوی کرد که این جاریه از من خریده و او منکر شد اگر بایع ترک خصومت گرفت بایع تواند که این جاریه را وطی کند مسئله اگر اقرار کرد که از فلان ده درم قبض کرده ام بعده میگوید که ده درم زیوف بود تصدیق کنند بسوگند

مسئله اگر گفت که ترا بر من هزار درم است و او رد کرد بعده تصدیق
کرد مقر له را هیچ واجب نباشد بر مقر مسئله اگر مردی بر زید دعوی مال کرد
و زید گفت که ترا هیچ وقت بر من چیزی نبود و مدعی بینه بهزار درم آورد و
زید بینه براداء و یا با براء آورد بینه زید مقبول بود و بقول زفر رحمة الله علیه مقبول
نبود و اگر زید زیادت کند در جواب دعوی و گفت ترا بر من هرگز چیزی نبوده است و
من ترا نمی شناسم و مدعی بینه بهزار درم آورد و زید بینه براداء یا با براء آورد نشنوند مسئله اگر مردی
بر زید دعوی کرد که این کنیزک بدست من فروخته و زید گفت که کنیزک بدست تو نفروخته
ام و مدعی بینه بشرا آورد و کنیزک را قبض کرد بعده مدعی در کنیزک عیبی دید
و او دعوی رد کرد و زید بینه می آرد که مدعی از جمله عیوب ابراء کرده است بینه زید
نشنوند مسئله اگر مردی صک اقرار مدیون نبشت و در آخر ذکر کرد که هر که
این صک برون آرد و طلب کند آنچه در وی است حق او است و وکیل
بود و متصل نبشت ان شاء الله تعالی و یا در آخر صک شرا نبشت اگر بر فلان مدعی
دعوی استحقاق کند خلاص و تسلیم آن بر من بود ان شاء الله تعالی تمام صک باطل
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله اقرار آخر که متصل است بان شاء الله باطل
شود و اقرار متقدم باطل نشود مسئله اگر زن ذمی بعد از موت شوهر میگوید
که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثه ذمی میگوید که پیش از موت او اسلام
آورد قول ورثه معتبر بود و بقول زفر رحمة الله علیه قول زن معتبر بود مسئله اگر
مردی بر و بر شخصی مالی و دیعت گذاشت و مودع میگوید که پسر این میت
زید است بجز او وارث ندارد و مال را بدو دفع کند و اگر مودع دیگری را
میگوید که این نیز پسر میت است و اول پسر او را تکذیب کرد مال برای
اول حکم شود مسئله اگر مال میراث میان ورثه و یا میان غرماء قسمت کردند

از غریم و وارث میانجی نستانند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله قاضی میانجی ستاند **مسئله** اگر شخصی نزد والی دعوی سرای کرد بسبب ارث از پدر برای خود و برای برادر غایب و بینه اقامت کرد نصف سرای بستانند و نصف دیگر نزد والی بگذارند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله اگر ذو الید منکر است نصف از وی بستانند و بر امین نهند تا غایب بیاید و اگر منکر نبوده است بدست او بگذارند و چون غایب حاضر شود محتاج نشود سوی اعادهٔ بینه و تسلیم کرده شود نصف وی بدان قضا **مسئله** اگر گفت مال من در مساکین صدقه است و یا گفت آنچه من مالک ام در درویشان صدقه بود مالی صدقه کند که دران زکوة واجب بود **مسئله** اگر وصیت بثلث مال کرد هر مالی که دارد ثلث آن وصیت بود **مسئله** اگر مرد پسر را وصی کرد و [illegible] را معلوم نبود و چیزی از ترکه فروخت وصی بود بیع جایز بود اما اگر وکیل گرفت وکیل پیش از علم کالای موکل فروخت جایز نبود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در وصیت نیز از علم جایز نبود **مسئله** نصب وکیل با علام عدل و یا مستور و یا فاسق و صغیر و کبیر و بنده جایز است و عزل وکیل ثابت نشود مگر با علام یک عدل و یا دو مستور و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله عزل وکیل بخبر یکی ثابت شود عدل و غیر عدل مستور و حر و بنده برابر است و هم برین خلاف است اگر مولی را جنایت بنده یکی بخبر عدل خبر کرد و مولی بنده را آزاد کرد مختار فدا نشود مگر بخبر یک عدل و یا دو مستور هم برین خلاف است اگر مسلمانی را که در دار حرب اسلام آورده است یکی غیر عدل بشرایع خبر کرد و لازم نشود مگر بخبر یک عدل و یا دو مستور و اگر شفیع را یکی غیر عدل خبر کرد و شفیع ساکت شد شفعه باطل نشود مگر بسکوت

بعد از اخبار یک عدل و یا دو مستور و مبرئی خلاف ست اگر خبر بر دو ج
ولی بکر رسید از غیر عدل سکوت او رضا نبود مگر بخبر یک عدل و یا دو
مستور **مسئله** اگر قاضی و یا امین او بنده را برای غرما فروخت و مال لستند
و در دست او هلاک شد و بنده را باستحقاق ببرند قاضی و امین او ضامن نشوند
و مشتری بثمن رجوع بر غرما کند و اگر قاضی وصی را فرمود بفروختن بنده برای
غرما و بعضی از قبض بنده را مستحق ببرد و یا ببرد و بها بدست وصی هلاک شد
مشتری بر وصی رجوع کند و وصی بر غرما رجوع کند **مسئله** اگر قاضی
عادل و عالم میگوید که بر این شخص سنگسار کردن حکم کرده ام و یا بقطع ید حکم کرده ام
و یا گفت بضرب حکم کرده ام این کار جایز بود که بر آن اقامت نماید و بقول محمد رحمة الله علیه
کردن این کار جایز نبود تا گواه بر اقرار معاینه نکند **مسئله** اگر قاضی معزول گفت
زید را بهزار درم بر تو حکم کرده ام و از تو ستده ام و بعمرو داده ام و زید میگوید
بظلم ستده قول قاضی معتبر بود اگر زید مقر ست که در حال قضا ستده ست
و همچنین اگر قاضی معزول گفت زید را که بریدن دست تو در حق او حکم کرده ام
و زید گفت که ظلم کرده و زید مقر ست که در حال قضا بود ست قول قاضی معزول
معتبر بود والله اعلم بالصواب

باب الشهادة

شهادة اخبار ست از چیزی که معاینه و مشاهده کرده ست نه آنکه بگمان گوید
مسئله ادای شهادة بر گواه فرض ست بطلب مدعی و در حدود ستر
افضل ست و در سرقه گواهی دهد که مال ستده و نگوید که دزدی کرده
ست **مسئله** در زنا گواهی چهار مرد شرط ست و در حدود دیگر دو در قصاص
گواهی دو مرد شرط ست و در ولادة و بکارت و عیبها زنان که مرد را اطلاع
نیست گواهی یکزن مقبول ست و بقول شافعی رحمة الله علیه گواهی چهار زن شرط ست

وبقول مالک رحمة الله علیه گواهی دو زن شرطست مسئله در حقوق
دیگر گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن مقبول است وبقول شافعی رحمة الله علیه گواهی
زنان با مردان مقبول نیست مگر در اموال و توابع آن چون اجل و
شرط خیار مسئله در جمیع مسایل لفظ شهادت در ادای شهادت
و عدالت گواهان شرطست تا اگر گواه گفت میدانم و یا گفت یقین دارم
که این کار چنین است گواهی نشنوند تا نگوید که گواهی میدهم وبقول ابی یوسف
رحمة الله علیه گواهی معروف با مروت اگرچه فاسق است بشنوند مسئله
از حال شهود در سایر حقوق پنهان و آشکارا تفحص کنند وبقول ابی حنیفه حاکم
بر ظاهر عدالت مسلمان اختیار کند مسئله تعدیل خصم جایز نبود تا اگر
مدعا علیه بگوید که گواهان مدعی عدل اند نشنوند بلکه قاضی از حال گواهان تفحص کنند
مسئله تزکیه شهود و ترجمه شهادة و در رسالت از جهت حاکم بر قول یکی بسنده
است مسئله در بیع و اقرار و حکم حاکم و غصب و قتل اگر خود شنیده و یا دیده
باشد جایز است که گواهی دهد اگرچه اشهاد نکرده اند مسئله گواهی فرع بی اشهاد
جایز نبود مسئله اگر گواه و قاضی و راوی حادثه یاد ندارند بشناختن خط
عمل نکنند و بی معاینه کردن بتسامع شهادة جایز نبود مگر در نسب و موت
و نکاح و دخول و ولایت قاضی و اصل وقف پس درین مسایل اگر گواهی از
کسی شنید که بروی اعتماد دارد جایز بود که گواهی دهد مسئله اگر چیزی
بدست یکی دید جایز بود که گواهی دهد که این چیز از آن اوست مگر در بنده
و کنیزک وبقول ابی یوسف رحمة الله علیه شرطست که غالب بود بر ظن گواه که
این کالا از آن ذو الید است و اگر ازین معلوم گواهان پیش قاضی
بیان کردند که بتسامع و یا بسبب معاینه قبض گواهی میدهیم قبول نکنند

مسئله اگر گواه میگوید که من در دفن فلان حاضر بودم و یا میگوید که نماز جنازهٔ فلان گذاردم این گواهی معاینه بود تا اگر گواه پیش قاضی بیان کرد قبول بود

باب من تقبل الشهادة ومن لا تقبل

مسئله گواهی نابینا و مملوک و صبی نشنوند و اگر کودک در حال صغر تحمل شهادة کرد و یا بنده در حال رقیت تحمل شهادة کرد و بعد بلوغ و حریت گواهی میدهد بشنوند و بقول زفر رحمة الله علیه گواهی نابینا در آنچه بتسامع گواهی میدهد مقبول است و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهم الله اگر نابینا در وقت تحمل شهادة بینا بوده است بشنوند مسئله گواهی محدود در قذف نشنوند اگر چه توبه کرده باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه بعد از توبه بشنوند مسئله اگر کافری محدود در قذف اسلام آورد گواهی او بشنوند مسئله گواهی فرزند برای مادر و پدر و گواهی نبیره برای اجداد و مادر جدی و پدری و گواهی پدر و مادر برای فرزند و گواهی اجداد و جدات برای نبیره و گواهی زن برای شوهر و گواهی شوهر برای زن و گواهی مالک برای بنده و برای مکاتب و گواهی شریک در مال مشترک و گواهی مخنث و نوحه کر و سرود کر نشنوند و بقول شافعی رحمة الله علیه گواهی شوهر برای زن و گواهی زن برای شوهر بشنوند مسئله گواهی دشمن اگر عداوة دنیاوی دارد و گواهی مدمن شراب و لهو و گواهی کبوتر باز و کسی که گناه موجب حد کند و کسی که برای مردمان سرود گوید و کسی که در حمام بی ازار در آید و گواهی ربا خوار و مقامر نرد و شطرنج باز نشنوند مسئله گواهی کسیکه باشتغال شطرنج نماز فوت کند نشنوند مسئله گواهی کسیکه در راه بول کند و یا در راه نان خورد و یا کسیکه دشنام سلف اظهار کند گواهی او نشنوند مسئله گواهی برادر و عم و پدر و مادر ...

نشنوند و دختر ربیبه و داماد و زن پسر و مانند رو اهل هوای بشنوند و بقول شافعی گواهی اهل هوای بشنوند **مسئله** گواهی خطابیه نشنوند و ایشان قومی اند که بشنوند مدعی اعماد کنند و برای او گواهی دهند **مسئله** گواهی ذمی بر ذمی و گواهی حربی بر حربی بشنوند و بقول مالک و شافعی رحمهم الله گواهی ذمی بر ذمی نشنوند **مسئله** گواهی حربی بر ذمی نشنوند **مسئله** اگر شخصی گناه صغیره میکند و از کبایر محترز است و یا حسنات او بیشتر از سیئات ست گواهی او بشنوند **مسئله** گواهی ختنه ناکرده و حرام زاده و خصی بشنوند و بقول مالک رحمة الله علیه گواهی حرام زاده بشنوند در غیر زنا **مسئله** گواهی خنثی و عاملان سلطان عادل و گواهی آزاد کرده شده برای آزاد کننده بشنوند **مسئله** اگر دو مرد گواهی میدهند که پدر ایشان غایب زید را وصی کرده است و زید دعوی وصیت میکند بشنوند و اگر زید از وصیت منکر ست نشنوند **مسئله** اگر دو مرد گواهی میدهند که پدر ایشان غایب زید را بقبض کردن وام وکیل کرده ست و وکیل دعوی وکالت میکند بشنوند و اگر منکر ست نشنوند **مسئله** قاضی گواهی بر جرح شهود نشنود صورت وی آنست که دو کس گواهی میدهند بحضور قاضی از چیزی و دو کس دیگر میگویند بنزد قاضی که این گواهان فاسق اند و یا ربا خوار و مانند آن قاضی گواهی گواهان دوم نشنود **مسئله** اگر گواه بعد ادای شهادة در حال گفت که در بعضی گواهی غلط کردم بشنوند اگر عادل بود

باب الاختلاف فی الشهادة

اگر گواهی موافق دعوی بود بشنوند و اگر مخالف بود نشنوند **مسئله** اگر دعوی سرای کرد بسبب میراث و یا خرید و گواهان ملک مطلق گواهی دادند

نشنوند و اگر دعوی ملک مطلق کرد و گواهان ملک بسبب ارث و یا
خرید بیک گواهی دادند بشنوند مسئله اتفاق گواهان در لفظ و معنی
شرط است تا اگر یکی بهزار درم گواهی داد و دوم بدو هزار نشنوند و بقول
ابی یوسف و محمد رحمهم الله اگر مدعی دو هزار دعوی میکند گواهی بهزار درم
بشنوند مسئله اگر یکی بهزار درم گواهی داد و دوم بهزار و پانصد و مدعی
هزار و پانصد دعوی کرد گواهان بهزار درم بشنوند مسئله اگر دو گواه
بهزار درم گواهی دادند و یک گواه گفت که مدیون پانصد ادا کرده است
گواهی بهزار درم بشنوند و گواهی یک گواه باداء نشنوند مگر که گواه دیگر
نیز باداء گواهی دهد و بروایتی از ابی یوسف بپانصد درم حکم کنند و درین
مسئله گواهی که باداء پانصد میدهد باید که اول بهزار گواهی ندهد تا مدعی
بقبوض پانصد اقرار نکند مسئله اگر دو گواه بهزار درم گواهی دادند
و یکی از ایشان گفت که گذارده است گواهی بهزار بشنوند و بقول زفر رحمة الله
نشنوند مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که عمرو زید را در روز نحر در
مکه کشته است و دو گواه دیگر گواهی دادند که عمرو زید را همان روز در [illegible]
کشته است گواهی هر دو بینه نشنوند و اگر یک بینه حکم شد بعده بینه
دیگر حاضر شد بینه دوم که حاضر شد باطل شود مسئله اگر دو گواه
بر مردی گواهی دادند که گاو او دزدیده است و در لون او اختلاف
کردند قطع کنند و بقول ابی یوسف و محمد قطع نکنند و اگر یک گواه گفت که
نر بوده است و گواه دیگر گفت که ماده بوده است قطع نکنند و قبول کرده
نشود گواهی ایشان بالاتفاق و اگر غصب گاو گواهی دادند و در لون
او اختلاف کردند بالاتفاق گواهی نشنوند مسئله اگر یکی گواهی داد

باب الشهادة علی الشهادة گواهی گواهان فرع

در آنچه بشبهه ساقط نشود مقبول بود چنانچه در حد و قصاص مسئله اگر
دو گواه فرع بر گواهی دو گواه اصل گواهی دهند مقبول بود و بقول شافعی رح
اگر چهار گواه فرع از دو گواه اصل گواهی دهند از هر اصلی دو فرع مقبول بود
مسئله اگر یک گواه فرع از یک گواه اصل گواهی دهد نشنوند و بقول مالک شنوند
مسئله صفت اشهاد آنست که گواه اصل گواه فرع را گوید گواهی بده بر
گواهی من که من گواهی میدهم که فلان نزدیک من چندین درم برای فلان اقرار
کرده است مسئله صفت ادای گواهی فرع آنست که گوید گواهی میدهم
که فلان مرا گواه گرفته است بر گواهی خود که زید نزدیک او چندین درم
برای عمرو اقرار کرده است و فلان گفته است مرا که گواهی ده بر گواهی
من باقرار زید مسئله گواهی گواهان فرع نشنوند مگر که گواهان اصل مرده
و یا بیمار باشند به بیماری که در مجلس قاضی نتوانند آمدن و یا در سفر باشند
بمسافت سه روز یا بیشتر و بقول ابویوسف رحمة الله علیه اگر شهود اصل غائب
اند از شهر بمسافتی که بامداد برای ادای شهادت در مجلس قاضی آیند و شب
[illegible] گواهی گواهان فرع نشنوند مسئله اگر شهود فرع
اصل را تعدیل کنند جایز بود و اگر از تعدیل شهود اصل شهود فرع
ساکت اند قاضی از حال شهود اصل تفحص کند و بقول محمد اگر شهود فرع
اصل را تعدیل نکنند گواهی شهود فرع نشنوند مسئله اگر شهود
اصل از گواهی منکر شدند گواهی شهود فرع نشنوند مسئله اگر شهود
فرع بر شهادت [illegible] دو گواه اصل باقرار [illegible] فلان [illegible] فلان
بر فلان هزار درم گواهی دادند و گفتند که شهود اصل ما را خبر کرده اند

که فلانه مذکوره را می شناسند و مدعی زنی را پیش آورد و گواهان فرع گفتند ما نمی دانیم که این زن فلانه مذکوره است بانه قاضی از مدعی دو گواه دیگر برای تعریف فلانه مذکوره طلب کند و همچنین اگر نامه قاضی بقاضی دیگر رسید و دران مذکورست که پیش من فلان بن فلان گواهی دادند که فلان بن فلان را بر زید بن فلان چندین مال است و زید منکر شد که من آن زید فلان نیستم پس نامه مردود و حجت نشود تا دو گواه دیگر گواهی ندهند که این زید بن فلان است

مسئله اگر دو گواه فرع گویند و یا در نامه قاضی بسوی قاضی دیگر نویسند که فلان بن فلان تمیمی است روا نباشد تا نسب بقبیله خاص نکنند

مسئله اگر یک گواه اقرار کرد که گواهی دروغ داده است تشهیر کنند و تعزیر نکنند و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم ضرب و حبس کنند والله اعلم بالصواب

باب الرجوع عن الشهادة بازگشتن از شهادت جایز نبود مگر بحضور قاضی

مسئله اگر گواهان پیش از حکم حاکم رجوع کردند حکم نکنند و اگر بعد از حکم رجوع کردند حکم فسخ نشود و بر شهود تاوان آنچه بدان گواهی دادند برای مشهود علیه واجب آید اگر مدعی مال قبض کرده است اگر چه عین و یا دین بوده است

مسئله اگر یک گواه رجوع کرد بعد از حکم و قبض کردن مدعی نصف مال ضامن شود

مسئله در رجوع بقیه شهود معتبر است نه رجوع راجع تا اگر سه گواه گواهی دادند و یکی رجوع کرد راجع هیچ ضامن نشود و اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب آید و اگر یکی مرد و دو زن گواهی دادند و یک زن رجوع کرد ربع مال تاوان دهد و اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب آید

واگر یکی مرد و ده زن گواهی دادند ... و هشت زن رجوع کردند هیچ واجب نشود و اگر نهم زن
نیز رجوع کرد بر هر ده زن ربع مال تاوان واجب شود و اگر ده زن و مرد هم
رجوع کردند تاوان مال شش سهم شود یک سهم بر مرد واجب شود و پنج سهم
بر ده زن واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله نصف مال بر مرد واجب
شود و نصفی بر ده زن واجب شود مسئله اگر دو مرد بر زنی و یا بر مردی بنکاح
گواهی دادند بمقدار از مهر مثل و هر دو گواه رجوع کردند تاوان واجب نشود و اگر
بزیادت از مهر مثل گواهی دادند زیاده را ضامن شوند مسئله اگر در بیع
چیزی بمثل قیمت و یا زیاده از قیمت گواهی دادند و رجوع کردند ضامن نشوند
و اگر بنقصان قیمت گواهی دادند نقصان را ضامن شوند مسئله
اگر بطلاق پیش از وطی گواهی دادند بعد رجوع نصف مهر ضامن شوند و اگر
بطلاق بعد از وطی گواهی دادند بعد رجوع ضمان واجب نشود و اگر بعتق
بنده گواهی دادند بعد رجوع قیمت ضامن شوند و اگر بقصاص گواهی دادند
بعد رجوع بعد از کشتن دیت ضامن شوند و گواهان را نکشند و بقول شافعی رحمه الله
گواهان را بکشند مسئله اگر گواهان فرع از گواهی رجوع کردند تاوان بدهند
و اگر مشهود اصل گفتند که مشهود فرع را گواه نگرفته ایم تاوان ندهند و اگر
گفتند که اشهاد کرده ایم ولیکن غلط کرده ایم نیز تاوان ندهند و بقول محمد
تاوان دهند مسئله اگر گواهان اصل و فرع رجوع کردند بر گواهان فرع
تاوان واجب شود نه بر گواهان اصل و بقول محمد رحمه الله مشهود علیه مخیر بود در
تضمین گواهان اصل و گواهان فرع مسئله اگر گواهان فرع گفتند که گواهان اصل

د و رجوع کنند با غلط کردند بقول ابن [illegible] التفات نکنند مسئله اگر کسی از

رجوع کرد ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله ضامن نشود مسئله

اگر دو گواه گواهی دادند که زید بد خول سرای سوگند خورده است و دو گواه

بد خول گواهی دادند و گواهان سوگند و وجود شرط رجوع کردند گواهان سوگند

تاوان دهند نه گواهان وجود شرط تا اگر دو گواه گواهی دادند که زید عتق

بنده خود یا طلاق زن پیش از بد خول در سرای معلق کرده است و دو گواه

بدرامدن در سرای گواهی دادند و هر دو طایفه رجوع کردند گواهان سوگند

تاوان دهند نه گواهان وجود شرط مسئله اگر گواهان زنا و احصان رجوع

کردند بعد از رجم گواهان زنا تاوان دهند نه گواهان احصان والله اعلم

باب الوکالة

توکیل عبارت از ایستادن دیگر است بجای

خود در تصرف مسئله هر عقدی که موکل تواند کرد جایز بود که وکیل بیع

و شرا [illegible] است که وکیل عاقل و بالغ بود بعقد تا اگر بنده محجور را و یا کودک عاقل

را در بیع و شرا وکیل گرفت جایز بود و حقوق عقد بر ایشان متعلق نشود

بلکه به موکل متعلق شود مسئله توکیل جایز بود از کسی که مالک تصرف بود مسئله

وکیل گرفتن جایز نیست بخصومت در حقوق بغیر رضاء خصم مگر آنکه موکل بیمار یا غایب

بود بمسافت سفر یا در عزم سفر روان شدن بود یا موکله مخدره بود در این مسایل

توکیل بخصومت بغیر رضاء خصم جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله

توکیل بخصومت در حقوق بغیر رضاء خصم در جمیع مسایل جایز است مسئله وکیل گرفتن

برای دادن و ستدن حقوق جایز است مگر در استیفاء حدود و قصاص

در غیبت موکل از مجلس قاضی توکیل جایز نیست مسئله هر عقدی

که وکیل خود را اضافت کند چون بیع و اجارت و صلح از اقرار حقوق آن بوکیل

متعلق شود اگر وکیل محجور بود پس در بیع و شرا و تسلیم و قبض مبیع و قبض
ثمن و رجوع بثمن در وقت استحقاق و خصومت در عیب بر وکیل بود و بقول
شافعی رحمة الله علیه بر موکل متعلق شود مسئله ملک در مبیع بابتدا موکل را
ثابت شود تا اگر وکیل قریب خود را خرید برای موکل آزاد نشود مسئله
عقودی که وکیل بموکل اضافت کند چون نکاح و صلح از دم عمد و خلع و صلح
از انکار این عقود بموکل متعلق شود پس مطالبه مهر و تسلیم زوجه و بدل خلع
بر وکیل نبود مسئله اگر موکل از مشتری بهای طلب کرد تا آنکه ندهد
و اگر داد جایز بود و وکیل بار دوم مطالبه ثمن نکند باب الوکالة
بالبیع والشراء مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن جامه هروی
یا برای خریدن اسپ و استر جایز بود اگرچه تعیین ثمن نکرد مسئله
اگر وکیل گرفت برای خریدن بنده و یا سرای اگر تعیین ثمن کرد جایز بود
و اگر تعیین ثمن نکرد جایز نبود مسئله اگر وکیل گرفته برای
خریدن جامه و یا دابه اگرچه تعیین ثمن کند جایز نبود مسئله اگر وکیل
گرفت برای خریدن طعام بر گندم و آرد گندم واقع شود مسئله اگر مبیع
بدست وکیل بود تواند که بسبب عیب رد کند و اگر بموکل تسلیم کرد نتواند
که رد کند مگر بفرمان موکل مسئله اگر وکیل بها از مال خود داد تواند که آن
مبیع را حبس کند برای استیفاء ثمن اگر در این مسئله مبیع پیش از حبس کردن
بدست وکیل هلاک شد از مال موکل هلاک شود و ثمن از ذمه موکل ساقط نشود
و اگر مبیع بعد از حبس کردن وکیل هلاک شد حکم او حکم هلاک مبیع در دست بائع
بود پس ثمن از ذمه موکل ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه حکم او حکم
هلاک مرهون بدست مرتهن بود تا اگر ثمن بیشتر از قیمت مبیع بود وکیل بر باقی

بر موکل رجوع کنند وبقول زفر رحمة الله علیه وکیل نتواند که برای استیفاء ثمن مبیع
را حبس کند واگر حبس کرد غاصب شود وبعد از هلاک ضمان غصب بر وکیل لازم
شود یعنی تمام قیمت بر وکیل لازم شود **مسئله** اگر برای عقد صرف ویا برای
عقد سلم وکیل گرفت ووکیل عقد صرف کرد وموکل پیش از قبض عوضین از مجلس
رفت ووکیل در مجلس صرف قبض وتسلیم کرد صرف باطل نشود واگر وکیل
پیش از قبض عوضین از مجلس رفت وموکل حاضر هست صرف باطل شود وهمچنین در
عقد سلم مفارقت وکیل مفسد عقد هست نه مفارقت موکل **مسئله** اگر وکیل
گرفت برای خریدن ده رطل گوشت بیکدرم ووکیل بیکدرم بیست رطل خرید
از گوشتی که ده رطل از آن بیکدرم فروشند بر موکل ده رطل به نیم درم لازم
شود وبقول صاحبین بر بیست رطل بر موکل بیکدرم لازم شود **مسئله** اگر وکیل گرفت
بخریدن کالای معین وکیل نتواند که آن کالاء معین را برای خود بخرد وپس اگر بها
معین کرده وکیل بخلاف جنس آن خرید ویا بها معین نبود وکیل بمقابله
نقدی خرید این شرا برای وکیل واقع شود **مسئله** اگر وکیل گرفت بخریدن
بنده غیر معین ووکیل بنده خرید شرا برای وکیل واقع شود مگر که وکیل گوید
در وقت خریدن نیت برای موکل کرده ام یا بمال موکل خریده باشد یعنی
اضافت عقد بدرهم موکل کرده باشد البته شرا برای موکل واقع شود
مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده بها معین ووکیل گفت که این
بنده برای تو خریده ام وموکل میگوید که برای خود خریده قول موکل معتبر
بود اگر بها بوکیل نداده است واگر بها بوکیل داده است قول وکیل معتبر بود
وبقول صاحبین اگر بها موکل داده است ویا نداده است هم قول وکیل معتبر
بود **مسئله** اگر زید عمرو را گفت که این بنده بیست من برای بکر بفروش

عمر فروخت و زید از وکالت بکر منکر شد بکر تواند که بنده را از زید بستاند
مگر که بکر از توکیل منکر شود و اگر بعد از انکار بکر زید بنده به بکر تسلیم کرد و بکر قبض
کرد این تسلیم بمنزله بیع دوم بود **مسئله** اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده
معین بی تعیین ثمن و وکیل یکی ازین دو بنده خرید برای موکل درست باشد **مسئله**
اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده معین بهزار درم قیمت هر دو بنده برابرست و
یکی ازین دو بنده خرید بپانصد درم یا بکمتر ازان جایز بود و اگر بزیادت
از پانصد درم خرید جایز نبود مگر که بنده دوم را پیش از خصومت بباقی
از هزار درم بخرید بیع هر دو بنده برای موکل واقع شود و بقول صاحبین اگر
زیاده از پانصد غبن یسیر بود و بقیه ثمن بنده دوم حاصل شود جایز بود
مسئله اگر بر یکی هزار درم یافتنی داشت و وکیل گرفت مدیون را تا بدان
هزار درم بنده معین برای موکل بخرد و وکیل بنده خرید جایز بود اگر بنده را معین
نکرد و وکیل بنده خرید برای وکیل نافذ شود تا اگر پیش از قبض موکل بنده بمیرد
نزد مامور از مال مامور هلاک شود و دین در ذمه او باقی بود و بقول صاحبین در هر دو
وجه شرا برای موکل واقع شود **مسئله** اگر هزار درم بوکیل داد و گفت
بدین هزار درم جاریه برای من بخر وکیل خرید موکل میگوید که بپانصد درم خریده
و وکیل میگوید که بهزار درم خریده ام قول وکیل معتبرست و اگر هزار درم بوکیل نداده
است قول موکل معتبر بود اگر وکیل گرفت بخریدن بنده معین بی تعیین ثمن و
وکیل خرید و گفت که بهزار درم خریده ام و بایع تصدیق کرد و موکل میگوید که
بپانصد خریده و هر دو سوگند خورند چون سوگند خوردند لازم شود شرا بر مامور بما
مسئله اگر بنده زید را گفت [illegible]
النفس من از مولی من بخر بهزار درم و بنده هزار درم داد و زید گفت مر مولی بنده را

برای نفس او خریده ام و بایع همبرین فروخت بنده ازاده شود و ولا او مولی را بود
واگر زید گفت این بنده را خریده ام و برین زیاده نکرد بنده ملک مشتری بود
و هزار درم که بنده داده است بایع را بود و بر مشتری هزار درم دیگر لازم شود
مسئله اگر زید بنده را گفت که نفس خود برای من از مولی خود بخر بنده مولی را
گفت که نفس مرا برای فلان بهزار درم بفروش و مولی فروخت بیع برای امر
واقع شود و اگر بنده مولی را گفت که مرا بفروش و نگفت که برای فلان مولی
گفت فروختم درین صورت بنده ازاد شود فصل وکیل به بیع و شرا او نتواند
که با کسی بیع و شرا کند که گواهی او برای وکیل روا نشود چنانچه پدر و جد و غیر ان
و بقول صاحبیه جایز بود که بدست ایشان بمثل قیمت بفروشد مگر بدست بنده و مکاتب
خود مسئله وکیل به بیع تواند که باندک و بسیار بغیر نقود و بمهلت بفروشد
و بقول صاحبیه بغیر نقود و بغبن فاحش جایز نبود مسئله وکیل بشرا اگر بمثل قیمت
و باغبن یسیر بخرد جایز بود و بغبن فاحش خریدن جایز نبود و غبن یسیر انست
که در قیمت مقومان در اید و غبن فاحش انکه در قیمت مقومان در نیاید مسئله
اگر وکیل کرد بفروختن بنده وکیل نیم بنده فروخت جایز بود و بقول صاحبیه جایز نبود
مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده وکیل نصف بنده خرید موقوف بود
تا خریدن نصف دیگر مسئله اگر مشتری مبیع را بر وکیل بایع بسبب عیب
ببینه و یا بنکول رد کرد وکیل نیز بر موکل رد کند و همچنین اگر وکیل اقرار کرد بعیب
قدیم اگر عیب است که حادث نمیشود درین مدت چون انگشت و دندان
زاید وکیل بر موکل رد کند مسئله اگر وکیل بنسیه فروخت موکل میگوید
که بنقد فروختن فرموده ام و وکیل میگوید که بمطلق ثمن فروختن فرموده قول موکل
معتبر بود و اگر رب مال میگوید که بنقد فرموده ام و مضارب میگوید که چون

مال بمضاربت داد یا بیع تلجئه قول مضارب معتبر بود مسئله اگر وکیل
ببدل ثمن رهن بستد و بدست او هلاک شد ضامن نشود و همچنین اگر
بثمن میانجی بستد و مال بر کفیل هلاک شد یعنی اگر وکیل پیش قاضی
دعوی کرد و قاضی بر اصیل حکم کرد بجز در کفالت چنانچه مذهب مالک است و کفیل نفس
مرد و کیل ضامن نشود مسئله اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در غیبت دوم تصرف
نکنند مگر در خصومت و طلاق بعوض و اعتاق بلا بدل و رد ودیعت و رد قرض و بقول
زفر رحمة الله علیه یکی در غیبت وکیل دوم خصومت نکند مسئله وکیل نتواند که دیگری را
وکیل کند مگر باذن موکل و یا بگفت وکیل را اعمل برأیک و اگر وکیل اول دیگری را بی
اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف کرد جایز بود و بقول زفر رحمه الله
جایز نبود و اگر اجنبی و یا وکیل دوم در غیبت وکیل اول تصرف کرد و وکیل اول اجازت کرد
جایز بود مسئله اگر بنده یا مکاتب یا ذمی دختر خود صغیره حره مسلمه را
تزویج کرد و یا برای این دختر از مال او خریدند و یا فروختند جایز نبود

باب الوکالة بالخصومة والقبض

مسئله اگر وکیل
گرفت بخصومت یا به تقاضا کردن دین وکیل نتواند که قبض دین کند و این
قول زفر رحمة الله علیه است و فتوی همبرین است و بقول علماء ثلثه تواند که
قبض کند مسئله وکیل بقبض دین وکیل است بخصومت تا اگر مدعا علیه
بحضور وکیل بینه اقامت کرد باستیفاء موکل و یا بابراء او بشنوند و بقول
صاحبین وکیل بقبض دین وکیل نیست بخصومت و بینه مدعا علیه بر وکیل نشنوند
مسئله وکیل بقبض عین وکیل نیست بخصومت بالاتفاق تا اگر ذو الید بینه
اقامت کرد بر وی و وکیل که موکل تو بمن فروخته است بینه برای
اثبات شراء مسموع نشود و برای دفع خصومت مسموع بود پس توقف کنند

تا موکل حاضر شود و همچنین اگر زن و یا بنده بر وکیل که ایشان را از شهر بشهری
دیگر ببرد بینه بطلاق و یا باعتاق اقامت کردند بینه برای اثبات طلاق
وعتق مقبول نبود فاما برای آنکه تا دست وکیل از ایشان کوتاه شود مسموع بود مسئله
اگر وکیل مدعی و یا وکیل مدعا علیه بخصومت پیش قاضی اقرار کرد بر موکل خود جایز
بود و در غیر مجلس قاضی جایز نبود و بقول شافعی رحمه الله و بقول زفر رحمه الله و بقول اول از ابی
یوسف رحمة الله علیه در هر دو وجه جایز نبود و بقول آخر از ابی یوسف رحمة الله علیه
که در هر دو وجه جایز بود مسئله اگر وامن میانجی مال را وکیل کرد برای قبض
دین از مدیون جایز نبود مسئله اگر مردی دعوی کرد بر زید که من وکیل ام
از فلان غایب برای قبض دین که در ذمه تو است و زید تصدیق کرد لفرمایند تا
زید آن دین بوکیل تسلیم کند پس اگر غایب حاضر شد و وکالت تصدیق کرد
زید از دین بری شود و اگر غایب از وکالت منکر شد زید بار دوم دین را
بطالب دهد و بر وکیل رجوع کند بدانچه اول بار داده است اگر آن دین است
وکیل موجود بود و اگر دین هلاک شده است زید نتواند که بر وکیل رجوع کند
مگر وکیل میانجی شده باشد وقتی که زید دین بر وادا کرده است و اگر مدیون وکالت
را تصدیق نکرد بسبب دعوی دین بر و داد و موکل از وکالت منکر شد و
دین از مدیون بستد درین صورت مدیون بر وکیل رجوع کند مسئله
اگر کسی دعوی وکالت قبض ودیعت کرد و مودع تصدیق وکالت کرد ودیعت
بوکیل ندهد همچنین اگر بر مودع دعوی خریدن ودیعت از مالک کرد و مودع
تصدیق کرد نیز ودیعت بمدعی ندهد اگر دعوی کرد که مودع مرد و ودیعت برای
مدعی میراث گذاشت و مودع تصدیق کرد ودیعت بمدعی دهد مسئله
اگر وکیل بقبض مال از غریم مطالبه مال کرد و غریم گفت که رب مال استیفا کرده است

اگر گواهان نیاورد و غریم مال بوکیل دهد و تسلیم کند غریم در سبب مال را بگیرد و سوگند
دهد مسئله اگر وکیل مشتری بخصومت برد بایع دعوی عیب جایز نکرده و
بایع گفت که مشتری بعیب رضا داده است جایز نیست بایع سوگند تا مشتری
سوگند بخورد مسئله اگر ده درم بهروی داد تا بر اهل انفاق کند ده درم
درم از مال خود بر اهل موکل انفاق کرد این ده درم بمقابله آن ده درم شود والله
اعلم باب عزل الوکیل اگر وکیل را عزل موکل معلوم نشد وکالت
باطل نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه وکیل بعزل موکل معزول شود اگر چه خبر عزل
بدو نرسد مسئله اگر وکیل یا موکل بمرد و یا یکی از ایشان دیوانه شد
بدیوانگی مطبق یعنی تا یکسال بماند و یا مرتد شد و بدار حرب ملحق شد وکالت باطل
شود و بقول ابی یوسف و محمد اگر وکیل و یا موکل بعد از ارتداد و لحوق بدار حرب
مسلمان شده باز آمد وکالت نیز باز آید مسئله بعد از [illegible] شریکان
از شرکت وکالت باطل شود مسئله اگر مکاتب بعد از توکیل عاجز شد
و یا بنده ماذون بعد از توکیل محجور شد وکالت باطل شود مسئله اگر موکل
در انچه وکیل کرده است خود تصرف کرد وکالت باطل شود کتاب الدعوی
دعوی عبارت از اضافت چیزیست بنفس خود در حال خصومت و
مدعی کیست که اگر ترک دعوی گیرد بر و جبر نکنند و مدعا علیه کسی است
که اگر ترک خصومت بگیرد برای جواب دعوی جبر کنند مسئله دعوی
جایز نبود تا چیزی را ذکر نکنند که جنس و مقدار او معلوم بود مسئله
اگر دعوی کالایی کرد که در دست مدعا علیه است مدعا علیه را جبر کنند تا کالا حاضر
آرد تا در حاله دعوی و گواهی دادن گواهان و سوگند دادن مدعا علیه بکالا
اشارت کنند و اگر دعوی در چیزی است که احضار آن متعذر است

قیمت آن ذکر کنند و در دعوی عقار حدود ذکر کنند و اگر سه حد گفته شده است بسنده بود و بقول زفر رحمة الله علیه دعوی جایز نبود تا هر چهار حد ذکر نکنند و در ذکر حد نام صاحب حد و نام پدر و جد او بگوید و اگر صاحب حد مشهور است بنام او بسنده کنند و در دعوی ذکر کنند که عقار و غیر آن بدست مدعا علیه است و اگر مدعا علیه اقرار کرد که عقار در قبض من است و مدعی تصدیق کرد قبض ثابت نشود تا مدعی بینه اقامت نکند که عقار بدست مدعا علیه است و یا قاضی را قبض مدعا علیه معلوم بود و قبض منقول بتصادق ثابت شود و نیز در دعوی ذکر کنند که مدعی از مدعا علیه کالا طلب میکند و اگر دعوی دین بود باید که صفت دین بگوید و نیز ذکر کنند که مدعی از مدعا علیه دین طلب میکند و چون دعوی درست شد قاضی از مدعا علیه بپرسد از حال دعوی اگر مدعا علیه اقرار کرد و یا منکر شد و مدعی بینه اقامت کرد حکم کند بر مدعا علیه و اگر مدعی از اقامت بینه عاجز آمد و سوگند مدعا علیه طلب کرد مدعا علیه را سوگند دهد و اگر بر مدعا علیه سوگند عرض کرد مدعا علیه یکبار نکول آورد و گفت سوگند نمیخورم و یا خاموش شد قاضی بر مدعا علیه حکم کند بر آنچه مدعی دعوی کرده است و عرض کردن سوگند سه بار مستحب است

مسئله سوگند بر مدعی رد نکنند و بقول شافعی اگر مدعی بینه ندارد و یا یک گواه آورد قاضی مدعا علیه را سوگند دهد اگر نکول آورد مدعی را سوگند دهد اگر مدعی سوگند خورد حکم کند بر مدعا علیه بر آنچه مدعی کرده است

مسئله در دعوی ملک مطلق بینه قابض قبول نکنند و اگر قابض و خارج هر دو بینه آورد نه بینه خارج اولی بود و بقول شافعی رحمة الله علیه بینه اقامة ذو الید اولی بود

مسئله اگر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و یا زنی

بر مردی دعوی کرد که مرا نکاح کرده و مرد منکر شد در هر دو صورة منکر را سوکند نه دهند و همچنین اکر شوهر و یا زن بعد از کذشتن عدة دعوی مراجعت کرد و مدعا علیه منکر شد سوکند نه دهند و همچنین اکر شوهر بر زن و یا زن بر شوهر دعوی میکند که در مدت چهار ماه شوهر رجوع کرده است و مدعا علیه منکر شد سوکند نه دهند و همچنین اکر کنیزک بر مولی دعوی کرد که از مولی فرزند آورده ام و مولی منکر است سوکند نه دهند و همچنین اکر مجهول نسبی دعوی کرد که بنده اوست و او منکر شد و یا مجهول نسبی بر شخصی دعوی کرد که من بنده توام و او منکر شد منکر را سوکند نه دهند و همچنین اکر بر مجهول نسبی شخصی دعوی کرد که پسر من است و یا مجهول نسب بر شخصی دعوی کرد که من پسر توام منکر را سوکند نه دهند و همچنین اکر معروف بر مجهول دعوی اعتاق و ولا کرد و یا مجهول بر معروفی دعوی کرد که مرا آزاد کرده و با من عقد ولا بسته منکر را سوکند نه دهند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما در هر شش مسئله مذکور منکر را سوکند دهند مسئله در دعوی حدود و لعان منکر را باتفاق سوکند نه دهند و دعوی لعان چنان است که زن بر شوهر دعوی کند که مارا بزنا قذف کرده است و بروی لعان واجب است و شوهر منکر شود سوکند نه دهند و قاضی امام فخر الدین رحمة الله علیه در جامع صغیر خود کفته است که درین شش چیز فتوی بقول صاحبیه است مسئله در دعوی دزدی منکر را سوکند دهند اکر نکول آورد مال را ضامن شود و دست نبرند مسئله اکر زن بر شوهر پیش از دخول دعوی طلاق کرد و شوهر منکر شد شوهر را سوکند دهند و بنکول نصف مهر ضامن شود مسئله در دعوی قصاص منکر را سوکند دهند اکر نکول آورد پس دیت شود اکر دعوی قصاص در نفس است حبس کنند تا اقرار کند یا سوکند خورد و اکر دعوی در اطراف است بنکول قصاص کنند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما بنکول در دعوی نفس و اطراف مال لازم شود مسئله اکر مدعی کفت که بینة من حاضر است و سوکند از خصم طلب می کند سوکند نه دهند و خصم او را کویند که بیاضی نفس خود تا سه روز

اگر میانجی نهند با او مدعی ملازمت کند یعنی هرجا که مدعا علیه برود مدعی با او رود و اگر مدعا علیه غریب باشد بمقدار مجلس قاضی ملازمت کند **مسئله** سوگند بگیر بالله دهند و بطلاق و عتاق سوگند نهند مگر مدعی الحاح کند و سوگند را تغلیظ کنند بذکر اوصاف خدا تعالی و سوگند را بزمان و مکان مخصوص نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر دعوی مقدار بیست مثقال بود اگر در مکه در مکه سوگند دهند میان رکن و مقام و اگر در مدینه بود نزدیک منبر پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سوگند دهند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع سوگند دهند و اگر مسجد جامع نبود در مسجد محلت سوگند دهند و بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند **مسئله** جهود را سوگند دهند بخدای که توریت بر موسی علیه السلام فرستاده و ترسا را سوگند دهند بخدای که انجیل بر عیسی علیه السلام فرستاده و سوگند دهند مجوسی را بخدای که آتش را پیدا فرید و بت پرست را سوگند دهند بخدای و ایشان را در جایهای عبادت ایشان سوگند نهند **مسئله** سوگند بر حاصل دهند نه بر سبب یعنی در دعوی بیع سوگند بدهند بخدای که میان شما بیع قایم نیست این زمان و در دعوی نکاح سوگند دهند که میان شما نکاح قایم نیست این زمان در دعوی غصب سوگند دهند بخدای که برتو رد این کالای واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند بخدای که این زن از تو بائنه نیست این زمان **مسئله** اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق بائن دعوی نفقه عدت میکند و مدعا علیه شافعی مذهب است که شفعه جوار و نفقه مبتوته بر خود لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر سبب دهند یعنی بخدای که نخریدی این سرای در همسائگی مدعی و یا بخدای که طلاق ندادی زن را **مسئله** در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر شخصی را بنده میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده کرد و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند از وارث میکند وارث را سوگند دهند بخدای که نمیدانی که این بنده او است **مسئله** اگر مدعی بنده را بخرید و یا بخشیده یافت و قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و

بیّنه ندارد و سوکند طلب کرد منکر را سوکند بر قطع و بتات دهند یعنی بکوینه بخدا
بنده او نیست **مسئله** اکر مردی دعوی مال کرد و بیّنه ندارد و سوکند طلب کرد
و مدعا علیه سوکند را بمالی باز خرید و یا از سوکند صلح میکند بر چیزی جائز بود و مدعی
نتواند که بعد از صلح و فدا سوکند دهد

باب التحالف

مسئله اکر بایع و مشتری را اختلاف شد در مقدار ثمن و یا در مقدار مبیع هر که بیّنه اقامت کند
برای او حکم کنند و اکر هر دو بیّنه اقامت کردند هر که زیادت مال و زیادت مبیع اثبات
کند مقبول بود و اکر هر دو از احضار بیّنه عاجز آمدند مشتری را کویند بهائی که بایع دعوی میکند
رضا میدهی فبها و الا بیع فسخ میکنیم و بایع را کویند آنچه مشتری از مبیع دعوی میکند
تسلیم میکنی فبها و الا بیع فسخ ثم اکر رضا ندادند قاضی هر یکی را سوکند دهد و ابتدا بسو
کند مشتری کند و چون هر دو سوکند خوردند و یکی طلب فسخ کرد فسخ کند و هر که از ایشان
نکول آورد لازم شود او را دعوی دیکر **مسئله** اکر در مهلت یا در شرط اختیار و یا در قبض
بعضی از ثمن و یا بعد از هلاک کل مبیع و یا بعد از هلاک بعضی مبیع اختلاف کردند
و یا در بدل کتابت و یا بعد از اقالت عقد سلم در راس المال اختلاف کردند تحالف نکنند
و قول منکر با سوکند معتبر بود و بقول زفر رحمة الله علیه اکر اختلاف کردند در نفی اجل و اثبات
او و یا در سلم در قدر اجل تحالف کنند بیع فسخ شود و بقول امام محمد و شافعی در اختلاف
در مقدار ثمن بعد از هلاک مبیع تحالف کنند و بیع فسخ شود بر قیمت هلاک و در
هلاک بعضی از مبیع یعنی در هلاک یک بنده از دو بنده مبیع که بیک عقد فروخته
اکر اختلاف کردند بقول ابی یوسف رحمة الله علیه تحالف کنند در بنده زنده و بیع
در بنده زنده فسخ شود و در قیمت بنده هلاک قول مشتری معتبر بود و بقول محمد
رحمة الله علیه در هر دو بنده تحالف کنند مشتری بنده زنده را رد کند با قیمت بنده
هلاک و بقول صاحب رحمة الله علیهما و امام شافعی رحمة الله علیه در بدل کتابت تحالف کنند

وکتابت فسخ شود **مسئله** اگر اختلاف شد در مقدار ثمن بعد از قبض مبیع بعد از اقالت هر دو سوگند خورند و مبیع اول باز آید **مسئله** اگر میان زن و شوهر در مقدار مهر اختلاف شد هر که بیّنه اقامت کند برای او حکم شود و اگر هر دو بیّنه آورند بیّنه زن اولی بود و اگر هر دو از اقامت بیّنه عاجز شدند هر دو را سوگند دهند و نکاح فسخ نشود بلکه تحکیم مهر مثل کنند اگر مهر مثل آنست که شوهر اعتراف کرد و یا کمتر از آن هست بقول شوهر حکم کنند و اگر مهر مثل آنست که زن دعوی کرده هست و یا بیشتر از آن بقول زن حکم کنند و اگر مهر مثل بیشتر از آن هست که شوهر اعتراف کرد و کمتر از آن هست که زن دعوی کرد بمهر مثل حکم شود **مسئله** اگر در اجارت پیش از استیفا منفعت اختلاف کردند هر دو سوگند خورند و رد کنند و اگر بعد استیفاء منفعت اختلاف شد تحالف نکنند و قول مستاجر معتبر بود و اگر بعد از استیفا بعض منفعت اختلاف شد هر دو سوگند خورند و باقی اجارت فسخ شود و در گذشته قول مستاجر معتبر بود **مسئله** اگر زن و شوهر اختلاف کردند در متاع خانه هر یک دعوی ملکیت می کند انچه صالح مردان هست چون دستار و قبا و کلاه و طیلسان و سلاح و کمربند و کتب قول مرد معتبر بود با سوگند و انچه صالح زنان هست چون چادر و دامنی و اینه و پیراهن قول زن معتبر بود با سوگند و انچه هر دو را صالح هست چون اوانی و اسپ و برده و زین و فراش شوهر را بود با سوگند و اگر یکی از زن و شوهر بمرد و ورثه او با زنده اختلاف کردند در متاع خانه انچه هر دو را صالح هست برای زنده بود و انچه برای هر یکی صالح هست علاحده حکم ما تقدم قسمت بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه انچه مثل جهاز زن بود زن را بود باقی شوهر را بود با سوگند و بقول محمد رحمة الله علیه انچه صالح مرد است مرد را بود و انچه صالح زنان است

زنانرا بود واٰنچه مردورا صالح ست مردرا بود واگر زنده بود واگر نه براٰی ورثه مرد بود واگر یکی ازززن وشوی مملوک بود ودر متاع خانه اختلاف کردند تمام متاع آزادرا بود واگر هردو زنده اند واگر یکی از ایشان بمرد ووارث او بازنده در متاع اختلاف شد متاع زنده را بود ونیقول صاحبیه رحمة الله علیهما بنده ماذون ومکاتب بمنزله ازاد ست

فصل

مسئله اگر مدعا علیه می گوید که این کالا را فلان غایب بمن ودیعت داده ست ویا گفت مرا اجارت ویا عاریت داده ست ویا فلان غایب بدست من رهن کرده ست ویا از فلان غایب غصب کرده ام وبدین سخنان بیّنه اقامت کرد دعوی مدعی از وی دفع شود ونزدیک امام ابویوسف اگر ذوالید صالح بود دفع خصومت کرده شود باقامت بیّنه واگر معروفست بحیل دفع خصومت نشود باقامت بیّنه رجوع کرد امام ابویوسف رحمة الله علیه بسوی این قول واٰنچه مبتلا شد بقضا وشناخت احوال مردمانرا واگر مدعا علیه گفت که این بنده را از فلان غایب خریده ام ویا مدعی گفت که از من دزدیده ست این کالا ومدعا علیه گفت برمن امانتست از فلان غایب وبیّنه برین اقامت کرد دعوی دفع نشود وبقول امام محمد دفع می شود مسئله اگر مدعی میگوید که از فلان غایب خریدم وذوالید میگوید همون کس بدست من ودیعت نهاده ست دعوی قطع شود بی بیّنه

باب مایدعیه الرجلان

مسئله اگر کالائی بدست زید ست ودو کس دعوی کردند وهریکی بیّنه آوردند که تمام ملک منست برای هردو بمناصفه حکم شود مسئله اگر دو مرد برزنی دعوی نکاح کردند وهریکی بیّنه اقامت کرد هردو بیّنه ساقط شود وهرکه را زن تصدیق کند ویا تاریخ او سابق بود نکاح از آن او شود مسئله اگر دو کس دعوی کالا کردند وهریکی بیّنه اقامت آورد که این کالا از ذواالید خریده ام وثمن داده ام هریکی مخیّر بود بنصف کالا بنصف ثمن بستاند وبر نصف ثمن دیگر رجوع کند بر بائع ویا ترک کیرد واگر یکی از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد مدعی دوم

نتواند تمام کالا بگیرد واگر هر دو تاریخ بیان کردند سابق اولی بود واگر هر دو تاریخ بیان نکرد
ویکی قابض اولی بود **مسئله** اگر دعوی شراء کرد از زید ودوم دعوی هبه وقبض کرد
از زید وبیّنه اقامت کردند بی تاریخ بیّنه شراء اولی بود **مسئله** اگر مردی دعوی شراء
از ذو الید کرد وزنی دعوی کرد که ذو الید مرا بدین کالا بزنی خواسته است میان هر دو
مناصفه حکم شود وبقول محمد رحمة الله علیه شراء اولی بود وبر شوهر قیمت کالا واجب شود
برای زن **مسئله** اگر یکی دعوی رهن وقبض کرد از ذو الید ودوم دعوی هبه و
قبض کرد وبیّنه اقامت کردند بیّنه رهن اولی بود **مسئله** اگر دو خارجی بر ملک
مطلق وتاریخ اقامت بیّنه کردند سابق اولی بود **مسئله** اگر دو کس دعوی شراء
از زید کردند بر ذو الید وهر دو تاریخ وبیّنه اقامت کردند بیّنه سابق اولی بود واگر یکی
دعوی شراء از زید کرد ودوم از عمرو وهر دو تاریخ بیان کردند هر دو برابر باشند واگر خارج
بیّنه بر ملک با تاریخ اقامت کرد وذو الید بیّنه اقامت کرد بر ملک وتاریخ ذو الید
سابق است ذو الید اولی بود وبر روایتی از امام محمد رحمة الله علیه بیّنه ذو الید
مقبول نبود **مسئله** اگر خارج وذو الید هر یکی بیّنه اقامت کردند که خانه زاد من است
بیّنه ذو الید اولی بود وهمچنین اگر خارج وذو الید هر یکی دعوی سببی کرد که آن سبب
در ملک مالک مکرر نشود چنانکه بافتن جامه ودوشیدن شیر
هر یکی بیّنه اقامت کردند ذو الید اولی بود **مسئله** اگر خارج بیّنه ملکیت اقامت کرد
وذو الید بیّنه شراء از این خارج اقامت کرد ذو الید اولی بود **مسئله** اگر خارج
دعوی شراء سرای از ذو الید کرد وبیّنه اقامت آورد بی تاریخ وذو الید دعوی شراء
سرای از این خارج کرد وبیّنه بی تاریخ اقامت کردند وهر دو بیّنه ساقط بود وسرا
بدست ذو الید بگذارند بحکم قاضی وبقول امام محمد رحمة الله علیه اگر هر یکی اثبات
قبض کردند ذو الید مالک بود واگر هر دو از قبض ساکت اند حکم کرده شود به بیّنه

خارج مالک بود مسئله اگر یکی مدعی دو گواه آورد و مدعی دوم چهار گواه آورد گواه هر دو
برابر باشند و مدعی دوم بچهار گواه راجح نشود مسئله اگر سرائی است بدست شخصی
یکی دعوی تمام سرای کرد و دیگری نصف سرائی دعوی کرد و هر یکی بر وفق دعوی خود
بینه اقامت کردند سرائی را چهار سهم قسمت کنند ربعی بمدعی نصف دهند و سه ربع
بمدعی کل دهند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما سه سهم قسمت کنند دو حصه
بمدعی کل دهند و یک حصه بمدعی نصف دهند و اگر سرائی هم بدست ایشان است
تمام سرائی بمدعی کل دهند نصف بحکم قاضی و نصف بی حکم قاضی مسئله
اگر دو کس در دابه دعوی کردند و هر یکی بینه اقامت کردند که در خانه او زاده است و هر
تاریخ بیان کردند که سن دابه موافق تاریخ اوست برای او حکم بود و اگر سن دابه
مشکل شد برای هر دو مناصفه حکم شود مسئله اگر بنده بدست مردی است
یکی دعوی غصب کرد و دوم دعوی بر ودیعت کرد بینه آوردند برای هر دو حکم برابر شود
مسئله اگر دو کس در اسپی دعوی کردند و یکی سوار است و دیگری لگام گرفته
است سوار اولی بود مسئله اگر دو کس در پیراهن دعوی کردند یکی پوشیده
است و دوم آستین گرفته است پوشیده اولی بود و همچنان اگر دو کس بر دابه
خصومت کردند و یکی بار بر دابه نهاده است و دوم کوزه آویخته است صاحب بار اولی بود
مسئله اگر دو کس در دیوار خصومت کردند و هر یکی بران دیوار است و یا دیوار
متصل بناء اوست و دیگر را دستی بران دیوار است صاحب اتصال صاحب
اولی بود مسئله اگر دو کس در جامه خصومت کردند و جامه بدست یکی است
و دیگری گوشه جامه گرفته است میان هر دو مناصفه بود مسئله اگر کودک
بدست مردی است و کودکی عاقل است چنانچه تعبیر نفس میکند و گفت که من آزادم
قول آن معتبر بود مگر آنکه ذو الید بینه اقامت کند که این کودک بنده من است برای

ذوالید حکم کنند و اگر کودک تعبیر بنفس خود می کند و گفت که من بنده فلانم غیر ذوالید حکم کند بنده ذوالید بود و اگر کودک خورد است و از نفس خود تعبیر نمی کند بنده ذوالید بود **مسئله** اگر سرایست که ده خانه از آن سرای بدست زید و یکخانه بدست عمرست و در صحن سرای هر دو خصومت می کنند صحن میان ایشان مناصفه بود **مسئله** اگر دو کس در زمینی دعوی قبض کردند و یکی در ان زمین خشت بسته است و یا بناء کرده است و یا چاهی کافته است زمین در قبض او بود و همچنان اگر یکی بینه اقامت کرد که زمین در قبض اوست قبض ثابت شود والله اعلم

باب دعوی نسب

مسئله اگر جاریه را فروخت و جاریه در دست مشتری فرزند آورد بایع دعوی نسب کرد اگر روز بیع کم از شش ماه فرزند آورد نسب از بایع ثابت شود و کنیزک ام ولد بایع بود و بیع فسخ شود و ثمن بر مشتری رد کنند و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما دعوی باطل بود و اگر مشتری نیز بعد از دعوی بایع دعوی نسب کرد دعوی بایع اولی بود و اگر بعد از مردن کنیزک بایع دعوی نسب کرد و کم از شش ماه ولادة شده است نسب از بایع ثابت شود و اگر بعد از مردن فرزند بایع دعوی نسب کرد و کم از شش ماه ولادت بود نسب ثابت نشود و جاریه ام ولد نشود **مسئله** اگر جاریه حامله را فروخت و در خانه مشتری فرزند آورد کم از شش ماه از گاه شراء و مشتری جاریه را آزاد کرد و بعده بایع دعوی نسب کرد نسب از بایع ثابت شود و حصه فرزند از ثمن مشتری رد کنند و اگر مشتری فرزند را آزاد کرد و بعده بایع دعوی نسب کرد و ولادت کم از شش ماه بود نسب از بایع ثابت نشود و جاریه ام ولد نشود **مسئله** اگر جاریه پیشتر از شش ماه از گاه بیع فرزند آورد و دعوی نسب از بایع جایز نبود مگر که مشتری تصدیق کند **مسئله** اگر دو بچه بیکبار زادند یکی را دعوی نسب کرد نسب از هر دو ثابت شود و اگر مشتری یکی را ازین دو بچه خرید و آزاد کرد و بعده بایع دعوی نسب آن بچه کرد که بدست بایع است

نسب از هر دو ثابت شود و عتق مشتری باطل بود **مسئله** اگر کودکی بدست
مردیست گفت که این کودک پسر بندهٔ غایب من است بعده می گوید که پسر منست
بنسب از و ثابت نشود اگرچه بنده غایب از نسب او منکر شود فاما آزاد شود و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر بنده منکر شود از نسب کودک پسر مولی بود و همچنین
خلافست اگر گفت این کودک پسر فلان است و در فراش او زاده است بعده گفت
که پسر منست نسب ثابت نشود اگرچه صاحب فراش منکر شود **مسئله** اگر کودکی
بدست مسلمانی و ترسا است ترسا گفت که پسر منست و مسلمان گفت که
بنده منست این کودک آزاد بود و پسر ترسا بود **مسئله** اگر کودکی بدست زن
و شوهر است و شوهر میگوید که پسر منست از زن دیگر و زن گفت کودک پسر منست
از شوهر دیگر کودک پسر هر دو بود **مسئله** اگر جاریه از مشتری فرزند آورد و دیگری
جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود برای مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند
و فرزند آزاد بود و اگر بعد از مردن فرزند باستحقاق برد پدر قیمت فرزند ضامن نشود
و اگرچه فرزند مالی گذاشته است و مال پدر را بود و اگر فرزند کشته شد و پدر دیت بستد
و یا پدر فرزند را کشت درین هر دو صورة قیمت فرزند بر پدر واجب شود و برای
مشتری به بهاء جاریه و قیمت فرزند بر بائع رجوع کند و بقول امام شافعی رحمة الله
بعقر جاریه نیز رجوع کند

باب الاقرار

مسئله اقرار عبارتست از
اخبار ثبوت حق غیری بر نفس خود **مسئله** اگر آزادی عاقل و بالغ اقرار کرد بر حقی لازم
شود بروی اگر مجهول بود چنانچه اقرار کند که فلانرا بر من چیزیست و یا بر من حق است
اقرار جایز بود و جبر کنند تا بیان کند و اگر مقرله زیاده از آن دعوی کرد که مقر بیان کرد
قول مقر معتبر بود با سوگند **مسئله** اگر گفت فلانرا بر من مال است اگر کم از یکدرم
بیان کند تصدیق نکنند بس گرفته شود از دو درم و اگر گفت فلانرا بر من مال عظیم است

اگر تم از نصاب بیان کند تصدیق نکنند و دویست درم لازم شود **مسئله** اگر
گفت فلانرا برمن اموال عظام است سه نصاب واجب شود **مسئله** اگر گفت
فلانرا برمن دراهم است سه درم واجب آید **مسئله** اگر گفت فلانرا برمن دراهم
کثیره است ده درم واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما دویست درم واجب
مسئله اگر گفت فلانرا برمن چندین درم است یکدرم واجب آید **مسئله** اگر
گفت لِفُلَانٍ عَلَيَّ کذا کذا درهما یعنی فلانرا برمن چندین درم است یازده درم واجب
آید و اگر گفت لِفُلَانٍ عَلَيَّ کذا و کذا درهما بیست و یک درم واجب آید و اگر سه بار
لفظ کذا با واو مکرر کرد صد و بیست و یکدرم واجب آید و اگر چهار بار لفظ کذا و کذا با واو
مکرر کرد یکهزار و یکصد و بیست و یکدرم واجب آید **مسئله** اگر گفت لِفُلَانٍ عَلَيَّ
یا گفت لِفُلَانٍ قِبَلِي اقرار بوام بود و اگر گفت لِفُلَانٍ عِنْدِي یا گفت لِفُلَانٍ مَعِي
یا گفت لِفُلَانٍ فِي بَيْتِي یا گفت لِفُلَانٍ فِي صُنْدُوقِي یا گفت فِي كِيسِي درین
الفاظ اقرار بامانت شود **مسئله** اگر گفت مرا بر تو هزار درم است و او گفت
اِتَّزِنْهُ اَوْ اِنْتَقِدْهُ اَوْ اَجِّلْنِي بِهِ اَوْ قَضَيْتُكَ بِهِ اَوْ اَحَلْتُكَ بِهِ یعنی وزن کن آنرا
و یا گفت سره کن آنرا و یا گفت مهلت ده بدان و یا گفت گزارده ام بر تو و یا گفت
حواله کرده ام ترا برین اقرار بود اگر کنایت نگفت و گفت چنانچه اِتَّزِنْ اَوْ اِنْتَقِدْ
اَوْ اَجِّلْنِي اَوْ قَضَيْتُكَ اَوْ اَحَلْتُكَ یعنی وزن کن یا سره کن یا گفت مهلت ده
یا گفت گزارده ام یا حواله کرده ام اقرار نبود **مسئله** اگر اقرار بدین موجل کرد
و مقر له دعوی دین حال کرد در حال لازم شود و مقر له را سوگند دهند بر مهلت
مسئله اگر گفت عَلَيَّ مِائَةٌ و ثوبٌ یکجامه واجب آید و در مائة بیان بر مقر
واجب آید و بقول امام شافعی رحمة الله علیه در مائة ثوب و درهم نیز بیان
بر مقر واجب شود **مسئله** اگر گفت عَلَيَّ مِائَةٌ و ثوبان دو جامه واجب آید

ودرمایة بیان داجب شود مسئله اگر گفت علیّ مایة وثلثة اثواب صد وسه
جامه واجب شود مسئله اگر گفت من خرما فلان در قوصره واجب اید اگر
اقرار کرد بدابه در اصطبل دابه واجب ابدبی اصطبل دقیاس قول امام محمد
رحمة الله علیه دابه داصطبل واجب آید مسئله اگر اقرار بانگشتری کرد
حلقه ونگینه واجب آید مسئله اگر اقرار بتیغ کرد تیغ ودسته ودوال
ونیام او واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بحجله چوبهای وجامه آن واجب آید
مسئله اگر اقرار کرد بغصب جامه در مندیل یا بغصب جامه در جامه دیگر هر دو
چیز واجب آید اگر گفت فلانرا بر من جامه هست در ده جامه یکی جامه واجب آید
وبقول امام محمد رحمة الله علیه یازده جامه واجب شود مسئله اگر گفت فلانرا
بر من پنج درم هست در پنج ومراد ضرب وحساب دارد بیست وپنج درم واجب نشود
واگر مراد پنج با پنج دارد ده درم واجب شود مسئله اگر گفت فلانرا بر من از یک
تا ده هست ویا گفت لَهُ عَلَیَّ مَا بَیْنَ دِرْهَمٍ اِلٰی عَشَرَةٍ یعنی انچه درمی تا ده درمی است
نه درم واجب شود وبقول صاحبیه ده درم واجب شود وبقول امام زفر رحمة الله علیه
هشت درم واجب شود مسئله اگر گفت مرا دراست از سر این دیوار تا آن
این دیوار است تا آن دیوار زمین که میان هر دو دیوار است واجب شود بدان
اقرار کرده باشد فاما از هر دو دیوار هیچ واجب نشود مسئله اگر بحمل کنیز
وبحمل گوسپند برای شخصی اقرار کرد درست بود واگر برای حمل عورتی بچیزی
اقرار کرد اگر سبب صالح بیان کرد چنانچه گوید فلان برای حمل فلان وصیت
کرده است ویا گوید پدر او مرده است واین مال حمل را میراث رسیده است
اقرار درست باشد واگر سببی صالح بیان نکرد اقرار جایز نباشد چنانچه گوید
حمل بدست من چیزی فروخت یا بمن قرض داده بود بدان بیان جایز نباشد

و بقول امام محمد رحمة الله علیه جایز بود مسئله اگر بمالی اقرار کرد با شرط خیار مال لازم شود و شرط باطل بود

باب الاستثناء وما فی معناه

مسئله اگر اقرار کرد چیزی و بعضی از ان متصل استثنا کرد درست بود و باقی لازم شود و اگر تمام استثنا کرد درست نبود و تمام واجب شود مسئله استثناء مکیل و موزون از دراهم درست بود چنانچه گوید فلانرا بر من صد درم ست مگر یک دینار ویا گفت مگر یک پیمانه حنطه صد درم کم از قیمت یک دینار و یا کم از قیمت یک پیمانه حنطه واجب شود و بقول امام محمد و زفر رحمة الله علیهما استثناء دینار و پیمانه از دراهم جایز نبود مسئله اگر گفت فلانرا بر من صد درم ست مگر یکجامه و یا یک گوسپند و یا غیر آن از عروض صد درم لازم شود و استثنا جایز نبود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه استثناء جایز بود مسئله اگر بچیزی اقرار کرد و متصل ان شاء الله گفت باطل شود اقرار او مسئله اگر بسرای اقرار کرد و بناء آن سرا استثنا کرد سرای و بناء آن هر دو مقرله را واجب شود و اگر گفت بناء این سرا مر او عرصه فلانرا بنای سرای مقرّ را بود و عرصه سرای مقرله را بود مسئله اگر گفت فلانرا بر من هزار درم ست از بهای بنده که از وی خریده ام و قبض نکرده ام اگر بنده معین گفت مقرله را گویند بنده را تسلیم کن و هزار درم بستان و اگرنه هیچ نرسد و اگر بهاء بنده غیر معین گفت هزار درم واجب شود و برین سخن که قبض نکرده ست تصدیق نکنند اگرچه متصل گفته ست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر متصل گفته ست تصدیق کنند و هیچ واجب نشود و اگر متصل نگفته ست تصدیق نکنند و هزار درم لازم شود و همین خلاف ست اگر گفت فلانرا بر من هزار درم ست از بهاء خمر و یا از بهاء خوک هزار درم واجب شود و تفسیر او قبول نکنند اگرچه متصل گفته ست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر متصل گفت

هیچ واجب نشود و همین خلاف ست اگر گفت فلانرا بر من هزار درم ست از بهاء متاع و یا از وجه قرض و آن دراهم زیوف و یا نبهرج ست و مقر الي گوید که هزار درم جیاد ست هزار درم جیاد لازم شود و بقول ابي یوسف و محمد رحمهما الله اگر متصل گفت تصدیق کنند

مسئله اگر گفت از فلان هزار درم غصب کرده ام و آن زیوف ست و یا گفت فلان هزار درم بر من امانت نهاده ست و آن زیوف ست تصدیق کنند اگرچه متصل گوید یا منفصل گوید

مسئله اگر گفت فلانرا بر من هزار درم ست از بهاء کالا و یا گفت از وجه وام و یا ودیعت و یا گفت غصب کردم و در هر چهار مسئله متصل گوید مگر چندین کم ست تصدیق کنند و اگر منفصل گفت تصدیق نکنند و اگر بغصب جامه اقرار کرد و جامه معیب آورد تصدیق کنند

مسئله اگر گفت هزار درم ودیعت از تو گرفته ام نزدیک من هلاک شده ست و مقر له گفت از من غصب کرده بودی ضامن شود و اگر گفت هزار درم ودیعت داده بودی و از من هلاک شده ست مقر له می گوید که غصب کرده بودی از من ضامن نشود فاما او را سوگند دهند اگر نکول آورد هزار درم لازم شود

مسئله اگر گفت این هزار درم امانت من بر تو بوده ست و از تو گرفته ام و مقر له می گوید که هزار درم از آن منست مقر له هزار درم از مقر بستاند

مسئله اگر گفت این دابه و یا گفت این جامه خود بفلان با جارت و یا بعاریت داده بودم و او سوار شده ست و یا پوشیده ست و بمن رد کرده ست و مقر له می گوید که جامه و دابه از آن منست قول مقر له معتبر بود و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما قول مقر معتبر بود

مسئله اگر گفت این هزار درم ودیعت زید ست نه بلکه ودیعت عمر ست این هزار درم زید را بود و برای عمر هزار درم دیگر بر مقر واجب آید

باب اقرار المریض

مسئله اگر مریض در مرض موت بوامها اقرار کرد و بر وی وامی است که در حال صحت لازم بود و وامی است که در مرض باسباب معلوم لازم شده است بعد از موت دین صحت و دینی که باسباب معلوم لازم شده است این هر دو دین را مقدم دارند بر دینی که در مرض موت اقرار کرده است و انچه از این دو دین فاضل ماند دینی که در مرض موت اقرار کرده ست ادا کنند بعده انچه باقی ماند ورثه را بود و بقول شافعی رحمة الله دین که در مرض موت اقرار کرده است و دین صحت برابر ست مسئله اگر مریض برای وارث اقرار کرد اقرار او باطل ست مگر که بقیه ورثه تصدیق کنند و بقول امام شافعی رحمة الله درست بود مسئله اگر مریض برای بیگانه اقرار کرد درست بود اگرچه تمام مال اقرار کند مسئله اگر برای اجنبی بمالی اقرار کرد بعده گفت که این پسر منست نسب از و ثابت شود و اقرار باطل شود و اگر برای زنی بیگانه اقرار کرد بعده نکاح کرد نکاح جایز بود و اقرار باطل نشود و بقول زفر رحمة الله علیه باطل شود مسئله اگر زنی را چیزی بخشید و یا برای او وصیت کرد بعده این زن را نکاح کرد وصیت و هبه باطل شود و اگر در مرض موت سه طلاق گفت بعده برای او اقرار کرد بوامی انچه کمتر ست از وام و از میراث بدو دهند مسئله اگر برای کودکی مجهول نسب اقرار کرد که این پسر منست و ممکن است که مثل این کودک پسر او بود و کودک تصدیق کرد نسب ثابت شود اگرچه در مرض موت بود کودک با ورثه دیگر در میراث شریک شود مسئله جایز ست اقرار کردن مرد بفرزند و مادر و پدر با شرایط مذکور و جایز ست اقرار مرد بر زن و مولی و اقرار زن بمادر و پدر و شوهر و مولی و اقرار زن بفرزند جایز نشود مگر که شوهر تصدیق کند و یا دو گواهی دهد و در اقرار فرزند و مادر و پدر و مولی تصدیق ایشان شرط است و تصدیق

ایشان بعد از موت مقر جایز بود مسئله اگر اقرار کرد بنکاح زنی و زن بعد از
موت او تصدیق کرد جایز بود و اگر زنی بنکاح مردی اقرار کرد و شوهر بعد از موت او
تصدیق کرد جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه جایز بود و مهر بر او لازم
شود و شوهر میراث برد مسئله اقرار ببرادر و عم و جد و نبیره جایز نبود و اگر مقر مذکور
وارث دیگر دور و یا نزدیک نباشد مقر له میراث برد فاما با وجود وارث قریب و بعید
مقر له میراث نبرد مسئله اگر مردی بعد از موت پدر اقرار کرد که فلان برادر منست
آن فلان در میراث با او شریک شود ولی از پدر او ثابت نشود مسئله اگر مرد
بمرد و دو پسر گذاشت و او را بر مردی صد درم است و یکی ازین دو پسر اقرار کرد که پدر
پنجاه درم قبض کرده است و پسر دیگر تکذیب کرد مقر را هیچ نرسد و پسر دوم را که
منکر است پنجاه درم بود والله اعلم کتاب الصلح مسئله صلح
عبارتست که خصومت را ببرد مسئله صلح با اقرار و سکوت جایز بود
و معنی سکوت اینست که مدعا علیه نه اقرار کند و نه منکر شود و نیز صلح با انکار جایز بود
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه صلح با انکار و سکوت جایز نیست مسئله اگر
مالی بمالی صلح کرد با اقرار این صلح در معنی بیع بود تا شفیع را شفعه برسد و بخیار
عیب و بخیار شرط و رویت رد شود و جهالت بدل صلح مفسد بود فاما جهالت
مصالح عنه مفسد نبود مسئله اگر صلح از اقرار است و بعضی از مصالح عنه یا تمام
مستحق شد مدعا علیه بحصه آن از عوض و یا بکل از مدعی رجوع کند و اگر مصالح
علیه را باستحقاق برد و بعضی را یا کل را رجوع کند مدعی بحصه بعضی یا بکل مسئله
اگر از مالی بمنفعت صلح شد این در معنی اجارت بود پس بیان وقت در و شرط
بود و بمردن یکی از ایشان این صلح باطل شود مسئله صلح از سکوت و انکار در حق
منکر فدا سوگند بود و بعضی مقابله چیزی سوگند باز میخرد و در حق مدعی در معنی در معاوضه

پس اگر مدعی در انکار و سکوت از سرائی صلح شد شفعه واجب نشود و اگر صلح بر سرا شد در انکار و سکوت از سرائی شفعه واجب شود و اگر در انکار و سکوت صلح بر سرائی شد و متنازع فیه مستحق شد مدعی عوض را رد کند بر مدعا علیه و بخصومت بر مستحق رجوع کند و اگر بعضی از متنازع فیه مستحق شد بحصه آن رد کند و بخصومت بر مستحق رجوع کند و اگر بعضی از بدل صلح و یا کل بدل صلح مستحق شد مدعی بر مدعا علیه بدعوی بعض در استحقاق یا کل در استحقاق رجوع کند و اگر بدل صلح هلاک شد پیش از تسلیم حکم او حکم استحقاق بود در هر دو فصل اقرار و انکار

فصل

مسئله صلح جایز است از دعوی مال و منفعت یعنی اگر دعوی کرد در سکنی سرائی یکسال که صاحب سرا وصیت کرده است و وارث منکر شد یا اقرار کرد و بر چیزی صلح کرد جایز بود **مسئله** صلح از دعوی جنایت نیز جایز بود اگر چه جنایت عمد بود و یا خطا و یا جنایت در نفس بود و یا در اطراف **مسئله** صلح از دعوی حد جایز نیست تا اگر زانی و یا سارق یا شارب خمر و یا قاذف را گرفت صلح کرد بر مالی تا بسلطان نرساند یا دعوی قذف نکند صلح باطل بود و آنچه ستده است رد کند **مسئله** صلح از دعوی نکاح جایز بود تا اگر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مالی تا ترک دعوی کند و یا زنی بر مردی دعوی نکاح کرد و مرد با زن صلح کرد بر مالی این هر دو صلح جایز بود **مسئله** صلح از دعوی رقیت نیز جایز است تا اگر مجهول نسبی دعوی کرد که او بنده منست و مدعا علیه با مدعی بمال صلح کرد جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال است برای دفع خصومت و در حق مدعی عتق بر مال بود **مسئله** اگر بنده ماذون مردیرا عمداً بکشت و صلح کرد از نفس خود جایز نبود و اگر مولی از این بنده صلح کند جایز بود فاما اگر بنده ماذون مردیرا عمداً بکشت و بنده ماذون از جهت بنده خود بمالی صلح کرد جایز بود **مسئله** اگر جا[...]

یا بنده غصب کرد و قیمت بنده و یا جامه ده درم است و آنرا استهلاک کرد بعده

صلح کرد بر پانزده درم جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما آنچه

زیاده از قیمت است باطل شود مگر که غبن یسیر بود و اگر صلح از مغصوب مستهلف

بر کالا کرد که قیمت او زیاده است از قیمت مغصوب مستهلف باتفاق جایز بود

و اگر بنده مشترک است میان دو شریک یکی آزاد کرد و او توانگر است و شریک دوم

بر زیاده از قیمت نصیب خود صلح کرد زیادة باتفاق باطل بود مسئله اگر مردی را

وکیل کرد تا از و صلح کند و وکیل صلح کرد جایز بود و بدل صلح بر موکل لازم شود و بر وکیل

لازم نشود مگر که وکیل صلح بیابانی شود مسئله اگر مردی بی اذن او صلح کرد با شخصی

اگر مال را ضامن شود یا اضافت بمال خود کند یعنی گفت که من بدین هزار درم صلح

کردم یا بر هزار درم صلح کرد و هزار درم تسلیم کرد در هر سه صورة صلح جایز بود و اگر بر

هزار درم صلح کرد و بتسلیم نکرد این صلح موقوف بود اگر مدعا علیه اجازت کرد درست

بود و الا باطل شود و الله اعلم بالصواب

باب الصلح فی الدین

مسئله اگر صلح بر چیزی واقع شود که آن بعقد مداینه واجب بود حمل بر معاوضه نکنند بلکه

بران حمل کنند که بعضی از حق خود استیفا کرد و بعضی را اسقاط کرد تا اگر صلح

از هزار درم بپانصد درم و یا از هزار درم حال بر هزار مؤجل صلح کرد جایز بود و اگر صلح

کرد از هزار درم حال بر صد دینار مؤجل جایز نبود و همچنین اگر صلح کرد از هزار درم

مؤجل بر پانصد درم حال جایز نبود زیرا آنچه حال کمتر است از اجل و این حال حق

نیست بعقد پس این حال بمقابله آن پانصد باشد که کم کرده اند این نعاوضه است

از اجل پس حرام باشد و یا صلح کرد از هزار درم سیاه بر پانصد درم سفید جایز

نبود مسئله اگر شخصی بر یکی هزار درم دارد و گفت فردا پانصد درم بمن ادا کن

بران شرط که از باقی بیزار باشی و او پانصد درم فردا اگر داد با پانصد درم دیگر بیزار

شود واکر یانصد درم فردا اوانکر دبری نشود وبپچان هزار درم برذمه او بود وبقول ابی یوسف
رحمة الله علیه بپچان یانصد درم برذمه او بود اکرچه یانصد اوانکر د مسئله اکر مردی
می کوید اقرار نکنم بمال تا تو ازمن تاخیر نکنی یا کم نکنی واو تاخیر کرد ویا کم کرد جائز بود
واین جائی بود که پنهان کفته باشد اما اکر اشکارا کوید بهرائی آن اقرار بکیرند

فصل فی دین المشترک

مسئله اکر دینی است مشترک
میان دو کس یکی از ایشان از نصیب خود صلح کرد بر جامه شریک وی مخیر بود
یا نصف دین خود از مدیون طلبد یا نصف جامه از شریک بستاند مکر آنکه
تضمین کند شریک خود را بربع دین آنزمان نتواند که نصف جامه را بکیرد مسئله
اکر شریک نصیب خود از مدیون بستاند شریک دوم تواند که در مقبوض
شریک شود وبباقی هر دو بر مدیون رجوع کنند واکر یک شریک نصیب خود
چیزی از مدیون خرید شریک دویم تواند که بربع دین شریک را تضمین کند
مسئله اکر دو مرد عقد سلم بستند ویکی از نصیب خود برراس مال صلح کرد
جائز نبود وبرقول ابی یوسف رحمة الله علیه جائز بود مسئله اکر یک وارث
با ورثه دیکر صلح میکند بمالی وترکه عروض وعقار است جائز بود بانذک وبسیار
واکر ترکه زر است بنقره صلح کردند ویا ترکه نقره است بزر صلح کردند نیز جائز بود
واکر ترکه زر ونقره وعروض وعقار است وصلح بنقره ویا بزر باشد باید که بدل
صلح بیشتر از نصیب او بود از زر ونقره تا آنچه نصیب اوست از زر ونقره
عین نصیب خود قبض کرده باشد وزیاده بمقابله نصیب او بود از عروض
وعقار واکر ترکه وامهاست که از مردمان با غنی دارند ویکوارث دیکر از دین صلح
می کند از حصه خود تا حصه او ووارثه را بود جائز نبود واکر شرط کردند که غرماء ان
نصیب دین این وارث بری باشند جائز بود مسئله اکر ترکه صد درم

وصیت را ابرای زید صد درم وادنی ست صلح و قسمت در مزکر جایز نبود والله اعلم

کتاب المضاربت

مسئله مضاربت عبارت از عقد شرکت ست بمال از یکجانب و عمل از جانب دیگر مسئله مضارب امین است و بتصرف وکیل ست و در ربح شریک ست و در مضاربت فاسده مضارب اجیر بود و در مخالفت غاصب شود و اگر کل ربح مال برای مضارب شرط کردند مضارب مستقرض بود و اگر کل مال شرط کردند مضارب مستبضع بود مسئله مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز ست یعنی شرط مفاوضت اینست که راس مال دراهم و یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه ربح میان ایشان مشاع بود تا اگر رب مال و یا مضارب را زیادت از نصیب ربح ده درم شرط کردند جایز نبود و مضارب را اجر مثل بود زیادت اشتراط نکند و ربح رب مال را بود مسئله هر شرطیکه موجب جهالت ربح ست مفسد مضاربت ست و اگر شرط موجب جهالت ربح نبود مضاربت درست بود و شرط باطل بود مضاربت درست باشد و تسلیم مال بمضارب از شرایط مضاربت چون مضاربت درست افتد جایز بود که مضارب بنقد و بنسیه بفروشد و بخرد و وکیل گیرد و در سفر رود و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه نتواند که با سفر برود مسئله جایز ست که مضارب بضاعت دهد و ودیعت دهد و جایز نبود که مضارب بنده و یا کنیزک را تزویج کند و بروایتی ابی یوسف رحمة الله علیه تزویج کنیزک جایز بود مسئله مضارب نتواند که دیگری را مضارب گیرد مگر باذن رب مال و یا رب مال گفته بود که برای خود کار کن مسئله اگر رب مال تصرف در شهری معین مخصوص کرد جایز نبود که مضارب از آن شهر بگذرد و همچنین اگر رب مال تصرف در کالای معین مخصوص کرد مضارب نتواند

مضارب نتواند که ازان تجاوز کند وهمچنین اگر رب مال برای مضاربت
مدتی تعیین کرد وهمدین مدة مقید شود وبگذشتن آن مدت مضاربت باطل
شود وهمچنین اگر گفت با فلان بیع وشرا کنی هم بدو مقید شود ونتواند که با دیگری
بیع وشرا کند چنانچه در شهر کنند نیز تجاوز ازین شرط جائز نیست مسئله
مضارب بخرد کنیزکی که از رب مال ویا بر مضارب آزاد شود اگر در مال ربح بود واگر خرید
برای خود خریده بود وضمان بروی لازم شود اگر ثمن از مال مضاربت دهد واگر ربح
نبود جائز بود که قریب خود را بخرد واگر بعد از شرا ربح در قریب بزیادت قیمت وی
نصیب مضارب آزاد شود وبرای رب مال هیچ ضامن نشود واین معتق
در قیمت نصیب رب مال سعایت کند مسئله اگر بر مضارب هزار درم
بشرط مناصفه ربح ومضارب بدین هزار درم کنیزک خرید که قیمت کنیزک هزار درم
ومضارب کنیزک را وطی کرد وکنیزک فرزند آورد که قیمت او نیز هزار درم است
ومضارب دعوی نسب کرد ومضارب توانگر است بعده قیمت فرزند هزار وپانصد
درم شد دعوی نسب درست باشد واین فرزند پسر او بود پس اگر رب مال
خواهد که کودک را سعایت فرماید در هزار ودویست وپنجاه درم ویا آزاد کند وچون
رب مال هزار درم سعایت کودک قبض کرد مضارب را در نصف قیمت
کنیزک تضمین کند

باب مضارب المضارب

مسئله اگر مضارب دیگر را مضاربت گرفت بی اذن رب مال ومال بدو تسلیم کرد مضارب
اول ضامن نشود تا مضارب دویم عمل نکند وبرقول امام زفر رحمة الله علیه مضارب
اول بمجرد دفع بمضارب دوم ضامن شود بی آنکه مضارب دوم عمل کند مسئله
اگر باذن رب مال مضارب مضاربی دیگر گرفت ومال بدو تسلیم کرد وبا مضارب
اول رب مال نصف ربح شرط کرده بود ومضارب اول با مضارب دوم ثلث

ربح شرط کرد و مضارب دوم تصرف کرد و ربح حاصل شد نصفی از ربح رب المال را

بود و مضارب اول را سدس ربح بود و مضارب دوم را ثلث ربح بود و اگر رب المال

مضارب اول را گفته باشد انچه خدا تعالی ترا روزی کند میان ما مناصفه باشد

درین صورت مضارب دوم را سیوم حصه از سود دهند و باقی میان رب المال و مضارب

اول مناصفه بود و اگر رب المال با مضارب اول شرط کرد که انچه تو سود کنی میان

ما و تو مناصفه باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد

و ربح حاصل شد نصف ربح مضارب دوم برد و نصف دیگر میان رب المال

و میان مضارب اول مناصفه بود و اگر رب المال با مضارب اول گفت انچه

خدا تعالی روزی کند نصیب مرا بود و یا گفت انچه زیادت بود میان ما مناصفه

باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد و ربح حاصل شد

نصف ربح مالک را بود و نصف ربح مضارب دوم برد و مضارب اول را هیچ

نبود و اگر درین صورت مضارب اول با مضارب دوم دو ثلث ربح شرط کرد

نصف ربح مالک برد و باقی مضارب دوم برد و مضارب اول سدس ربح برای

مضارب دوم ضامن شود و اگر مضارب مال را از ثلث ربح شرط کرد برای

بنده رب المال نیز ثلث ربح شرط کرد بر انکه این بنده با مضارب عمل کند

و ثلث ربح برای خود شرط کرد درست باشد **مسئله** بموت رب المال یا

مضارب و بارتداد مالک و رسیدن او در دار حرب مضاربت باطل شود

اگر مالک مضارب را معزول کرد و مضارب را معلوم نشد تا بخرید و یا بفروخت

جائز بود و اگر مضارب را عزل معلوم شد و مال عروض است تواند که بفروشد

و بعده در ثمن آن تصرف نکند **مسئله** اگر مضارب و رب المال جدا شدند

و در مال مضاربت وام یافتنی است و ربح نیز حاصل شده است جبر کنند

مضارب را براي تقاضاي كردن وام واگر ربح نبود مضارب را جبر نكنند براي تقاضا
كردن وقبض كردن وام ومضارب را گويند كه رب مال را وكيل كن در تقاضا وقبض
كردن مسئله سمسار را جبر كنند براي تقاضاي كردن ثمن مبيع مسئله انچه
از مال مضاربت هلاك شود از ربح هلاك شود نه از راس مال واگر زياده از ربح هلاك
شد مضارب ضامن نشود مسئله اگر ربح مال را قسمت كردند ومضاربت همچنان
باقي است وتمام مال هلاك شد ويا بعضي از مال هلاك شد انچه از ربح قسمت كردند باز آرند
مالك راس مال خود بستاند بعده انچه فاضل ماند ميان رب مال ومضارب بود
واگر نقصان بود مضارب ضامن نبود واگر ربح قسمت كردند ومضاربت را فسخ
كردند بعده عقد مضاربت بستند ومال هلاك شد ربحي كه در مضاربت اول قسمت
كرده اند رد نكنند فصل مسئله اگر مضارب مال مضاربت را بمالك داد
بضاعت ومالك خريد وفروخت كرد مضاربت فاسد نشود وبر قول ابو يوسف
وزفر رحمة الله عليهما فاسد شود مسئله اگر مضارب مسافر شد طعام وشراب وجامه
ومركب او در مال مضاربت بود مسئله اگر مضارب در شهر خود عمل كرد نفقه
او در مال مضاربت نبود واگر مضارب دار وخود در مال مضاربت نباشد مثل نفقه
در حال حضر ودار وخاصه در مال مضارب بود مسئله چون ربح حاصل شد
واز راس مال مضارب مقداري نفقه كرده بود انچه از راس مال نفقه كرده است
مالك بستاند مسئله اگر مضارب كالا را بمرابحت فروخت انچه بر متاع خرج
كرده است چون كرايه بار كردن ومثل آن جايز بود كه بر راس مال ضم كند وتمام مرابحت
فروشد وانچه بر نفس خود خرج كرده است بر راس مال ضم نكند مسئله اگر هزار درم
مال مضاربت بود وبدان جامه خريد وبراي قصارت وبار كردن صد درم از مال خود
خرج كرد ورب مال گفته است اعمل برايك يعني براي خود كار كن پس مضارب متطوع بود

واگر بدان صد درم رنگ سرخ کرد مضارب شریک شود در جامه بدانچه در رنگ
کردن زیاده شده است و مضارب بسبب رنگ کردن جامه ضامن نشود مسئله
اگر با مضارب هزار درم است بمناصفه ربح بدان هزار درم جامه خرید وبدو هزار درم
فروخت وبدان دو هزار درم بنده خرید وثمن پیش از تسلیم هلاک شد رب مال پانصد
و هزار درم ضامن شود و مضارب پانصد درم ضامن شود و ربع بنده مال مضاربت
بود وسه ربع دیگر بر مضاربت بود و راس مال دو هزار پانصد درم بود چون مرابحت
فروشد به دو هزار فروشد مسئله اگر مضارب را هزار درم است بشرط نصف
ربح و مالک بنده خرید بپانصد درم بدست مضارب هزار درم فروخت مضارب
مرابحه بپانصد درم فروشد مسئله اگر بر مضارب هزار درم است بشرط نصف
ربح و مضارب بدان هزار درم بنده خرید که قیمت آن دو هزار درم است وآن بنده
مرد بیرا بخطا کشت پس سه ربع از فداء بر رب مال واجب آید و یک ربع بر مضارب
واجب شود و بنده سه روز رب مال را خدمت کند و یک روز مضارب را خدمت
مسئله اگر بر مضارب هزار درم است وبدان هزار درم بنده خرید وپیش از
تسلیم این هزار درم بدست مضارب هلاک شد رب مال هزار درم دیگر دهد و
اگر این هزار درم دیگر نیز پیش از تسلیم هلاک شد رب مال هزار درم دیگر دهد وهمچنان
هر بار که هلاک می شود پیش از تسلیم هر بار بر رب مال واجب آید وجمیع انچه رب مال
داده است راس مال بود مسئله اگر بر مضارب دو هزار درم است ومیگوید که
رب مال هزار درم داده بود و هزار دیگر ربح حاصل شده است ورب مال می گوید که این
دو هزار درم تو داده ام پس قول قول مضارب معتبر باشد و بر قول زفر قول رب مال
معتبر بود مسئله اگر بر مضارب یکهزار درم است وگفت که این مضاربت است
بنصف ربح و ربح حاصل شد یکهزار گفت مالک که این هزار درم ترا بضاعت داده ام

پس قول مالک را باسوگند

کتاب الودیعت

مسئله ایداع عبارت از گماشتن غیری است بر حفظ مال خود مسئله ودیعت چیزیست که نزدیک امین گذارند مسئله ودیعت امانت است اگر هلاک شود امین ضامن نشود خواه مالی دیگر ازان مودع بآن ودیعت هلاک شود خواه نشود و نزدیک امام مالک اگر دزدیده شود ودیعت و دزدیده نشود مالی دیگر ازان مودع درینصورت مودع تاوان بکند مسئله امین ودیعت تواند که امانت خود را نگاه دارد و یا بکسی که در عیال او ست نگاه داشتن دهد اگر بخلاف ان کسی را نگاه داشتن داد ضامن شود مگر از خوف سوختن خانه و یا غرق شدن کشتی در آب اگر درین صورت امانت بهمسایه دهد و یا در کشتی دیگر ضامن نشود مسئله اگر مالک امانت را طلب از امین کرد و او نداد و قدرت بر تسلیم داشت بعده هلاک شد امین ضامن شود مسئله اگر امین امانت را در مال خود آمیخته و تمیز ممکن نشد ضامن شود و حق صاحب ودیعت از مخلوط منقطع شود و بر قول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما مالک تواند که دران آمیخته شریک شود و اگر مال امانت در مال امین آمیخته شد بی فعل او هر دو شریک شوند باتفاق اگر امین بعضی از امانت خرج کرد و مثل آن آورد و در باقی امانت آمیخته بعده هلاک شد تمام امانت را ضامن شود و اگر باقی ودیعت پیش از خلط هلاک شد ضامن نشود باقی را و اگر امین در امانت تعدی کرد یعنی بر دابه امانت سوار شد و یا جامه امانت پوشید و یا بنده امانت را خدمت فرمود بعده تعدی را زایل کرد ضمان نیز زایل شد و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه زایل نشود اما اگر مستعیر یا مستاجر در کالائی که بعاریت و یا باجارت ستده اند تعدی کردند بعده تعدی را زایل کردند ضمان زایل نشود و بر قول امام زفر رحمة الله علیه زایل شود و همچنین اگر مودع بعد از انکار آوردن ودیعت اقرار کرد نیز ضمان زایل نشود مسئله امین تواند که امانت را در سفر برد و اگر مالک امانت

منع نکرده باشد و نیز خوف راه نبود و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه نتواند **مسئله** اگر دو کس کالا بر شخصی امانت نهادند و یکی از ایشان نصیب خود طلب می کند هیچ کس را ندهد تا دوم نیز حاضر نشود و بر قول صاحبیه نصیب حاضر بدهد **مسئله** اگر یکی از دو کس کالا که قابل قسمت است امانت نهاد جایز نبود که یک امین تمام کالا با امین دوم بدهد بلکه قسمت کنند و هر یک نصیب خود نگاه دارند و اگر یکی تمام بدیگر داد ضامن شود و بر قول صاحبیه رحمة الله علیهما هر یکی از ایشان تواند که باذن دوم امانت را نگاهدارد و اگر امانت قابل قسمت نیست هر یکی از ایشان که با امین دوم بدهد ضامن نشود باتفاق **مسئله** اگر مالک امین را گفت که این امانت بعیال خود بدهی که از وی چاره ندارد و یا در خانه دیگر از آن سرای نگاه دار است ضامن نشود و اگر از عیال خود بکسی داد که از وی چاره داشت و یا در سرائی دیگر محافظت کرد ضامن شود **مسئله** اگر مردی کالای شخصی غصب کرد و بدست کسی امانت نهاد و هلاک شد امین این غاصب ضامن شود و مالک مخیر است از هر که خواهد تاوان بستاند **مسئله** اگر امین امانت بدست دیگر امانت نهاد و هلاک شد امین دوم ضامن نشود امین اول ضامن شود و بر قول صاحبیه رحمة الله علیهما مالک مخیر بود از هر که خواهد تاوان بستاند اگر صاحب ودیعت مودع ثانی را التضمین کرد مودع ثانی رجوع بر مودع اول کند **مسئله** اگر بدست شخصی هزار درم است دو کس دعوی میکنند هر یک می گوید که از آن منست او را امانت داده ام و او منکر است و هیچ یکی را بینه نیست و از سوگند هر دو نکول آورد و لیس این هزار درم میان این هر دو بود و بر وی هزار درم دیگر لازم شود برای هر دو مدعی والله اعلم

کتاب العاریت

مسئله عاریت عبارت از تملیک منفعت است بی عوض **مسئله** الفاظی که بدان عاریت جایز بود اینست اعرتک یعنی دادم ترا و اطعمتک

اَرْضِيْ وَمَنَحْتُكَ ثَوْبِيْ حَمَلْتُكَ عَلٰى دَابَّتِيْ وَاَخْدَمْتُكَ عَبْدِيْ وَدَارِيْ
لَكَ سُكْنٰى وَدَارِيْ لَكَ عُمْرِيْ سُكْنٰى مسئله مالک عاریت هر وقت که خواهد بعاریت
خود رجوع کند اگر بی تعدی عاریت هلاک شد ضامن نشود و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه
ضامن شود مسئله اجارت دادن عاریت و رهن کردن آن جائز نبود چنانچه
ودیعت را اجارت دادن و رهن کردن جائز نیست پس اگر مستعیر عاریت را اجارت
داد و هلاک شد ضامن شود مسئله اگر کالائی مستعار از آنهاست که باختلاف
مستعمل مختلف نشود مستعیر تواند که بدیگری عاریت دهد و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه نتواند مسئله اگر مالک عاریت را بوقت و یا بمنفعت و یا بهر دو چیز
مقید کرد این مستعیر نتواند از آنچه مسمی کرده است تجاوز کند و اگر مقید نکرد مستعیر تواند
که بهر نوع و هر وقت که خواهد منفعت گیرد مسئله عاریت دادن دراهم و دنانیر
و مکیل و موزون و معدود حکم قرض دارد مسئله اگر زمینی را برای بنا کردن و یا
برای نهال کردن عاریت داد جائز بود و مالک تواند که بعاریت رجوع کند و مستعیر را
تکلیف کند تا بنا و نهال خود را قلع کند و اگر مالک عاریت را بوقت مقید نکرد و آن
بنا و نهال بروی واجب نباید و اگر مقید بوقت کرده باشد تواند که پیش از وقت رجوع
کند و آنچه بسبب قلع در بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود مسئله اگر
زمینی را عاریت داد تا زراعت کند مالک نتواند که در عاریت رجوع کند تا آن زمان که
درووه شود اگرچه مقید کرده باشد یا نکرده باشد بوقت مسئله مؤنت کردن مستعار
بر مستعیر واجب است و مؤنت رد کردن ودیعت بر مالک بود و مؤنت رد کردن
کالائی که باجارت ستده است بر مالک است و مؤنت رد کردن مغصوب بر غاصب
است و مؤنت رد کردن مرهون بر مرتهن است مسئله اگر دابه مستعار را
با ستانگاه مالک رسانید و هلاک شد و یا بنده مستعار را در سرای مالک رد کرد و هلاک

در هر دو صورة ضامن نشود مسئله اگر مغصوب ویا ودیعت را در سرای مالک رد کرد و بمالک تسلیم نکرد وهلاک شد ضامن بود مسئله اگر مستعیر دابه را با بنده خود یا با مزدور خود یکماهه ویا به بنده مالک ویا بمزدور مالک رد کرد وهلاک شد در هر صورت ضامن نشود واگر با بیگانه رد کرد وهلاک شد ضامن شود مسئله اگر زمینی را برای زراعت عاریت ستده در صک نویسد أَطْعَمْتَنِي أَرْضَكَ ودر قول صاحبین لفظ أَعَرْتَنِي نویسد

باب الهبة

مسئله هبه عبارت از تملیک عینی است بی عوض مسئله الفاظی که بدان بخشیدن شود اینست وَهَبْتُ وَنَحَلْتُ وَأَطْعَمْتُكَ هٰذَا الطَّعَامَ وَجَعَلْتُ هٰذَا الشَّيْءَ لَكَ وَأَعْمَرْتُكَ هٰذَا الشَّيْءَ وَحَمَلْتُكَ عَلٰى هٰذِهِ الدَّابَّةِ ودرین الفاظ نیت هبه شرط است وَكَسَوْتُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَدَارِي لَكَ هِبَةً تَسْكُنُهَا بهبه منعقد شود واگر گفت دَارِي هِبَةً لَكَ سُكْنٰى ویا گفت دَارِي لَكَ سُكْنٰى هبه منعقد نشود مسئله هبه منعقد شود بایجاب وقبول وقبض مجلس اگرچه بی اذن واهب بود وبعد از افتراق مجلس قبض جایز نبود مگر باذن واهب مسئله بخشیدن چیزی که قابل قسمت است جایز نبود مگر که محوز ومقسوم بود وهبه مشاع ناقابل قسمت است جایز نبود واگر قسمت کرد وتسلیم کرد جایز بود مسئله چیزی که قابل قسمت نیست چنانکه یک بنده ویک دابه هبه مشاع درو جایز بود مسئله اگر آردی که در گندم است بخشید جایز نبود اگرچه آس کرد وتسلیم کرد وهمچنین اگر روغن که در کنجد است بخشید جایز نبود اگرچه روغن کشید وتسلیم کرد وهمچنین اگر روغنی که در شیر است بخشید جایز نبود اگرچه روغن کشید وتسلیم کرد مسئله اگر کالای موهوب بدست موهوب له است بامانت ویا بعاریت مجرد بخشیدن وقبول کردن مالک شود بی قبض جدید مسئله اگر پدر فرزند صغیره خود را چیزی بخشید

بمجرد عقد هبه تمام شود **مسئله** اکر بیکانه صغیره را چیزی بخشید بقبض ولی او هبه تمام شود و بقبض مادر و اجنبی نیز هبه تمام شود اکر صغیر در کنار ایشان بود **مسئله** اکر صبی هبه را بنفس خود قبض کرد اکر عاقل ست جایز بود **مسئله** اکر دو کس سرای بیکی بخشید نه درست باشد و اکر یکی سرای بدو کس بخشید درست نباشد و بقول صاحبین رحمة الله علیهما درست باشد **مسئله** اکر ده درم بدو فقیر صدقه کرد و یا بخشید جایز بود و اکر ده درم بدو توانکر صدقه کرد و یا بخشید جایز نبود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در دو توانکر نیز جایز بود

باب الرجوع فی الهبة

مسئله رجوع در هبه جایز ست و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه جایز نیست **مسئله** اکر موهوب له در زمین موهوب نهال و یا بنا کرد واهب نتواند که رجوع کند **مسئله** اکر واهب مرد و رثه او نتواند که در هبه رجوع کنند و اکر موهوب له بمرد واهب نیز نتواند که در هبه بوده موهوب له رجوع کند **مسئله** اکر موهوب له عوض هبه واهب را داد و کفت این را عوض هبه خود بستان و یا کفت بدل از هبه خود بستان و یا کفت بمقابله هبه خود بستان و واهب انرا قبض کرد نتواند که در هبه رجوع کند و اکر اجنبی عوض هبه داد درست باشد و حق رجوع ساقط شود **مسئله** اکر در نصف هبه مستحق استحقاق آورد موهوب له تواند که در نصف عوض خود رجوع کند و اکر در نصف عوض مستحق استحقاق آورد واهب نتواند که در نصف هبه رجوع کند مکر که باقی را رد کند و بر قول زفر رحمة الله علیه در نصف هبه رجوع کند و اکر بمقابله نصف هبه عوض داد عوض مستحق شد در نصفی که عوض نداده است واهب تواند که رجوع کند **مسئله** اکر موهوب از ملک موهوب له بیرون آمد حق رجوع ساقط شود **مسئله** اکر موهوب له نیمه موهوب را از وحدت با کسی بخشید واهب تواند که رجوع کند **مسئله** اکر موهوب له نیمه موهوب بیع کرد واهب تواند که در نصف باقی رجوع کند و بیش از

فروختن نیز تواند که در نصف رجوع کند چنانچه میتواند که در کل رجوع کند مسئله اگر شوهر
زن را چیزی بخشید و یا زن شوهر را بخشید هر یکی از ایشان نتواند که بدیگری رجوع کند
مسئله اگر زنی شخصی را چیزی بخشید بعده این شخص این زن را نکاح کرد تواند که
این زن در هبه رجوع کند و اگر شخصی زنی را چیزی بخشید بعده آن زن را نکاح کرد
آن شخص نتواند که در هبه رجوع کند و اگر شوهر زن را چیزی بخشید و یا زن شوهر را چیزی
بخشید بعده نکاح برخاست هر یکی نتواند که از هبه رجوع کند مسئله اگر ذا رحم محرم را
چیزی بخشید نتواند که رجوع کند مسئله بعد از هلاک موهوب رجوع در هبه جائز
نبود تا اگر موهوب له دعوی هلاک هبه کرد تصدیق کنند با سوگند مسئله رجوع در هبه
جائز نبود مگر بتراضی یکدیگر و یا بحکم قاضی مسئله اگر بعد از هلاک موهوب مستحق
استحقاق کرد و موهوب له قیمت موهوب را ضمان داد موهوب له با آنچه ضمان
داد نتواند که بواهب رجوع کند مسئله اگر کالائی را بشرط عوض بخشید در ابتدا حکم
هبه دارد تا قبض هر دو عوض در مجلس شرط بود و عقد هبه مشاع بشرط عوض
باطل بود و در انتهاء حکم بیع دارد تا اگر در موهوب عیبی ظاهر شد تواند که بحکم عیب
رد کند و بحکم خیار رویة نیز تواند که رد کند و شفیع را شفعه رسد و بر قول زفر و شافعی
رحمة الله علیهما هبه بشرط عوض در ابتدا و انتها بمنزله بیع است

فصل

مسئله اگر کنیزک حامله را بخشید مگر حمل او هبه جائز بود و استثناء حمل باطل بود پس کنیزک
با حمل ملک موهوب له شود مسئله اگر کنیزک را بخشید بشرطی که موهوب له این
کنیزک را بواهب رد کند بعد از مدتی و یا بشرطی که موهوب له این کنیزک را آزاد کند
و یا بشرطی که کنیزک را ام ولد خود کند و یا سرای بخشید بشرطی که موهوب له چیزی از آن
سرای بواهب رد کند یا موهوب له چیزی از آن سرای بواهب عوض آن سرا
دهد در جمیع صورت هبه جائز بود و شرط باطل شود مسئله اگر داین مدیون خود را

گفت چون فردا شود این وام ترا بود و یا گفت تو از ان وام بیزار باشی و یا گفت اگر نیمه از ان وام بمن ادا کنی نصف دیگر ترا بود و یا گفت از ادا نیم باقی بیزار باشی این هبه و ابراء باطل بود مسئله اگر گفت داریْ لکَ عُمْریٰ درست است و معنی وی اینست که زید را گوید که این سراء ملک تو کردم تا تو زنده باشی یا گوید تا مدت عمر تو بود و چون بمیری این سرائی ملک مرا باشد و شرط باطل بود پس بعد موت زید ورثه او را بود مسئله اگر گفت داریْ لکَ رُقْبیٰ باطل بود و معنی وی اینست که اگر زید را گفت که اگر من بمیرم پیش از تو این سراء ترا بود و اگر تو پیش از من بمیری این سرای مرا بود و این تملیک باطل بود و بر قول ابی یوسف رحمة الله علیه رقبی نیز جایز بود مسئله صدقه حکم هبه دارد چنانچه هبه بی قبض درست نیست صدقه نیز بی قبض درست نبود و صدقه مشاعی که محتمل قسمت است جایز نبود مسئله در صدقه رجوع جایز نیست

کتاب الاجارة

مسئله اجاره عبارت از بیع منفعت معلوم با جری معلوم است مسئله انچه جایز نیست که ثمن سازند جایز است که اجرت سازند مسئله منفعت معلوم شود به بیان مدت چنانچه سراء را استیجار کرد برای ساکن شدن بمدت شش ماه و یا زمین را استیجار کرد برای زراعت در مدت معلوم پس هر مدتی که تعین کند جایز بود مسئله اجارت دادن وقف زیاده از سال درست نبود مسئله منفعت بنام کرفتن نیز معلوم شود چنانچه استیجار کرد برای رنگ کردن جامه و یا برای دوختن جامه و منفعت باشاره نیز معلوم شود چنانچه اجیر گرفت برای نقل کردن طعام تا فلان موضع مسئله اجرت بمجرد عقد اجارت ملک اجیر نشود مگر که مستاجر تعجیل کند و اجرت دهد و یا بالشرطی تعجیل اجرت عقد اجارت بسته باشد و یا مستاجر منفعت استیفا کند و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه بمجرد عقد اجیر مالک اجرة شود مسئله اگر سراء اجاره گرفت برای ساکن شدن

وقبض کرد و مدة گذشت وساکن نشد اجرة واجب آید **مسئله** اگر غاصبی سرائرا از مستاجر غصب کرد اجرة ساقط شود مگر که بعضی مدت ساکن شده باشد آنقدار از اجرة لازم آید باقی ساقط کرده **مسئله** اگر سرائرا او بازمین را استیجار کرد صاحب سرائی و زمین تواند که اجرة هر روزه طلب کند **مسئله** اگر مردی شتر بکرایه گرفت مالک شتربان تواند که اجرة هر منزل طلب کند **مسئله** خیاط و قصار طلب نکنند اجرة تا از عمل فارغ نشوند و بر قول زفر رحمة الله علیه در اجارهٔ سرائی طلب اجرت وقتی کند که مدة اجارة منقضی شود و در شتربان وقتیکه در سفر منتهی شود **مسئله** نان پز نتواند که اجرة طلب کند تا نانرا از تنور بیرون بیاورد و اگر نان پز نانرا از تنور بیرون آورد و بعده نان سوخت بی عمل او نان پز را اجرة برسد و تاوان بر او واجب نشود و بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما مثل آن آرد ضامن شود و اجرة نرسد و اگر پیش از بیرون آمدن سوخت و یا از دست او افتاد اجرت واجب نباید **مسئله** اگر طباخ را بمزدور گرفت تا برای مهمانی گوشت پزد بعد از بیرون آوردن شوربا از دیگ و در کاسه کردن اجرت واجب آید **مسئله** اگر خشت بند را بمزدور گرفت برای خشت بستن بعد از استادن خشت اجرت واجب آید و بر قول صاحبین رحمة الله علیهما چون خشت را جمع کند آنگاه اجرت واجب شود **مسئله** هر که اثر عمل او در کالای موجود بود چون رنگریز و گازر تواند که برای استیفاء اجرت کالا را حبس کند و بر قول امام زفر رحمة الله علیه نی پس اگر کالا را برای اجرت حبس کرد و آن کالا هلاک شد ضمان واجب نباید و اجرة نیز واجب نشود و بر قول صاحبین رحمة الله علیهما صاحب کالا مخیر بود یا قیمت کالا بی آن صنعت تضمین کند و اجرة بر بدهد یا کالای با صنعت تضمین کند و اجرت بدهد **مسئله** اجیر که اثر عمل او در کالای موجود نیست چون حمال و ملاح نتواند که کالا را برای اجرت حبس کند **مسئله** اگر مردی شرط کرد که بنفس خود عمل کند نتواند که دیگری را عمل فرماید

خواه اثر عمل او در عین باشد خواه نباشد ۱۲ مسائل شرح وقایه فارسی

واکر عمل مطابق فرموده هست تواند که از دیکری کار کناند **مسئله** اکر اجیر کرفت
تا عیال او را بیارد از شهری اجیر برفت و بعضی را مرده یافت و ننده کانرا آورد
بحساب آن مزد واجب آید و اجرت کسانیکه مرده اند ساقط شود **مسئله**
اکر اجیر کرفت تا نامه او بر فلان برد در فلان موضع و جواب نامه بیارد او برفت
و فلان مرده بود این نامه را باز آورد مزد واجب نیاید و بقول امام محمد رحمة الله علیه
مزد رفتن واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف رحمة الله علیه دو روایتست
بیکروایت اجرت رفتن واجب آید و بروایت دوم اجرت واجب نیاید اما
اکر مکتوب همانجا رها کرد و اجرت رفتن باتفاق واجب شود **مسئله** اکر
اجیر کرفت تا طعام او بفلان موضع برد و بر زید رساند پس اجیر برفت و زید مرده
بود طعام باز آورد باتفاق مزد واجب نیاید و نزدیک امام زفر رحمة الله علیه واجب آید

باب ما یجوز من الاجارة و ما یکون خلافاً فیها

مسئله اجارت کرفتن سرای و دوکان برای سکنی جایز بود اکر چه بیان
نکرد که چه عمل خواهد کرد مستاجر تواند که هر عمل که خواهد بکند مکر آنکه نتواند که آهنکر را
یا بردکوب را و یا خراس را ساکن کند **مسئله** جایزست اجرت کرفتن زمینها
برای زراعت اکر بیان کرد که آنچه زراعت خواهد کرد و یا کوید که اجارت کردم
برین شرط هر چه خواهم زراعت کنم **مسئله** جایزست اجارت کرفتن
زمین از برای نهال کردن و یا بنا کردن سرای و یا خانه بمدت معلوم درست
باشد و چون مدت کذشت بر مستاجر لازم شود که بنا و نهال قلع کند و زمین را
فارغ کرده بمالک تسلیم کند مکر آنکه صاحب زمین قیمت آن نهال و بناء که واجب
قلع بود ضامن شود پس بنا و نهال را مالک شود و این برضا صاحب نهال و بنا
بود و اکر زمین را بسبب قلع بنا و نهال نقصان می شود درین صورة مالک زمین

تواند که بیرضاء صاحب بناء دکان مالک شود یا مالک زمین رضا دهد بترک دکان

و بناء و در این هر دو صورت پس بناء دکان صاحب بنای دکان را بود و زمین صاحب زمین را بود

مسئله اگر مدة اجاره گذشت و در زمین تره کاشته است تره را قلع کند و زمین

فارغ کرده بمالک تسلیم کند مسئله اگر مدة اجاره گذشت و در زمین زراعت است

زراعت را ترک گیرند باجر مثل تا وقت ادراک فصل مسئله اگر دابه را استیجار نمود

برای سوار شدن و یا برای بار کردن و یا جامه استیجار کرد برای پوشیدن اگر

سوار شدن و پوشیدن مطلق گفته است روا بود که دیگری را سوار کند و یا دیگری را پوشا

و اگر به این شرط استیجار کرد که فلان سوار شود یا فلان پوشد اگر دیگری را سوار کند یا

پوشاند و یا دابه و یا جامه هلاک شد ضامن شود مسئله هر چه اختلاف مستعمل شود

بهمین حکم دارد تا اگر مطلق گفته است تواند که دیگری استعمال کند و اگر مقید گفته باشد

دیگری نتواند که استعمال کند اگر باستعمال مستعمل مختلف نشود شرط تقیید باطل شود

چنانکه اگر اجاره داد خانه را و شرط کرد که فلان ساکن شود مستاجر تواند که دیگری را ساکن

کند اگر مضرت نکند آن خانه را چنانکه آهنگر مسئله اگر دابه را استیجار کرد تا مقداری

معین از گندم بار کند تواند که چیزی دیگر مثل گندم یا سبکتر از آن بار کند چون جو و کنجد

فاما آنچه از گندم در ضرر بیشتر است چون نمک و آهن نتواند که بار کند مسئله اگر دو

دابه را اجاره گرفت برای سوار شدن و دیگری را پس پشت خود سوار کرد و این دابه هلاک شد

ضامن شود نصف قیمت دابه را اگرچه آن دیگری گران تر باشد یا سبکتر مسئله

اگر ستور را اجاره گرفت تا مقداری معین از گندم بار کند و زیاده از آن بار کرد و ستور

هلاک شد بقدر آنکه زیاده کرده است ضامن شود آنرا مسئله اگر مردی دابه را افسار

و یا لگام کشید و دابه هلاک شد ضمان واجب آید در قول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما

اگر چنانچه متعارف است لگام کشید یا زد ضامن نشود مسئله اگر دابه از کوشش

اراىه كرفت بازمين بهم وآن زمين دور كرد وديكر نهاد اكر اين زمين مثل آن زمين است
ضامن نشود واكر اين زمين چنانست كه اين درا زكوهش را بدين زيان مي كند ضامن
شود وپالان همين حكم دارد تا اكر ستوري را با پالان كرايه كرد وآن پالان فرود آورد وپالان
ديكر نهاد اكر اين پالان مثل آن پالان است ضامن نشود واكر بر اين ستور مثل آن پالان
ننهند ضامن شود مسئله اكر حمالي را اجير كرفت تا طعام او بر كيرد ودر فلان راه
وحمال در راه ديكر رفت كه مردمان در آن راه ميروند وطعام هلاك شد ضمان واجب نيايد
واكر ميان اين هر دو راه تفاوت است ضامن شود واكر طعام را بكشتي در دريا بار كرد ضامن
شود واكر طعام رسانيده اجرت واجب آيد مسئله اكر زمين اجارت كرفت
تا كندم زراعت كند ومستاجر تره كاشت انچه در زمين نقصان شود ضامن شود
واجرت واجب نيايد واكر درزي را جامه داد تا پيراهن دوزد واو قبا دوخت با
جامه مخير بود يا قيمت جامه را تضمين كند ويا قبا قبول كند واجر مثل دهد كه زياده نشود
از مسمي

باب الاجارة الفاسدة

مسئله شرط مفسد
اجاره است وچون اجاره فاسد شود اجر مثل واجب آيد براي موجر مسمي زياده
نكند وبقول زفر وشافعي رحمة الله عليهما اكر اجر مثل زياده از مسمي است زياده كند تا اجر مثل
تمام شود مسئله اكر مردي سراي را اجاره داد هر ماهي بدرمي در يكماه عقد درست
باشد ودر ساير شهور جايز نبود مكر جمله ماها را ذكر كند واكر ساعتي از ماه دوم
ساكن شد در ماه دوم نيز عقد درست باشد ونتواند كه صاحب دار مستاجر را از آن
سراي بيرون كند تا ماه تمام شود وهمچنين حكم است در هر ماهي كه اول او ساكن شود
مسئله اكر مردي سراي را در مدة يكسال استيجار كرد بده درم جايز بود اكرچه مزد
هر ماهي تعيين نكرده باشد مسئله ابتداء مدة از وقت عقد اجاره بود پس اكر
در وقت ماه نو ديدن عقد اجاره بسته شمار سال بروز باماهها بود واكر درميان

ماه عقد اجارهٔ بستد شمار سال بروز نابود واین نیز روایت از امام ابو یوسف ولقو محمد رحمة الله علیهما اول ماه بروزها شمار کنند وباقی یازده ماه دیگر بماهها باشد واین روایت از ابی یوسف است رحمة الله علیه مسئله اگر کسی اجاره گرفت تا ماه دیان بیرت ندر وا نباشد مسئله اگر برای بانگ نماز گفتن و یا برای حج و یا برای امامت و یا برای تعلیم قران و یا فقه اجارت گرفت جایز نبود وامروز فتوی بر آنست که برای تعلیم قران اجیر گرفتن جایز بود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه گفتن بانگ نماز و امامت و تعلیم قران و فقه باجرت درست بود مسئله جایز است حمامی و حجام اجرت ستانند مسئله اجیر گرفتن برای سرود گفتن و نوحه کردن و بازی کردن جایز نبود مسئله اجارهٔ مشاع فاسد است مگر با شریک خود و صورة او اینست که نصیب خود را از سرای مشترک بدست کسی که شریک نیست اجاره بدهد درست نباشد و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما اجارهٔ مشاع جایز است و اگر با شریک بدهد باتفاق درست باشد مسئله اجاره گرفتن دایه باجرت معلوم و یا بنان و جامه جایز بود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما دایه گرفتن بنان و جامه جایز بود مسئله مستاجر نتواند که شوهر دایه را از وطی منع کند و اگر دایه حمل گرفت و یا بیمار شد تواند که عقد اجاره فسخ کند مسئله بر دایه واجب است طعام برای کودکی که شیر میدهد اصلاح کند مسئله اگر دایه کودک را شیر گوسفند داد و از خود نداد در مدة اجارهٔ مزد واجب نیاید مسئله اگر مردی ریسمان بجولاه داد برای بافتن کرباس بمقابله نصف جامه و یا ثلث جایز نبود و تمام جامه مالک راست و برای جولاهه اجر مثل واجب آید همچنین اگر اجیر گرفت برای گرفتن طعام باجر یک پیمانه از ان طعام اجاره فاسد بود آن طعام خداوند طعام را باشد و حمال را اجر مثل طعام واجب آید مسئله اگر اجیر گرفت تا امروز برای او

به یکدرم اجارة فاسد بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جائز بود و بر عمل افتد
تا اگر در نیمه روز تمام کند مستحق کل اجرت شود و اگر تمام روز نه پزد بروی واجب است
که روز دیگر بپزد مسئله اگر زمین را استیجار کرد بشرطی که دران زمین جفت راند
بعده کشت کند و یا آب دهد بعده زراعت جائز بود و اگر شرط کرد دو بار جفت راندن
یا بار آن زمان که بستانند و یکبار آن زمان که بمواجر تسلیم کند یا شرط کرد که جویها بکاود و یا
دران زمین سرگین اندازد این اجارة جائز نبود مسئله اگر زمین را اجاره داد
برای زراعت و اجرت آن زمین دیگر زمین از مستاجر بسته تا موجر زراعت
کند جائز نبود و همچنین اگر سرای اجاره داد برای ساکن شدن بدان شرط که
مستاجر نیز سرای خود بمواجر دهد تا مواجر ساکن شود و اجرت آن سرای سکنی
سرای بود جائز نبود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه جائز بود مسئله اگر
طعام میان دو شریک است یکی شریک دوم را اجیر گرفت برای برگرفتن طعام
مشترک داد تمام طعام برگرفت هیچ واجب نیاید چنانکه راهن مرهون را از مرتهن
استیجار کرد اجارة جائز بود و اجر واجب نیاید و بقول امام شافعی رحمة الله علیه
اجر مسمی واجب آید مسئله اگر زمین استیجار کرد و ذکر زراعت نکرد و یا ذکر
کرد زراعت را مسمی نکرد چه چیز خواهم کاشت این اجاره فاسد بود پس
اگر درین صورة زراعت کرد و میعاد گذشت موجر را اجرت مسمی واجب آید
مسئله اگر درازگوش را اجارت گرفت تا مکه بیکدرم و بار تعیین نکرد اجارت
جائز نبود پس اگر بار کرد آنچه مردم بار کنند و درازگوش هلاک شد ضامن نشود و اگر
در مکه رسید اجر مسمی واجب آید اگر پیش از بار کردن و یا پیش از زراعت کردن
خصومت کردند اجاره برافتد از جهت دفع کردن فساد باب ضمان
الاجیر مسئله بدانکه اجیر بر دو نوع است اجیر مشترک است

اجیر خاص اجیر مشترک آنست که برای شخصی معین عمل نکند بلکه برای بسیاران عمل کند و اجیر مشترک مستحق اجرت نشود تا عمل نکند چون رنگریز و گازر و کاله بدست اجیر مشترک امانت بود اگر هلاک شود ضمان واجب نیاید و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما ضمان واجب آید مگر که آتشی غالب بسوزد و یا دستی مکابره که دفع آن ممکن نبود غارت کند مسئله اگر تلف شود بعمل اجیر مشترک چنانچه جامه بسبب کوفتن پاره شود و یا حمال بلغزید و کاله هلاک شد و یا رسنی که دران مکاری بار لبسته بود بریده شد و یا کشتی را میکشید ملاح کشتی غرق گشت و کاله هلاک شد درین چهار مسئله ضمان بر اجیر واجب شود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما واجب نشود و اگر در کشتی ادمیان بودند و غرق شدند بر اجیر ضمان ادمیان واجب نیاید مسئله اگر شخصی اجیر گرفت تا خنب آب او از فرات بر گیرد پس بر گرفت و در اثناء راه بیفتاد و خنب شکست مالک خنب مخیر بود یا قیمت خنب در جائی که بر داشته است تضمین کند و مزد ندهد و یا قیمت خنب در جائیکه شکسته است تضمین کند و مزد بحساب آن بدهد مسئله اگر فصاد فصد کرد و یا حجام حجامت کرد و یا بزاغ حیوان را نشتر زد و از موضع معتاد تجاوز نکرد اگر هلاک شود ضامن نشود مسئله اجیر خاص آنست که چون نفس خود را تسلیم کرد در مدت اجارت اجرة واجب آید اگرچه عمل نکرد چنانکه اگر شخصی را اجیر گرفت براء خدمت یکماه و یا برای چرانیدن گوسپندان مسئله اجیر خاص ضامن نشود آنچه در دست او بسبب عمل او هلاک شود مسئله اگر مردی درزی را اجیر گرفت و گفت اگر این جامه را پارسی دوختی یکدرم دهم و اگر رومی دوختی دو درم دهم جایز بود و اگر پارسی دوخت یکدرم واجب آید و اگر رومی دوخت دو درم واجب آید مسئله اگر مردی درزی را گفت اگر امروز دوختی یکدرم دهم و اگر فردا دوختی نیم درم شرط اول ازین دو شرط نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه

درست است پس اکر امروز دوخت یکدرم دهد واکر فردا دوخت اجر مثل واجب اید و بقول صاحبین رحمة الله علیهما هر دو شرط جایز بود و اکر امروز دوخت یکدرم دهد واکر فردا دوخت نیمدرم دهد و بقول امام زفر هر دو شرط فاسد بود و اجر مثل واجب آید مسئله اکر دوکانی و یا خانه را باجارت داد و کفت اکر عطار را ساکن کنی در ماهی یکدرم دهی واکر آهنکر را ساکن کنی دو درم دهی جایز بود اکر آهنکر را ساکن کند دو درم دهد واکر عطار را ساکن کند یکدرم دهد و بقول صاحبین رحمة الله علیهما اجارت فاسد بود مسئله اکر دابه را استیجار کرد تا بصرة یکدرم واکر از انجا تجاوز کند تا قادسیه برد دو درم دهد اجارت جایز نبود واکر دابه را استیجار کرد بشرط آنکه اکر یک خروار کندم بار کند یک و نیم درم دهد واکر یک خروار جو بار کند یکدرم دهد جایز بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اکر بنده را استیجار کرد برای خدمت نتواند که در سفر برد مکر که با مولی او شرط کرده باشد در وقت عقد اجارت مسئله اکر بنده محجور را اجیر کرفت در مدة یکماه و عمل کرد و مزد بدو داد نتواند که مستاجر ازین بنده مزد باز ستاند مسئله اکر بنده مغصوب مزدوری کرد غاصب مزد از بنده بخورد ضامن نشود و بقول صاحبین ضامن شود واکر مولی عین اجرت بیابد جایز بود اورا که بستاند اجماعًا مسئله اکر بنده اجرت خود قبض کرد باتفاق جایز بود مسئله اکر بنده را اجارت داد بدو ماه معین یکماه بچهار درم و یکماه به پنج درم جایز بود در ماه اول چهار درم واجب آید و در ماه دوم پنج درم لازم شود مسئله اکر بنده را استیجار کرد یکماه بیکدرم در اول ماه مستاجر بنده را قبض کرد و در آخر ماه بنده کریخت یا بیمار شد مستاجر میکوید که این بنده در زمان قبض کریخته است و یا بیمار بود و مولی میکوید بیشتر ازین زمان کریخته است یا بیمار شده است تحکیم حال کنند واکر در وقت اختلاف بنده صحیح و حاضر بود قول مستاجر معتبر بود

مسئله اگر میان خیاط و مالک جامه اختلاف شد صاحب جامه میگوید که فرموده ام
تا قبا بدوزی و درزی میگوید که پیراهن فرموده بودی و یا مالک جامه رنگریز را میگوید
که رنگ سرخ فرموده ام و تو رنگ زرد کردی رنگریز میگوید که رنگ زرد فرموده در هردو
مسئله قول ثوب معتبر بود مسئله اگر مالک جامه میگوید که بی مزد عمل کرده صانع
میگوید که بشرط مزد عمل کرده ام قول صاحب جامه معتبر بود و القول ابی یوسف رحمه الله علیه
اگر میان صاحب ثوب و صانع بدین حرفت بستن مزد معروف است قول او
معتبر بود والله اعلم

باب فسخ الاجارت

مسئله اگر سرا استیجار
کرد برای سکنی و در وی عیبی یافت که سکنی را زیان میدارد تواند که فسخ کند مسئله
اگر مردی سرای اجارت گرفت و آن سرای خراب شد و یا زمین را استیجار
کرد برای زراعت و از آن زمین آب منقطع شد و یا آسیا را استیجار کرد و
آب آسیا منقطع شد مستاجر تواند که اجارت را فسخ کند مسئله اگر یکی از
متعاقدین بمرد و مستاجر برای خود عقد اجارت بسته است آن اجارت فسخ
شود و اگر برای دیگری عقد اجارت بسته است یعنی وکیل و یا وصی بود یا متولی در
وقف بود بموت او اجارت فسخ نشود مسئله عقد اجاره بخیار شرط
و یا خیار رویت و بعذر تواند که فسخ شود و عذر آن بود که عاقد عاجز بود که بحکم اجارت
بگذرد مگر بتحمل ضرری زاید که بسبب اجاره مستحق شده است چنانکه مردی اجیر گرفت
تا دندان او برکند بسبب درد پیش از برکندن درد بیارامید یا اجیر گرفت تا برای مهمانی
عروسی طعام بپزد و زن خلع کرد و یا دوکانی را استیجار کرد برای تجارت و مال او
هلاک شد و یا مالک دوکان مفلس شد و برو وامها برآمد بمعاینه و یا به بیان و یا باقرار
و بجز این دوکان مال دیگر ندارد در جمیع مسائل قاضی اجارت فسخ کند و همچنین اگر
دابه را استیجار کرد برای سفر و از سفر باز ماند چنانچه برای طلب غریمی میرفت

ومحرم حاضر شد ویا برای اداء حج میرفت و وقت حج گذشت این عذر بود تواند که اجاره را فسخ کند مگر بعیب

باب المتفرقات

مسئله اگر زمینی را اجاره گرد ویا از دیگر عاریت خواست و بدرود ها زمین آتش زد وچیزی از زمین دیگری نیز بسوخت ضامن نشود مسئله اگر خیاط ویا رنگریز کسی را در دوکان خود نشاند تا کار کند ویا و نصف اجرت شرط کرد جایز بود مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا بر آن محمل نهند و دو کس سوار شوند تا مکه جایز بود تواند که محمل معتاد نهد و اگر صاحب شتر محمل را ببیند بهتر بود مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا مقدار توشه بار کند و از آن توشه مقداری را بخورد و اگر عوض آن که خورده است در توشه زیاده کند جائز بود مسئله عقدها که مضاف کردن بوقت درست است سیزده اند اجاره وفسخ اجارت ومزارعة ومعامله ومضاربة ووکالت وکفالت ووصی گردانیدن ووصیت کردن وقضاء دادن وامیر گردانیدن وطلاق گفتن وآزاد کردن ووقف کردن وبقول شافعی رحمة الله علیه اضافت اجارت بوقت جایز نبود مسئله عقدها که مضاف بوقت جایز نبود ایشانند بیع واجازت بیع وفسخ بیع وقسمت وشرکت وهبه ونکاح ورجعت وصلح از مال وابراء از وام والله اعلم بالصواب

باب المکاتب

مسئله کتابت عبارت از آزاد کردن مملوک است یدا در حال ورقبة در مستقبل مسئله اگر بنده ویا کنیزک را مکاتب گردانید بمالی واو قبول کرد جایز بود مسئله اگر بنده ویا کنیزک صغیره عاقل را مکاتب گردانید بمالی واو قبول کرد جایز بود مسئله کتابت بمالی حال ومؤجل ومنجم جایز بود تا اگر مکاتب گردانید بشرطی که مال کتابت در حال ادا کند ویا بعد یک سال ویا در هر ماهی چندین درم ادا کند جایز بود وبقول شافعی رحمة الله علیه کتابت بمال حال جایز نبود وچاره نیست از دو نجم مسئله اگر مولی

بنده را گفت بر تو هزار درم کردم که بنجوم ادا کنی بنجم ماه اول چندین درم و در بنجم آخر چندین درم
چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی بنده باشی اگر بنده قبول کرد مکاتب
شود از دست مولی بیرون آید فاما از ملک مولی بیرون نیاید تا آنزمان که مال ادا کند

مسئله اگر مولی کنیزک مکاتبه را وطی کرد و یا بر او و یا بر فرزند او جنایت کرد و یا مال او
تلف کرد مولی ضامن شود

مسئله اگر مسلمانی بنده خود را بر قیمت او و یا بر خمر و یا
بر خوک مکاتب گردانید کتابت فاسد شود پس اگر بنده خمر ادا کرد آزاد شود لازم
بروی که در قیمت خود برای مولی سعایت کند و بقول زفر باداء خمر آزاد نشود

مسئله اگر گفت تو مکاتب هزار درم اگر خدمت کنی همیشه پس کتابت فاسد بود لازم آید
بروی که قیمت خود را سعایت کند اگر زیادت از مسمی است زیادة واجب شود
و اگر کم از مسمی است نقصان نکند از مسمی

مسئله اگر مکاتب گردانید بهزار درم
بدانکه مولی بنده غیر معین بمکاتب دهد جایز بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه
جایز بود و هزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بنده میانه قسمت کنند و حصه
وسط ساقط شود و بمال باقی مکاتب شود

مسئله اگر مکاتب گردانید بر کالاء
معین از آن دیگری کتابت فاسد شود

مسئله اگر مکاتب گردانید بر حیوانی
غیر موصوف جایز بود و مراد اینست که جنس بیان کرد و صفت و نوع بیان نکرد
از آن جنس میانه واجب شود و اگر قیمت دهد مولی جبر کند برای قبول و بقول امام
شافعی رحمة الله علیه بر حیوان جایز نبود

مسئله اگر کافری بنده کافر را مکاتب
گردانید بر خمر جایز بود هر کدامی که از ایشان مسلمان شود قیمة خمر برای مولی واجب
شود چون مولی قیمت خمر قبض کرد مکاتب آزاد شود والله اعلم بالصواب

باب ما یجوز للمکاتب ان یفعله

مسئله جایز است که
مکاتب بخرد و یا بفروشد و یا در سفر رود و اگرچه مولی منع کرده است که مکاتب از

و غریم حاضر شد و یا برای اداء حج میرفت و در وقت حج گذشت این عذر بود و تواند که اجاره را
فسخ کند مگر بعیب

باب المتفرقات

مسئله اگر زمینی را استیجار
کرد و یا از دیگر عاریت خواست و بدرو دها زمین آتش زد و چیزی از زمین دیگری
نیز بسوخت ضامن نشود مسئله اگر خیاط و یا رنگریز کسی را در دوکان خود نشاند
تا کار کند و با و نصف اجرت شرط کرد جایز بود مسئله اگر شتر را استیجار کرد
تا بر آن محمل نهند و دو کس سوار شوند تا مکه جایز بود و تواند که محمل معتاد نهند و اگر صاحب شتر
محمل را ببیند بهتر بود مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا مقدار توشه بار کند و از
توشه مقداری را بخورد و اگر عوض آن که خورده است در توشه زیادة کند جایز
بود مسئله عقد ها که مضاف کردن بوقت درست است سیزده اند اجارت
و فسخ اجارت و مزارعة و معامله و مضاربة و وکالت و کفالت و وصی گردانیدن
و وصیت کردن و قضاء دادن و امیر گردانیدن و طلاق گفتن و آزاد کردن
و وقف کردن و بقول شافعی رحمة الله علیه اضافت اجارت بوقت
جایز نبود مسئله عقد ها که اضافت بوقت جایز نبود ایشانست بیع و اجازت
بیع و فسخ بیع و قسمت و شرکت و هبه و نکاح و رجعت و صلح از مال و ابراء از وام
والله اعلم بالصواب

باب المکاتب

مسئله کتابت عبارت
از آزاد کردن مملوک است یدا در حال و رقبة در مستقبل مسئله اگر بنده و یا کنیزک را
مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود مسئله اگر بنده و یا کنیزک صغیره
عاقل را مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود مسئله کتابت بمالی حال
و مؤجل و منجم جایز بود تا اگر مکاتب گردانید بشرطی که مال کتابت در حال ادا کند
و یا چندین ... و یا در هر ماهی چندین درم ادا کند جایز بود و بقول شافعی رحمة
الله علیه کتابت بمال حال جایز نبود و چاره نیست از تنجیم مسئله اگر مولی

بنده را گفت بر تو هزار درم کردم که بنجوم ادا کنی هر ماه اول چندین درم و در پنجم آخر چندین درم چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی بنده باشی اگر بنده قبول کرد مکاتب شود و از دست مولی بیرون آید فاما از ملک مولی بیرون نیاید تا آنزمان که مال ادا کند

مسئله اگر مولی کنیزک مکاتبه را وطی کرد و یا بر او و یا بر فرزند او جنایت کرد و یا مال او تلف کرد مولی ضامن شود

مسئله اگر مسلمانی بنده خود را بر قیمت او و یا بر خمر و یا بر خوک مکاتب گردانید کتابت فاسد شود پس اگر بنده خمر ادا کرد آزاد شود لازم بر وی که در قیمت خود برای مولی سعایت کند و بقول زفر با دا خمر آزاد نشود

مسئله اگر گفت تو مکاتب هزار درم اگر خدمت کنی همیشه پس کتابت فاسد بود لازم آید بر وی که قیمت خود را سعایت کند اگر زیادت از مسمی است زیاده واجب شود و اگر کم از مسمی است نقصان نکند از مسمی

مسئله اگر مکاتب گردانید بهزار درم بدانکه مولی بنده غیر معین بمکاتب دهد جایز بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه جایز بود و بهزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بنده میانه قسمت کنند حصه وسط ساقط شود و مال باقی مکاتب شود

مسئله اگر مکاتب گردانید بر کالاء معین از آن دیگری کتابت فاسد شود

مسئله اگر مکاتب گردانید بر حیوانی غیر موصوف جایز بود و مراد اینست که جنس بیان کرد و صفت و نوع بیان نکرد از آن جنس میانه واجب شود و اگر قیمت دهد مولی جبر کنند برای قبول و بقول امام شافعی رحمة الله علیه کتابت بر حیوان جایز نبود

مسئله اگر کافری بنده کافر را مکاتب گردانید بر خمر جایز بود هر کدامی که از ایشان مسلمان شود قیمت خمر برای مولی واجب شود چون مولی قیمت خمر قبض کرد مکاتب آزاد شود والله اعلم بالصواب

باب ما یجوز للمکاتب ان یفعله

مسئله جایز است که مکاتب بخرد و یا بفروشد و یا در سفر رود اگرچه مولی شرط کرده است که مکاتب از

مولی را استحقاق باز بود و همچنین در صورة عقر این کنیزک بر مکاتب در حال واجب شود مسئله
اگر مکاتب بی اذن مولی کنیزکی را نکاح کرد و وطی کرد عقر واجب شود لیکن بعد از عتق

فصل

مسئله اگر مکاتبه از مولی خود فرزند آورد وی را در این مکاتبه اختیار بود اگر خواهد فی الحال مال کتا
بت بدهد و عتق بگیرد و یا بر کتابت ثابت باشد یا نفس خود را عاجز کند از بدل کتابت و ام ولد شود مسئله
اگر مولی ام ولد و یا مدبر خود را مکاتب کرد جایز بود و بموت مولی ام ولد بی عوض و بی سعایة
آزاد شود فاما در این صورة حکم مدبران بود که اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نیست مدبر مخیر بود
یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در کل مال کتابت سعایت کند و بقول محمد رحمة الله
علیه در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند مسئله اگر مولی
مکاتب خود را مدبر کرد جایز بود و این مکاتب را اختیار هست یا بر کتابت ثابت باشد
یا نفس خود را از بدل کتابت عاجز کند و مدبر شود و اگر بر کتابت ثابت باشد و مولی
بمیرد و بجز او مال دیگر ندارد و این مدبر مخیر بود یا در ثلثان قیمت خود سعایت کند یا در
ثلثان مال کتابت سعایت کند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما آنچه کمتر است
دران سعایت کند مسئله اگر مولی مکاتب خود را آزاد کرد آزاد شود و مال کتابت
از وی ساقط شود مسئله اگر مکاتب گرداند بنده خود را بر هزار درم تا یکسال بعد
بر پانصد درم حال صلح کرد جایز بود مسئله اگر بیماری بنده خود را مکاتب گرداند
بر دو هزار درم تا یکسال و قیمت این بنده هزار درم هست و مولی بمرد و بجز این مکا
تب مال دیگر نداشت و ورثه او را اجازة مهلت نکردند این مکاتب ثلثان از دو هزار در حال
ادا کند و باقی مهلت و یا نفس خود را عاجز کند و باز بنده شود و بقول محمد رحمة الله علیه
ثلثان یکهزار در حال ادا کند و باقی مهلت دهد مسئله اگر بیماری بنده را مکاتب
گرداند بهزار درم بمهلت یکسال و قیمت او دو هزار درم هست و مولی بمرد و ورثه اجا
زه نکردند بهزار درم بمهلت و بجز او مال دیگر نداشت ثلثان قیمت در حال ادا کند

باقي مهلت دهد يا نفس خود را عاجز كند باز بنده شود باتفاق **باب من يكاتب عن عبد** **مسئله** اگر آزادي مولي بنده را گفت كه بنده خود را مكاتب كن بر هزار درم بر آنكه اگر من هزار درم بتو ادا كنم او آزاد باشد و مولي بدين شرط مكاتب كرد و او هزار درم ادا كرد بنده آزاد شود و اگر پيش از آزاد كردن اين خبر به بنده رسيد و بنده قبول كرد مكاتب شود **مسئله** اگر مولي بنده حاضر و غايب خود را مكاتب كرد ايشان بر هزار درم و حاضر قبول كرد جايز بود و از هر كدام كه ادا كند هر دو آزاد شوند و هر كه از ايشان ادا كند بر دوم رجوع نكند و مولي نتواند كه غايب را براي بدل كتابت بگيرد و اگر بنده غايب كتابت را قبول كرد قبول او لغو بود **مسئله** اگر كنيزك را مكاتب كرد انيد بهزار درم از نفس او و از دو پسر خود او جايز بود و هر كدام كه از ايشان ادا كند بر ديگري رجوع نكند والله اعلم

باب كتابة عبد المشترك

مسئله بنده است مشترك ميان دو كس يك شريك بر شريك دوم را اذن كرد تا نصيب خود بهزار درم مكاتب كند و بدل مكاتبت قبض كند پس شريك باذن او نصيب خود را مكاتب كرد انيد و مقداري از هزار درم قبض كرد بعده بنده از اداء بدل كتابت عاجز شد مال مقبوض فالنصف بود و آن بنده در هر دو مشترك بود و بقول صاحبين رحمة الله عليهما هر دو شريك را بود **مسئله** اگر كنيزك مشترك ميان دو كس بود و شريك اين كنيزك را مكاتب كردانيد و يكي ازين دو شريكان وطي كرد و اين كنيزك فرزند آورد و واطي دوم نيز دعوي نسب كرد بعده كنيزك از اداء بدل كتابت عاجز شد كنيزك ام ولد واطي اول را بود و مدعي اول براي شريك دوم نيمه قيمت كنيزك و نيمه مهر كنيزك ضامن شود و شريك دوم براي شريك اول تمام مهر و قيمت فرزند ضامن شود و نسب فرزند دوم از شريك دوم ثابت شود و هر كدام كه عتق كنيزك با كنيزك جائز بود و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه شريك اول براي شريك دوم نصف

قیمت مکاتب ضامن شود و بقول امام محمد رحمة الله علیه آنچه کمتر بود از نصف قیمت کنیزک
و از نصف باقی از بدل کتابت شریک اول برای شریک دوم ضامن شود و اگر شریک
دوم کنیزک را وطی نکرد ولیکن مدبر کردانید بعده کنیزک از اداء مال کتابت عاجز شد
تدبیر باطل شود و کنیزک ام ولد شریک اول بود **مسئله** اگر دو شریک کنیزک مشترک را
مکاتب کردانیدند بعده یک شریک آزاد کرد و او توانگر است بعده کنیزک از اداء مال کتابت
عاجز شد آزاد کننده برای شریک دوم نیمه قیمت رجوع کند بر کنیزک و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما رجوع نکند **مسئله** بنده است مشترک میان دو کس یک شریک این
بنده را مدبر کرد بعده شریک دوم آزاد کرد و او توانگر است شریک اول مخیر بود یا شریک
دوم را نیمه قیمت مدبر تضمین کند و یا بنده را در نصیب خود سعایت فرماید و یا آزاد
کند و اگر شریک اول آزاد کرد بعده شریک دوم مدبر کرد شریک دوم نتواند که شریک اول را
تضمین کند بلکه بنده را در نصیب خود سعایت فرماید یا آزاد کند و بقول صاحبین رحمة الله
علیهما در مسئله اول اعتاق شریک دوم باطل شود و شریک اول برای شریک دوم نصف
قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود و در مسئله دوم تدبیر شریک دوم باطل بود و شریک
اول برای شریک دوم نصف قیمت بنده ضامن شود اگر توانگر بود و اگر درویش است بنده
در نصف قیمت خود برای شریک دوم سعایت کند

باب موت المکاتب و عجزه و موت المولی

مسئله اگر مکاتب عاجز شد از اداء یک نجم
و او را مالی است در سفر که بجا خواهد رسید و یا وامی یافتنی دارد حاکم تعجیل نکند در تعجیز او تا
سه روز منتظر باشد تا اگر سه روز گذشته و مال حاصل نشد و مولی طلب تعجیز نمود
پس حاکم تعجیز کند و کتابت فسخ کند و بقول ابی یوسف تا از دو نجم عاجز نشود فسخ
کتابت جائز نبود **مسئله** اگر مکاتب از یک نجم عاجز شد و مولی برضاء مکاتب
کتابت را فسخ کرد جائز بود و چون کتابت را فسخ کردند احکام رقیت باز آید

و هرچه از کسب حاصل کرده است مولی را بود **مسئله** اگر مکاتب بمرد و مال گذاشت
کتابت را فسخ نکنند و بدل کتابت از مال او دهند و در آخر جزو از اجزاء حیوة او حکم
بعتق او کنند و آنچه از اداء بدل کتابت باقی ماند بورثهٔ مکاتب دهند و فرزندان او
آزاد شوند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه کتابت باطل شود و او بنده مرده باشد
و آنچه گذاشته است مولی را بود **مسئله** اگر مکاتب بمرد و مالی نگذاشته و فرزندی
گذاشت که در حال کتابت زاده است فرزند در بدل کتابت پدر سعایت کند
بر نجوم پدر و چون ادا کرد حکم کنند که او پیش از موت پدر او آزاد شده است **مسئله**
اگر مکاتب بمرد و فرزندی گذاشته که در حال کتابت خریده است اگر فرزند بدل
کتابت در حال ادا کند آزاد شود و اگر در حال ادا نکند بنده شود و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما بدل کتابت پدر بنجوم پدر ادا کند **مسئله** اگر مکاتب پسر
خود را خرید و بمرد و بدل کتابت گذاشت پسر از و میراث برد و همچنین اگر مکاتب و
پسر او هر دو بیک عقد کتابت مکاتب شده اند درین صورت نیز پسر میراث برد
مسئله اگر مکاتب بمرد و فرزندی از زنی حره گذاشت و وامی یا فتی دارد که بدل
کتابت بدان ادا شود و فرزند جنایتی کرد و به ارش جنایت بر عاقلهٔ مادر حکم شد این
حکم بجنایت بر عاقلهٔ مادر حکم بعجز مکاتب نبود و اگر فرزند مرد و مولی مادر فرزند و مولی
پدر را در ولاء او خصومت کردند و برای مولی مادر حکم شد این حکم بود بعجز مکاتب
مسئله اگر مکاتب مال از زکوة یافت و بمولی ادا کرد بعده عاجز شد از اداء مال
کتابت مولی را حلال بود **مسئله** اگر بنده جنایت کرد و پیش از آنکه مولی را
جنایت او معلوم شود وی این بنده را مکاتب گردانید بعده عاجز شد از اداء مال
کتابت بر مولی لازم شود که بنده را بولی جنایت دفع کند و یا ارش جنایت
دهد و بنده را باز خرد و همچنین اگر مکاتب جنایت کرد و هنوز بجنایت حکم نشده است

لو بنده عاجز شد از اداء مال کتابت نیز بر مولی واجب شود که بنده را دفع کند
و یا فدا دهد و بقول زفر رحمة الله علیه ارش جنایت وام بود بر مکاتب و تواند که
بنده را برای ارش جنایت بفروشد و اگر بجنایت حکم شد بر مکاتب بعده
عاجز شد از اداء بدل کتابت ارش جنایت دین بود بر مکاتب و برای
این وام بفروشند **مسئله** اگر مولی مکاتب بمرد و کتابت فسخ نشود و مکاتب
مال کتابت را بورثه او هم بران نجوم ادا کند **مسئله** اگر هر ورثه مکاتب را آزاد کرد
آزاد شود و مال کتابت از وی ساقط شود و اگر بعضی از ورثه آزاد کردند عتق نافذ نبود و نزد
امام شافعی رحمة الله علیه عتق صحیح بود **کتاب الولاء** **مسئله** اگر
مولی مملوک خود را آزاد کرد ولاء او مولی را بود و همچنین اگر بنده آزاد شد بسبب تدبیر
و کتابت و استیلاد و بسبب ملک قرابت درین مسائل نیز ولاء مولی را بود
مسئله اگر مولی شرط کرد که ولاء بنده نباشد شرط باطل بود و ولاء مولی را بود
مسئله اگر بنده زید کنیزک عمر را نکاح کرد و مولی کنیزک را
آزاد کرد و او حامله بود کنیزک و حمل او آزاد شوند و ولاء این حمل مولی مادر را بود همیشه و
از مولی مادر انتقال نشود و اگر کنیزک بعد از عتق فرزند آورد و بیشتر از شش ماه ولاء
فرزند مولی مادر را بود و چون بنده آزاد شود ولاء پسر را بجانب مولی خود بکشد و ولاء
پسر از مولی مادر منتقل شود و مولی پدر را شود **مسئله** اگر عجمی غیر معتق معتقه
غیری را نکاح کرد و این معتقه فرزند آورد ولاء فرزند مولی مادر را بود و همچنین اگر پدر
با دیگری عقد ولا بسته است نیز ولاء فرزند مولی مادر را بود و بقول ابی یوسف رحمة الله
علیه در هر دو فصل ولاء فرزند مولی مادر را نبود و مولی فرزند مولی پدر او باشند **مسئله**
آزاد کننده مقدم است در میراث آزاد کرده شده از قرابتان ذوی الارحام و آزاد
کننده موخر است از عصبه نسبی **مسئله** اگر معتق بعد از موت مولی بمرد میراث

او پسران مولی را باشند دختران او را مسئله زنان را ولاء نیست مگر که مملوک خود را
آزاد کرده باشند و یا آزاد کرده ایشان بنده را آزاد کرده باشد و یا این زنان مکاتب کرده
باشند و مکاتب ایشان دیگری را مکاتب کرده باشد **فصل** مسئله اگر مردی
بدست زید اسلام آورد و با وی عقد ولاء بست برانکه زید از این مسلمان بستاند میراث
برد و خون بهاء او دهد و یا بر دست زید اسلام آورده و با عمر عقد بست در هردو صورت
ولاء جایز بود و میراث او مولی موالات برد و دیت او نیز مولی موالات دهد اگر او را
وارثی دیگر نبود و اگر او را وارثی دیگر باشد اگرچه از ذوی الارحام بود چون عمه و خاله
و غیر آن وارث از مولی موالات اولی بود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه عقد
موالات هیچ نیست مسئله تواند که ولاء موالات را بحضور مولی موالات انتقال
کند مادام که از و دیت نداده است و با دیگری عقد موالات به بندد اما معتق نتواند که
با دیگری عقد موالات بندد مسئله اگر زنی با مردی عقد ولاء بست بعده فرزند آورد
که پدر او معلوم نیست فرزند نیز در ولاء مادر در آید و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما پسر
در ولاء او در نیاید **کتاب الاکراه** مسئله اکراه عبارت از فعلی است
که مردم بر دیگری کنند پس رضاء بدان فعل زایل شود و شرط اکراه آنست که اکراه کننده
قدرت بود بر تحقیق آنچه بدان تهدید میکند و می ترساند سلطان بود و یا دزد بود و نیز
ترسیدن مکره شرط است از آنچه تهدید می کند و می ترساند مسئله اگر اکراه کرده
بر بیع و یا بر شراء و یا باقرار و یا باجارت بخوف کشتن و یا بزدن سخت و یا به حبس
مدة دراز مکره مخیر بود بعد از زوال اکراه در اجازة و فسخ بیع مسئله در بیع باکراه بعد
قبض مبیع ملک ثابت شود و بقول زفر رحمة الله علیه نشود مسئله اگر بایع ثمن
بطوع قبض کند اجازت بود و همچنان اگر بایع بطوع تسلیم مبیع کرد نیز اجازت بود
مسئله اگر مبیع بدست مشتری هلاک شد و مشتری مکره نیست و اکراه بر بایع است

مشتري قیمت مبیع براي بایع ضامن شود و مکره تواند که اکراه کننده را تضمین کند مسئله
اگر اکراه کردند بر خوردن گوشت خوک و یا مردار و یا خون و یا بر آشامیدن خمر بحبس
کردن و یا بزدن سخت و یا بقید کردن حلال نبود که بخورد مگر که بکشتن و یا به بریدن عضو
بترساند درینصورة حلال بود که بخورد و روا نبود که صبر کند و بکشاید و اگر صبر کند و بخورد
و کشته شد بزهکار بود مسئله اگر اکراه کردند تا مال مسلمان را تلف کند و یا کافر
شود بخداي عز و جل و یا براي پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم دشنام گوید اگر اکراه بکشتن
و یا به بریدن عضو بود رخصت بود که اظهار کلمه کفر کند و یا مال مسلمان هلاک کند و اگر
اظهار کند و دل او با ایمان آرامیده بود بزهکار نبود و اگر کلمه کفر نگفت و مال مسلمان
تلف نکرد و صبر کرد تا کشته شد مثاب و ماجور بود و اگر اکراه بکفر و یا بهلاک مال مسلمان
بحبس و قید و ضرب بود روا نباشد که کلمه کفر گوید و یا مال مسلمان هلاک کند و صاحب
مال بعد از زوال اکراه تواند که از اکراه کننده تاوان بستاند مسئله اگر اکراه کرد
براي کشتن دیگري بغیر حق بخوف کشتن روا نبود که بکشد و صبر کند تا کشته شود مثاب
بود و اگر کشت بزهکار بود و قصاص بر اکراه کننده واجب شود اگر بعمد ابود و بر کشنده
واجب نشود و بقول شافعي رحمة الله علیه بر هر دو واجب شود بر اکراه کننده و بر کشنده
مسئله اگر اکراه کردند تا زن را طلاق گوید و یا بنده را آزاد کند و زن را طلاق گفت
و بنده را آزاد کرد طلاق واقع شود و بنده آزاد شود و در طلاق پیش از دخول طلاق
گوینده و آزاد کننده بقیمت بنده و بنیمه مهر بر اکراه کنندہ رجوع کند مسئله اگر اکراه
کرد براي مرتد شدن و او ردت اظهار کرد و دل او آرامیده بود با یمان زن او مباینه
نشود کتاب الحجر مسئله حجر عبارت از منع کردن است از تصرف
بقول نه بفعل یعني حجر در اقوال بود نه در افعال و اسباب حجر صغر و بندگي و دیوانگي
است مسئله تصرف کودک بي اذن ولي و بنده بي اذن مولی جایز نبود مسئله

تصرف وي زانکه مغلوب بچیم حالي روا نباشد وهرکه از ایشان خرید ویا فروخت کند
وا و فروختن وخریدن میداند ولي مخیر بود در اجازت وفسخ مسئله اگر صبي و
مجنون وبنده مال کسي تلف کردند ضامن شوند مسئله اگر کودک ومجنون براي کسي
اقرار کرد نافذ نبود واقرار بنده درحق بنده نافذ ست ودرحق مولي نافذ نیست تا اگر بنده
بسبب مالي اقرار کند بعد از آزاد شدن لازم شود واگر بنده بحد ویا بقصاص اقرار کند
درحال بروي لازم شود مسئله اگر آزادي عاقل وبالغ سفیه ست بروي حجر جایز
نبود وبقول ابي یوسف ومحمد وشافعي رحمة الله علیهم بر سفیه حجر جایز بود مسئله
اگر کودک بالغ شد ورشید نیست مال وي بدو تسلیم نکنند تا بیست وپنج ساله شود
واگر پیش از این مدت تصرف کرد در مال خود تصرف او جایز بود چون بیست وپنج ساله
شد وده وي رشد ظاهر نشد مفسد ست مال او بدو دهند وبقول صاحبین رحمة الله
علیهما تا رشد ظاهر نشود مال او بدو ندهند مسئله بر حر عاقل وبالغ بسبب فسق و
وام حجر جایز نبود وبقول صاحبین رحمة الله علیهما بجهت فسق جایز بود که حجر کنند
وبقول شافعي رحمة الله علیه جایز بود که بهر اسباب حجر کنند مسئله اگر وام
طلب حبس مدیون کردند قاضي حبس کند تا مال خود را بفروشد ووام ادا کند
مسئله اگر مال مدیون از جنس دراهم ست ووام نیز دراهم ست قاضي تواند که
بي امر مدیون وام او ادا کند واگر وام او دراهم ست ومال دینار ست ویا وام
دینار ست ومال دراهم قاضي تواند که دراهم ودینار بفروشد ووام او ادا کند
واگر مال عروض ویا عقار ست قاضي نتواند که بفروشد وبقول صاحبین رحمة الله
علیهما قاضي تواند که بفروشد رخت او وزیادتها او اگرچه مدیون روا ندارد مسئله
حجر بسبب افلاس جایز بود وبقول صاحبین رحمة الله علیهما اگر غرما طلب حجر مفلس کنند
قاضي حجر کند مسئله اگر مردي مفلس شد وبدست او کالاي ست که از مردي

معین خریده است بایع این کالا بوام دادن دیگر برابر بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
قاضی بطلب بایع بر مشتری حجر کند و بایع را خیار فسخ بود **فصل بلوغ الغلام**

مسئله بلوغ کودک باحتلام و حامله کردن و بانزال بود و اگر این علامات موجود
نشد تا هزده سال تمام شد بالغ بود و بلوغ جاریه بحیض و احتلام و حامله شدن
بود و اگر این علامات موجود نشد بالغ نشود تا هفده سال تمام نشود فاما فتوی آنست
که چون کودک و جاریه پانزده ساله شوند حکم کنند ببلوغ و این قول صاحبین و شافعی
است رحمة الله علیهم **مسئله** ادنی مدة بلوغ در حق کودک دوازده سال است
و در حق جاریه نه سال است **مسئله** اگر کودک و جاریه مراهق شدند و گفتند که
بالغ شدیم تصدیق کنند و احکام ایشان احکام بالغ باشد والله اعلم بالصواب

کتاب الماذون

مسئله اذن عبارتست از کشادن حجر و
اسقاط حق است پس اذن موقت بوقتی و مخصوص بنوعی نشود تا اگر بنده را
اذن کرد یکروز و یا یکماه پیوسته ماذون شود و همچنین اگر اذن کرد بنوعی از انواع
تجارت در جمیع انواع ماذون شود و نزدیک امام شافعی و زفر رحمة الله علیهما ماذون
نشود مگر همان نوع و همان وقت **مسئله** اذن ثابت شود بسکوت تا اگر مولی
بنده را دید که خرید و فروخت کرد و مولی ساکت بود بنده ماذون شود و بقول زفر
و شافعی ماذون نشود **مسئله** اگر مولی بنده را اذن عام کرد و بخریدن کالاء
معین مقید نکرد جایز بود که بنده بخرد و فروشد و وکیل کرداند و در بیع و شراء و گرو
کند و گرو ستاند و استیجار و مضاربت گیرد و نفس خود را اجارت دهد و بقول
شافعی رحمة الله علیه جایز نبود که نفس خود را اجارت کند **مسئله** اقرار ماذون
بوام و غصب و ودیعت جایز بود **مسئله** اگر بنده ماذون زنی را نکاح کند و یا
مملوک خود را تزویج کند و یا مکاتب گرداند و یا آزاد کند و یا وام دهد و یا بخشد جایز نبود

واگر طعام اندک بهدیه دهد و مهمان دارد و یا بسبب عیب از بها کم کند جایز بود

مسئله وام ماذون متعلق برقبه او شود برای وام ماذون را بفروشند مگر که مولی باز خرد و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما بنده ماذون را برای وام نفروشند مسئله

اگر بنده ماذون را برای وام داران فروختند بهاء او میان وام داران برابر اندازه سهم هریک قسمت کنند و آنچه وام باقی ماند بعد از آزاد شدن ماذون طلب کنند مسئله

اگر مولی بنده ماذون را حجر کرد محجور نشود تا بیشتر اهل بازار را معلوم نشود مسئله

اگر مولی بمرد یا دیوانه و یا مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب رفت و یا بنده ماذون گریخت

درین مسائل ماذون محجور شود و بقول شافعی رحمة الله علیه در گریختن محجور نشود

مسئله اگر کنیزک ماذونه از مولی فرزند آورد اذن باطل شود و بقول زفر رحمة الله علیه

باطل نشود مسئله اگر مولی از کنیزک ماذونه مدیونه فرزند آورد و یا مدبر کرد مولی قیمت

او را برای وام داران ضامن شود و در صورة تدبیر اذن باطل نبود مسئله

اگر بنده ماذون بعد از حجر اقرار بامانت و یا بغصب و یا بوام کرد برای شخصی بدانچه در دست

اوست از اموال جایز بود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر ماذون

مدیون است بوامی که محیط رقبه و مال اوست مولی مالک نبود و بدانچه بدست ماذون است

تا اگر مولی بنده ماذون را که از کسب اوست آزاد کرد آزاد نشود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما

آنچه در دست ماذون است مولی مالک وی بود و بنده آزاد شود و قیمت بنده بر مولی

واجب شود مسئله اگر دین ماذون اندک است از قیمت ماذون و از مال او اگر

مولی بنده را که از کسب ماذون است آزاد کند باتفاق جایز بود مسئله اگر ماذون

مدیون بدست مولی کالا فروخت بمثل قیمت جایز بود و کم از قیمت جایز نبود و اگر

مولی بدست ماذون کالا فروخت بمثل قیمت و یا بنقصان جایز بود پس اگر مولی

پیش از استیفاء ثمن مبیع را به ماذون تسلیم کرد ثمن باطل شود و اگر مولی مبیع را

حبس کند برائی استیفاء ثمن جائز بود مسئله اگر مولی ماذون مدیون را آزاد کرد درست باشد وقیمت ماذون برای غرماء ضامن شود وانچه وام زیاده از قیمت بود از ماذون بعد از عتق طلب کنند مسئله اگر مولی بنده ماذون مدیون خود را فروخت و مشتری ماذون را غایب گردانید پس وام داران مخیر اند اگر خواهند بایع را بمقدار قیمت تضمین کنند و یا قیمت از مشتری بستانند و یا بیع را اجازت کنند و ثمن بستانند پس اگر بایع را تضمین کردند بقیمت او بعد از آن بسبب عیب بر بایع رد شد مولی بقیمت او بر وام داران رجوع کند و حق وام داران در ذمه بنده باشد مسئله اگر مولی مشتری را اعلام کرد که این بنده مدیون است و با وجود این اعلام مشتری این بنده را خرید پس وام داران توانند که بیع را باز گردانند و اگر بایع غایب شد مشتری خصم وام داران نبود مسئله اگر مردی در شهر در آمد و گفت من بنده ماذون زیدم و خرید و فروخت کرد هر چه از تجارت است بر و لازم شود مگر که او را برای وام نفروشند تا مولی او حاضر نشود و اگر مولی او حاضر شد و گفت که این بنده ماذون ملت است بود که برائی وام بفروشند و اگر گفت که او محجور است نتوانند که بفروشند مسئله اگر ولی کودک را و یا معتوهی را که عاقل است در خرید و فروخت اذن کرد در بیع و شراء این کودک و معتوه بمنزله بنده ماذون بود

کتاب الغصب

مسئله غصب عبارت از ازالت ید محقه است باثبات ید مبطله مسئله اگر بنده غیر را خدمت فرمود و یا بر دابه غیری سوار شد یا بار کرد غاصب بود و اگر بر بساط غیری نشست غاصب نبود مسئله واجب است بر غاصب که عین مغصوب را در جای که غصب کرده است بر مالک رد کند و اگر هلاک شده است اگر مثلی است چنانکه مکیل و موزون و عددی متقارب است چون جوز و بیضه و فلس و مثل آن رد کند و اگر مثل آن منقطع شده و موجود نیست قیمت مغصوب روز خصومت واجب آید

ولقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه قیمت روز غصب واجب آید ولقول امام محمد
رحمة الله علیه قیمت روز منقطع واجب آید واگر مغصوب مثلی نیست چنانکه جامه
وستور وغیر آن قیمت روز غصب واجب آید مسئله اگر غاصب دعوی هلاک مغصوب
میکند قاضی حبس کند غاصب را تا معلوم شود که اگر عین مغصوب باقی بودی وی اظهار
کردی بعده حکم کند به بدل آن مسئله غصب در منقول متحقق شود واگر عقار را غصب
کرد وبدست غاصب هلاک شد ضامن نشود ولقول محمد رحمة الله علیه غصب در عقار
نیز ثابت شود وبهلاک آن ضامن شود مسئله اگر در عقار بفعل غاصب
نقصان شد چنانکه ساکن شد وبسبب سکنی او چیزی خراب شد ویا بسبب زراعت
در زمین نقصان شد تاوان نقصان واجب شود باتفاق چنانکه در منقول مسئله
اگر بنده مغصوب را باجارت داد وبدین سبب در بنده نقصان شد نقصان
قیمت بنده بر غاصب واجب شود وآنچه اجرت قبض کرده است صدقه کند ولقول
ابی یوسف رحمة الله علیه صدقه نکند وهمچنین اگر غاصب در مغصوب ویا در ودیعت
تصرف کرد وربح حاصل شد ربح غاصب را حلال نبود وصدقه کند ولقول ابی یوسف
رحمة الله علیه صدقه نکند مسئله اگر کالای مغصوب بفعل غاصب متغیر شد واسم او
زایل شد ملک مالک از وی زایل شود وغاصب مالک شود تاوان بروی واجب شود
ومنفعت گرفتن بدان کالا حلال نبود مگر بعد از اداء تاوان ولقول زفر رحمة الله علیه
پیش از اداء تاوان انتفاع حلال بود ولقول امام شافعی رحمة الله علیه حق مالک
منقطع نشود چنانکه گوسفند را بعد از غصب ذبح کرد وبریان کرد یا آن را پخت ویا گندم
مغصوب را آس کرد ویا زراعت کرد ویا آهن را غصب کرد وتیغ ساخت ویا مس
ویا روی را غصب کرد واوانی ساخت ویا چوبی را غصب کرد وبران بنا کرد مسئله
اگر زر ویا نقره را غصب کرد ودراهم ودنانیر ساخت ویا آوندی ساخت ملک مالک زایل

شود پس مالک این درم هم و دنانیر را بستاند و هیچ تاوان نکند و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما غاصب مالک شود و مثل آن تاوان واجب آید **مسئله** اگر گوسفند
بلی غصب کرد و ذبح کرد مالک مخیر بود یا گوسفند مذبوح را بغاصب دهد و بقیمت آن تاوان
ستاند و یا گوسفند مذبوح را نگاه دارد و نقصان قیمت تاوان ستاند و همچنین اگر
جامه کسی را بستاند و بسیار پاره کرد که بیشتر منافع او باطل شد مالک مخیر بود تمام قیمت
از غاصب بستاند و جامه غاصب را بود یا جامه را نگاه دارد و نقصان جامه تاوان ستاند
و اگر اندک پاره کرد نقصان از غاصب بستاند و جامه مالک را بود **مسئله** اگر زمین را غصب
کرد و درو نهال کرد و یا بنا کرد غاصب نهال و بنا را بر کند و زمین را بمالک رد کند و اگر در
زمین بسبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود برای غاصب قیمت
بناء و نهال نقصان شود و مالک ضامن شود نهال و زمین را بود **مسئله** اگر جامه را بعد از
غصب رنگ کرد و یا در پست مغصوب روغن آمیخت غاصب قیمت جامه سفید و مثل آن
پست ضامن شود و پست و جامه غاصب را بود و اگر مالک خواهد که جامه و پست بستاند قیمت رنگ
و مثل آن روغن بغاصب دهد تواند و بقول شافعی رحمة الله علیه مالک تواند که جامه
نگاه دارد و غاصب را گوید تا رنگ خود بقدر امکان از جامه برگیرد **فصل**
اگر غاصب مغصوب را غایب گرداند و ضمان داد غاصب مالک شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه مالک نشود **مسئله** در قیمت مغصوب قول غاصب معتبر بود با سوگند و اگر
مالک گواه آورد که قیمت مغصوب بیشتر از آنست که غاصب میگوید بینه مالک مسموع بود و اگر
پیدا شد و قیمت او بیشتر از آنست که غاصب ضامن شده است و تاوان بقول مالک
داده است و یا بگواه و بنکول غاصب از سوگند مالک را اختیار نبود و کالا غاصب را
بود و اگر تاوان بقول غاصب شده است مالک مخیر بود یا امضاء ضمان کند و یا مغصوب
باز ستاند و عوض رد کند **مسئله** اگر بنده مغصوب را فروخت بعده مالک اورا

قیمت بنده بستد بیع غاصب نافذ ست واگر غاصب بنده را آزاد کرد بعده تاوان داد جائز نبود مسئله زواید مغصوب امانتی ست بدست غاصب چنانکه جاریه در دست غاصب فرزند آورد و یا از باغ مغصوب میوه حاصل شد امانت بود تا اگر هلاک شود تاوان زواید بر غاصب واجب نباید و اگر غاصب در زواید تعدی کرد تاوان زواید بر غاصب واجب شود و همچنین اگر مالک زواید را طلب کرد و غاصب نداد درین صورت نیز تاوان بر غاصب واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه زواید مغصوب مضمون ست و هلاک او بر غاصب تاوان واجب شود مسئله آنچه جاریه مغصوبه بسبب ولادت نقصان شود غاصب ضامن شود و اگر در قیمت ولد چندان است که وفاء تاوان توان کرد تاوان از غاصب ساقط شود مسئله اگر جاریه مغصوبه از غاصب حامل شده بعده بر مالک رد کرد و بسبب ولادت بدست مالک بمرد غاصب قیمت جاریه مغصوبه از روز علوق ضامن شود و اگر حره مغصوبه از غاصب حمل گرفت بسبب ولادت بمرد ضامن نشود باتفاق و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در کنیزک ضامن نشود مسئله غاصب منافع مغصوب را ضامن نشود مگر که در مغصوب نقصان شود باستعمال او پس نقصان را ضامن شود و بقول شافعی منافع مغصوب را ضامن ست و اجر مثل دهد مسئله اگر مسلمانی خمر و یا خنزیر مسلمانی را هلاک کرد ضامن نشود و اگر مسلمانی خمر و یا خنزیر ذمی را هلاک کرد ضامن شود و بقول شافعی رحمة الله علیه برای ذمی نیز ضامن نشود مسئله اگر خمر مسلمانی را غصب کرد و سرکه ساخت و یا پوست مردار را غصب کرد و دباغت کرد مالک خمر تواند که سرکه بستاند و هیچ ندهد و مالک پوست نیز پوست را بستاند فاما آنچه بدباغت زیادة شده ست بغاصب دهد و اگر غاصب سرکه و پوست مدبوغ را هلاک کرد سرکه را ضامن شود و پوست را ضامن نشود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما پوست مدبوغ را ضامن شود و آنچه بدباغت زیادة

شده است مالک با غاصب بازدهد مسئله اگر مسلمانی بربط یا طبل یا مزمار یا رباب

یا دف از آن مسلمانی بشکست ضامن شود بقیمت چوبهاء این اشیاء و یا شراب

سکر یا منصف مسلمانی بریخت ضامن شود و بیع این چیزها جائز بود و بقول صاحبین

رحمة الله علیهما ضامن نشود و بیع این اشیاء جائز نباشد مسئله اگر مدبر و یا ام ولد

کسی را غصب کرد و بدست او مرد قیمت مدبر باتفاق ضامن شود و قیمت ام ولد

ضامن نشود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما قیمت ام ولد را نیز ضامن شود والله اعلم

کتاب الشفعة

مسئله شفعه عبارت از مالک شدن بقعه را برای شفیع به بهای که مشتری خریده است بطریق جبر بر مشتری مسئله شفعه واجب است برای شریک در نفس مبیع بعده برای شریک در حق مبیع چون شرب و طریق اگر شرب و طریق خاص باشند بعده برای همسایه متصل بقعه و بقول شافعی رحمة الله علیه شفعه نرسد مگر کسیرا که در بقعه شریک بود مسئله اگر یکی را بر دیوار دیگری تیرها است و یا چوبی که بر دیوار دیگر است شرکت دارد شریک نباشد در بین سرای بلکه همسایه باشد در شفعه مسئله شفعه مر شفیعان را بر عدد رؤس بود نه بر اندازه نصیب تا اگر یکی شریک ثلث دارد و دوم نصف دارد در شفعه هر دو برابر اند و همچنین اگر یکی همسایه به دو جانب اتصال دارد بمبیع و همسایه دوم بیکی جانب در شفعه هر دو برابر اند و مناصفه برند مسئله شفعه بعقد بیع واجب شود و بگواه گرفتن استقرار گیرد و بگرفتن سرای را بتسلیم مشتری و یا بحکم قاضی مالک شود

باب طلب الشفعة

مسئله اگر شفیع را علم شد به بیع در آن مجلس گواه گیرد بر طلب شفعه بعده اگر مبیع بدست بایع است بر بایع گواه گیرد و اگر مبیع بدست مشتری است نزدیک مشتری گواه گیرد و یا نزدیک عقار گواه گیرد بطلب شفعه و بعد از استشهاد اگر تاخیر کرد و برای طلب شفعه حضور نکرد حق شفعه

باطل نشود و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه اگر بعد از استشهاد یکمجلس حکم گذشت و مخاصمت
نکرد باختیار شفعه باطل شود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما اگر بعد از اشهاد یکماه بیعذر تاخیر کرد
شفعه او باطل شود مسئله چون شفیع نزدیک قاضي طلب شفعه کرد و قاضي از
مدعا علیه پرسد از ملکیت خانه که بدان سبب شفعه مي طلبد آن خانه ملک شفیع هست
یا نه اگر اقرار کرد بملک شفیع و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفیع بینه اقامت کرد
شفعه ثابت شود و باز قاضي از مدعا علیه پرسد که آن خانه که بدان شفعه مي طلبد
مدعا علیه خریده است یا نه اگر مدعا علیه اقرار کرد بشراء آن خانه و یا منکر شد و از سوگند نکول
آورد و یا شفیع بینه اقامت کرد حکم کند بشفعه مسئله لازم نیست بر شفیع حاضر آوردن
ثمن در وقت دعوی بلکه بعد از حکم لازم شود مسئله اگر مبیع بدست بایع بود شفیع
بر بایع خصومت کند مسئله قاضي بینه شفیع نشنود تا مشتري حاضر نشود
مشتري حاضر نشود و چون مشتري حاضر شود بینه بحضور او بشنود و بحضور او بیع بر اند
و بشفعه بر بایع حکم کند و عهده نیز بر بایع کند مسئله وکیل بشراء خصم بود شفیع را
تا دام که مشتري سرا را بموکل تسلیم نکرده است مسئله شفیع تواند که بحکم خیار رؤیت
و یا بحکم خیار عیب رد کند اگرچه مشتري شرط برائت کرده باشد از عیب مسئله
اگر میان شفیع و مشتري اختلاف شد در ثمن و مشتري سرا را قبض کرده
و ثمن تسلیم کرده است قول مشتري مقبول بود با سوگند و اگر شفیع و مشتري بینه
اقامت کردند بینه شفیع مسموع بود و بقول ابي یوسف و شافعي رحمة الله علیهما
بینه مشتري مسموع بود مسئله اگر مشتري بهاء زیاده مي گوید و بایع کم از آن مي گوید
و بایع ثمن قبض نکرده است شفیع سرا را بگیرد بدانچه بایع مي گوید و اگر بایع ثمن قبض
کرده است شفیع سرا را بدانچه مشتري مي گوید بستاند مسئله اگر بایع از مشتري
بعضي از ثمن کم کرد از شفیع نیز کم شود و بقول امام شافعي رحمة الله علیه از شفیع کم نشود

و اگر بایع از مشتري تمام ثمن حط کرد از شفیع ساقط نشود و اگر مشتري زیادة کرد در ثمن
زیادة بر شفیع لازم نشود مسئله اگر کسي سرا را خرید بمقابله کالائي و یا بمقابله عقاري
دیگر پس بگیرد آن دار را شفیع بقیمت آن کالاء و بقیمت آن عقار بستاند و اگر سرا را
بمقابله مکیل و یا موزون خرید شفیع بمثل آن بستاند مسئله اگر کسي سرا را خرید بثمن
مؤجل شفیع مخیر بود به بهاء حال بستاند و یا صبر کند تا مهلت بگذرد مسئله اگر ذمي
سرا را خرید بخمر و یا بخنزیر و شفیع نیز ذمي است شفیع نیز بمثل آن خمر و بقیمت آن
خوک سرا را بستاند و اگر شفیع مسلمان است بقیمت خمر و قیمت خوک مسئله
اگر مشتري در سرائي بنا کرد و یا نهال کرد بعده براي شفیع حکم شد بشفعه شفیع
مخیر بود یا سرا را بستاند و قیمت نهال و بناء یا ثمن سراء بمشتري دهد و یا مشتري
جبر کند تا بناء و نهال خود برکند و ببرد و بقول شافعي و مالک و روایتي از ابي یوسف رحمة الله
علیهم شفیع مخیر بود یا قیمت بناء و نهال و بناء و سراء بمشتري دهد و سرا را بستاند
و یا بنا و نهال بگذارد برکنده نکند مسئله اگر شفیع سرا را بحکم شفعه بستد و
دران بنا و نهال کرد بعده آن سرا را کسي باستحقاق برد شفیع رجوع کند
بثمن فقط و بقیمت بنا و نهال رجوع نکند بر بایع اگر از وستده باشد و نه بر مشتري
اگر از وستده باشد و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه بقیمت بنا و نهال نیز رجوع
کند مسئله اگر سرائي خراب شد و یا درختان باغ خشک شدند بیفعل مشتري شفیع
مخیر بود بتمام بها بستاند و یا بگذارد و بقول شافعي رحمة الله علیه بحصه بستاند مسئله
اگر مشتري بنا و سرا را نقض کرد شفیع تواند که بحصه بستاند یعني حصه بناء کم کند
و منقوض مشتري را بود و یا بگذارد مسئله اگر زمیني را با درخت خرما و یا خرما خرید
شفیع تواند که زمین را با درخت خرما با خرما بتمام بها بستاند و این جائي بود که در بیع
ذکر خرما نیز کرده باشد و همچنین اگر زمین را با درخت خرید و در و میوه نبود و به مشتري

میوه حاصل شده در بیع صورة نیز شفیع تواند که بگیرد و اگر مشتري میوه را ببرید و آن میوه پیش از خریدن موجود بوده است حصه میوه از شفیع ساقط شود و اگر این میوه در دست مشتري حادث شده است شفیع تمام بها بستاند و حصه میوه کم نکند

باب ما تجب فيه الشفعة وما لا تجب

مسئله شفعه در عقاری واجب شود که بمقابله مال تملیک کنند مسئله در بیع عروض وکشتي و بنا و درخت که بی زمین فروخته شوند شفعه نرسد

زیرا که منقول اند و اگر فروخته شوند با زمین واجب شود برای تبع زمین ١٢ عینی ١٢

مسئله اگر سرای را بمقابله مهر زن کردانید و یا زمین بمقابله اجرت داد و یا خلع زن بخانه معین کردانید و یا بعقاری صلح کرد از قصاص و یا بنده را بعوض عقاری آزاد کرد و یا سرای را بشرط عوض بخشید درین مسائل شفعه نرسد و بقول شافعي رحمة الله علیه بجز مسئله هبه درین مسائل شفعه برسد مسئله اگر سرای را بشرط خیار فروخت شفعه نرسد مسئله اگر سرای را به بیع فاسد فروخت شفعه نرسد مگر که حق فسخ به بنا منقطع شود بعده شفعه رسد

زیرا که خیار او را خارج نمیکند از ملک او ١٢ ... زیرا که مستحق فسخ است ١٢ عینی ١٢

و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما حق فسخ به بناء منقطع نگردد و شفیع را شفعه نرسد مسئله در تقسیم عقار مشترک همسایه را شفعه نرسد مسئله اگر کسی سرای را خرید و شفیع شفعه تسلیم کرد بعده مشتري بخیار رویت و بخیار شرط و یا بخیار عیب بحکم قاضی رد کرد شفیع را شفعه نرسد و اگر بحکم قاضی رد کرد شفعه رسد مسئله در اقالت بیع شفعه رسد والله اعلم

باب ما يبطل به الشفعة

مسئله شفعه باطل شود بترک طلب مواثبت و یا بترک طلب تقریر و طلب مواثبت آنست که بمجرد شنیدن در حال طلب شفعه کند تا اگر خبر بیع بدو رسید و طلب نکرد و قادر بر طلب و ساعتي تاخیر کرد شفعه باطل شود و طلب تقریر آنست که در مجلس که شفیع را به بیع علم شده است از آنجا برخیزد و نزدیک بایع رود گواه گیرد اگر مبیع در دست او بود و یا نزد مشتري گواه گیرد برای طلب شفعه و یا نزدیک عقار گواه گیرد مسئله اگر شفیع از شفعه صلح کرد بعوض شفعه باطل شود و واجب است بر شفیع که عوض را بسوی مشتري رد کند

مسئله شفعه باطل شود بمردن شفیع اگر بعد از بیع پیش از قضا شفیع مرده باشد مسئله
بمردن مشتری شفعه باطل نشود مسئله اگر شفیع خانهٔ مملوک خود را که بسبب آن
شفعه طلب میکرد فروخت پیش از آنکه حکم شود بشفعه شفعهٔ او باطل شود مسئله بایع را
دران خانه که فروخت شفعه نرسد اگرچه بایع وکیل بود یا اصیل وهمچنین اگر وکیل بایع فروخت
نیز بایع را شفعه نرسد وهمچنین اگر شفیع ضمان درک شد بایع را شفعهٔ او باطل شود مسئله
اگر خانه خرید و یا وکیل او و یا دیگری برای او خرید او را شفعه برسد مسئله اگر شفیع را
خبر شد که این سرای بهزار درم فروخته شد و شفعه را تسلیم کرد بعده معلوم شد که بکم از
هزار درم فروخته شده است و یا بحنطه و یا بجو فروخته شده است که قیمت حنطه و جو هزار درم
است و یا بیشتر شفعه برسد و اگر معلوم شد که بدنانیر فروخته شده است که قیمت آن هزار درم
است شفعه نرسد مسئله اگر شفیع را خبر کردند که این خانه را زید خریده است شفعه
تسلیم کرد بعده معلوم شد که عمر خریده است شفعه برسد مسئله اگر خانه را فروخت
مگر مقدار یک گز بجانب حدی که متصل خانهٔ شفیع است شفعه نرسد مسئله اگر از
خانهٔ کسی یک سهم خرید بهاء معین بعده باقی خانه نیز خرید همسایه را در سهم اول
شفعه رسد و در باقی شفعه نرسد مسئله سرای را خرید به بهاء معین بعده
مشتری بعوض بهاء جامه داد شفیع بدان بهاء جامه بستاند نه بجامه مسئله حیله
کردن برای اسقاط شفعه و برای اسقاط زکوة مکروه نبود و بقول محمد رحمة الله علیه
مکروه بود مسئله اگر پنج کس سرای خریدند شفیع تواند که نصیب یکی بگیرد و اگر یکی از
پنج نفر خرید شفیع تمام بستاند و یا بگذارد و نتواند که حصه بعضی بگذارد و بقول [illegible]
رحمة الله علیه تواند که در مسئله دوم حصه یکی بستاند چنانکه در مسئله اول مسئله اگر
نیم سرای غیر مقسوم خرید بعده با بایع قسمت کرد شفیع تواند که این نصف که بعد از
قسمت بجانب مشتری آمده است بحکم شفعه بستاند مسئله اگر سرای را فروخت

وبنده ماذون مدیون بایع دران سرا شفیع است این بنده ماذون مدیون راست که بحکم شفعه از مولی بستاند وهمچنین اگر بنده ماذون مدیون خانه را فروخت مولی اورا بشفعه رسد مسئله اگر پدر و یا وصی شفعه صغیر را تسلیم کردند جایز بود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود و صغیر بعد از بلوغ تواند که شفعه طلب کند مسئله اگر وکیل برای طلب شفعه تسلیم شفعه کرد جایز بود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود

کتاب القسمة

مسئله قسمت جمع کردن نصیبی شایع است در مکان معین و قسمت مشتمل است بر افراز و مبادله یعنی در قسمت مثلی چنانکه مکیل و موزون و عددی متقارب معنی افراز ظاهر است و در قسمت غیر مثلی چنانچه حیوان و عروض و عقار معنی مبادله ظاهر است پس شریک در مثلی نصیب خود تواند که بغیبت شریک دوم نصیب خود بگیرد و از غیر مثلی شریک نتواند که بغیبت شریک دوم نصیب خود بگیرد اگر یک شریک طلب قسمت کرد از شریک حاضر در غیبت شرکاء دیگر اگر مال یک جنس است شریک حاضر را جبر کنند برای قسمت و اگر مال مشترک اجناس مختلف است جبر نکنند مسئله مندوب است که قاضی قاسمی را نصب کند برای قسمت بی مزد و نفقه او از بیت المال دهد و اگر رزق او از بیت المال ندهد مزد قاسم بر متقاسمان بود بعدد رؤس و بقول صاحبین رحمة الله علیهم بر اندازه نصیب هر یکی بود مسئله واجب است که قاسم پارسا و امین و دانا بالقسمة بود و قاضی مردمان را بر یک قاسم معین جبر نکند و نگذارد که قاسمان شریک شوند مسئله اگر شریکان نزدیک قاضی حاضر شدند و بدست ایشان سرائیست و یا عقاریست و دعوی کردند که این را میراث رسیده است از فلان قاضی قسمت نکند میان ایشان تا بینه اقامت نکنند بر موت مورث و بر احضار ورثه و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما قاضی عقار را یا سرا را باقرار ورثه قسمت کند و در صک قسمت ذکر کند

را باقرار ایشان قسمت کرده است و در منقول باقرار ایشان باتفاق قسمت کنند

مسئله در عقار مشترک بسبب خریدکی باقرار ایشان قسمت کنند مسئله اگر در

سرای مشترک دعوی ملک می کنند و نمیکویند که چکونه با ایشان منتقل شده است

باقرار ایشان قسمت کنند مسئله اگر در زمینی دو کس دعوی کردند و بینه اقامت کردند که این

سراء در دست ایشانست و قسمت طلب کردند قاضی قسمت نکند تا بینه اقامت نکنند

که این سراء از آن ایشان است مسئله اگر دو کس وارث حاضر شدند و بینه

اقامت کردند بر موت مورث و شمار ورثه و سراء بدست ایشان است و با ایشان

وارثی غائب است یا صغیر قاضی بطلب حاضران قسمت کنند و وکیل یا وصی را نصب کند

برای قبض نصیب غایب و صبی مسئله اگر بعضی از شریکان در سراء خریدکی

در غیبت یک شریک قسمت طلب کردند قاضی قسمت نکند تا غائب حاضر نشود

و همچنین اگر سراء بدست وارث غائب و یا بدست صغیر است قسمت نکنند

و همچنین اگر یک وارث حاضر شد و قسمت طلب کرد قسمت نکنند مسئله اگر بعضی

ورثه بنصیب خود بعد از قسمت انتفاع تواند گرفت و بعضی را نصیب اندک

و بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع نتواند گرفت و بقسمت ایشان ضرری باشد

اگر صاحب کثیر قسمت طلب کند قسمت کنند و بطلب صاحب قلیل قسمت نکنند

و اگر هر یکی بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع تواند گرفت بطلب هر یکی قسمت کنند

و اگر هر یکی بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع نتواند گرفت و بقسمت هر یکی را ضرر

میرسد قسمت نکنند مگر برضاء ایشان مسئله اگر عروض یک جنس است قسمت کنند

و اگر عروض دو جنس است و یا اجناس مختلفه و یا جواهر است و یا بنده گان اند و یا گرمابه و یا چاه

و یا آسیا قسمت نکنند مگر برضاء ایشان مسئله اگر سرایها مشترک است در

یک شهر هر سرائی علاحده قسمت کنند و نصیب یکی در یک سراء جمع نکنند مگر برضاء

ایشان و بقول صاحبین رحمة الله علیهما اگر قاضی مصلحت بیند بعضی در بعضی قسمت کند یعنی

هر یکی را سراء دهد مسئله اگر سرا و زمین کشت و یا سراء و دوکان است هر یکی را

باتفاق علاحده قسمت کند مسئله باید که قاسم انچه قسمت خواهد کرد صورت کند و برابر

سهام قسمت و جدا کند بقسمت کردن از یک دیگر را و گز کند و بناء را قیمت کند و حق نصیب را

بطریق و شرب افراز کند و هر نصیب را نام نهد باول و دوم و سیوم و نام ایشان

بنویسد و قرعه اندازد هر که نام او اول بار بیرون اید سهم اول او را باشد و هر که نام او دوم

بیرون آید سهم دوم او برد و دراهم را در قسمت در نیارد مگر برضاء ایشان

مسئله اگر در قسمت یک شریک را راه آب و یا راه گذر در ملک دیگر افتاد و در قسمت

شرط نکرده اند که آن راه شریک در ملک شریک دیگر بود اگر ممکن بود شریک

راه خود بگرداند بجانب دیگر راه کند و اگر ممکن نبود قسمت را فسخ کند مسئله اگر در منزلی

بالا و فرود است و در منزلی دیگر فرود است و بالا ندارد و منزل دیگر بالا دارد و فرود ندارد هر یکی

جدا قسمت کند و بقیمت قسمت کنند و این قول امام محمد است رحمة الله علیه و فتوی بر این است

و بقول امام اعظم و ابی یوسف رحمة الله علیهما بگز قسمت کنند علو و سفل را فاما بقول ابی

رحمة الله علیه یک گز از فرود برابر دو گز بالا بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه یک گز از فرود

برابر یک گز بالا است مسئله اگر سرائی و یا زمینی را میان شرکا قسمت کردند و بعضی

از ایشان منکر از استیفاء نصیب خود شدند و دو قاسم گواهی دادند که او نصیب خود

استیفا کرده است گواهی ایشان مقبول بود و بقول محمد و شافعی رحمة الله علیهما

مقبول نبود مسئله اگر یکی از شرکاء دعوی بکرد که از نصیب سرا او چیزی در دست

شریک دیگر است و پیش ازان اقرار باستیفاء نصیب خود کرده است تصدیق نکنند

مگر بدو گواه و اگر مدعی میگوید که من نصیب خود استیفا کرده بودم و بعضی ازان گرفتی

قول خصم او شنوند با سوگند و اگر یک شریک می گوید که نصیب من فلان موضع

اقرار

وآن تسلیم نکرده اند و یا استیفاء او گواهی بنهند و شریک دوم تکذیب می کند هر دو را سوگند دهند و قسمت بر اندازند مسئله اگر در قسمت غبن فاحش ظاهر شد قسمت بر اندازند مسئله اگر بعضی شایع از نصیب یک شریک مستحق شد بحصهٔ آن در نصیب شریک دوم رجوع کند و قسمت بر نیندازند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما قسمت بر اندازند اگر ظاهر شد در ترکه دینی که در گیرنده هست تمام ترکه را بعد از قسمت فسخ کرده شود قسمت را مسئله اگر دو شریک نوبت کردند در سکنی یک سراء و یا در سکنی دو سراء و یا در خدمت یک بنده و یا در خدمت دو بنده و یا در اجرت یک سراء یا در اجرت دو سراء جایز بود و اگر نوبت کردند در اجرت یک بنده و یا دو بنده و یا در اجرت یک استر و یا دو استر و یا سوار شدن یک استر و یا دو استر و یا در میوه درخت و یا در شیر گوسپند جایز نبود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما نوبت در اجرت دو بنده و یا در سوار شدن یک استر و یا دو استر و یا در اجرت دو استر جایز نیست والله اعلم

کتاب المزارعة

مسئله مزارعت عقدیست بر کشت کردن به بعضی از خارج مسئله مزارعت جایز نیست بقول کسیکه مزارعت درست دارد و بشرایط یکی شرط آنست که زمین صالح زراعت بود و شرط دوم آنکه مالک زمین و مزارع را اهلیت عقد بود و شرط سیوم آنکه مدة زراعت بیان کنند و شرط چهارم آنکه بیان کنند که تخم از جهت کی باشد و شرط پنجم آنکه نصیب کسی که تخم از جهت او نیست بیان کنند و شرط ششم آنکه رب ارض تخلیه کند میان زمین و میان عامل تا اگر شرط کردند که صاحب زمین با مزارع کار کند عقد مزارعت فاسد شود و شرط هفتم آنکه شرکت در خارج شرط کرده باشند و شرط هشتم آنکه جنس تخم بیان کنند بقول صاحبیه رحمة الله علیهما

مزارعت وقتي درست بود كه زمين وتخم از يكي بود وعمل وستور از ديكري بود ويا
زمين از يكي بود وتخم وعمل وستور از ديكري بود ويا عمل از يكي بود وزمين وتخم وستور
از ديكري بود **مسئله** اكر زمين وستور از يكي بود وتخم وعمل از ديكري بود ويا تخم
از يكي بود وباقي از ديكري بود ويا تخم وستور از يكي بود وباقي از ديكري بود ويا يكي را چند
پيمانه معين شرط كنند ويا آنچه از زراعت بر كناره جوئي بود براي يكي شرط
كنند درين صورة عقد مزارعت جايز نبود **مسئله** اكر شرط كردند كه صاحب تخم
تخم خود را بر كيرد وباقي ميان ايشان مشترك باشد ويا شرط كردند كه اول خراج
بر كيرند وباقي ميان ايشان قسمت شود ودر هر دو صورة مزارعت فاسد شود **مسئله**
اكر عقد مزارعت فاسد شد خارج صاحب تخم را بود براي شريك ديكر اجر مثل
زمين واجب آيد وزياده بر شرط نكنند **مسئله** اكر عقد مزارعت درست
شد خارج بحكم شرط قسمت شود واكر درين صورة از زمين هيچ بيرون نيايد
براي عامل هيچ واجب نيايد **مسئله** اكر بعد از عقد مزارعت صاحب تخم
از عمل امتناع آورد جبر نكنند واكر ديكري امتناع آورد از عمل جبر كنند **مسئله** بمردن
يكي از متعاقدين مزارعت باطل شود **مسئله** اكر مدت مزارعت كذشت وزراعت
هنوز نرسيده است بر مزارع اجر مثل زمين واجب آيد تا ادراك زراعت **مسئله**
نفقه زراعت بر اندازه حصه هر يكي قسمت كنند چنانچه مزد درودن وكوفتن وپاك
كردن وبرداشتن زراعت بعد از درودن بر اندازه هر يكي قسمت كنند **مسئله**
اكر در عقد مزارعت نفقه زراعت بر عامل شرط كرده باشد مزارعت فاسد شود
وبروايتي از ابي يوسف رحمة الله عليه اكر اين عمل بر عامل شرط كرده اند جايز بود والله اعلم

كتاب المساقات **مسئله** مساقات عبارت از عقدي است
كه واقع شود بر دفع كردن درختان بكسي كه در آن عمل كند بر آن شرط كه ميوه ميان

ایشان بود و این نیز بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه باطل است چنانکه مزارعت
و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز است اگر مدتی معلوم ذکر کنند و جزوی مشاع
از میوه معین کنند مسئله مساقات جایز بود در درخت و در انگور و در ترها
و بیخها بادنجان و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نبود مگر در خرما و انگور مسئله
اگر درخت میوه دار را بعقد مساقات دهد تا اگر بعمل او در میوه زیادت شود
جایز بود و اگر میوه رسیده باشد جایز نبود چنانکه عقد مزارعت بعد از رسیدن
زراعت جایز نبود مسئله چون عقد مساقات فاسد است برای عامل
اجر مثل عمل او واجب شود مسئله عقد مساقات بمردن یکی از متعاقدین
باطل شود مسئله عقد مساقات را بعذر فسخ کنند چنانکه عقد مزارعت تا اگر
عامل دزد و یا بیمار بود که عمل نتواند کرد فسخ کنند

کتاب الذبایح

مسئله ذبایح جمع ذبیحه است و ذبیحه اسم مذبوح است و ذبح بریدن رگهاء حلق است
مسئله مذبوح مسلمان و جهود و ترسا و کودک و زن و گنگ و ختنه ناکرده حلال است
مسئله مذبوح مغ و بت پرست و محرم و مرتد حلال نیست مسئله اگر در حالت ذبح بعمدا
تسمیه نگفت حرام بود و بقول شافعی رحمة الله علیه حلال بود مسئله اگر بفراموشی
در حالت ذبح تسمیه نگفت باتفاق حلال بود مسئله مکروه است که در حالت ذبح با نام
خداء عز و جل دیگری را یاد کند و یا نزدیک ذبح گوید که ای بار خدای قبول کن از فلان
و اگر پیش از تسمیه و پیش از خوابانیدن ذبیحه گوید جایز بود مسئله ذبح میان
حلق و سینه است و جای ذبح رگهاء حلق است و آن چهار است یکی مری است و آن
مجری طعام و شراب است رگ دوم نای گلوی است که آن را حلقوم خوانند و این
مجری نفس است و دو دیگر شه رگ اند و این هر دو مجری خون اند مسئله
اگر سه رگ در ذبح بریده بود هر کدام که باشد و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه

شرط است که آن سه رگ حلقوم و مری و یکی از دو ودجین بود و بقول محمد شرط
است که از هر رگی بیشتر بریده شود مسئله اگر بناخن و یا بسرون و یا استخوان
و یا بدندان جدا شده و یا پوست نی و یا بکلوخ و بدانچه رگ ببرد و خون بریزد
ذبح کند جایز بود فاما بدندانی و ناخنی که جدا نکرده باشند ذبح جایز نبود و بقول شافعی
رحمة الله علیه بدندان و ناخن جدا شده اگر ذبح کردند مذبوح حرام باشد مسئله
مستحب است که کارد تیز کند مسئله مکروه است که در حال ذبح کردن کارد را با استخوان
گردن رساند و یا تمام سر ببرد و یا از پس گردن ذبح کند مسئله اگر شکاری
موالست گرفت ذبح کنند و اگر چهارپای اهلی رمیده و یا در چاه افتاد ذبح او بجرح بود
و بقول مالک رحمة الله علیه بجراحت کردن حلال نشود مسئله سنت است
که شتر را نحر کنند یعنی رگهای گلو شتر نزدیک سینه ببرند و در گاو و گوسفند
سنت است که ذبح کنند و اگر شتر را ذبح کنند و گاو و گوسفند را نحر کنند مکروه بود
و ذبیحه حلال بود و بقول مالک رحمة الله علیه حرام بود مسئله اگر ماده شتر
نحر کرد و یا ماده گاو را ذبح کرد و از شکم او بچه مرده بیرون آمد نخورند اگرچه موی بر
او برآمده باشد و یا برنیامده باشد و بقول صاحبین و شافعی رحمة الله علیهم
چون خلقت او تمام شده است خوردن او جایز بود و ذبح مادر او بمنزله ذبح
او بود **فصل** مسئله آنچه از چهارپای نیش دارد و از پرندگان چنگل
دارد نخورند و مراد از نیش و چنگل آنست که سلاح بود ایشان را و بدان
شکار و جراحت کنند مسئله زاغ کشت خوار حلال است و زاغ مردار خوار
حرام است مسئله خوردن کفتار و سوسمار و زنبور و باخه و حشرات
یعنی آنچه زیر زمین باشند حرام است و بقول شافعی رحمة الله علیه کفتار
و سوسمار حلال است مسئله خوردن خر اهلی و استر و اسپ حرام است

و بقول صاحبین رحمة الله علیهما بخوردن گوشت اسپ باکی نیست مسئله خوردن
خرگوش حلال است مسئله آنچه گوشت او خوردن حرام است چون ذبح کنند
گوشت و پوست او پاک شود مگر آدمی و خوک و بقول شافعی رحمة الله علیه
حرام است بذبح کردن گوشت و پوست او پاک نشود مسئله از حیوان آبی
نخورند مگر ماهی زنده فاما ماهی که در آب بی آفت مرده باشد حرام بود مسئله ماهی
و ملخ بی ذبح حلال اند مسئله اگر گوسپندی بعد از ذبح جنبید و یا خون او بیرون
آمد حلال بود و اگر نجنبید و خون او بیرون نیامد حلال نبود و این مسئله جای است که
در وقت ذبح کردن حیات او معلوم نبود و اگر در وقت ذبح حیات او معلوم بوده
حلال بود اگرچه نجنبد و خون بیرون نیاید **کتاب الاضحیه** مسئله
اضحیه واجب است بر مسلمان آزاد و مقیم و توانگر از نفس خود در روز عید اضحی و
بقول شافعی رحمة الله علیه و روایتی از ابو یوسف رحمة الله علیه اضحیه سنت
مؤکده است مسئله از فرزند صغیر اضحیه واجب نیست مسئله اضحیه از یک
نفس یک گوسپند و از هفت نفر یک شتر و یا یک گاو دهند مسئله وقت اضحیه
از صبح صادق روز عید اضحی است و دو روز دیگر بعد از عید و بقول شافعی رحمة الله
بعد از عید تا سه روز اضحیه جایز است مسئله شهری را پیش از نماز عید ذبح قربان
جایز نبود و بقول مالک و شافعی رحمة الله علیهما پیش از قربانی امام اضحیه روا نباشد
اگرچه بعد از نماز بود مسئله در دیه پیش از نماز عید اضحیه جایز بود مسئله
در اضحیه گاو و یا گوسپند بی سرین و خصی و دیوانه جایز بود و نابینا و کور و لاغر و
لنگ و آنکه بیشتری از گوش و یا از چشم و یا از ذنب او بریده باشند جایز نبود
و همچنین اگر بیشتری از سرین او بریده باشد جایز نبود مسئله اضحیه از شتر
و گاو و گوسپند کم از یکساله نبود و یک ساله و بیشتر از آن جایز بود و از گاو کم از دو ساله

نديد و دو ساله و بيشتر ازان جايز بود و از شتر کم از پنجساله نديد و پنجساله و بيشتر
ازان جايز بود و از ميش شش ماهه ديد و بقول بعضي هفت ماهه ديد مسئله
اگر هفت کس گاو براي قرباني خريده اند و پيش از ذبح يکي بمرد و ورثه گفتند که اين گاو را ذبح
کنيد از خود و از مورث ما جايز بود مسئله اگر هفت کس گاو خريده اند و يکي از ايشان
ترسا ست و يا مرتد و يا مسلمان است فاما مقصود او گوشت است نه قرباني از هيچکس قرباني جايز
نبود مسئله از گوشت اضحيه خود بخورد و توانگرانرا و درويشانرا دهد و ذخيره نيز کند
و مستحب است که صدقه از ثلث کم نکند و پوست اضحيه نيز صدقه کند و يا بايد که از پوست
چيزي سازد که در خانه استعمال کند چون انبان و غربال و مندوب است که بدست خود
ذبح کند اگر ذبح کردن داند مسئله مکروه است که اضحيه مسلمان جهود و يا ترسا ذبح کند
مسئله اگر دو مرد غلط کردند و هر يکي اضحيه ديگري ذبح کردند از هر دو اضحيه جايز بود و
بر هيچکس تاوان واجب نيايد و بقول زفر رحمة الله عليه از هر دو اضحيه جايز نبود و بر هر يکي
تاوان واجب آيد

كتاب الكراهية

مسئله مکروه بحرام نزديک است
و از محمد منصوص است که هر مکروهي حرام است

فصل في الاكل والشرب

مسئله شير خر ماده مکروه است مسئله خوردن و آشاميدن و روغن در سر کردن
و خوشبو کردن از آوند زر و نقره زن و مرد را مکروه است و از آوند ارزيز و آبگينه و بلور
مکروه نيست و بقول شافعي رحمة الله عليه مکروه است مسئله آشاميدن از
آوند نقره کوفته و سوار شدن بر زين نقره کوفته و نشستن بر کرسي نقره کوفته جايز بود
وليکن از جاي نقره پرهيز کند مسئله قول کافر در حلال و حرام مقبول است مسئله
قول بنده و جاريه و کودک در هديه و در اذن تجارت مقبول است مسئله قول فاسق
در معاملات مقبول است فاما در ديانت مقبول نيست مسئله اگر شخصي را بمهماني بخواند
و آنجا بازي و سرود است بنشيند و بخورد

فصل في اللبس

مسئله حرير پوشيدن

مردان را حرام است مگر مقدار چهار انگشت چون علم و زنان را پوشیدن حریر حلال است
مسئله بالش و بستر حریر و پوشیدن جامه که تار او حریر بود و پود او پنبه و یا قز این است
حلال بود و جامه که تار او پنبه و پود او حریر است پوشیدن او حرام است مگر در روز حرب
مسئله پوشیدن پیرایه زر و نقره مردان را حرام است مگر انگشتری و کمربند و پیرایه تیغ از
نقره و بهتر است ترک آوردن انگشتری مگر قاضی و سلطان را مسئله حرام است
انگشتری از زر و آهن و سنگ و برنج مسئله حلال است مسلمان را استوار کردن
در سوراخ نگینه و سخت کردن دندان بنقره فاما سخت کردن بزر حلال نبود مسئله
مکروه است پوشانیدن زر و حریر کودک را مسئله باک نیست دست کردن
پاره جامه برای وضو و پاک کردن بینی و باک نیست ریسمان بستن در انگشت
برای یاد آمدن حادثه

فصل فی النظر و اللمس

مسئله جایز نیست که مرد زن
بیگانه را نظر کند مگر در روی و دو کف دست و این جایز است که ایمن بود از شهوت
و اگر از شهوت ایمن نبود نظر در روی او و در کف او نیز جایز نبود مگر گواه را در حال ادای شهادت
و قاضی را در حال حکم جایز بود که بر روی زن بیگانه نظر کند اگر چه از شهوت بترسد مسئله
جایز است که طبیب نظر کند در موضع مرض زن اگر زن طبیبه در شهر نباشد مسئله
نظر مرد در تن مرد جایز است مگر از ناف تا زانو مسئله
نظر زن در تن زن جایز است مقدار نظر مرد
در تن مرد و بروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه نظر زن بر زن چون نظر مرد است بزن
از محارم بود مسئله جایز است نظر مرد در فرج منکوحه و کنیزک خود مسئله
جایز است نظر و مس مرد در روی و سر و سینه و دو ساق و دو بازو در زنی که
نکاح او حرام است مسئله حرام است نظر و مس کردن مرد در شکم و پشت و دو ران
محارم خود را مسئله جاریه بیگانه در حق نظر حکم زنان محارم دارد و روا بود که

مشتري در حالهٔ خريدن سر وروي وسينه وساق وبازوي جاريه مس كند اگرچه ايمن نبود از شهوة وجايز بود كه جاريه بالغه را در يك ازار عرض كند **مسئله** خصي ومجبوب ومخنث در نظر حكم مردان دارند يعني نظر ايشان در زن بيگانه جايز نبود **مسئله** نظر بنده در مالكهٔ خود جايز نبود مگر در روي ودو كف دست وبقول امام مالك وبك قول امام شافعي رحمة الله عليهما چون محارم است **مسئله** جايز بود كه در جماع كنيزك خود بي رضاء او بيرون فرج انزال كند اما از زن حره جايز نبود مگر به دستوري او

فصل في الاستبراء وغيره

مسئله اگر مردي كنيزك را مالك شد وطي ولمس ونظر بفرج او پيش از استبراء حرام بود **مسئله** اگر مردي دو كنيزك را مالك است واين هر دو ميان خود خواهران اند ومولى هر دو را قبله زد شهوة هم يكي از ايشان را وطي وقبله ولمس روا نباشد تا يكي را بر خود حرام نكند به تزويج ويا تمليك ويا بالعتق **مسئله** مكروه است كه مرد دهن مرد را ويا دست واندام او را تقبيل كند ويا كنار گيرد در يك ازار وبقول ابي يوسف رحمة الله عليه باكي نبود واگر با پيراهن بود با جماع درست باشد چنانكه مصافحه درست است

فصل في البيع العذرة

مسئله بيع عذره مكروه است وفروختن سرگين مكروه نيست وبقول شافعي رحمة الله عليه فروختن سرگين نيز جايز نبود **مسئله** اگر مردي ميداند كه اين كنيزك زيد است وبكر را ديد كه اين كنيزك را ميفروشد وبكر گفت كه زيد مرا فروختن اين كنيزك فرموده است جايز بود كه اين كنيزك را بخرد ووطي كند **مسئله** مكروه بود كه وام دار از مديون بهاء خمر كه مديون مسلمان فروخته است وام خود بگيرد واگر فروشنده كافر است جايز بود **مسئله** احتكار كردن قوة آدميان وچهارپايان در شهر كه احتكار كردن آن اهل شهر را زيان دارد مكروه است وبقول ابي يوسف رحمة الله عليه هر چيزي كه احتكار او عامه خلق را زيان دارد مكروه است اگرچه زر ويا نقره

بود که پسر خود را اجارت دهد اگر در کنار او بود اما عم را و ملتقط را جایز نیست والله اعلم

باب احیاء الاموات

مسئله موات زمینی است که زراعت نتواند کرد بسبب آنکه آب از و منقطع شده است یا بسبب غلبه آب و مملوک کسی نباشد و از ابادانی دور بود چنانکه اگر کسی از اقصی ابادانی باستد و اواز کند اواز او شنیده نشود و اگر کسی همچنین زمین را باذن امام احیا کند مالک شود مسئله اگر زمینی را تحجیر کرد یعنی در موضعی از زمین موات نشانی کرد و یا گرد بر گرد زمین سنگها نهاد و یا گرد زمین خار و شاخ نهاد و یا زمین را پاک کرد و انچه در و خار بود بسوخت و یا گاه از زمین درود از زمالک نشود و اگر زراعت نکرد بعد از گذشتن سه سال امام از وی بستاند و بدیگری دهد مسئله روا نباشد احیا کردن زمینی که نزدیک ابادانی بود مسئله اگر در زمین موات چاهی حفر کرد حریم چاه را مقدار چهل گز از هر چهار جانب مالک شود مسئله حریم چشمه پانصد گز است مسئله اگر کسی در حریم چاه چاهی دیگر حفر کرد منع کنند مسئله حریم کاریز مقداری است که بدان اصلاح او بود مسئله اگر آب فرات و دجله و غیر آن از زمین عدول کرد و ترک آن زمین گرفت و ممکن نیست که باز گردد احیاء آن زمین جایز بود و اگر ممکن است که باز گردد احیاء زمین جایز نبود مسئله اگر در زمین موات جوئی حفر کرد باذن امام مستحق حریم نشود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما مستحق حریم شود و آن کنار جوی است از هر دو طرف که بدان بروند و گل اندازند

کتاب الشرب

مسئله شرب عبارت از نصیب آب است مسئله جویهاء بزرگ چنانکه دجله و فرات که غیر مملوک اند هر یکی تواند که زمین خود را از ان جویها آب دهد و از این آب وضو سازد و بخورند و برین آب آسیا بکنند و یا جوی حفر کنند و ازین آب برند و زمین سیراب کنند اگر کاویدن بیشتری خلق را زیان نکند مسئله از جوی مملوک و از چاه و از حوض هر یک را خوردن آب و دابه را خورانیدن

جایز بود فاما نتواند که زمین را آب دهد واگر خوف آن بود که بسبب آب دادن ستوران جوی خراب شود صاحب جوی تواند که منع کند فاما آبی که در کوزه وخنب کرده اند مملوک آنکس است که در کوزه وخنب کرده است روا نبود که از وی انتفاع گیرند مگر باذن مالک کوزه و

مسئله جوی که غیر مملوک است کافتن آن بر سلطان واجب است از بیت المال واگر در بیت المال هیچ نبود خلق را جبر کند برای حفر کردن **مسئله** جوی که مملوک است کافتن آن بر مالک بود اگر از امتناع آرد جبر کنند واگر مشترک است کافتن آن از بالا بر همه بود فاما اگر از زمین یکی گذشت او بری شود از مؤنت کافتن جوی ومؤنت کافتن جوی بر باقی ماندگان بود وبقول صاحبیه رحمة الله علیهما مؤنت حفر کردن بر همه بود از اول جوی تا آخر وبر اهل شفه حفر جوی واجب نیست **مسئله** اگر جوئیست مشترک میان قومی ودر شرب آن اهل دیه منازعت میکنند هر یکی را بر اندازه زمین شرب بود **مسئله** هیچکس نتواند که از آن جوی لب کافد ویا آسیا بر آن نصب کند ویا دالیه نهد ویا پلی کند ویا دهنه آن جوی فراخ کند ونیز هیچ یکی نتواند که قسمت شرب بروزها کند بعد از آنکه قسمت بناله کرده اند وهر یک از آن جوی ناله کرده اند بدان ناله زمین خود را آب دهد واگر یک شریک زمین دیگر دارد که آن زمین را از این جوی شرب نیست ومیخواهد که شرب خود را ازین جوی مشترک بدان زمین برد روا نبود مگر برضاء همه شرکاء **مسئله** اگر دعوی شرب بی زمین میکند جایز بود **مسئله** شرب میراث شود واگر وصیت کرد که بعین شرب منفعت گیرد جایز بود **مسئله** اگر زمین خود را به آب پر کرد ودر زمین همسایه او نم تاب شد ویا زمین همسایه غرق شد ضامن نشود

کتاب الاشربة

مسئله شراب عبارت از مست کننده است **مسئله** شرابهاء حرام چهار است یکی خمر است وآن شیره از انگور است که خام نهند تا بجوشد وسخت شود وکف انداز وبقول صاحبیه رحمة الله

حلال بود و اگر سگ و یوز از صید خوردند حرام بود مسئله اگر صید را زنده یافت
ذبح کند و اگر ذبح نکرد و بمرد حرام بود مسئله اگر سگ و یا غیر او شکاری را خفه کرد و جراحت
نکرد و یا سگی غیر معلم با سگ معلم شریک شد و یا سگ مجوس با سگ مسلمان شریک
شد و یا سگی که برای نام خدا تعالی بعمد انگرفته با سگیکه بر وی نام خدا تعالی گفته شریک
درین مسایل صید ایشان حرام بود مسئله اگر مسلمانی سگ را ارسال کرد و مجوسی
بانگ بر وی زد و تحریض کرد و سگ تیز تر شد یعنی سگ اظهار زیادة طلب کرد و صید
گرفت حلال بود و اگر مجوسی ارسال سگ کرد و مسلمانی بانگ زد و تحریض کرد و سگ
بتحریض مسلمانی در طلب زیادت کرد حرام بود و اگر هیچکس را ارسال نکرد و مسلمانی
او را زجر کرد و سگ منزجر شد و صید گرفت حلال بود مسئله اگر بجانب صید تیر
انداخت و تسمیه گفت و برسیدن تیر صید مجروح شد حلال بود و اگر زنده یافت
ذبح کند و اگر ذبح نکرد و قدرت بر ذبح داشت و بمرد حرام بود مسئله اگر تیر بصید رسید
و صید تحمل کرد و غایب شد و او در طلب صید بود تا مرده یافت حلال بود و اگر از
او نشست یعنی طلب ترک آورد و بعده مرده یافت حرام بود مسئله اگر تیر بر صید
فرستاد و بعد از رسیدن تیر صید بر آب افتاد و یا بر سقف و یا بر کوه افتاد و از انجا
بر زمین افتاد حرام بود و اگر اول بر زمین افتاد حلال بود مسئله اگر نیزه یا تیر بر شکار
فرستاد و عضوی از شکاری برید صید حلال بود و عضو حرام بود و بقول شافعی
رحمة الله علیه عضو نیز حلال بود و اگر تیر بر شکار براسه حصه کرد و بیشتر آن بر کاله با
سرین است تمام بخورند مسئله اگر تیر بر شکاری فرستاد و شکاری خسته
شد و دیگری نیز تیر فرستاد و بکشت صید ملک دوم بود و حلال باشد و اگر اول
صید را ست کرد اول را بود و صید حرام شود و دوم ضامن شود برای اول
قیمت صید جز آنچه بسبب جراحت نقصان شده است مسئله شکار کرد

چیزیکه کوشت او حلال است و چیزیکه کوشت او حلال نیست جایز بود والله اعلم

كتاب الرهن

مسئله رهن عبارت از حبس کردن چیزیست برای حقیکه استیفاء آن حق ازوی ممکن بود چنانچه وام مسئله رهن لازم شود بایجاب وبقبول وقبض وبقول مالک رحمة الله علیه رهن لازم شود بایجاب وقبول بی قبض مسئله چون مرتهن رهن را محوز ومفرغ ومتمیز قبض کرد یعنی قسمت شده وفارغ از ملک راهن وجدا از ملک راهن قبض کرد رهن لازم شود ودر ضمان او درآید وبقول شافعی رحمة الله علیه رهن امانتی است مسئله تخلیه در رهن وور مبیع حکم قبض دارد مسئله پیش از قبض مرتهن راهن مخیر است تواند که از رهن رجوع کند مسئله رهن مضمون است بدانچه کمتر است از قیمت واز دین تا اگر رهن هلاک شد وقیمت رهن مثل دین است واین حکم شرع دین خود را استیفا کرده باشد واگر قیمت رهن زیادت از دین است مرتهن مقدار دین استیفا کرده باشد وزائده امانت بود واگر قیمت رهن کمتر از دین است مرتهن مقدار قیمت رهن از دین خود استیفا کرده باشد وزیادت بر راهن رجوع کند مسئله مرتهن تواند که راهن را مطالبه کند بدین وتواند که راهن را حبس کند مسئله چون مرتهن از راهن طلب دین کرد مرتهن را بفرمایند تا رهن را حاضر آرد وبعد از حضار رهن راهن را بفرمایند تا اول تسلیم دین کند بعده رهن را قبض کند مسئله اگر رهن بدست مرتهن است تمکین نکند راهن را بر رهن از برائی فروختن تا دین را ادا نکند وچون اداء دین کرد رهن را براهن تسلیم کند مسئله روا نباشد که مرتهن از رهن انتفاع گیرد بخدمت فرمودن ویا ساکن شدن ویا پوشیدن ویا بیجا دادن ویا بعاریت دادن مسئله مرتهن رهن را نگاه دارد بنفس خود وزن وفرزند وخدمتکار وکه در عیال او باشند نیز رهن را نگاه دارند واگر غیر ایشان دیگری

محافظت رهن فرمود و یا بدیگری امانت داد ضامن شود و اگر بعد رهن تعدی کرد
قیمت رهن ضامن شود مسئله اجرت خانه که رهن را در و نگه دارند و اجرت
نگاه دارنده بر مرتهن واجب شود و اجرت چرانیدن مرهون و نفقه مرهون و
خراج زمین مرهون بر راهن واجب شود باب ما یجوز ارتهانه و ما لا
یجوز ارتهانه و ما لا یجوز مسئله رهن کردن متاع جایز نیست و
بقول شافعی جایز است مسئله رهن کردن میوه که بر درخت است جز درخت
و رهن کردن کشت بی زمین و رهن کردن درختی که در زمین است جز زمین
و رهن کردن آزاد و مدبر و مکاتب و ام ولد جایز نبود و همچنین اگر کالا را امانت
می نهد و بدان رهن می ستانند جایز نبود مسئله رهن بدرک و بمبیع باطل
است مسئله رهن جایز نیست مگر بدین اگر چه دین موعود بود تا اگر گفت
این کالا بدست تو رهن کردم تا هزار درم وام دهی مرا پس مرتهن کالا را قبض
کرد و رهن بدست مرتهن هلاک شد پیش از دادن هزار درم بمقابله هزار درم
هلاک شد مسئله جایز است رهن کردن براس مال سلم و با ثمن صرف
و با مسلم فیه و بهلاک آن استیفا بود و بقول زفر رحمة الله علیه جایز نبود
مسئله اگر پدر بنده پسر صغیر را بوام خود رهن کرد جایز بود و بروایتی از ابی
یوسف و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله رهن کردن زر و نقره مکیل و موزون
جایز بود و اگر این اشیا را بجنس خود رهن کرد و هلاک شد بقدر آن دین ساقط
شود و جودت را اعتبار نیست و بقول صاحبین رحمة الله علیهما مرتهن قیمت مرهون را
این در صورتیست که دین برابر باشد یا زیاده بود اما اگر دین از رهن کمتر باشد چنانکه
از خلاف جنس خود بدست ضامن شود و بدست او رهن باشد بجای آن مرهون
مسئله اگر بنده را فروخت بشرط آنکه مشتری کالائی معین را برای ثمن رهن
دهد و مشتری رهن نکند جبر نکنند و لیکن بایع تواند که بیع را فسخ کند مگر مشتری

درحال اداکند و یا قیمت آن کالاء که رہن طلب کرده ہست بدست بایع رہن کند و دین ہر دو صورة بایع نتواند که بیع را فسخ کند و بقول زفر رحمة الله علیہما مشتریرا جبر کنند تا آن کالا را رہن کند مسئلہ اگر مشتري بایع را گفت این جامه را نگاہدار تا بہاء بتو دهم این جامه رہن شود و بقول زفر رحمة الله علیه رہن نشود مسئلہ اگر دو بنده را بہزار درم رہن کرد و قیمت هر دو بنده هزار درم ہست و حصه یک بنده پانصد درم گذارد نتواند که یک بنده را بگیرد تا پانصد دیگر ادا نکند چنانچه در مبیع یعني اگر دو بنده را خرید بہزار درم و قیمت ایشان برابر ہست و پانصد درم گذارد نتواند که یک بنده را قبض کند تا باقي ثمن ادا نکند اگر کالاء را بدست دو کس رہن کرد جائز بود و تمام کالا بدست ہریکي رہن بود و بر هریکي بقدر حصه او ضمان واجب شود و اگر وام یکي گذارد تمام کالا بدست مرتهن دوم رہن بود مسئلہ اگر بنده بدست مردیست دو مرد دعوی میکنند ہریک می گوید ؤ والیه را که آن بنده بدست من بہزار درم رہن کرده و من قبض کرده بودم و ہر دو بینه اقامت کرد بینه ہر دو باطل بود مسئلہ اگر زید بمرد و بنده او بدست دو کس است و ہریک بینه اقامت کردند برہن و قبض بدست ہریکي نصف بنده رہن بود بمقابله حق ہریک

باب الرهن الذي یوضع علی ید عدل

مسئلہ اگر راہن و مرتهن ہر دو اتفاق کردند بر آنکه رہن بدست مردي عادل باشد جائز بود و هیچ یکي نتواند که از وي بستاند و اگر ہلاک شود در ضمان مرتهن ہلاک شود مسئلہ اگر راہن مرتهن را و یا عدل و یا غیر ایشانرا وکیل کرد تا بوقت حلول اجل رہن را بفروشد درست بود پس اگر وکالت در عقد رہن شرط کرده اند بعزل راہن وکیل معزول نشود و بموت راہن و مرتهن وکیل نیز معزول نشود و وکیل تواند که مرہون را بغیبت ورثه راہن بفروشد و بمردن وکیل وکالت

باطل شود مسئله راهن نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضاء مرتهن و مرتهن نیز نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضاء راهن مسئله اگر مهلت تمام شد و راهن غائب است و وکیل امتناع آورد از بیع رهن وکیل را جبر کنند بر بیع مرهون و همچنین است که اگر مدعا علیه برای جواب دعوی وکیل گرفت و موکل غائب است وکیل را جبر کنند تا جواب دعوی گوید مسئله اگر امین رهن را فروخت و بهاء آن بمرتهن داد و رهن را مستحق ببرد و مشتری امین را تضمین کرد بقیمت رهن امین مخیر بود یا راهن را قیمت رهن تضمین کند و یا مرتهن را بهاء رهن تضمین کند مسئله اگر بنده مرهون بدست مرتهن بمرد بعده مستحقی استحقاق ثابت داشت و راهن را تضمین کرد بقیمت این بنده مرتهن رجوع کند بر راهن بقیمت آن بنده و بدین خود

باب التصرف فی الرهن والجنایت علیه وجنایت علی غیره

مسئله اگر راهن رهن را فروخت بی اذن مرتهن بیع موقوف بود بر اجازت مرتهن اگر مرتهن اجازت کرد جائز بود و اگر راهن وام مرتهن را ادا کرد نیز بیع جائز بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه بیع راهن نافذ نیست مسئله اگر راهن بنده مرهون را آزاد کرد آزاد شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر آزاد کننده درویش است آزاد نشود پس اگر دین حال بوده است در حال بستاند و اگر مؤجل است قیمت از وی بگیرد و این قیمت بجائی آن بنده رهن بود و اگر معتق بنده درویش بود بنده سعایت کند در آنچه کمتر است از قیمت و از دین و بهاء آنچه سعایت کرد رجوع کند بر مولی مسئله اگر راهن رهن را تلف کرد حکم او حکم آزاد کردن راهن است بنده مرهون را و اگر بیگانه رهن را هلاک کرد مرتهن خصم بود و تاوان گرفتن پس مرتهن تاوان بستاند از وی قیمت رهن را و آن رهن بود بدست مرتهن مسئله اگر مرتهن رهن را براهن عاریت داد و راهن قبض کرد از ضما

مرتهن بیرون آید تا اگر بدست راهن هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و چون راهن رهن را بمرتهن رد کرد باز در ضمان مرتهن در آید **مسئله** اگر مرتهن باذن راهن رهن را با جنبی عاریت داد و یا راهن باذن مرتهن رهن با جنبی عاریت داد تاوان ساقط شود و هر یکی تواند که رهن را باز آرد و همچنان رهن کند **مسئله** اگر از مردی جامه عاریت خواست تا رهن کند درست باشد و بهر چند که خواهد رهن کند و اگر مالک جامه مقداری از وام و یا جنسی از مال و یا شهری تعین کرد و مستعیر برخلاف آن کرد مالک جامه مخیر بود یا مستعیر را تضمین کند و عقد رهن میان مستعیر و میان مرتهن تمام شود و یا مرتهن را تضمین کند و مرتهن رجوع کند بر راهن بدانچه ضمان داد بوام خود و اگر مستعیر موافقت کرد و جامه مرهون بدست مرتهن هلاک شد مرتهن وام خود استیفا کرده باشد و مالک مستعیر را تضمین کند بدان مقدار که از دین ساقط شده است و اگر مالک جامه مرهون از رهن می کشاید و دین بگذارد مرتهن نتواند که جامه را از مالک باز دارد **مسئله** اگر راهن یا مرتهن بر رهن جنایت کرد ضمان واجب شود و اگر رهن جنایت کرد بر راهن یا مرتهن و یا مال ایشان هدر و ناچیز بود **مسئله** اگر بنده را رهن کرد بهزار درم موجل و قیمت بنده هزار درم است بعده قیمت بنده نقصان شد بعلت بازار و مردی این بنده را بکشت و پانصد درم تاوان داد و مهلت رهن تمام شد مرتهن آن صد درم را قبض نماید بجهت حق خود و بر راهن هیچ چیز رجوع نکند و اگر مرتهن یا مر راهن بنده را بصد درم فروخت صد درم از وجه وام خود قبض کند و نه صد درم بر راهن رجوع کند **مسئله** اگر این بنده مرهون را بنده دیگر که قیمت او صد درم است بکشت آن بنده را دفع کرد بسوی مرتهن راهن این بنده را بتمام دین باز خرد جبرا و بقول محمد رحمة الله علیه راهن مخیر است یا بنده را بتمام دین باز خرد و یا این بنده مدفوع را بیدل وام مرتهن

تسلیم کند و بقول زفر رحمة الله علیه بنده رهن باشد بصد درم **مسئله** اگر راهن بمرد
وصي او رهن را بفروشد و وام بگذارد و اگر راهن وصي نکرد قاضي وصي را نصب کند
و بفرماید تا رهن را بفروشد و وام بگذارد **فصل مسئله** اگر شیره را که قیمت او ده درم
است بده درم رهن کرد و این شیره خمر شد بعده سرکه شده بدست مرتهن و ده درم
مي ارزد این سرکه بدان ده درم رهن بود **مسئله** اگر کرد گوسپندیرا که قیمت او ده درم
است بده درم و این گوسپند بمرد و پوست او را دباغت کردند و پوست بعد از
دباغت بیکدرم مي ارزد پوست بیکدرم گرو بود **مسئله** انچه در رهن زیادت شود
چون فرزند و میوه و شیر و صوف همه ملک راهن بود و این زیادت با صل رهن بود
و بقول شافعي و مالک رحمة الله علیهما زیادت رهن نبود **مسئله** اگر زیادت
هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و اگر اصل هلاک شد و زیادت ماند اگر راهن
زیادت را باز خرد انچه حصه اوست از دین بدهد و زیادت باز خرد و دین را قسمت
کند بر قیمت زیادت روز باز خریدن و بر قیمت اصل روز قبض پس انچه بمقابله اصل
بود ساقط شود از دین و انچه بمقابله زیادت بود واجب اید و زیادت را بدان
باز خرد **مسئله** زیادت در رهن جایز بود تا اگر جامه را بده درم رهن کرد و قیمت ان
جامه ده درم است بعده و این جامه دیگر را نیز هم بدان ده درم رهن کرد هر دو جامه
رهن شوند **مسئله** زیادت در دین جایز نبود تا اگر بنده را بهزار درم رهن کرد و بعد
صد درم دیگر وام ستد بر انکه این بنده بهزار درم و صد درم رهن باشد جایز نبود
و بنده بهزار درم رهن بود و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه زیادة در دین نیز جایز
بود و بقول زفر و شافعي رحمة الله علیهما زیادة در رهن و در دین جایز نبود **مسئله**
اگر بنده را رهن بهزار درم کرد و بعده بنده دیگر را بمرتهن داد تا بجاي بنده اول رهن
بود و قیمت هر یکي بهزار درم است بنده اول رهن بود تا مرتهن بنده اول را براهن رد

نبايد نتوانند که استيفاء قصاص کنند بيشتر از آنکه صغار ببلوغ رسند و بقول ابي يوسف و محمد رحمة الله عليهما نبايد نتوانند که بيش از بلوغ صغار قصاص کنند مسئله اگر بر شخصي کلند زد و بکشت اگر تيزي کلند بوي رسيده ست قصاص واجب شود و اگر چوب دسته رسيده ست ديت واجب شود مسئله اگر شخصي را غرق و يا خفه کرد قصاص واجب نشود و ديت واجب شود بر عاقله و بقول صاحبين و شافعي رحمة الله عليهم قصاص واجب شود مسئله اگر مردي را بقصد جراحت کرد و بدان سبب صاحب فراش شد و بمرد قصاص واجب شود مسئله اگر مردي خود را جراحت کرد و زيد نيز او را جراحت کرد و شير و مار نيز او را گزيد و بمرد بر زيد ثلث ديت واجب شود مسئله اگر شخصي بر مسلماني تيغ کشيد براي کشتن او کشتن او واجب شود و بر کشنده او هيچ واجب نشود مسئله اگر زيد بر عمر سلاح کشيد براي کشتن عمر و شب و يا بروز در شهر و يا در بيابان و يا زيد عصا بر او زد بر عمر در شب در شهر و يا بروز در بيابان و عمر زيد را کشت بر عمر هيچ واجب نشود و اگر زيد بر عمر بروز در شهر عصا بر آورد و عمر زيد را کشت بکشند و بقول صاحبين رحمة الله عليهما عمر را نکشند مسئله اگر ديوانه يا کودک بر زيد سلاح بر آورد و زيد او را بکشت بر زيد ديت واجب شود در مال قاتل و بقول شافعي رحمة الله عليه هيچ واجب نشود مسئله اگر دابه بر زيد حمله کرد و زيد دابه را بکشت زيد قيمت دابه را ضامن شود و بقول ابي يوسف و شافعي رحمة الله عليهما زيد قيمت دابه را ضامن نشود و بقول ابي يوسف و شافعي رحمة الله عليهما زيد قيمت دابه را ضامن نشود مسئله اگر زيد بر عمر سلاح زد و باز گشت و عمر زيد را کشت عمر را بکشند مسئله اگر زيد در خانه عمر در آمد و مال عمر دزديد و بيرون آورد و عمر تعاقب کرد و زيد را کشت بر عمر هيچ واجب نيايد

باب القصص فيما دون النفس

مسئله اگر زيد دست عمر را بقصد ببريد دست زيد را ببرند از بند دست اگر چه دست عمر بزرگتر بود و همچنين اگر زيد پاي عمر بقصد ببريد پاي زيد از بند پاي ببرند و همچنين اگر زيد نرمه بيني و يا نرمه گوش عمر ببريد نرمه بيني و نرمه گوش زيد ببرند مسئله اگر زيد بر چشم عمر زد و بينائي او برفت و چشم قايم ست قصاص واجب شود

پس آئینه را کرم کنند و بر چشم دوم زید و برروئ زید پنبه تر کنند و آئینه کرده را برابر چشم زید بدارند تا بینائی او برود و اکر چشم بر کند قصاص واجب نشود و دیت واجب شود مسئله در دندان قصاص واجب شود اکرچه دندان یکی بزرکتر از دندان دیکر بود مسئله در هر جراحتی که مماثل ضرب متحقق شود قصاص واجب شود مسئله در استخوان قصاص واجب نیست مسئله در میان مرد و زن و میان ازاد و بنده در اعضا قصاص واجب نشود تا اکر مردی دست زنی برید و یا زن دست مردی برید و یا بنده دست ازاد برید و یا ازاد دست بنده برید درین مسائل قصاص واجب نشود و همچنین اکر بنده دست بنده برید قصاص واجب نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه در جمیع مسائل قصاص واجب شود مکر در حری که دست و پائی بنده برید درین صورت قصاص نکند مسئله اکر مسلمانی دست و پائ کافری برید یا کافری دست و پائ مسلمانی برید قصاص کنند مسئله اکر زید دست عمر را از نصف ساعد برید و یا در شکم عمر جراحت کرد و عمر نیکو شد قصاص واجب نشود مسئله در زبان و ذکر قصاص نیست مکر که ذکر را از حشفه برد درین صورت قصاص واجب شود مسئله اکر زید دست صحیح عمر برید و دست زید شل است و یا انکشتان دست کم اند و یا زید بر سر عمر زخم زد و سر عمر از سر زید خورد تر است و آن زخم تمام سر عمر را کرفته است و بدین مقدار از زخم سر زید را بتمام فرا نمی کیرد در هر دو مسئله عمر مخیر بود یا دست معیب زید را ببرد و سر زید را بمقدار آن زخم کند و چیزی دیکر نستاند و یا ارش کامل بستاند

فصل في الصلح في القتل

مسئله اکر قاتل و اولیاء مقتول صلح کردند بر مالی قصاص ساقط شود و مال در حال لازم آید مسئله اکر ازاد و بنده شخصی را کشتند و آن ازاد و مولی بنده یکی را فرمودند تا آن قصاص ایشان بر هزار درم صلح کند او صلح کرد پانصد درم بر ازاد واجب آید و پانصد درم بر مولی واجب شود مسئله اکر یکی از اولیاء مقتول از نصیب خود بر عوضی صلح کرد و یا نصیب خود عفو کرد حق دیکران از قصاص ساقط شود و نصیب ایشان از دیت واجب آید مسئله اکر جماعتی یکی را کشتند همه را برای

او بکشند و اگر یکی جماعتی را کشت و اولیاء ایشان حاضر شدند کشنده را برای ایشان بکشند و بکشتن

او قصاص همه استیفا شود و اگر یکی از اولیاء کشتگان حاضر شد برای او بکشند و حق دیگران

ساقط شود چنانکه بمردن کشنده حق مقتول ساقط شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر کسی

مرد جماعتی را بترتیب کشته برای اول بکشند و برای دیگران دیت واجب شود و اگر بیکبار کشته

قرعه اندازند هرکه بنام او قرعه بیرون آید برای او قصاص کنند و برای دیگران دیت واجب شود

مسئله اگر دو مرد دست یکمرد ببریدند هیچ پس قصاص واجب نشود و نصف دیت بر هر دو لازم

شود و بقول شافعی رحمة الله علیه دست هر دو ببرند مسئله اگر یکمرد دست راست دو مرد ببرد

و هر دو حاضر شدند بفرمایند که دست راست او ببرند و نصف دیت بستانند و میان خود بمناصفه

تقسیم کنند اگرچه بیکبار و یا بتعاقب برید و اگر یکی ازین دست بریدگان حاضر شد و دست

او برید برای دوم نصف دیت واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر بیکبار بریده است

قرعه اندازند بنام هرکه قرعه بیرون آید برای او ببرند و برای دیگر دیت واجب شود و اگر بتعاقب

بریده است برای اول دست راست ببرند و برای دوم ارش واجب شود مسئله اگر بنده

بقتل عمد اقرار کرد قصاص کنند و بقول زفر رحمة الله علیه اقرار جائز نبود مسئله اگر کسی بر مردی

بقصد تیر فرستاد و بدو رسید و از وی گذشته بدیگری نیز رسید و هر دو بمردند برای اول قصاص

کنند و برای دوم بر عاقله کشنده دیت واجب شود

فصل و من قطع ید رجل ثم قتله

اگر دست یکی برید بعده بکشت یکمرد و چیز مواخذه باشد اگرچه هر دو فعل بقصد باشد و یا هر دو

بخطا باشد و یا یکی عمد باشد و دیگری بخطا و یا میان بریدن و کشتن نیکو شده و یا نشده باشد

مگر در صورتی که هر دو فعل بخطا باشد و میان ایشان به نشده باشد در این صورت یک دیت واجب آید

و اگر میان هر دو فعل به شده باشد فعلی علاحده معتبر بود پس اگر هر دو فعل بقصد باشد میان ایشان

نیکو شده باشد ولی مقتول را هم قطع رسد و هم قتل و اگر هر دو بخطا باشد و میان ایشان

به شده بود یکدیگر دیت واجب شود و اگر قطع بقصد بود و قتل بخطا در قطع قصاص و ا

ودر قتل بخطا دیت واجب آید واگر قطع بخطا بود وقتل بقصد بود در قطع نصف دیت
واجب آید ودر قتل قصاص واجب آید واگر میان هردو فعل برء شده باشد ونباشد ویکی بقصد
بود ودوم بخطا هر فعلی را علاحده اعتبار کنند در خطا دیت واجب آید ودر عمد قصاص
واجب شود واگر هردو فعل بقصد باشند ومیان هردو نیکو نشده بود ولی مقتول مخیر بود
یا دست ببرد بعده بکشد ویا بکشتن بسنده کند وبقول صاحبیه رحمة الله علیهما بکشد ودست
نبرد مسئله اگر یکی را صد تازیانه زد وپس از نود نیکو شد واز سبب ده تازیانه بمرد یک دیت
واجب آید واز سبب نود تازیانه هیچ واجب نباید مسئله اگر کسی دست زید بعمد برید و
زید از قطع عفو کرد وبعد ازان سبب بمرد بر قاطع دیت واجب آید [illegible] نزد یک صاحبیه
رحمة الله علیهما دیت واجب نشود واگر از قطع واز آنچه از وی حادث شود عفو کرد ویا از جنایت
عفو کرد وبعد ازان سبب بمرد هیچ واجب نیاید وبقول صاحبیه رحمة الله علیهما عفو از قطع عفو
از نفس بود واگر عفو از قطع خطا باشد از ثلث مال معتبر بود واگر از عمد بود از کل مال معتبر بود
مسئله اگر زنی دست مردی بقصد برید وآن مرد این زن را نکاح کرد ومهر او همین دست
گردانید بعده بمرد این زن را مهر مثل رسد ودیت در مال زن واجب شود واگر قطع بخطا بود
دیت بر عاقله زن واجب آید واگر این زن را نکاح کرد برین دست وبر آنچه ازین سبب
حادث شود ویا مهر او این جنایت کرد وبدان سبب بمرد زن را مهر مثل رسد وبر زن هیچ
واجب نشود ودر قطع بعمد واگر قطع بخطا بود از عاقله زن مهر مثل بردارند ومهر عاقله را بود
ثلث آنچه گذشته است بحکم وصیت مسئله اگر زید دست عمر برید وبحکم قصاص
دست زید بریدند وعمر بسبب بریدن دست بمرد زید را بکشند وبقول ابی یوسف رحمة الله علیه
نکشند مسئله اگر ولی مقتول دست قاتل برید بعده عفو کرد وبریده از سرایت بمرد دیت دست
واجب آید وبقول صاحبیه رحمة الله علیهم هیچ واجب نیاید

باب الشهادة في القتل

مسئله اگر مردی کشته شد واو را دو پسر است یکی حاضر دوم غایب حاضر بینه اقامت کرد

برکشته شدن پدر گواهی بشنوند و قصاص نکنند ولیکن قاتل را حبس کنند و چون پسر غایب
حاضر شود اعادت بینه بر پسر حاضر واجب آید و بقول صاحبین رحمة الله علیهما اعادت
بینه واجب نشود و اگر درین مسئله قتل خطا بود و یا پدر ایشان را وامی یافت بوده است بر شخصی
و بر حاضر بینه اقامت کرد با مدن غایب اعادت بینه باتفاق واجب نشود و اگر قاتل بینه
اقامت کرد که غایب عفو کرده است بینه مسموع باشد و قصاص نکنند و همچنین اگر بنده
میان دو مرد مشترک است و این بنده را کشته است و یکی ازین دو مولی غایب است و قاتل بینه
اقامت کرد که مولی غایب عفو کرده است درین صورة نیز قصاص نکنند مسئله اگر اولیاء
مقتول سه نفر اند و دو ولی بر ولی سیوم گواهی میدهند که او عفو کرده است گواهی ایشان باطل است
پس اگر قاتل ایشان را تصدیق کرد دیت بر قاتل واجب شود و میان هر سه ولی به سه حصه
قسمت شود و اگر تکذیب کرد این دو ولی را هیچ نرسد برای ولی سیوم ثلث دیت
قاتل واجب شود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که زید عمر را با سلاح بقصد زده است و عمرو
صاحب فراش بوده است تا مرد بر زید قصاص واجب شود مسئله اگر یک گواه گواهی داد
که روز پنجشنبه کشته است و دوم گواهی داد که روز جمعه کشته است و یا یک گواهی داد که فلان
شهر کشته است و دوم گواهی داد که در شهر دیگر کشته است و یا گواهان در آلت قتل اختلاف
کردند و یا یکی گواه گواهی داد که بعصا کشته است و دوم می گوید نمیدانم که بچه چیز کشته است در
جمیع صورة گواهی باطل بود و اگر هر دو گواهی دادند که او کشته است فاما نمیدانم که بچه چیز
کشته است دیت واجب شود مسئله اگر دو مرد اقرار کردند هر یکی می گوید که زید را من کشته ام
و ولی مقتول می گوید که شما هر دو کشته اید تواند که هر دو را بکشد و اگر دو گواه گواهی دادند که
زید را عمر کشته است و دو گواه دیگر گواهی دادند که زید را بکر کشته است ولی مقتول میگوید که هر دو
کشته اند هر دو بینه باطل بود

باب فی الاعتبار حالت القتل

معتبر در حق ضمان حالت تیر فرستادن است تا اگر بر مسلمانی تیر فرستاد پیش از

رسیدن تیر مرتد شد نعوذ بالله منها بعده تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد دیت برای وارثان
شود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما هیچ واجب نشود مسئله اگر کسی مرتد یا حربی تیر فرستاد و بعد
از اسلام آوردن بدو رسید و بدان سبب بمرد باتفاق هیچ واجب نباید مسئله اگر بنده کسی
تیر فرستاد و بعد از آزاد شدن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد بر تیر فرستنده قیمت بنده
برای مولی او واجب شود و بقول محمد رحمة الله علیه قیمت بنده که بر وی تیر فرستاده باشند و قیمت
بنده که بر وی تیر نفرستاده اند به بینند آنچه زیاده بود تاوان واجب آید مسئله اگر بر مردی
بسنگسار کردن حکم شده است و مردی بر وی سنگ فرستاد و یکی از آن گواهان رجوع کرد
بعده سنگ بدو رسید و بدان سبب بمرد سنگ فرستنده هیچ واجب نشود مسئله
اگر مسلمانی بر صید تیر فرستاد بعد از ارتداد او نعوذ بالله منها تیر بصید رسید بر رسیدن تیر
مجروح شد و بمرد خوردن صید حلال بود و اگر کافری بر صید تیر فرستاد و بعد از
اسلام آوردن او تیر بصید رسید و صید مجروح شد و بمرد حلال نبود و اگر مردی حلال تیر
فرستاد بعد از احرام بستن او تیر بصید رسید هیچ واجب نباید و اگر محرمی سوی صید
تیر فرستاد و بعد از حلال شدن او تیر بصید رسید بر او جزا واجب شود

کتاب الدیات

مسئله خون بهاء در شبه عمد صد شتر است چهار گونه بیست و پنج شتر یکساله و بیست و پنج شتر
دو ساله و بیست و پنج شتر سه ساله و بیست و پنج شتر چهار ساله و بقول محمد و شافعی رحمة الله علیهما
سی شتر سه ساله و سی شتر چهار ساله و چهل شتر پنجساله که در شکم ایشان بچه باشد مسئله
تغلیظ نیست مگر در شتر مسئله دیت در خطا صد شتر است از پنج نوع بیست شتر
ماده و بیست شتر چهار ساله ماده و دیت خطا از زر هزار دینار و از نقره ده هزار درم
و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما از نقره دوازده هزار درم بود مسئله کفارت شبه
عمد و خطا چنانچه در نص قرآن مذکور است بنده آزاد کردن فاما طعام درین دو کفارت جایز نیست و
آزاد کردن کودک که در شکم مادر بود از کفارت جایز نیست و آزاد کردن کودک شیرخواره که مادر او و یا

باید او مسلمان بود جائز است مسئله دیت زن نیم دیت مرد است در نفس و در اعضا

مسئله دیت مسلمان و ذمی برابر است **فصل** مسئله در نفس و در بریدن زبان و بینی و زبان

و ذکر و حشفه و در رفتن عقل و شنوائی و بینائی او و در رفتن حس بوئیدن و چشیدن او و در

موی ریش اگر نروید و در ستردن موی سر اگر او نروید و در دو چشم و در دو دست و دو لب و دو ابرو

و دو پای و دو گوش و دو خصیه و دو پستان زن دیت واجب آید و در یکی ازینها نیم دیت واجب

آید و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما در ستردن موی ریش و موی سر و دو ابرو حکومت

عدل واجب آید مسئله در پلک دو چشم دیت واجب شود و در یک پلک ربع دیت واجب آید

مسئله در هر انگشتی از انگشتان دست و پای دهم حصه از دیت واجب شود و در انگشتی

که سه بند است و در بریدن یک بند سیوم حصه از دیت انگشت واجب شود و در انگشتی

که دو بند است در هر بندی نیم دیت انگشت واجب شود و در هر دندانی پنج شتر و یا پانصد درم

واجب آید اگر نروید مسئله در هر عضوی که منفعت او ببرد دیت آن عضو واجب شود

چنانچه اگر بر دست و یا بر چشم یکی بزد و دست شل شد و بینائی چشم برفت **فصل**

فی الشجاج مسئله در موضحه پنجم حصه از دیت واجب شود و موضحه آنست که

استخوان سر پیدا کند مسئله در هاشمه دهم حصه دیت واجب شود و آن زخمی است

که استخوان سر بشکند مسئله در منقله عشر و نصف عشر دیت واجب شود و آن جراحتی

است که استخوان را بعد از شکستن نقل کند مسئله در آمه سیوم حصه دیت واجب

شود و آن جراحتی است در سر که نزدیک دماغ رسد مسئله در جائفه ثلث دیت واجب

شود و آن جراحتی است در شکم و اگر شکم را سوراخ کرد و بجانب دیگر رسید دو جائفه بود و در وی

دو ثلث دیت واجب شود مسئله در خارصه و دامعه و دامیه و باضعه و متلاحمه و سمحاق حکومت

عدل واجب شود و خارصه آنست که پوست سر تراشد و خون پیدا نشود و دامعه آنست

که خون را پیدا کند اما خون روان نمی شود و دامیه آنست که خون را روان کند و باضعه آنست که پو

ومتلاحمه آنست که بگوشت رسد وببرد آن گوشت را وسمحاق آنست که به پوستی تنک
رسد که درمیان گوشت واستخوان است مسئله در غیر موضحه قصاص نیست و در انگشتان
دست نصف دیت واجب است واگر انگشتان با کف برید نیز نصف دیت واجب شود و کف تبع انگشتان
است واگر انگشتان را با نصف ساعد برید در انگشتان با کف نصف دیت واجب شود و در نصف ساعد
حکومت عدل واجب آید مسئله اگر کف برید و در وی یک انگشت و یا دو انگشت است اگر یک انگشت
است عشر دیت واجب آید واگر دو انگشت است خمس دیت واجب آید و در کف هیچ واجب نیاید
وبقول صاحبین رحمة الله علیهما در حکومت عدل و دیت انگشت بنگرند هرچه بیشتر بود همان
واجب آید مسئله در انگشت زائد و در چشم و زبان و ذکر کودک که صحت آن بنظر و حرکت و سخن
معلوم نبود حکومت عدل واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه در چشم و زبان و ذکر کودک دیت
کامل واجب آید مسئله اگر مردی را زخم زد و عقل او و یا موی سر او برفت دیت واجب آید و ارش موضحه
در دیت داخل بود و بقول زفر رحمة الله علیه داخل نبود و دیت با ارش موضحه واجب آید مسئله اگر در سر
زخم زد و شنوائی و یا بینائی و یا گویائی او برفت ارش موضحه داخل نبود بلکه دیت با ارش موضحه
واجب آید و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در دیت شنوائی و گویائی ارش موضحه داخل بود مسئله
اگر مردی را در سر زخم زد و جراحت موضحه کرد و هر دو چشم او برفت و یا انگشت او برید و انگشت دیگر شل
و یا بند اول از انگشت برید و باقی انگشت شل شد و یا تمام دست شل شد و یا نیمه دندان شکست
و باقی دندان سیاه شد درین مسائل قصاص واجب نشود و دیت واجب شود و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما در موضحه قصاص واجب آید مسئله اگر دندان یکی برکند و بجای آن دندان دیگر
برآمد ارش دندان ساقط شود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما ساقط نشود مسئله اگر زید دندان عمر برکند
و عمر نیز دندان زید برکند و دندان عمر برآمد و دندان زید برنیامد دیت دندان زید بر عمر بانصد درم واجب آید
مسئله اگر مردی را در سر زخم کرد و گوشت برآمد و اثر زخم باقی نماند و یا مردی را مجروح کرد و جراحت نیکو شد
و اثر جراحت برفت ارش واجب نیاید و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه ارش درد واجب آید و آن حکومت

عدل است و بقول محمد رحمة الله علیه اجر طبیب و بهاء دارو واجب آید مسئله در جراحتها قصاص نکنند تا نیکو نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه در حال قصاص واجب شود مسئله هر عمدی که در وی قصاص ساقط شود لشبهة چنانکه پدر پسر خود را بقصد کشت دیت او در مال قاتل واجب آید و همچنین هر دیتی که بسبب اقرار و یا بسبب صلح واجب شد و با کم از نصف عشر بود بر مال قاتل واجب آید مسئله عمد صبی و مجنون بمنزلهٔ خطا است و دیت بر عاقلهٔ ایشان واجب آید اگر بپانصد درم برسد و اگر کم از پانصد درم بود در مال ایشان واجب شود و بقتل صبی و مجنون کفارت واجب شود و صبی و مجنون بسبب قتل از میراث مقتول محروم نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه قصد کودک و دیوانه قصد است و بر ایشان کفاره واجب آید و از میراث محروم شوند

فصل فی الجنین

مسئله اگر بر شکم زنی حامله بزد و از شکم وی بچه زنده افتاد و بمرد دیت کامل واجب آید و اگر بچه مرده افتاد بعده مادر او بمرد دیت و غره واجب آید و اگر اول زن بمرد بعده بچه مرده افتاد بجز دیت چیزی دیگر نباید و بقول شافعی رحمة الله علیه غره کودک نیز واجب آید و آنچه درین بچه واجب شود میراث شود مر ورثهٔ بچه را و ضارب میراث نبرد تا اگر مردی بر شکم زن خود بزد و ازین زن پسری مرده افتاد بر عاقلهٔ پدر غره واجب آید و پدر میراث نبرد ازین غره مسئله بچه که از شکم کنیزک افتاد اگر نر است نصف عشر قیمت او در حال حیات واجب آید و اگر ماده است عشر قیمت واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه عشر قیمت مادر او واجب آید مسئله اگر مولی بعد از زدن کنیزک بچه را آزاد کرد بعده بچه از شکم او افتاد بسبب زدن او بچه بمرد بنگرند که اگر زنده بودی قیمت او چه مقدار بودی بهمان مقدار واجب آید مسئله در بچه که از شکم مرده افتد کفارة بر ضارب واجب نیاید و بقول شافعی رحمة الله علیه واجب آید مسئله اگر زن داروی بخورد و یا در فرج معالجت کرد تا بچه از شکم انداز و بچه از شکم افتاد درین صورة عاقلهٔ زن غره این بچه را ضامن شود اگر بی دستوری شوهر کرده باشد و اگر بدستوری شوهر کرده است هیچ ضامن نشود

باب ما یحدث الرجل فی الطریق

مسئله اگر سوی شارع عام روزنی یا ناودانی یا برجی یا مستراحی کشید یا دوکانی برآورد

هر یکی از مردمان توانند که دور کنند مسئله در شارع عام تصرف جایز نیست مگر که خلق را
بدان تصرف زیان رسد و در کوچه سربسته تصرف جایز نشود مگر باذن اهل آن کوچه مسئله
اگر ناودان و غیر آن افتاد و کسی هلاک شد دیت او بر عاقله صاحب ناودان بود مختار
اگر در شارع عام چاهی بکند و سنگی نهاد و بدان سبب آدمی و یا چهارپایه هلاک شد دیت
او واجب شود و تاوان چهارپایه در مال چاه کننده و سنگ نهنده واجب شود مسئله اگر در
باذن سلطان در شارع عام چاه آب بیز کرد و کسی بدان سبب هلاک شد ضامن نشود و اگر در
ملک خود چاهی حفر کرد و یا سنگ نهاد و شخصی بدان سبب هلاک شد ضامن نشود مسئله اگر چوبی
در شارع نهاد و یا پلی کرد بی دستوری امام و مردی بران چوب و بران پل بقصد بگذشت
هلاک شد ضمان واجب نباشد مسئله اگر مردی در راه چیزی برداشت و بر آدمی افتاد و آدمی هلاک شد
ضامن شود و اگر در راه رداء پوشیده در کسی افتاد و هلاک کرد ضامن نشود مسئله اگر در مسجد مردی
قندیلی آویخت از اهل آن مسجد و یا بوریا انداخت و یا سنگریزه نهاد و بسبب آن کسی هلاک شد
ضامن نشود و اگر از اهل آن محلت نیست ضامن شود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما ضامن نشود
مسئله اگر در مسجد محلت مردی از اهل محلت نشسته بود بسبب او کسی هلاک شد ضامن نشود اگر در غیر
نماز بود و اگر در نماز بود ضامن نشود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در هر دو حال ضامن نشود والله اعلم

فصل فی الحایط المائل

مسئله اگر دیواری بجانب شارع عام میل کرد و مسلمانی
و یا ذمی فرو آوردن آن دیوار طلب کرد و در مدتی که قدرت بر فرو آوردن دیوار داشت
فرو نیاورد و بسبب آن دیوار نفس کسی و یا مال و هلاک شد صاحب دیوار ضامن شود و بقول
رحمة الله علیه ضامن نشود درین قیاس است و اگر دیواری مائل بر آورد هر چیزی که بیفتاد
هلاک شود ضامن شود بی آنکه کسی از وی طلب نقض کرده باشد مسئله اگر دیواری سوی
کسی میل کرد ولایت مطالبه فرو آوردن از صاحب دیوار صاحب سرای را بود تا اگر صاحب
سرای او را مهلت داد و یا بری گردانید جایز بود بخلاف آنکه اگر دیوار سوی شارع عام

قاضي و يا كسي كه مطالبه كرده است و گواه گرفته است او را مهلت دهند جايز بود مسئله
اگر ديوار است ميان پنج كس و بر يكي از ايشان پيش گواه گرفتند و مطالبه كردند تا ديوار فرود آورد
ديوار بر مردي افتاد خمس ديت را ضامن شود و بقول صاحبين رحمة الله عليهما نصف ديت را ضامن
شود مسئله اگر سرائيست ميان سه كس يكي از ايشان در بين سرائي چاهي حفر كرد و يا
ديواري برآورد بي دستوري شريكان ديگر و بدان سبب مردي هلاك شد آنكه چاه حفر كرد
و يا ديوار برآورده دو حصه از ديت ضامن شود و بقول صاحبين رحمة الله عليهما نصف ديت
ضامن شود

باب جنايت البهيمة عليها و غير ذلك

مسئله اگر دابه
چيزي را زير پاي و يا زير دست آرد و يا بدندان گزد يا بسر بر زدن يا بلگام زدن يا بدم زدن هلاك
كند راكب ضامن شود و اگر بپاي و يا بدم زدن هلاك كرد راكب ضامن نشود و اگر دابه را در راه
وستانيده و بسبب دم يا پاي زدن چيزي را هلاك كرد راكب ضامن شود مسئله اگر
يا بپاي دابه سنگريزه و يا هسته خرما جسته و يا گردي و يا سنگي خورد بر انگيخته چشم كسي را كشيده
ضامن نشود و اگر سنگ بزرگ بود ضامن شود مسئله اگر دابه در راه بول يا سرگين كرد در حاليكه
و بدان سببي هلاك شد ضامن نشود و همچنين اگر براي سرگين و يا بول كردن دابه را در راه
ايستانيد و بدان سببي هلاك شد ضامن نشود و اگر دابه را در راه بغير اين حاجت ايستانيده
دابه سرگين و يا بول كرد و كسي كه بدين سبب هلاك شد ضامن شود مسئله در آنچه راكب
ضامن شود سايق و قايد يعني راننده و كشنده نيز ضامن شوند و بر راكب كفارت آيد و بر قايد
و سايق كفارت واجب نبود مسئله اگر دو سوار و يا دو پياده بر يكديگر زدند و هر دو هلاك
شدند بر عاقله هر يكي را تمام ديت ضامن شوند و بقول زفر و شافعي رحمة الله عليهما بر عاقله
هر يك نصف ديت واجب شود مسئله اگر دابه را رانند و زين دابه بر مردي افتاد و هلاك كرد
سايق ضامن شود و اگر قطار شتر را كشيد و از بين يك شتر آدمي را زير پاي آورد و بكشت
عاقله قايد ديت واجب آيد و اگر با قايد درين مسئله سايق نيز باشد بر هر دو ديت واجب آيد مسئله

اگر مردي بر قطار شتران شتر را ببست و قايد را معلوم نبود و اين شتر مردي را زير پاي آورد و بكشت بر عاقله قايد ديت واجب شود و عاقله قايد به آن ديت بر عاقله رابط رجوع كنند مسئله مردي دابه را بجايي روان كرد و ميراند و اين دابه در حالي چيزي را هلاك كرد آن راننده ضامن شود و اگر پرنده را رها كرد و پرنده بر فور چيزي را هلاك كرد اين پراننده ضامن نشود و همچنين اگر سگ را فرستاد و سايق او نبود و سگ چيزي را هلاك كرد ضامن نشود و بروايتي از ابي يوسف رحمة الله عليه در جميع مسائل ضامن شود مسئله اگر دابه بر صيد و مالي و يا آدمي دابه بيفتد و يا بزد و هلاك كرد صاحب دابه ضامن نشود مسئله اگر مردي گوسفند قصاب را چشم كند نقصان را ضامن شود مسئله در چشم گاو و شتر جزار ربع قيمت واجب آيد و بقول شافعي رحمة الله عليه در اين مسايل نيز همان نقصان واجب شود

باب جنايت المملوك والجناية عليه

مسئله اگر مملوك يا دو جنايت كرد واجب شود بر مولي مگر يكبار دفع كردن بنده اگر محل دفع كردن بود و اگر محل دفع نبود واجب نبود مگر يك قيمت مسئله اگر بنده شخصي جنايت كرد بخطا مولي مخير بود يا بنده را دفع كند ولي جنايت مالك شود و يا ارش دهد و بنده با او بود اگر مولي فداء داد و بنده را باز خريد باز بنده جنايت ديگر كرد حكم جنايت دوم حكم جنايت اولي بود يعني مولي مخير بود در دفع و فدا مسئله اگر بنده دو جنايت كرد مولي مخير بود يا بنده را به هر دو جنايت دفع كند و يا دو ارش بدهد و بنده با او بود مسئله اگر مولي بنده را آزاد كرد بعد از جنايت بنده معلوم نيست مولي ضامن شود آنچه كمتر است از قيمت بنده و از ارش جنايت و اگر مولي را جنايت بنده معلوم بود بعده آزاد كرد ارش جنايت بر مولي واجب شود و همچنين اگر مولي بنده را بعد از علم بجنايت فروخت ارش جنايت بر مولي واجب شود مسئله اگر مولي بنده را گفت اگر فلان را بكشي تو آزاد و بنده او را بكشت ديت اين مقتول بر مولي لازم شود و بقول زفر رحمة الله عليه قيمت بنده بر مولي لازم نشود و همچنين اگر گفت اگر فلان را زخم كني و يا بر فلان تير زني و يا سر او را شجه كني تو آزاد

وبنده همچنان گردارش آن بر مولی واجب شود مسئله اگر بنده دست آزادی بقصد برید و مولی
بنده را بدو دفع کرد و این دست بریده این بنده را آزاد کرد بعده هم بدان سبب بمرد پس بنده صلح
باشد بدین جنایت و اگر دست بریده این بنده را آزاد نکرد بنده را بمولی رد کنند و اولیاء مقتول
بنده را بکشند یا عفو کنند مسئله اگر بنده ماذون مدیون جنایت کرد بخطا و مولی او را آزاد کرد
و جنایت او معلوم نداشت بر مولی دو قیمت واجب شود یک قیمت برای رب دین و یک قیمت
برای ولی جنایت مسئله اگر مولی کنیزک را اذن کرد بتجارت و این کنیزک از کسی وام بستد
بعده فرزند آورد این کنیزک را با فرزند برای وام بفروشند و اگر این کنیزک جنایت کرد بعده فرزند
کنیزک را بولی جنایت دفع کنند و فرزند را دفع نکنند مسئله اگر زید بنده را گفت که مولی او را آزاد
کرده است و این بنده ولی زید را کشت بخطا بر بنده و مولی و عاقله برای زید هیچ واجب نشود
مسئله اگر بنده را مولی آزاد کرد و این بنده مولی را میگوید که برادر ترا کشته ام بخطا و من بنده
بودم و او میگوید که تو آزاد بودی باجماع قول بنده معتبر بود مسئله اگر مولی کنیزک را آزاد کرد بعده
گفت که دست تو بریده ام و تو کنیزک من بودی و کنیزک گفت که بعد از آزاد کردن بریدی قول
کنیزک معتبر بود و همچنین اگر بگوید که فلان کالا از تو ستده ام و تو کنیزک من بودی و کنیزک
گفت که بعد از آزاد ستده قول کنیزک معتبر بود فاما اگر گفت که چندین اجرت از تو ستده ام و
تو کنیزک من بودی و یا گفت که ترا وطی کرده ام و تو کنیزک من بودی و او گفت که هر دو چیز
بعد آزادی کردی قول مولی معتبر بود مسئله اگر بنده محجور کودکی آزاد را فرمود بکشتن مردی
و کودک او را کشت دیت این مقتول بر عاقله صبی واجب شود و همچنین اگر بنده محجور بنده را فرمود
بکشتن مردی و آن بنده او را کشت مولی کشنده مخیر بود بدفع بنده و یا فدیه مسئله بنده دو مرد را
بقصد کشت و هر یک را دو ولی است و یکان یکان ولی عفو کردند پس مولی بنده نیم قیمت بنده بدان
دو ولی دیگر که عفو نکرده اند دفع کند و یا ده هزار درم بنده را باز خرد و اگر این بنده یکی را بعمد و دوم
بخطا کشت و هر یک را دو ولی است و یک ولی مقتول بعمد عفو کرد پس اگر مولی بنده را باز خرد

یعنی ده هزار بدو ولی مقتول بخطا دهد و پنجهزار درم ولی مقتول بعمد دهد و یا بنده را برایشان دفع
کند و بنده میان ایشان بیک اثلاث بود دو حصه دو ولی مقتول بخطا را دهد و یک حصه ولی
مقتول بعمد را بود که یکی عفو نکرده است و بقول صاحبین رحمة الله علیهما بنده میان ایشان ارباعا
بود سه ربع دو ولی مقتول خطا را بود و یک ربع ولی مقتول بعمد غیر عافی را بود مسئله اگر
بنده ایست مشترک میان دو کس این بنده قریب ایشان را کشت و یکی ازین دو مولی عفو کرد
کل دم باطل شود و بقول صاحبین مولی عافی نصف نصیب خود را بغیر عافی دهد و یا بربع دیت
باز خرد مسئله اگر شخصی بنده دیگر را بخطا کشت بر قاتل قیمت بنده مقتول واجب آید و اگر قیمت
بنده مقتول ده هزار درم رسد و یا زیادت ازان است ده هزار کم از ده درم دهد و بقول صاحبین و امام شافعی رحمة الله
علیهما قیمت بنده واجب آید اگرچه زیادت از دیت بود مسئله اگر کنیزک شخصی را بخطا کشت
و قیمت کنیزک پنجهزار درم است تمام قیمت کم از ده درم واجب آید مسئله اگر شخصی بنده غصب کرد
و در دست غاصب هلاک شد قیمت بنده مغصوب هرچند که باشد بر غاصب واجب آید اگرچه زیاده
از دیت بود بالاتفاق مسئله آنچه مقدر است از دیت در همان مقدر است از قیمت بنده تا اگر دست بنده را
برید بخطا نیمه قیمت واجب آید مسئله اگر دست بنده را برید و مولی بنده را آزاد کرد و آن قطع سرایت
کرد و بنده بسبب آن بمرد و این بنده ورثه دارد بجز مولی قصاص نکنند والا قصاص کنند و بقول
محمد درین مسئله قصاص واجب نیست و بر قاطع ارش دیت واجب آید مسئله اگر مولی بنده خود را
گفت که یکی از شما آزاد و کسی این هر دو بنده را جراحت کرد بعده مولی عتق را در یکی بیان کرد
ارش این هر دو بنده مولی را بود مسئله اگر شخصی دو چشم بنده کسی را کند مولی مخیر بود یا بنده را
بدو دهد و تمام قیمت بستاند و یا بنده را نگه دارد و هیچ نستاند و بقول صاحبین یا بنده را بدهد و تمام
قیمت بستاند و یا بنده را نگه دارد و نقصان قیمت بستاند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه بنده را نگه دارد و تمام قیمت بستاند مسئله اگر مدبر و یا ام ولد
جنایت کرد مولی ضامن شود آنچه کمتر است از قیمت و از ارش و اگر مولی قیمت داد بحکم قاضی باز مدبر
و یا ام ولد جنایت دیگر کرد ولی جنایت دوم با ولی جنایت اول شریک شود در آنچه او را رسیده است

ازو ارش واگر مولی بحکم قاضی قیمت بولی جنایت اولی داده هست ولی جنایت دوم مخیر بود یا اتباع مولی کند یا اتباع ولی جنایت اولی کند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما اتباع ولی جنایت اولی را کند او را بر مولی هیچ نرسد

باب غصب العبد والمدبر والصبی والجنایة فی ذلک

مسئله اگر مولی دست بنده مرید بعده کسی این بنده را غصب کرد و این بنده از سبب بریدن دست بمرد غاصب قیمت بنده مقطوع را ضامن شود مسئله اگر شخصی بنده صحیح را غصب کرد بعده مولی دست این بنده خود را بدست غاصب برید و بنده بسبب آن بمرد بر غاصب هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده محجور بنده محجور دیگر را غصب کرد و مغصوب بدست غاصب بمرد بنده غاصب ضامن شود مسئله اگر مدبری نزدیک غاصب جنایت کرد بعده مدبر بر مولی رد شده و نزدیک مولی نیز جنایت کرد مولی ضامن شود قیمت مدبر برای هر دو ولی را د مولی بنصف قیمت مدبر رجوع کند بر غاصب و آنرا بولی جنایت اولی دفع کند و بار دوم رجوع کند بدان نصف قیمت بر غاصب این نصف مولی را بود و بقول محمد رحمة الله علیه بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و آن نصف مولی را بود و اگر مدبر اول جنایت نزدیک مولی کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد بر مولی قیمت مدبر واجب آید و میان هر دو ولی جنایت مناصفه باشد بعده مولی بنصف قیمت مدبر بر غاصب رجوع کند و آنرا بولی جنایت اولی دهد بعده بار دیگر رجوع نکند بر غاصب باتفاق مسئله اگر بنده را غصب کرد و نزدیک او جنایت کرد و بعد از رد بر مولی نیز بدست مولی جنایت کرد مولی آن بنده را دفع کند بولی هر دو جنایت بعده بر غاصب رجوع کند بنصف قیمت و آنرا بولی جنایت اولی دهد و بار دوم بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و بقول محمد رحمة الله علیه بنصف قیمت بر غاصب رجوع کند و همون را بود و اگر اول نزدیک مولی جنایت کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد مولی بنده را بولی هر دو جنایت دفع کند تا میان ایشان مناصفه باشد و بنصف قیمت بنده رجوع کند بر غاصب و آنرا دفع کند بولی جنایت اولی بار دوم رجوع نکند بنصف قیمت بر غاصب بسبب آنکه درین مسائل حکم بنده چون حکم مدبر است مگر که درین صورت مولی بنده را دفع کند و در صورت مدبر مولی قیمت مدبر را دفع کند مسئله اگر زید مدبر عمرو را دو بار غصب کرد

و هر دو بار مدبر نزدیک غاصب جنایت کرد قیمت مدبر بر مولی واجب آید برای ولی هر دو جنایت
و میان ایشان مناصفه باشد و مولی رجوع کند بر غاصب بنصف قیمت مدبر و نصف آن را بولی جنایت اولی
دفع کند باز رجوع کند بر غاصب بنصف قیمت مدبر و آن را بگیرد. مسئله اگر شخصی کودک آزاد را غصب کرد
و در دست غاصب بمرد ناگاه و یا بسبب تب غاصب ضامن نشود و اگر بصاعقه و یا بسبب گزیدن مار بمرد
بر عاقله غاصب دیت واجب آید. مسئله اگر بدست صبی بنده را ودیعت نهادند و کودک آن بنده را بکشت
قیمت این بنده بر عاقله کودک واجب آید و اگر بدست کودک طعام امانت نهادند و این کودک طعام را بخورد تاوان
بر کودک واجب نباشد و بقول ابی یوسف و شافعی تاوان بنده و طعام بر کودک واجب آید. باب القسامة
مسئله اگر کشته را در محلتی یافتند و کشنده او معلوم نباشد پنجاه کس از اهالی آن محلت که ولی مقتول
اختیار کند سوگند دهند بخدای که ما نکشته‌ایم او را و کشنده او را نمی‌دانیم اگر سوگند خوردند دیت این
مقتول بر اهل آن محلت واجب آید و ولی مقتول را سوگند ندهند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر میان مقتول
و میان اهل محلت عداوت باشد و یا مقتول خون آلوده باشد و یا نشانی کشتن بر یکی موجود باشد مدعی پنجاه
سوگند خورد که ایشان بخطا کشته‌اند بر ایشان دیت واجب شود و اگر سوگند خورند که بقصد کشته‌اند بقول
از وی بر اهل محلت قصاص واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه دیت واجب شود و اگر مدعی از سوگند
نکول آرد و رد اهل محلت را سوگند دهند اگر سوگند خوردند بری شوند و اگر نکول آوردند بقول قصاص واجب
شود و بقول دیت واجب شود و بقول مالک رحمة الله علیه اگر دعوی در عمد بود حکم قصاص کنند. مسئله
اگر اهل محلت کم از پنجاه باشند سوگند بر ایشان مکرر کنند تا پنجاه سوگند تمام باشد. مسئله بر کودک و دیوانه
و زن و بنده سوگند واجب نشود. مسئله اگر مرده را در محلتی یافتند و اثر جراحت ندارد بر اهل محلت
نه سوگند واجب آید و نه دیت و همچنین اگر مرده را در محلتی یافتند و خون از بینی یا از دهن یا از دبر او می‌رود
بر اهل محلت سوگند و دیت واجب نشود و اگر خون از چشم یا از گوش می‌رود سوگند و دیت بر اهل آن
محلت واجب شود. مسئله اگر کشته را بر ابه یافتند و شخصی آن ابه را می‌راند و یا می‌کشد و یا بر آن دابه سوار
بود دیت این مقتول بر عاقله او بود. مسئله اگر دابه میان دو ده می‌رود و بر او کشته [illegible] کنند دیت [illegible]

کنزدیکتر است بدین وابه مسئله اگر کشته را در سرای شخصی یافتند سوگند بر صاحب سرای و از آن
شود و دیت بر عاقله او بود مسئله سوگند و دیت بر اهل خطه باشد نه بر ساکنان محلت و نه بر مشتریان
و اگر از اهل خطه هیچکس نباشد سوگند و دیت بر خرندگان بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه ساکنان و خریداران
در سوگند و دیت شریک باشند مسئله اگر کشته را در سرای مشترک یافتند که شرکاء ایشان بر تفاوت
باشند یک شریک نصف دارد و شریک دوم عشر دارد و شریک سوم باقی پس دیت بر عدد رؤس قسمت کنند
مسئله مردی سرای خرید پیش از قبض او کشته را درین سرای یافتند سوگند و دیت بر عاقله بایع بود
و بقول صاحبین رحمة الله علیهما بر مالک بود و اگر در بیع شرط خیار بوده است دیت بر عاقله قابض بود و بقول
صاحبین رحمة الله علیهما بر کسی که مالک شود مسئله اگر کشته را در سرای یافتند دیت بر عاقله قابض لازم
نشود تا گواهان گواهی ندهند که این سرای مالک قابض است مسئله اگر کشته را در کشتی یافتند ملاحان
و هر کس که در کشتی سوار اند سوگند کنند لازم شود مسئله اگر کشته را در مسجد محلت یافتند سوگند بر اهل آن
محلت واجب آید و اگر کشته را در مسجد جامع یا در شارع عام یافتند سوگند بر هیچکس واجب نشود و دیت
در بیت المال بود مسئله اگر کشته یافتند در بیابان و یا در میان جوی فرات یافتند که آب میبرد خون او
باطل باشد و سوگند بر هیچ کس واجب نشود و بقول زفر رحمة الله علیه در مسئله دوم دیت و سوگند بر دیهی که
نزدیکتر فرات است واجب شود مسئله اگر کشته را بر کرانه جوی خشک شده یافتند سوگند و دیت بر دیهی
که نزدیک بود واجب شود مسئله اگر ولی مقتول بر یکی از اهل این محلت دعوی کرد سوگند
و دیت از اهل محلت ساقط شود و اگر ولی بر یکی معین از اهل محلت دعوی میکند سوگند و دیت از اهل
محلت ساقط نشود مسئله اگر قومی با تیغ رسیدند و از کشته سوگند و دیت بر اهل محلت بود مگر
ولی مقتول بر ایشان دعوی کند یا بر یکی معین از ایشان دعوی کند در این صورت بر اهل محلت هیچ
واجب نشود تا بینه اقامت نکنند مسئله اگر کسی را سوگند دهند میگوید که زید کشته است او را سوگند
دهند بخدای که تو نکشته و جز زید کشنده دیگر نمیدانی مسئله اگر اهل محلت گواهی دهند بر یکی از اهل محلت
و یا بر یکی از محلت دیگر گواهی ایشان باطل بود

باب المعاقل

مسئله العاقل جمع معقلة

عبارت از دیت است مسئله هر دیتی که بنفس قتل واجب شود بر عاقله واجب شود و عاقله اهل دیوان اند
اگر قاتل از اهل دیوان بود از عطایای ایشان دیت ستانند در سه سال اگر از عطایای ایشان بیشتر از سه سال
بیرون می آید هم از عطایا بستانند و بقول شافعی رحمة الله علیه دیت بر قرابتان واجب شود مسئله
اگر کشنده از اهل دیوان نباشند عاقله او قبیله او باشند بر قبیله او دیت قسمت کنند در سه سال بر سال از
هر یکی زیاده از یک درم و ثلث درم نستانند یعنی در مدت سه سال زیادت از چهار درم از هیچکس نستانند اگر دیت بر قبیله
قسمت کرده نشود و دیت تمام نشد قبیله که نزدیکتر باشد به نسبت بترتیب عصبات ضم کنند و باقی دیت از آن قبیله
ستانند و کشنده بعاقله در قسمت دیت چو یکی از ایشان باشد و بقول شافعی بر قاتل از دیت هیچ واجب نشود
مسئله عاقله معتق قبیله مولی او بود مسئله از مولی موالات مولی او و قبیله مولی او دیت دهند مسئله
جنایت بنده و جنایت عمد و آنچه بصلح یا باقرار لازم شود عاقله ندهند مگر که در اقرار او را عاقله تصدیق کنند
مسئله اگر آزادی بر بنده جنایت کرد بخطا بر عاقله او دیت واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بر جانی
واجب شود

کتاب الوصایا

مسئله وصیت عبارت از تملیکی است مضاف بوقتی که بعد از مرگ
بود مسئله وصیت مستحب است و بزیادت از ثلث مال وصیت نیست مسئله وصیت برای کشنده جائز
مگر باجازت ورثه و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما درست است و بقول ابویوسف رحمة الله علیه درست نیست
اگرچه ورثه اجازت کنند مسئله وصیت برای وارث جائز نیست مگر باجازت ورثه مسئله اگر مسلمان
برای ذمی و یا ذمی برای مسلمان وصیت کند درست باشد و قبول وصیت بعد از موت موصی معتبر است
تا اگر موصی له وصیت را در حیات وصیت کننده رد میکند و یا قبول میکند معتبر نبود و اگر در حیات موصی و
رد کرد بعد از موت او قبول کرد جائز بود و بقول زفر رحمة الله علیه اگر در حیات او رد کرد بعد از موت او قبول
کرد جائز نبود مسئله مستحب است که کم از ثلث مال وصیت کند و مال وصیت بقبول موصی له ملک موصی له شود
مگر موصی له بعد از موت موصی پیش از قبول بمیرد و درین صورت موصی به در ملک ورثه موصی له در آید
و قبول وصیت برای ملک درین صورت شرط است و بقول زفر و یک قول شافعی رحمة الله علیهما قبول شرط (نیست)
در هر دو صورت مسئله اگر وصیت کننده مدیون است و دین جمیع ترکه او را مستغرق است وصیت (جائز نبود)

مسئله وصیت کودک جایز نیست اگرچه بعد از ادراک بمیرد و بقول شافعی رحمة الله علیه وصیت
کودک در خیرات درست است مسئله وصیت مکاتب درست نیست اگرچه وفا بدل کتابت کند کذا
مسئله وصیت برای حمل و بی وصیت بحمل کنیزک حامله برای کسی درست است اگر در کم و
شش ماه فرزند آورد از وقت وصیت و بخشیدن برای حمل جایز نبود مسئله اگر کنیزک وصیت کرد برای
شخصی مگر حمل این کنیزک را وصیت کنیزک و استثنای حمل جایز بود مسئله جایز است که وصیت کننده
رجوع کند از وصیت بقول چنانکه گوید رجوع کردم ازین وصیت و یا بفعل چنانکه آن کالا را بفروشد
و یا بخشد و یا جامه را وصیت کرده بود بعده ببرید یا گوسپند وصیت کرده بود بعده ذبح کرد مسئله
منکر شدن از وصیت بمنزله رجوع نباشد

باب الوصیة بثلث المال

مسئله اگر یکی را
بثلث مال وصیت کرد و دیگری را نیز بثلث مال وصیت کرد و ورثه اجازت نکردند ثلث میان هر دو منصف
باشد مسئله اگر برای زید وصیت کرد بثلث مال و برای عمر بسدس مال کرد و ورثه اجازت نکردند
ثلث میان زید و عمر سه حصه شود دو حصه از ثلث زید برد و یک حصه عمر برد مسئله اگر برای زید بکل مال
وصیت کرد و برای عمر بثلث مال و ورثه اجازت نکردند ثلث مال میان ایشان مناصفه باشد و بقول صاحبین
رحمة الله علیه ثلث مال بر چهار سهام کنند سه سهم زید را دهند و یک سهم عمر را دهند مسئله برای کسی که بیشتر
از ثلث وصیت کرده است او را ضرب نکنند باکثر از ثلث مگر درین سه صورة در محابات و سعایت و دراهم
مرسله صورة محابات آنست که شخصی دو بنده دارد و در مرض موت بنده که قیمت او دو هزار و صد درم
بدست زید بصد درم فروخت پس دو هزار محابات کرد و بدست عمر بنده که قیمت او یکهزار و صد درم است
بصد درم فروخت پس یکهزار محابات کرد و بمرد و بجز این دو بنده مال دیگر نداشت و ورثه اجازت نکردند محابات
در هزار درم ثلث است باشد و میان زید و عمر دو هزار بر سه سهم شوند پس از زید یکهزار و سه صد و سی و سه درم
و ثلث درم بازستانند و ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم برو بگذارند و از عمر ششصد و شصت و
شش درم و دو ثلث درم باز ستانند و سیصد و سی و سه درم و ثلث درم بر او بگذارند و صورت سعایت
آنست که مردی دو بنده دارد یکی را سالم نام است و قیمت او دو هزار درم است و بنده دیگر را بشیر نام

و قیمت او یکهزار درم است و بجز آن دو بنده مال ندارد و در مرض موت هر دو بنده را آزاد کرد پس در هر یک
هزار تبرع کرد و در یک هزار درست است پس سالم در یکهزار و سیصد و سی درم و ثلث درم سعایت کند برای
ورثه و غانم در ششصد و شصت و شش درم و دو ثلث درم سعایت کند زیرا که پانصد درم از وی ساقط شود و بقیه در ششصد و سی و سه درم و ثلث درم
از وی ساقط شود و صورت دراهم مرسله آنست که مردی سه هزار درم دارد و در مرض موت یکهزار درم برای زید
وصیت کرد و یکهزار درم برای عمرو وصیت کرد و بجز آن سه هزار درم مال ندارد و وصیت در یکهزار درم
درست باشد پس زید را ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند و عمرو را سیصد و سی و سه درم و
ثلث درم دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید بنصیب پسر خود وصیت باطل بود و اگر بمثل نصیب پسر خود
وصیت کرد جائز بود و پسر اگر وصیت کننده را دو پسر باشد موصی له را سوم حصه دهند مسئله اگر
وصیت کرد برای زید بسهمی از مال خود و یا بجزوی از مال خود بیان آن بدست ورثه باشد هر چند که خواهند
بدهند مسئله اگر گفت سدس مال من زید را باشد باز در ان مجلس و یا در مجلس دیگر گفت ثلث
مال من زید را بعده گفت سدس مال من زید را دهید یک سدس دهند مسئله اگر ثلث دراهم
و یا ثلث گوسفندان برای زید وصیت کرد و ثلثان آن هلاک شد و آن ثلث باقی از دراهم و گوسفندان
ثلث کل مال میشود پس تمام آنچه از دراهم و گوسفندان باقیست زید را دهند و بقول زفر رحمة الله علیه از
باقی ثلث دهند مسئله اگر مردی وصیت بثلث جامها برای زید کرد و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکی
از سه بنده و یا یکی از سه سرائی وصیت کرد برای زید و ثلثان بنده و سرائی هلاک شد درین مسئله
زید را ثلث از باقی دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید یکهزار درم و او را دراهم عین است و دراهم
دین است یعنی دراهم نقد دارد و دراهم وام یافت دارد اگر از دراهم نقد یکهزار درم ثلث دراهم میشود
هزار درم از نقد دهند و اگر نمی شود ثلث از نقد دهند و هر چند که از وام حاصل شود ثلث آن بزید دهند
تا یکهزار درم تمام شود مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال برای زید و عمرو و عمرو مرده است تمام ثلث
زید را دهند مسئله اگر گفت ثلث مال من میان زید و عمرو باشد و عمرو مرده است نصف ثلث زید را

ثلث دهند مسئله اگر ثلث مال وصیت کرد و هیچ مالی ندارد بعده مالی حاصل کرد ثلث مالی که بوقت
موت مالک بود واجب شود مسئله اگر هست ام ولد دارد و بثلث مالی برای امهات اولاد خود وصیت
کرد و برای فقرا و مساکین نیز وصیت کرد درین مسئله ثلث مال را پنج سهم کنند ست ام ولد را
دهند هر یکی را یکان سهم و یک سهم بفقرا و یک سهم بمساکین دهند و بقول امام محمد رحمة الله علیه بر هفت
سهم قسمت کنند بفقرا دو سهم و بمساکین دو سهم و بامهات اولاد سه سهم مسئله اگر وصیت کرد بثلث
مال برای زید و برای مساکین نصفی از ثلث زید را دهند و نصف دیگر بمساکین دهند مسئله اگر بصد درم
برای زید و بصد درم برای عمرو وصیت کرد و بکر را گفت که ترا با زید و عمرو شریک کردم بکر را از هر صد ثلث
دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید بچهار صد درم و برای عمرو بدو صد درم بعده بکر را گفت که ترا با
ایشان شریک کردم بکر را دهند نصف آنچه بزید برسد و نصف آنچه بعمرو برسد مسئله اگر گفت ورثه خود را
گفت که زید را بر من وام هست و ایشان تصدیق کردند و زید زیادت از ثلث مال دعوی کرد تصدیق
ایشان تا ثلث مال بود مسئله اگر ثابت اقرار بوام در مرض موت و وصیتها نیز کرد و ثلث مال برای اصحاب
وصیت جدا کنند اصحاب وصایا را گویند هر چه خواهند مقر له را تصدیق کنند در وام او و ثلثان مال
برای ورثه جدا کنند و ورثه را گویند به آنچه خواهند مقر له را تصدیق کنید و چون اصحاب وصایا و ورثه
دین بیان کردند پس آنچه اصحاب وصایا اقرار کردند ثلث آن بمقر له دهند و آنچه ورثه بیان کردند ثلث
آن بمقر له دهند و مقر له را مقدم دارند بعده آنچه از ثلث ماند باصحاب وصایا دهند و آنچه از دو ثلث ماند
از ثلثان مال که برای ورثه جدا کرده بودند بورثه دهند و اگر مقر له را زیادت آنچه بیان کردند دعوی کند
هر یکی از ورثه و اصحاب وصایا سوگند دهند بر علم مسئله اگر برای بیگانه و برای وارث وصیت کرد
وصیت در حق بیگانه درست باشد و نصف آنچه وصیت کرده است باو دهند و نصف دیگر ورثه را
بود و برای وارث وصیت باطل بود مسئله اگر گفت بدین جامه جید وصیت کردم برای زید و بدین
جامه میانه وصیت کردم برای عمرو و بدین جامه کهنه وصیت کردم برای بکر و یک جامه از ین هلاک شد
و معلوم نیست که آن جامه کدام بود و وارث هر یکی را می گوید آن جامه که حق تو بود هلاک شد وصیت

باطل شود مگر که ورثه آن دو جامه باقی را با صاحب وصایا تسلیم کنند و گویند که میان خود قسمت کنید پس
درین صورت وصیت جایز بود و صاحب جبه را ازین دو جامه دو ثلث جبه دهند و صاحب ردی را ازین
دو جامه دو ثلث ردی دهند و صاحب جامه میانه را ثلث جامه جبه و ثلث جامه ردی دهند **مسئله** اگر
سرائی است مشترک میان دو کس یک شریک وصیت کرد برای زید بیک خانه معین ازین سرای و دو
قسمت کنند واین خانه معین در نصیب وصیت کننده آمد در ورثه وصیت کننده مقدار آن خانه گز کنند و بزید دهند
و بقول محمد رحمة الله علیه اگر این خانه معین در نصیب موصی افتاد نصف آن بزید دهند و اگر در نصیب
شریک دوم افتاد مقدار نصف آن خانه از نصیب موصی بزید دهند **مسئله** اگر یک شریک بخانه معین از
سرای برای زید اقرار کرد درین صورة نیز همان حکم است که در وصیت بود **مسئله** اگر وصیت کرد
بهزار درم معین از مال دیگری و صاحب مال بعد از موت وصیت کننده وصیت را اجازت کرد و هزار درم
بموصی له داد جایز بود و تواند که ندهد اگرچه اجازت کرده است **مسئله** اگر دو پسر ترکه پدر را قسمت کردند
بعد یکی ازیشان اقرار کرد که پدر ما برای زید بثلث مال وصیت کرده است این اقرار در ثلث
نصیب او افتد و بقول زفر رحمة الله علیه نصف نصیب خود باید داد **مسئله** اگر زید وصیت کرد
بکنیزک معین برای عمرو کنیزک بعد از موت زید پیش از قسمت فرزند آورد و قیمت ایشان ثلث متروکه
می شود مادر و فرزند هر دو عمرو را دهند و اگر قیمت ایشان زیاده از ثلث ترکه می شود وصیت در ثلث درست
باشد اول ثلث از کنیزک تمام کنند و اگر چیزی باقی بود از فرزند تمام کنند و بقول صاحبین رحمهما الله
از هر دو برابر دهند **مسئله** اگر زید برای پسر کافر خود و یا برای پسر خود که بنده شخصی است وصیت کرد
و پیش از موت زید پسر او اسلام آورد و یا بنده آزاد شد وصیت باطل بود و همچنین اگر پسر خود را در حالت
کفر و یا در حالت بندگی چیزی بخشید و یا برای او اقرار کرده بود و پیش از موت پسر او اسلام آورد و یا
آزاد شد جایز بود **مسئله** اگر شخصی جا مانده و یا مفلوج و یا مسلول و یا مسلول است و این زحمت او دراز
کشید و خوف مردن کم شد تبرع صحیح بود تا اگر درین حالت چیزی بخشد از کل مال جایز بود و اگر بعد
صاحب فراش گشت و بعد از چند روز بمرد درین صورت هبه او از ثلث مال معتبر بود **باب العتق فی المرض**

مسئله اگر بنده را در مرض موت آزاد کرد یا بفروخت و محابات کرد یا بخشید پس تصرف معتبر در
بود و از ثلث مال معتبر بود و بمنزله وصیت بود و اگر ورثه اجازت کردند بنده سعایت نکند و اگر اول محابات
در یک بنده کرد بعده بنده دیگر آزاد کرد و از ثلث مال بیرون نمی آید محابات اولی بود و اگر اول آزاد کرد بعده محابات
کرد و عتق و محابات زیاده از ثلث مال می شود هر دو برابر باشند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در هر دو صورت
عتق اولی باشد و بقول زفر رحمة الله علیه هر چه اول است همان اولی باشد مسئله اگر وصیت کرد که بدین
صد درم بنده را آزاد کنند و یک درم از آن هلاک شد بدان باقی آزاد نکنند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما
بدانچه باقی ماند آزاد کنند مسئله اگر وصیت کرد که بدین صد درم حج بجای آرند و یک درم از آن هلاک شد
بدانچه مانده است حج بجای آرند از آنجا که برسد مسئله اگر زید وصیت کرد به آزاد کردن بنده معین و بعد
موت زید بنده جنایت کرد و ورثه بولی جنایت دفع کردند وصیت باطل شود و اگر ورثه بنده را باز خریدند
باطل نشود و فدا او در مال ورثه بود مسئله اگر وصیت کرد برای زید بثلث مال و بنده را آزاد کرد و جز آن بنده
و مال دیگر ترکه گذاشت و زید میگوید که این بنده را مولی او در حال صحت آزاد کرده است و وارث میگوید که در مرض
آزاد کرده است قول وارث معتبر بود و زید را هیچ نرسد مگر که از ثلث مال چیزی فاضل ماند یا بینه زید گواه
دهند بر دعوی او مسئله اگر زید مرد و یک پسر و یک بنده گذاشت عمرو دعوی کرد بر پسر زید که از پدر تو
وام یافت داشتم و بنده دعوی کرد بر پسر زید که پدر تو مرا آزاد کرده است وارث هر دو را تصدیق کرد و بنده
در قیمت خود سعایت کند و آن بغریم دهند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما سعایت نکند مسئله اگر حقهای
خدای تعالی وصیت کرد فرایض را مقدم دارند اگر چه او مؤخر داشته است چون حج و زکوة و کفارة و اگر حقوق
خدای تعالی در قوت برابرند هر چه موصی مقدم داشته است آن را مقدم دارند مسئله اگر وصیت
به حج کرد و مرد دیر البر باید تا از شهر وصیت کننده سوار شده برای حج رود و اگر ثلث مال از شهر وصیت
کننده ممکن نمی شود که اجیر گیرند برای حج پس از آنجا که ممکن شود اجیر گیرند مسئله اگر از شهر خود بنیت حج
بیرون آمد و در راه بمرد و وصیت او حج بجا آرند واجب شود که از شهر او حج آغاز کنند و بقول صاحبین رحمة الله
علیهما از آنجا که رسیده است حج بجا آرند و همچنین خلافست اگر حج از دیگری میکنانید و در راه بمرد والله اعلم

باب الوصیت للاقارب و غیرهم

مسئله اگر برای همسایگان وصیت کرد مستحق وصیت همسایگان متصل او باشد و بقول صاحبین رحمة الله علیهما هر که ساکن هست در آن محلت جمع می شوند در مسجد همسایگان داخل بود و بقول شافعی رحمة الله علیه جوار تا چهل خانه از هر جانب بود مسئله اگر وصیت برای اصهار کرد یعنی برای خسران وصیت کرد هر قرابتی که نکاح او با زن او حرام بود درین وصیت در آید و اگر برای اختان یعنی برای دامادان وصیت کرد هر شوهر زنی که ذات رحم محرم او بود درین وصیت داخل شود و اگر وصیت برای اهل بیت کرد زن او مستحق وصیت بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما هر که در عیال و بود او مستحق وصیت بود و اگر وصیت برای آل کسی کرد اهل بیت و مستحق وصیت شود و اگر وصیت برای جنس کسی کرد اهل بیت مستحق وصیت شود مسئله اگر وصیت برای اقارب و یا برای ذی قرابت و یا برای ذی ارحام و یا برای ذوی ارحام و یا برای ذوی انساب کرد هر که از ذوی رحم نزدیکتر بود او مستحق وصیت بود و درین وصیت مادر و پدر و فرزند و وارث در نیاید و دو کس از اقارب و یا بیشتر تا مستحق وصیت شوند پس اگر وصیت برای اقارب کرد وصیت کننده را دو عم و دو خال هست وصیت را دو عم برند و دو خال نبرند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما چهار حصه شود هر یکی یکی حصه از وصیت برد و اگر یک عم و دو خال است نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر دو خال را و اگر یک عم و یک خال است نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر خال را مسئله اگر وصیت کرد برای ورثه فلان مرد دو سهم برد و زن یک سهم و اگر وصیت کرد برای ولد فلان زن و مرد را برابر دهند

باب الوصیت بالخدمت والسکنی والثمرة

مسئله اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای خود برای زید بمدتی معلوم درست باشد و همچنین اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای خود برای زید همیشه جائز بود پس اگر بنده از ثلث مال بیرون می آید بنده را بزید تسلیم کنند تا او را خدمت کند بدان مدت که تعین کرده است در مسئله اول یا پیوسته در مسئله دوم و اگر از ثلث مال بیرون نمی آید ورثه را دو روز خدمت کند و بعد از موت زید بورثه وصیت کننده باز گردد و اگر زید در حیات مالک بنده بمیرد وصیت باطل شود

مسئله اگر زید وصیت کرد بمیوه باغ خود برای عمرو زید بمرد عمر را همین میوه رسد و میوه دیگر که بعد از ین شود ورثه را بود و اگر زید گفت میوه باغ خود عمر را وصیت کردم تا میوه باغ من پیوسته عمر را بود درینصورت میوه آینده پیوسته مادام که عمر زنده باشد بدو دهند و اگر زید باجرت باغ خود برای عمرو وصیت کرد اجرت موجود و آینده عمر را رسد اگر چه پیوسته ذکر نکرد و اگر بچه یا پشم گوسپندان و یا بوار گوسپند و یا گوسپند برای عمرو وصیت کرد هر چه در حالت موت زید موجود بود همان عمر را دهند اگر چه لفظ پیوسته ذکر کرده باشد

باب الوصیة الذمی

مسئله اگر ذمی سرای خود را در حالت صحت کلیسا یا کنشت کرد پس بعد از موت او میراث شود و اگر ذمی وصیت کرد که سرای او را برای قومی مسلمین کلیسا و یا کنشت گردانند این وصیت از ثلث مال درست باشد و اگر وصیت کرد که سرای او را کنشت گردانند برای قومی معین این وصیت درست بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما باطل بود مسئله اگر حربی در دار اسلام بامان در آمد مال خود را برای مسلمان و یا برای ذمی وصیت کرد جایز بود

باب الوصی

مسئله اگر زید عمر را وصی کرد این وعمر بحضور زید وصایت قبول کرد و بحضور او رد کرد رد شود و اگر بغیبت او رد کرد رد نشود و در خدمت عمر ترک زید را بمنزله قبول وصیت و اگر عمر در حیات زید قبول و رد نکرد و بعد موت او گفت قبول میکنم بعده قبول کرد جایز بود و اگر چه قاضی بعد از رد کردن او را از وصایت بیرون نیاورده باشد و بقول زفر رحمة الله علیه اگر در غیبت زید گفت که قبول نمیکنم در حیات او و یا بعد از موت او بعده قبول میکند وصی نباشد مسئله اگر بنده و یا کافر و یا فاسق را وصی کرد قاضی ایشانرا معزول کند و دیگر را نصب کند مسئله اگر بنده خود را وصی کرد و ورثه او همه صغار اند درست بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر بنده خود را بوارث بالغ وصی کرد جایز نبود مسئله اگر وصی از قیام نمودن در وصایت عاجز شد قاضی وصی دوم نیز نصب کند تا هر دو تصرف کنند مسئله اگر مردی دو کس را وصی کرد یکی در غیبت وصی دوم نتواند تصرف کند مگر در مسائل معدوده و آن تجهیز میت و خریدن کفن و خریدن طعام و پوشیدن برای صغار و قبول هبه برای صغیر و رد کردن ودیعت معین که بموصی بوده است

وگذاردن وام وتنفیذ وصیت معینه وازاد کردن بنده معین وخصومت کردن در حقوق

وبقول ابو یوسف هر یک ازین دو وصی تواند که بی وصی دوم در جمیع اشیاء تصرف کند مسئله

اگر وصی مرد دیگر را وصی گرداند وصی دوم بعد از موت وصی اول در هر دو ترکه میت اول

نیز وصی باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه در ترکه میت اول وصی نباشد مسئله

قسمت وصی از جهة ورثه غایب با موصی له جایز بود اما قسمت وصی با ورثه از جهة موصی له غایب

جایز نبود اگر وصی با ورثه قسمت کرد ونصیب موصی له را قبض کرد وبدست او هلاک شد موصی له

بثلث مال از انچه از ترکه مانده است اگر وصیت حج کرد ووصی با ورثه قسمت کرد ومقداری که

بدان حج تواند کرد از مال میت بستد وبدست وصی آن مال هلاک شد ویا کسی که حج خواهد کردن مال

بروی داد وبدست وی آن مال هلاک شد بثلث بقیه مال ترکه از میت حج ادا کنند وبقول ابو یوسف

رحمة الله علیه اگر ثلث مال مستغرق شد در وشد بباقی مال رجوع نکنند واگر تمام ثلث نشد

بدان مقدار که ثلث مال تمام شود در باقی مال رجوع کنند وبقول محمد رحمة الله علیه در هر دو حال

رجوع نکنند مسئله اگر مردی وصیت کرد بثلث مال برای زید غایب وقاضی با ورثه قسمت

کرد ونصیب زید بستد وبدست قاضی هلاک شد پس حاضر شد موصی له نباشد مر موصی له را بورثه

چیزی مسئله اگر وصی بنده را از ترکه فروخت در غیبت غرمائی جایز بود مسئله اگر وصیت

کرد که بنده من بدست زید فروشند وبهاء این صدقه دهند وصی بنده را بدست زید

فروخت وبها قبض کرد وبدست او هلاک شد وآن بنده را از مشتری مستحقی برد وصی

بنده برای مشتری ضامن شود ولیکن در ترکه میت بدان رجوع کند وهمچنین اگر وصی

صغیر را فروخت وبهای آن قبض کرد وبدست او هلاک شد آن بنده را از مشتری مستحق

برد مشتری بر وصی رجوع کند ببهائی که بدو داده است ووصی در مال صغیر رجوع کند وصغیر

بورثه رجوع کند بحصه خود اگر وصی بمال یتیم حواله قبول کرد اگر در وخیر یتیم است جایز بود مسئله

اگر وصی کالائی یتیم را فروخت ویا بمال یتیم کالائی خرید بزیان اندک جایز بود وبزیان بسیار

بهر دو یک پسر و یک خنثی را گذاشت ترکه میان ایشان بر سه سهم قسمت کنند دو سهم پسر و یکسهم خنثی را بود
و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما خنثی را نیمه از نصیب مرد و نیمه از نصیب زن دهند و این قول شعبی است
اما بقول ابی یوسف بر هفت سهم قسمت کنند پسر را چهار سهم و خنثی را سه سهم دهند و بقول محمد رحمة الله علیه
بر دوازده قسمت کنند پسر را هفت سهم و خنثی را پنج سهم دهند

مسائل شتی

مسئله اگر پیش
گنگ وصیت نامه و یا غیر آن خوانند و گفتند که بدانچه درین نامه هست بر تو گواهی میدهیم و این گنگ
اشارت بسر کرد یعنی آری و یا لفظ آری نوشت درست بود و این اقرار باشد فاما گنگی که سخن گفتن
زبان او گرفته شود او حکم گنگ ندارد تا اگر نامه وصیت و یا غیر آن پیش او خوانند و او اشارة کرد یعنی
نعم و یا لفظ نعم بنوشت اقرار نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه اقرار باشد مسئله اشارت و نبشتن
گنگ در وصیت و نکاح و طلاق و بیع و شرا و قصاص بمنزلهٔ اقرار است و جایز بود که این تصرفات را باشارت
و نبشتن قبول کنند فاما در گرفته زبان جایز نبود مسئله اگر گنگ قذف کرد و گنگ اشارت کرد
و با گنگ کسیرا بشارت قذف کرد در هر دو صورت حد نزنند مسئله اگر گوسپندان بعضی مذبوحه
بعضی مردار اند معلوم نیست که مذبوحه کدام است اگر مذبوحه بیشتر باشد تحری کند و بخورد و اگر مردار
بیشتر باشد نخورد و بقول شافعی رحمة الله علیه در حال اختیار روا باشد که بتحری بخورد اگرچه مذبوح بیشتر بود
مسئله اگر جامه تر پلید را در جامه پاک خشک بپیچند و تری جامه پلید در جامه پاک پیدا شد لیکن [illegible]
چنان هست اگر بیفشارند هیچ تری پیدا نشود جامه پلید نشود مسئله اگر سر گوسپند را که بخون [illegible]
شده در آتش انداختند و خون او زایل شد و از آن سر خوردنی ساختند روا باشد که بخورند و این [illegible]
سوختن بجای شستن بود مسئله اگر سلطان خراج زمین مالک زمین را داد جایز بود و اگر
زمین مالک زمین را داد روا باشد مسئله اگر سلطان زمینها مملکت بقومی داد و تا خراج دهند
جایز بود مسئله اگر نیت روزه قضا ماه رمضان کرد و تعیین روزه نکرد جایز بود و اگر دو ماه رمضان
قضا میکند و تعیین روزه از یکی نمیکند نیز روا باشد چنانچه اگر نمازی قضا میکنند و نیت اول صلوة و یا آخر
صلوة را که بر وی است نمیکند جایز بود مسئله اگر روزه داری با آب دهن دوست خود می[illegible]

بر وکفاره واجب آید و اگر آب در دهن دوست شود کفاره واجب بود مسئله اگر بعضی حاجیان
در راه گم شده و دیگران ترک آوردن حج عذر بود مسئله اگر زنی را گفت خویشتن را زن من
گردانیدی و زن گفت گردانیدم و مرد گفت پذیرفتم نکاح منعقد شود مسئله اگر کسی مردی را
گفت دختر خویشتن پسر من ارزانی داشتی و آن مرد گفت داشتم نکاح منعقد شود مسئله اگر شوهر در خانهٔ
زن باذن ساکن است و زن شوهر را منع کرد از درآمدن در آن خانه این زن ناشزه بود
و اگر این مرد در خانهٔ مغصوب ساکن است و زن از درآمدن در این خانهٔ مغصوب امتناع آورد ناشزه
نبود مسئله اگر زن مر شوهر را میگوید که من با کنیزک تو ساکن نمی شوم و میخواهد تا در خانهٔ علاحده
ساکن شود تواند مسئله اگر زن مرد را میگوید مرا طلاق ده شوهر گفت داده گیر یا گفت داده باد
و یا گفت کرده باد
اگر نیت طلاق داشت واقع شود و اگر گفت داده است و کرده است طلاق واقع شود اگر چه نیت
ندارد و اگر گفت داده انگار و کرده انگار واقع نشود اگر نیت دارد مسئله اگر زن را گفت وی را
فرق در میان هر دو آنست که اول اخبار است از وقوع پس طلاق
نشاید تا قیامت یا گفت همه عمر اگر نیت طلاق دارد واقع شود و بی نیت واقع نشود مسئله
اگر زن را گفت که چند زنان کن اقرار بود به سه طلاق و اگر گفت حیلهٔ خویش کن اقرار بطلاق باشد نیز
اگر زن شوهر را گفت کابین ترا بخشیدم از من جنگ باز دار اگر شوهر طلاق گفت مهر از وی
ساقط شود و اگر طلاق نگفت مهر از وی ساقط نشود مسئله اگر مولی بنده را گفت ای مالک من
یا کنیزک را گفت من بندهٔ تو ام آزاد نشود مسئله اگر گفت بر من سوگند است که این کار نکنم
اقرار بود بسوگند که بخدای خورده است و اگر گفت بر من سوگند است بطلاق یمان لازم شود
پس اگر گفت این سوگند بطلاق دروغ گفته ام تصدیق نکنند مسئله اگر گفت هر سوگند که
است که این کار نکنم اقرار بود بسوگند طلاق مسئله اگر بایع را گفت که بهاء باز ده بایع گفت
بدهم فسخ بیع بود مسئله عقاری که در وی خصومت میکنند از دست ذو الید بیرون نیاید تا مدعی
بینه اقامت نکنند مسئله اگر عقاری که در ولایت قاضی نیست حکم آن قاضی در آن
عقار جایز بود مسئله اگر قاضی حکم کرد در حادثه بگواهی بعده می گوید که از حکم خود رجوع کردم

ویا میکوید مرا چیزی دیگر ظاهر شد ویا گفت در تلبیس گواهان افتادم ویا گفت حکم خود باطل کردم

ویا مانند آن گفت این سخنان معتبر نباشد وحکم اول نافذ باشد اگر بعد از دعوی صحیح و

بعد از شهادت مستقیم باشد مسئله اگر مردی قومی را حفا کرد بعده پرسید از مردی چیز را

و او اقرار کرد وایشان می بینند او را وسخن او می شنوند واو نمی بیند ایشان را گواهی ایشان

درست باشد واگر سخن او شنیدند واو را ندیدند گواهی ایشان درست نباشد مسئله اگر

عقاری فروخت وبعضی از خویشان وزنان حاضرند وعلم دارند بیع را بعد این خویشان وزنان

دران عقاری دعوی میکنند دعوی ایشان نشنوند مسئله اگر زن مهر را بشوهر بخشید و بعد

وورثه زن از شوهر او طلب مهر کردند وگفت که در مرض موت مهر بخشیده بود وشوهر می گوید که در حالت

صحت بخشیده بود قول شوهر معتبر بود مسئله اگر شخصی اقرار بوام کرد ویا بغیر آن بعده می گوید که من

درین اقرار کاذب بودم مقرله را سوگند دهند که این مقر درین اقرار کاذب نبوده است وقول او

باطل نمیکنی بر وی واین قول ابی یوسف است رحمة الله علیه وفتوی برین است که مقرله را سوگند دهند

وبقول امام اعظم ابوحنیفه ومحمد رحمة الله علیهما بفرمایند تا مقر بدانچه اقرار کرده است بمقرله تسلیم

مسئله اقرار سبب ملکیت نیست تا اگر دعوی ملک میکند بسبب همین اقرار درست نباشد

اگر گفت ترا وکیل کردم بفروختن این کالای وخاموش شد او وکیل شود مسئله اگر یکی زن

را وکیل کرد بطلاق نتواند که معزول کند مسئله اگر گفت ترا وکیل کردم بفلان چیزی بدانکه هر وقت

که ترا معزول کنم باز تو وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید معزول کردم ترا پس معزول کردم ترا

مسئله اگر گفت هر بار که ترا معزول کنم باز وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید باز گشتم از وکالت

معلقه ومعزول کردم ترا از وکالت منجزه مسئله قبض کردن بدل صلح شرط است اگر صلح از

دین بدین بود والا شرط نیست مسئله اگر مردی بر کودکی دعوی سرای کرد پدر او صلح کرد بر مال

کودک اگر مدعی را گواه موجود است صلح درست باشد اگر بمثل قیمت ویا بغبن یسیر بود واگر مدعی

گواه ندارد ویا گواهان فاسق دارد صلح جائز نبود اگر مدعی گفت مرا گواه نیست بعده گواه آورد

ویا گواه گفت مرا درین حادثه گواهی نیست بعده گواهی داد درین هر دو صورت گواهی بشنوند و بقول
ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما نشنوند مسئله امامی که او را خلیفه ولایت داده است تواند که مردرا
بر راهی که مردمان می آیند و میروند منقطع کند اگر بگذرند کان زیان نرسد مسئله اگر شحنه سلطان
مصادره تعیین نکرد که مال او گرفته شد و او مال خود را بفروشد بیع درست باشد مسئله اگر زن را بزدن
ترسانید تا شوهر را مهر بخشد اگر ترساننده قدرت بر زدن دارد بخشیدن درست نباشد مسئله اگر
زنی را اکراه کرد بر خلع کردن با شوهر خود و زن خلع کرد طلاق واقع شود و مال ساقط نشود مسئله
اگر زنی مردی را بر شوهر حواله کرد بقبض مهر بعده شوهر را بخشید درست نباشد مسئله اگر مردی در ملک
خود چاهی کاوید و یا بالوعه ساخت و بدان سبب دیوار همسایه او ذاهب شد و همسایه طلب
کرد این چاه را دور کند جبر نکنند برای دور کردن چاه و اگر بدان سبب دیوار همسایه بیفتاد تاوان
بر وی همسایه واجب نشود مسئله اگر سرای زن خود را عمارت کرد بمال خود بدستوری زن عمارت
ملک زن باشد و آنچه در عمارت خرچ شده است بر زن وام بود و اگر شوهر بی دستوری زن سرای
زن را برای خود عمارت کرد درین صورت عمارت شوهر را بود و اگر شوهر سرای زن برای خود عمارت کرد
بی دستوری زن عمارت مر زن را بود و شوهر در نفقه متبرع باشد مسئله اگر مردی غریم خود را اگر
و دیگری از دست او رها کند ضامن نشود مسئله اگر بدست زید مال مردی است و سلطان زید را
گفت این مال را بمن ده و اگر نه دست تو خواهم برید و یا پنجاه چوب ترا خواهم زد زید مال را بسلطان
داد ضامن نشود مسئله اگر کسی را در صحرا حمار وحشی صید کرد و بران تیر زد پس
دوم آمد و حمار وحشی را مجروح مرده یافت نخورند مسئله از گوسپند وغیره خوردن شرمگاه و
خصیه و غدود و مثانه و تلخه و خون ریخته شده و ذکر مکروه است مسئله جایز است که قاضی مال یتیم
و کودک خرد و لقطه وام دهد مسئله اگر کودکی را ختنه او بیم است چنانچه اگر کسی او را بیند گمان
برد که او را ختنه کرده است پوست ذکر نمی توانند برید مگر بسختی بگذارند و ختنه نکنند و همچنین اگر
پیری اسلام آورد و اهل بصارت می گویند که این پیر طاقت ختنه کردن ندارد او را نیز بگذارند

و ختنه نکنند مسئله ابتدائی وقت مستحب برای ختنه کردن هفت سالست مسئله پیش دوانیدن

کردن و اسپ دوانیدن و شتر دوانیدن و تیر رسانیدن جائز بود فاما اگر از هر دو جانب شرط بود حرام

بود و از یکجانب درست مسئله صلوة گفتن بجز پیغامبران و فرشتگان جائز نبود مگر بطریق

تبع مسئله عطا دادن بنام نوروز و مهرجان جائز نیست مسئله باکی نیست به پوشیدن کلاه

هندو نیست پوشیدن جامه سیاه و فروگذاشتن دنباله دستار میان دو کتف تا میان پشت

مسئله جائز است هر جوان عالم را که پیش رود بر پیر جاهل مسئله باید که حافظ قرآن در چهل روز

ختم کند

کتاب الفرائض

مسئله از ترکه میت بتجهیز و تکفین میت آغاز کنند

بعد ازان وام میت ادا کنند بعد ازان تنفیذ وصیت کنند از ثلث مال بی اجازت ورثه

بعد ازان ترکه میان ورثه قسمت کنند مسئله ورثه بر سه نوع است نوع اول صاحب فرض است

و آن کسیست که سهم او مقدر است یکی ازان پدر است و نصیب او سدس است در حالتیکه میت را

فرزند یا فرزند پسر بود و دوم از اصحاب فرائض جد صحیح است و او کسیست که در نسبت او بمیت مادر متخلل

نباشد چنانچه پدر پدر و جد صحیح حکم پدر دارد اگر میت را پدر نباشد مگر در دو صورت یکی آنکه

مادر میت با وجود پدر میت ثلث از باقی متروکه ببرد چنانچه مردی مرد و زن و مادر و پدر گذاشت

زن چهارم حصه از متروکه ببرد و ثلث مابقی مادر ببرد و باقی پدر ببرد و اگر میت را پدر نبود و جد باشد

مادر میت ثلث از تمام متروکه برد چنانچه مردی مرد زن گذاشت و مادر گذاشت و جد گذاشت

زن چهارم حصه از متروکه ببرد و ثلث از کل مال مادر ببرد و آنچه باقی ماند جد ببرد دوم آنکه اگر میت را

پدر بود و جده پدری باشد جده پدری با وجود پدر میت میراث نبرد و اگر میت را پدر نباشد و جد و جده

پدری باشند هر یک نصیب خود را ببرند بوجود جد پدری میت جده پدری میراث برد و از میراث

محروم نشود مسئله جد پدری صحیح برادران و خواهران میت را محروم کرد از متروکه

و فتوی همین است و قول ابی یوسف و محمد و شافعی و مالک رحمة الله علیهم محروم نکرداند

برادران اعیانی و علاتی را سیوم از فرائض مادر است و نصیب او ثلث است در حالتیکه میت را

فرزند و یا فرزند پسر نبود اگرچه فروتر اند و یا دو کس از خواهران و برادران نباشند بوجود ایشان
مادر سدس برد و اولاد برادران حکم خواهران و برادران ندارد و اگر میت زن و مادر و پدر گذاشت
و یا شوهر و مادر و پدر گذاشت در هر دو صورت بعد از دادن نصیب زن و شوهر آنچه باقی بود ثلث مادر
برد و ثلثان پدر برد مسئله چهارم از اصحاب فرایض جده است و نصیب جدات صحیحه
هر چند که باشند سدس است و جده صحیحه آنست که در نسب او بمیت جد فاسد در میان نباشد
یعنی مادر جد فاسد جده فاسده است و از فرایض نیست و جده که بمیت از دو جهت قرابتی دارد
با جده که بمیت از یک جهت قرابتی دارد برابر است در میراث یعنی سدس میان هر دو مناصفه
باشد و بقول محمد دو حصه از سدس جده برد که دو جهت قرابت است و یک حصه از سدس جده
برد که در یک جهت قرابت است و جده که دو جهت قرابت دارد چنان بود که پسر دختر دختر او را
در نکاح کرده باشد و از ایشان فرزندی متولد شود و این فرزند را آن جده دو جهت قرابت
بود پدر را از آنجا جده پدری بود و مادر او را جده مادری بود دوم جده مادر با وجود پدر مسئله جده که
نزدیک تر است بمیت محجوب و محروم گرداند جده را که دورتر بود از میت و اگر میت مادر را گذاشت همه جدات
محروم شوند مسئله پنجم از اصحاب فرایض شوهر است و او را نصف میراث برد اگر میت را
فرزند پسر نبود اگرچه فروتر باشد و اگر میت را فرزند یا فرزند پسر بود اگرچه فروتر اند شوهر را ربع بود مسئله
ششم از اصحاب فرایض زن است و نصیب وی یا ربع است از ترکه شوهر اگر شوهر را فرزند یا فرزند پسر
نبود اگرچه فروتر است بوجود ایشان نصیب زنان ثمن بود مسئله هفتم از اصحاب فرایض دختر است
و نصیب او نصف میراث است و اگر دو دختر و یا زیاده از این باشد نصیب ایشان ثلثان بود از کل ترکه
و اگر میت را پسر بود دختران میت را عصبه گرداند پسر دو حصه برد و هر دختری یک حصه برد و فرزند پسر
حکم فرزند میت دارد در حالتی که میت را فرزند نباشد ذکور بجای ذکور بود و اناث بجای اناث بود
بوجود پسر میت فرزندان پسر محجوب بود مسئله هشتم از اصحاب فرایض دختر پسر است اگر میت دختر صلبیه
و دختر پسر گذاشت است دختر نصف از ترکه برد باقی پسر پسر را بود و اگر میت را یک دختر صلبیه باشد و دختران

پسر نصف ترکه دختر صلبیه برد و دختران پسر سدس برند و اگر میت را دو دختران اند دختران پسر محجوب
شوند و هیچ نبرند مگر که با ایشان پسر و یا فروتر ایشان پسر بود و این پسر عصبه گرداند هر دختری را که برابر او
بود و یا بالاتر از وی بود لیکن شرط آنکه این دختر بالاتر از سهمی معین دم هر دختری که فروتر از وی بود محروم
شود مسئله نهم از اصحاب فرایض خواهر مادری و پدری است و خواهر مادری و پدری حکم دختر
صلبی و بطنی دارد و اگر میت را دختر نباشد یعنی اگر میت یک خواهر مادری و پدری گذاشت
نصف میراث برد و اگر دو خواهر مادری و پدری و زیادت از آن گذاشت ثلثان میراث برد و اگر
دو خواهر مادری و پدری و زیادت از آن گذاشت ثلثان ترکه برند و اگر با خواهران مادری
و پدری برادر باشد خواهران را عصبه گرداند برادر دو سهم برد و خواهر یک سهم برد مسئله دهم از
اصحاب فرایض خواهر پدری است و حکم او حکم دختر پسر است یعنی اگر با وجود خواهر مادری و پدری
یکی باشد خواهر مادری و پدری نصف برد و خواهر پدری سدس برد و اگر میت را دو خواهر مادری
و پدری ثلثان برد و خواهر پدری سدس برد و اگر میت را دو خواهر مادری و پدری باشند خواهر پدری
محروم شود و اگر میت را دختر و یا دختر پسر بود خواهران عصبه شوند و اگر میت را برادران و خواهر
پدری باشند خواهران پدری عصبه شوند با برادران مسئله یازدهم و دوازدهم از اصحاب فرایض
خواهر برادر مادری است یکی از ایشان سدس برد و اگر دو و یا زیادت از ایشان باشند ثلث
برند برادران مادری همچو خواهر مادری است در قسمت یعنی ثلث ترکه میان خواهران و برادران مناصفه
قسمت شوند خواهران و برادران با وجود پسر میت و با پسر پسر اگرچه فروتر بود و با وجود جد اگرچه بالاتر بود
محروم نشوند و دختر میت محروم نکند مگر برادران و خواهران مادری میت را مسئله انواع
دوم از ورثه عصبه اند و عصبه آن بود که اگر یکی است کل ترکه برد و اگر با وی صاحب فرض است
آنچه از صاحب فرض ماند عصبه برد و اولی از عصبه پسر است و بعده پسر پسر اگرچه فروتر و بالاتر
و بعده پدر و پدر پدر اگرچه بالاتر است و بعده برادر مادری و پدری و بعده برادر پدری و بعده برادر
زاده پدری و مادری و بعده برادرزاده پدری و بعده عم مادری و پدری میت و بعده عم پدری

بعده پسر عم مادری پدری میت بعده پسر عم پدری میت وبعده اعمام پدر میت وبعده اعمام جد میت
همبرین ترتیب قسمت کنند وبعده ازاد کننده وبعده عصبه ازاد کننده بترتیب مذکور مسئله زنانی
که نصیب ایشان نصف ویا ثلثان است با برادران خود عصبه شوند وزنیکه اورا نصیب معین نیست دیگر برادر از
عصبه است این زن برادر او عصبه نکند چون عم وعمه عم تمام مال برد وعمه را هیچ نرسد هرکه قرابتی او
نزدیک است بسبب شخصی با وجود آن شخص میراث نبرد مگر فرزندان مادر که ایشان با وجود مادر میراث
برند مسئله محجوب دیگری را محجوب کند چنانچه دوکس از برادران وخواهران از هر جهت که باشند
با وجود پدر میت میراث نبرند فاما مادر را حجب نقصان کنند از ثلث تا سدس رسانند ومحروم
از میراث بسبب رقیت وبسبب قتل بمباشرت وبسبب اختلاف دین وبسبب اختلاف دار دیگری را
محجوب نکند یعنی وارث کافر که از ترکه میت محروم بود دیگری را محجوب نکند وهمچنین اگر میت را وارثی
است در دار حرب از میراث میت در دار اسلام محروم بود ودیگری را محجوب نکند مسئله
کافری از کافر از جهت نسب وبسبب میراث برد چنانکه مسلمان از مسلمان واگر کافری از کافر محجوب شود
آن بسبب حجب ازارث برد مسئله اگر کافری زنی محرمه را نکاح کرد هر یکی از ایشان بسبب نکاح میراث نبرد
تا اگر مجوسی دختر خود را نکاح کرد وبمرد این دختر بسبب آنکه دختر است میراث برد فاما بسبب نکاح
میراث نبرد مسئله فرزند که از زنا بود وفرزند که در وی لعان کرده اند از مادر میراث برند واز پدر
میراث نبرند مسئله اگر مردی بمرد وزنی حامله گذاشت برای حمل نصیب یک پسر موقوف دارند و
فتوی برین است واگر اکثر از حمل بیرون آمد وبمرد میراث برد واگر کمتر بیرون آمده بود وبمرد میراث
نبرد وبقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب چهار پسر برای حمل موقوف بدارد وبقول امام محمد نصیب
دو پسر موقوف دارند مسئله اگر دوکس قریب یکجا غرق شدند ویا سوخته شدند وتقدیم وتاخیر
ایشان معلوم نیست هیچ یکی از ایشان از دیگری میراث نبرد مگر که ترتیب مردن ایشان
معلوم شود تا اگر زن وشوهر یکجا غرق شدند وهر یکی برادر گذاشته است مال زن برادر او
برد ومال مرد برادر او برد نوع سیوم از ورثه ذوی رحم است واو قرابتی است که نه صاحب فرض

بود و نه عصبه و با وجود صاحب فرض و عصبه ذو رحم میراث نبرد مگر با وجود منکوحه و یا شوهر میت
اگر بعد از استیفاء نصیب ایشان ترکه ماند ذو رحم برد زیرا که رد بر ایشان جائز نیست و بقول امام مالک
و شافعی رحمة الله علیهما ذوی الارحام را میراث نیست و ترکه در بیت المال نهند مسئله ترتیب
ذوی الارحام چون ترتیب عصبات است در هر قرابتی در درجه نزدیکتر بمیت اولی و راجح تر بود چنانچه دختر
دختر اولی بود از دختر دختر دختر و اگر در قرابتی برابر اند هر که اصل او وارث بود اولی بود در حالتیکه جهة
قرابت مختلط باشد یعنی فرزند عصبه یا صاحب فرض اولی بود از ولد ذو رحم چنانکه دختر دختر پسر اولی
از پسر دختر دختر و همچنین پسر دختر اولی است از پسر دختر دختر و قرابتی پدر دو حصه برد و قرابت مادر یک حصه برد و اگر
اصول متفق اند قسمت بر ابدان کنند چنانکه پسر دختر و دختر دختر گذاشت ترکه میان ایشان سه حصه
بود پسر دو حصه برد و دختر یک حصه برد باتفاق و اگر اصول مختلف اند عدد ان از ابدان فرع گیرند و صفت
از بطنی که مختلف شده اند تا اگر دختر دختر دختر و دختر پسر دختر گذاشت بقول ابو یوسف رحمة الله علیه مال
میان ایشان مناصفه بود باعتبار ابدان و بقول محمد سه حصه شود دو حصه دختر پسر برد و یک حصه دختر دختر دختر
باعتبار اصول و در روایت مشهور در جمیع ذوی الارحام از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه قول قول محمد است
رحمة الله علیه و فتوی هم برین است و در مبسوط از امام اسبیجابی رحمة الله علیه منقول است که قول ابو یوسف
رحمة الله علیه صحیح است و در محیط آورده است که مشایخ بخارا قول ابی یوسف رحمة الله علیه گرفته اند
در جنس این مسائل مسئله اگر پسر پسر و یک دختر پسر دختر گذاشت اگر دو فرزند دختر و دختر یعنی یک پسر و یک دختر
و دو فرزند پسر دختر یعنی یک پسر و یک دختر گذاشت بقول ابی یوسف و امام زفر ترکه را باعتبار ابدان قسمت
کنند بر شش سهم پسر و برادر دو سهم برد و خواهر را یک سهم و بقول محمد باعتبار اصول قسمت کنند گویا که دختر
دختر و پسر دختر گذاشت دو حصه از ترکه پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر برد پس آنچه به پسر دختر رسیده
میان ورثه او قسمت شود بر سه سهم پسر دو سهم برد و دختر یک سهم برد و آنچه دختر دختر را رسیده بیان شد
او نیز بر سه سهم قسمت شود پسر او دو سهم و دختر را یک سهم پس قسمت از نه سهم شود مسئله سهام
که در قران مجید مسطور است شش است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و اقل مخرج نصف

دو ست واقل مخرج ربع چهار ست واقل مخرج ثمن هشت ست واقل مخرج ثلث وثلثان سه ست
واقل مخرج سدس شش ست واگر مخارج مختلط باشند یعنی اکثر مخرج حاجت بود که از وی نصف
وثلث وربع وثمن وسدس آید کم از بیست چهار نبود مسئله اگر در مخرج سهمی زیادت حاجت
بود زیادت کنند واین را عول خوانند شش سهم را عول کنند تا هفت سهم چنانکه زنی بمرد شوهر
ودو خواهر مادری و پدری یا پدری گذاشت نیز شش سهم را عول کنند تا هشت سهم چنانکه زنی وفات
یافت شوهر ودو خواهر مادری و پدری یا پدری وبرادر مادری گذاشت نیز شش سهم را عول کنند تا ده سهم چنانکه زنی
بمرد شوهر ودو خواهر مادری پدری ودو خواهر مادری وجده گذاشت دوازده سهم را عول کنند تا سیزده چنانکه
مردی بمرد یک زن ودو خواهر مادری پدری ویک برادر مادری گذاشت ونیز دوازده را عول کنند تا
پانزده چنانکه زنی بمرد وشوهر ودو دختر ومادر وپدر گذاشت ونیز دوازده را عول کنند تا هفده
چنانکه مردی بمرد یک زن ودو خواهر مادری و پدری گذاشت مسئله بیست چهار سهم را عول
کنند تا بیست وهفت سهم یکبار چنانچه مردی بمرد یک زن ودو دختر ومادر وپدر گذاشت دربن مسئله
منبریه گویند که از علی رضی الله عنه پرسیدند او بر سر منبر بود بر فور جواب گفت که هشت زن نهم
حصه شود مسئله اگر بر یک طایفه کسر شود میان سهام ورؤس این طایفه موافقت ست
وفق عدد رؤس آن طایفه که بر ایشان کسر شده است در اصل مسئله ضرب کنند چنانچه
شخصی بمرد پدر ومادر وده دختر گذاشت اگر میان رؤس وسهام ایشان موافقت نباشد تمام
عدد رؤس این طایفه در اصل مسئله فرض شده است ضرب کنند چنانکه زنی بمرد وشوهر وپنج خواهر
پدری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود تا هفت سهم شود وتصحیح مسئله از شش سی وپنج
سهم شود اگر کسر متعدد شود یعنی بر دو طایفه وزیادت ازان کسر شده باشد اگر میان اعداد رؤس
مماثل بود یکی ازان در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه شخصی بمرد سه دختر وسه جده وسه عم گذاشت
اصل مسئله از شش سهم بود وتصحیح مسئله از هژده سهم بود اگر میان اعداد رؤس تداخل بود عدد
که بیشتر است آن را در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد چهار زن وسه جده ودوازده عم گذاشت

و دو خواهر مادری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از سه سهم بود جده را یک سهم بود و هر
خواهر را یک سهم بود و اگر در مسئله نصف و سدس بود تصحیح مسئله از چهار سهم شود دختر را سه سهم بود
و دختر پسر را یک سهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانچه شخصی بمرد و دو دختر و مادر گذاشت اصل مسئله
از شش بود و تصحیح از پنج سهم بود مادر را یک سهم و هر دختر را دو سهم و همچنین اگر در مسئله نصف و دو سدس
و یا نصف و ثلث بود تصحیح مسئله از پنج سهم بود چنانکه شخصی بمرد و یک خواهر عینی و یک خواهر
مادری و مادر گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از پنج شود خواهر عینی را سه سهم
بود و یک سهم مادر را بود و یک خواهر مادری را شخصی بمرد و مادر و یک خواهر مادری و پدری گذاشت اصل مسئله
از شش سهم بود تصحیح از پنج شود و مادر را بود و سه خواهر را و اگر با اصحاب رد از یک جنس یا بیشتر
اصحاب غیر رد نیز موجود باشند از اول اصحاب غیر رد بدهد از اقل مخرج او باقی بر رئوس اصحاب رد قسمت کن
اگر مستقیم آید مسئله تمام شود چنانکه زنی بمرد و شوهر و سه دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب
غیر ردی چهار است یک سهم از چهار سهم شوهر بود و سه سهم باقی بر سه دختر مستقیم آید و تصحیح
مسئله از چهار سهم می شود و اگر باقی سهام بر رئوس اصحاب رد مستقیم نبود پس اگر میان باقی
سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان رئوس اصحاب رد موافقت بود جزو موافق
از عدد رئوس در مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن از آن مبلغ تصحیح مسئله شود چنانکه زنی بمرد
و شوهر و شش دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است ربع آن یک سهم شوهر را ده
سه سهم باقی ماند و بر رئوس دختران قسمت نمی آید و میان رئوس و سهام موافقت
ثلثی است جزو موافقت عدد رئوس ایشان این دو سهم است که ثلثی می شود از شش ضرب
کن در مخرج فرض اصحاب غیر رد و این چهار سهم است پس هشت شود شوهر را یک سهم بود
در دو ضرب کن دو سهم شود بده و ده باقی سه بود در دو ضرب کن شش سهم شود و آن دختران را
یک سهم آید و اگر میان باقی سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان رئوس اصحاب رد
... کل رئوس در مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن آنچه حاصل شود در تصحیح مسئله از آن

چنانکه

چنانکه زنی بمرد شوهر و پنج دختر گذاشت شوهر را ربع است از اقل مخرج آنکه چهار سهم است
یک سهم شوهر را ده و سه سهم باقی بر پنج دختر مستقیم نیاید و میان سهام و روس موافقت نیست
عدد روس دختران که آن پنج است در چهار که مخرج فرض اصحاب غیر رد است ضرب کن بیست سهم
شود ازین مبلغ تصحیح مسئله هر دو فریق شود شوهر را از اصل مسئله یک سهم بود آنرا در مفرد
آن که پنج است ضرب کن هم پنج شود آن شوهر را آمد و دختران را از مسئله سه سهم بود آنرا در مفرد
که پنج است ضرب کن پانزده شود میان دختران آن قسمت کن هر دختر را سه سهم رسد و اگر
اصحاب رد دو جنس آمده و یا با ایشان از اصحاب غیر رد هم بود پس قسمت کن چیزی را که باقی
مانده است از مخرج فرض من لا یرد علیه مسئله من یرد اگر مستقیم آید تصحیح از آن شود
چنانچه مردی مرد یک زن و چهار جده و شش خواهر مادری گذاشت و مخرج فرض اصحاب
غیر رد چهار است ربع آن یک سهم بر زنی ده سه سهم ماند و مسئله اصحاب رد سه است زیرا که
جده را سدس است و خواهران مادری را اصل مسئله از شش سهم شود و سدس یکی بود
و ثلث او دو مجموع سه سهم شود پس ثابت شد که مسئله اصحاب رد سه سهم است و سه سهم
باقی است از مخرج فرض اصحاب غیر رد و برین روس مستقیم می آید جدات را یک سهم و خواهران را
دو سهم و اگر خواهی که مسئله تصحیح کنی چنانچه در تصحیح مسایل ذکر شده است همچنان ضرب
کن و اگر سهام باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد بر مسئله اصحاب رد مستقیم نیاید تمام سهام اصحاب
رد در مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن آن مبلغ مخرج فرض هر دو فریق بود بعده سهام
اصحاب غیر رد و ضرب کن در مسئله اصحاب رد و سهام اصحاب رد در باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد
ضرب کن آنچه حاصل شود نصیب هر یک از دو فریق بود چنانچه مردی مرد چهار زن و نه دختر و شش
جده گذاشت آنکه از اصحاب غیر رد است اول فرض او از اقل مخرج او دهند و آن زنان است
و اقل مسئله از هشت است و ثمن او یک سهم بود این یک را بدهند هفت سهم ماند و مسئله اصحاب رد از
پنج سهم شود زیرا که نصیب دختران او ثلث است و نصیب جدات یک سدس و اصل مسئله از شش سهم

شود و دو ثلث از شش سهم چهار سهم بود و سدس یک سهم بود مجموع پنج سهم شود باقی سهام از
مخرج فرض زوجات هفت سهم است بر پنج مستقیم نمی آید و میان ایشان موافقت نیست پنج را در تمامت
از اقل مخرج زنان است ضرب کنند چهل سهم شود این مبلغ مخرج فرض هر دو فریق شود بعده سهام اصحاب
غیر زوج در مسئله اصحاب رد که پنج است ضرب کن زیرا که مضروب مسئله اصحاب رد است و یکی در پنج ضرب
نها پنج بود پس پنج سهم را از چهل سهم که ثمن است نصیب زنان باشد بعده سهام اصحاب رد را در
سهام باقی از مخرج اصحاب غیر رد ضرب کنند دختران را از مسئله اصحاب رد چهار سهم این چهار را
ضرب کنند در باقی از مخرج فرض از اصحاب غیر رد که هفت سهم است بیست و هشت سهم شود
این بیست و هشت سهم دختران را دهند و جدات یک سهم است در هفت سهم ضرب کنند جدات
هفت بود نصیب جدات بود و اگر بر بعضی کسر شود تصحیح مسئله اصول گوره کنند چنانکه در این
زنان پنج است از چهل سهم و ایشان که چهار اند و پنج بر چهار مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد زنان
که چهار است نگاه دارد دختران را بیست و هشت سهم بود و ایشان نه فرزند و بیست و هشت بر نه مستقیم نیاید و میان ایشان
موافقت نیست جمیع عدد رؤس دختران نگاه دارد و جدات را هفت سهم بود و عدد رؤس ایشان شش است و هفت بر شش
مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد رؤس جدات نگاه دارد پس بنگرد میان چهار و شش موافقت
نصف است نصف یکی در جمیع عدد دیگر ضرب کن چهار در سه یا شش در دو دوازده شود دوازده و نه را موافقت ثلثی است ثلث یکی
کل عدد دیگر را در ثلث دیگر ضرب کن دوازده در سه یا چهار در نه سی و شش شود مضروب همین است و این سی و شش را
در چهل که مخرج فرض دو فریق است ضرب کن یکهزار و چهارصد و چهل سهم شود تصحیح مسئله این مبلغ شود
زنان را صد و هشتاد سهم بود هر یکی را چهل و پنج سهم رسد و نصیب جدات دویست و پنجاه و دو سهم بود هر یکی را چهل و
دو سهم رسد و دختران را یکهزار و هشت سهم بود هر دختر را صد و دوازده سهم رسد اگر بعضی ورثه پیش از قسمت بمیرند
مسئله میت اول تصحیح کنند سهام هر وارثی را دهند بعده تصحیح مسئله میت دوم کنند و بنگرند میان آنچه در دست
دوم است از تصحیح میت اول بر تصحیح دوم مستقیم نیاید بنگرند اگر میان ایشان موافقت است جزء موافقت
جزء موافقت را در تصحیح میت ثانی و در کل تصحیح مسئله میت اول ضرب کن و اگر در میان ایشان مباینت است

از بیست اول رسیده سه سهم از بیست سوم بر مجموعه سهم شود پس زن بیست دوم را دو سهم رسید و پدر بیست دوم را

چهار سهم رسید و دختر بیست دوم را دو سهم رسید و هر یکی از پسران بیست سوم شش سهم رسید و دختر بیست سوم

سه سهم رسید و جده بیست سوم را سه سهم رسید مجموع سی دو سهم شود و اگر جده مرد شوهر و دو برادر گذاشت و دو دختر

او سه سهم است و تصحیح وی از چهار است و نه بر چهار مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت بنصف است پس چهار را

در سی دو ضرب کن صد و بیست و هشت سهم شود تصحیح بر چهار از وی شود پس هر که از سی دو سهم چیزی یابد

در چهار ضرب کن و هر کرا از چهار سهم چیزی بود در چهار ضرب کن پس زن بیست دوم را از سی دو دو سهم بود

در چهار ضرب کن هشت شود همچنان زاده و پدر بیست دوم را چهار سهم بود از سی دو سهم بود از سی دو سهم

در چهار ضرب کن شانزده شود همچنان زاده و بیست مادر دوم را دو سهم بود از سی دو سهم چهار ضرب کن هشت

شود همچنان زاده و هر یک پسران آن بیست سوم را شش سهم بود در چهار ضرب کن بیست و چهار سهم شود

دختر بیست سوم را سه سهم بود در چهار ضرب کن دوازده شود شوهر بیست چهارم را دو سهم بود از چهار سهم

در نه ضرب کن هژده شود هر یک از برادران میت چهارم یک سهم بود از چهار سهم بود در نه ضرب کن همان

نه شود و اگر خواهی که نصیب هر فریقی را در تصحیح بدانی هر انچه فریق را بود از اصل مسئله در انچه نام کها دند از

اصل مسئله ضرب کن انچه حاصل شود آن نصیب هر فریق بود چنانکه در مسئله مباینه مذکوره دو زنانرا

از اصل مسئله سه سهم بود آنرا ضرب کن در مضروب و آن دویست و دو سهم است ششصد و سی سهم بهاین

دو زن را بود دختران شانزده سهم بود در مضروب آنکه دویست دو سهم بود ضرب کن سه هزار و سیصد و

شصت سهم بود بهاین دختران را بود و جدات را چهار سهم بود آنرا در مضروب مذکور ضرب کن هشت صد و چهل

سهم شود همچنان جدات را دویست و ده سهم بود و اعمام را یک سهم بود آنرا در مضروب مذکور ضرب کن دویست و ده سهم

شود همچنان را بود در مسئله اگر خواهی که نصیب هر فرد را از افراد فریق بدانی سهام هر فریق را نسبت کن از

اصل مسئله بعدد رؤس ایشان علاحده بعده بمثل آن نسبت از مضروب هر فرد را بده چنانچه درین مسئله

سهام دو زن که سه است نسبت بعدد رؤس ایشان مثل و نصف دارد پس هر زنی را مثل مضروب و یک مثل

و نیم نصف او بده و آن سیصد و پانزده شود بعده سهام دختران که شانزده است نسبت بعدد رؤس ایشان

کرده اند مثل آن و مثل خمس آن دارد پس هر دختر برا مثل یک مضروب و مثل خمس او بده و آن سه صد
و سی و شش سهم بود و سهام جده است که چهار است نسبت بعدد رؤس ایشان کن که شش اند پس مثل
ثلثان وارد پس هر جده را ثلثان مضروب بده که آن صد و چهل سهم می شود بعده سهام اعمام را که یک است
نسبت کن بعدد رؤس ایشان و آن هفت است پس مثل سبع آن باشد پس هر عمی را سبع مضروب بده و آن
سی سهم است اگر خواهی که ترکه میان ورثه و غرمائی قسمت کنی سهام هر وارثی را از تصحیح ضرب کن در جمیع ترکه بعده
مبلغ را بر تصحیح قسمت کن یعنی تصحیح مسئله کن برای طلب موافقت میان تصحیح و میان ترکه اگر میان ایشان
مباینت است سهام هر وارثی از تصحیح در کل ترکه ضرب کن بعده مبلغ را قسمت کن بر تصحیح آنچه حاصل آید نصیب
هر وارثی بود چنانکه زنی بمرد و شوهر و مادر و پدر گذاشت و یک پسر و دو دختر گذاشت ترکه هفده دینار است
اول تصحیح مسئله کن پس اصل مسئله از دوازده سهم شود شوهر را سه سهم بر وی مستقیم آید و مادر و پدر را
دو سدس چهار سهم است بر ایشان نیز چهار مستقیم آید و فرزندان را باقی پنج سهم مستقیم نیاید عدد رؤس ایشان
که چهار اند در نقدیر و میان موافقت نیست پس چهار را در اصل ضرب کن چهل و هشت سهم شود شوهر را
دوازده سهم و هر یکی از مادر و پدر را هشت سهم و پسر را ده و هر دختر را پنج سهم بعده موافقت میان چهل
و هشت و میان ترکه که آن هفده دینار است طلب کن و میان ایشان موافقت نیست پس سهام شوهر که دوازده
اند در ترکه ضرب کن که آن هفده دینار است دویست و چهار سهم شود بر تصحیح قسمت کن و آن چهل و هشت است چهار دینار
و ربع بیرون آید و هشت سهم که پدر را بود در هفده ضرب کن و حاصل آنکه صد و سی و شش است بر چهل و هشت قسمت
کن دو دینار و نصف و ثلث دینار شود و مادر را همین قیاس کن و ده سهم پسر را در هفده ضرب کن و حاصل آنکه
صد و هفتاد است بر چهل و هشت قسمت کن سه دینار و یک داوج شود و آن پسر را دهند و سهام که پنج است
ضرب کن در هفده و حاصل آن هشتاد و پنج است و بر چهل و هشت قسمت کن یک دینار و سه ربع دینار و یک سدس بود
این مقدار هر دختر را باشد از ترکه و اگر میان تصحیح و میان ترکه موافقت است در جزو وفق از ترکه ضرب کنیم
بعده مبلغ را بر جزو موافقت تصحیح کن آنچه بیرون آید نصیب هر وارثی بود چنانکه اگر ترکه هژده دینار باشد درین
مسئله پس میان هژده و میان چهل و هشت موافقت کن و میان ایشان موافقت بسدس است پس سهام شوهر

بر دوازده که تصحیح است ضرب کن در جزو موافقت ترکه آن سه دینار است و حاصل آنکه سی و شش است بر وفق
تصحیح که هشت است قسمت کن حاصل چهار و نیم دینار شود و این شوهر را بود از ترکه و سهام پدر را که شش است
در سه ضرب کن و حاصل آنکه بیست و چهار است بر هشت تصحیح کن سه دینار شود و آن پدر را بود و مادر را
نیز همچنین و سهام بنت را که ده است در سه ضرب کن و حاصل آنکه سی است بر هشت قسمت کن سه دینار و سه ربع
دینار شود و این بنت را بود از ترکه سهام هر دختری که پنج است در سه ضرب کن و حاصل آنکه پانزده است بر هشت
قسمت کن یکدینار و سه ربع و یک طسوج شود و این مقدار هر دختر را بود و اگر ترکه اندک است و وام بسیار اینمیان
مجموع وام و میان ترکه موافقت طلب کن و اگر میان ایشان مباینت است وام هر غریمی را ضرب کن در کل ترکه
و حاصل را بر مجموع وام قسمت کن چنانکه اگر ترکه هفده دینار است و وام چهل و هشت دینار است زید را دوازده دینار
است و عمر را شانزده دینار باقی است و بکر را شانزده دینار و دیگر را بیست دینار و میان هفده و چهل و هشت
مباینت است و وام زید که دوازده دینار است در کل ترکه که هفده دینار است ضرب کن و حاصل آن دویست و
چهار دینار است بر مجموع وام قسمت کن بدانکه اگر چهل و هشت دینار است چهار و ربع دینار شود این بر زید دهند
و بر مثبت آن وام زید هفت دینار و سه ربع دینار مانده و وام عمر و بکر هم برین قیاس کن و اگر میان ایشان موافقت
است وام هر غریمی در جزو موافقت است وام هر غریمی در جزو موافقت ترکه ضرب کن و حاصل آن بر جزو موافقت
مجموع وام قسمت کن آنچه بیرون آید نصیب آن غریم بود چنانکه اگر ترکه هژده دینار بود و میان ایشان موافقت
بسدس است پس وام زید که دوازده دینار است در جزو موافقت ترکه ضرب کن و آن سه است و حاصل آنکه
سی و شش است بر وفق مجموع وام که هشت است قسمت کن چهار و نیم دینار شود و این بر زید دهند و زید را
بر مثبت هفت و نیم دینار وام مانده و وام عمر و بکر هم برین قیاس کن **مسئله** اگر بعضی از ورثه بچیزی از ترکه
صلح کرد سهام او از اصل مسئله یا از تصحیح طرح کن چنانکه گوئی در تقدیر این وارث در میان
نبوده است بعده باقی ترکه قسمت کن بر سهام بقیه ورثه یعنی تصحیح مسئله کن با وجود مصالح بعده سهام او را
از تصحیح طرح کن و باقی بر بقیه ورثه قسمت کن چنانکه زنی مرد و شوهر و مادر و عم گذاشت و شوهر را صلح کرد
بدانچه در ذمه او است از مهر و از میان ورثه بیرون آمد پس سهام او را از تصحیح بیفکن و ترکه میان

مادر و عم میت قسمت کن بسه سهم دو سهم مادر را بده و یک سهم عم را بده زیرا که اصل مسئله از شش است شوهر را نصف

است و آن سه سهم باشد و مادر را ثلث آن دو سهم است و عم را باقی یک سهم پس چون سهام شوهر طرح نمایند

سه سهم ماند پس دو سهم مادر را بود و یک سهم عم را بود والحمد لله الذي وفقني على ترجمة هذا الكتاب والصلوة

والسلام على رسوله محمد و آله و اصحابه و على اولياء الله تعالى اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

تمت بعون الملک الوهاب

تمام شد کنز فارسی بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۷۱ هجری مقدسی صلی الله علیه و آله وسلم از دست

فقیر حقیر و امانده بنفس شریر محمد رکن الدین ابن حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان

شریعت آگاه حقیقت و معرفت دستگاه واقف اسرار ملکوت ماهر دقایق لاهوت و ناسوت مرشد محقق

رهنمای خلایق هادی گمرهان برده کوش عذر نیوش کثیر الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت خواجه محمد

سلمه الله تعالی ابن حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان شیخ المشایخ والاصفیا سلطان الاولیا

شریعت آگاه حقایق و معارف دستگاه واقف اسرار ملکوت ماهر دقایق لاهوت و ناسوت

مرشدنا و مرشد الخلایق ناطق بالصدق والحقایق هادی گمرهان رهنمای سالکان

مقبول و معشوق رب جلیل حضرت قطب محمد اسمعیل حنفی قادری شطاری چشتی

غزنوی ثم الحصاری رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة بفضل و عنایت رب العالمین

و باهتمام فقیر محمد رکن الدین و بتصحیح و تحشیه مولوی محمد مبارک الدین صاحب و بسعی کارکنان مطبع

غریب یعنی برخوردار محمد غلام رسول و محمد قطب الدین و محمد برهان الدین و محمد نور حسن طال الله عمرهم

در مطبع غریب واقع حصار فیروزه حلیة الطباع پوشید